منشور جاوید

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

نگارش

استاد جعفر سبحانی

جلد سیزدهم

مؤسسه امام صادق (ع)

قم - ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منشور جاوید جلد ۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ؛ ۳۸۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال : ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ : ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ : ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ؛ ۲۲۰۰۰ ریال : ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ : ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

اصول اخلاقی و اجتماعی در قرآن و توسل به صالحان

جلد سیزدهم

نگارش آیه الله جعفر سبحانی

ص : ۵

پیشگفتار

اصول جاودان اخلاقی و اجتماعی قرآن

مفسّران اسلامی در باره موضوعات اخلاقی و اجتماعی تا آن جا که روش تفسیری آنان اجازه می داد، به شایستگی سخن گفته اند و این بُعد از آیات قرآن را روشن ساخته اند ولی از آن جا که اساس تفسیر آنان را تفسیر سوره به سوره قرآن تشکیل می داد، هرگز مجموع آیات مربوط به یک موضوع را، یک جا بحث نکرده اند، از این جهت جلوه و یا نتیجه کار آنان، بر اثر پراکندگی بحث، کم تر بوده است. روی این لحاظ لازم است درباره این آیات و هم چنین آیات مربوط به موضوعات به گونه دیگر نیز سخن گفت، و زحمات و رنج های آنان را شکوفاتر ساخت.

این روش، همان روش تفسیر موضوعی است؛ یعنی تفسیر آیات قرآن بر طبق موضوعاتی که در آن وارد شده است. در این روش، مجموع آیات یک موضوع در یک جا گردآوری می شود، سپس با دسته بندی آن ها از همه، نظر واحدی اتخاذ می گردد.

چه بسا آیات مربوط به یک موضوع در سوره های مختلف وارد شده و قرآن در هر سوره ای، به مناسبتی، به یک بخش از بخش های مختلف آن،

ص : ۷

اشاره نموده است. بنابر این، احاطه کامل بر نظر قرآن در هر موضوعی، در صورتی به نحو کامل امکان پذیر است که مجموع آیات یک موضوع در کنار هم قرار گیرند تا با جمع بندی همه، نظر قاطع و جامع الاطراف قرآن درباره آن به دست آید.

در گرد آوری مجموع آیات یک موضوع، گذشته از این که بر نظر جامع الاطراف قرآن درباره آن موضوع، آگاه می گردیم، سود دیگری نیز نصیب ما می گردد و آن این است که چه بسا آیه ای به عللی در نظر ما مبهم جلوه می کند، و ما به خاطر دوری از زمان وحی و نا آگاهی از قرینه های حالی، و شرایطی که بر جامعه اسلامی آن روز حکومت می کرد، از هدف نهایی آیه به دور می باشیم، ولی گردآوری آیات و رویارو قرار دادن برخی از آن ها، بسیاری از ابهام ها را برطرف می کند و چهره واقعی مقصود از لا به لای یک رشته احتمالات، بیرون کشیده می شود. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در یکی از سخنان خود به این حقیقت چنین اشاره می کند و می فرماید:

«انّ القرآن یفسّر بعضه بعضاً(۱)؛ آیات قرآن برخی، برخی دیگر را تفسیر می کند».

امیر مؤمنان نیز به این مطلب در یکی از سخنان خود تصریح می نماید و می فرماید:

«کتاب اللّه تُبصرون و تَنطِقون و تسمعون به وینطِقُ بعضُه ببعض ویشهَدُ بعْضُه علی بعض(۲)؛ کتاب خدا را می بینید و آن را می خوانید و می شنوید.

۱- [۱] در کتاب های تفسیر، این حدیث از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

برخی از آیات آن به وسیله برخی دیگر، به سخن در می آید و برخی بر برخی گواهی می دهد».

ابعاد مختلف آیات قرآن

گذشت زمان، بینش جدیدی به افراد می بخشد. هر گروهی نسبت به موضوع مورد علاقه خود، از قرآن، برداشت خاصی دارند، و بهره گیری از قرآن در زمینه های اجتماعی و سیاسی و اخلاقی، در حال افزایش است و محققان اسلامی با این کار و ایجاد روش های جدید، حقایقی را از قرآن استخراج می کنند که هرگز در فکر و اندیشه گذشتگان خطور نمی کرد، زیرا وسیله استخراج این معانیِ بدیع از قرآن را نداشته اند.

قرآن کتابی است جاودانه و دارای ابعاد و بطون مختلف که در هر زمان، اندیشه پیش رفته بشری به بُعدی از آن پی می برد. و پژوهش در آن تنها در انحصار عرفا ، فقها، فلاسفه، متخصصان علوم خاصی نیست.بلکه امروز دانشمندان علوم طبیعی و ریاضی و یا علوم انسانی؛ مانند روان شناسی، جامعه شناسی و فلسفه تاریخ نکات نو و دقیقی از آن استفاده می کنند، و این خود نشانه آن است که این معجزه جاویدان، دارای ابعاد متنوعی است که در تصویر اندیشه های یک تیپ و یک فرهنگ و یک مکان و زمان نمی گنجد.

بهره گیری از قرآن به وسیله کامپیوتر

برخی از محققان کوشیده اند کامپیوتر را برای تحقیق در یکی از ابعاد قرآن استخدام کنند، این کاری است که هم از نظر علمی و هم از نظر اسلامی در خور ستایش است و شایسته است که حوزه های علمی دنیای اسلام آن را

جدی تلقی کنند و در صورتی که دارای ارزش علمی قابل توجهی باشد، به تقویت مادی و معنوی این محقّقان اقدام نمایند.(۱)

با در نظر گرفتن این مطلب مفاد حدیثی که از ابن عباس، در زمینه پیشرفت تفسیر قرآن همگام با گذشت زمان، نقل شده است، روشن می گردد. وی چنین می گوید:

«انّ القرآن یفسّره الزمان(۲)؛ گذشت زمان، قرآن را تفسیر می کند».

ما اکنون از صدق گفتار ابن عباس آگاه می شویم، زیرا به دانشمندان طبیعی امکان بخشیده است که حقایقی از قرآن را، پیرامون خلقت زمین و آسمان و دیگر پدیده های طبیعی، استخراج کنند.

البته هرگز نباید تعجب کرد و چنین اندیشید که کامپیوتر، فاقد روح وتفکر و استدلال است. بنابر این چگونه می تواند در فهم معانی قرآن و نشان دادن اعجاز آن به ما کمک کند، زیرا کسانی که با سیستم آن آشنایی دارند، هرگز از این بهره گیری تعجب نمی کنند.

امید است به خواست خدا زحمات توان فرسای گروه قرآن شناس، که مدتی است در ایران شروع به کار کرده اند، هر چه زودتر به نتیجه برسد و همگان از این کتاب آسمانی حداکثر بهره را ببرند، هر چند گذشتگان با نداشتن کامپیوتر توانسته اند برخی از جهات اعجاز قرآن را کشف کنند و در اختیار همگان قرار دهند.

یک نمونه بسیار ساده را مثال می زنیم: چند نسخه از قرآن وجود دارد که

۱- [۱] ر.ک: نشریه فلق، ص ۱۸.

۲- [۲] شیخ عبیدین (مفتی موصل) النواه فی حقل الحیاه.

از ابتدا تا انتهای آن با خط معمولی یک نواخت و یک قلم و منظم نوشته شده است . هر صفحه یازده سطر دارد، هر سطر از بالا با حرفی شروع می شود که قرینه آن از پایین با آن شروع می شود، امّا شماره سطرهای هر صفحه، چون طاق است، یک سطر در وسط (سطر ششم) بدون قرینه می ماند، همین حالت در صفحه مقابل نیز وجود دارد؛ یعنی در این دو صفحه سطر ششم تنها مانده است، این دو با هم قرینه شده اند و هر دو با یک حرف شروع می شوند. برای کشف چنین نظمی، تنها کاری که ناسخ آن کرده این است که نقطه شروع را در متن قرآن پیدا کرده است و سپس تا پایان قرآن خود به خود چنین نظمی پیدا شده است.(۱)

با توجه به یک چنین بهره گیری نو، می توان به عظمت سخنان پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) پیرامون قرآن پی برد.

پیامبر می فرماید: «ظاهرُه أنیق و باطنُه عمیق له تُخُوم و علی تُخُومه تُخُوم، لا تُحصی عجائبُه ولا تُبلی غرائبه(۲)؛

ظاهر قرآن زیبا و باطن آن عمیق است، برای آن ریشه هایی است، ریشه ها نیز ریشه هایی دارد، شگفتی های آن قابل شمارش نیست و عجایب آن کهنه نمی گردد».

امیر مؤمنان می فرماید: «أنزل علیه الکتاب نوراً لا تُطفأ مصابیحه وسراجاً لا یخبو توّقُده وبحراً لا یُدرک قعرُه...(۳)؛

۱- [۱] طبق نقل نشریه «فلق» نسخه ای از این قرآن در کتاب خانه مسجد گوهرشاد مشهد مقدس و نسخه ای در افغانستان موجود است و نسخه ای ازاین قرآن، نیز چاپ شده است.

۲- [۲] اصول کافی، ج۲، ص ۵۹۹.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد، قرآن نوری است که شعله های آن به خاموشی نمی گراید و مشعلی است که بر افروختگی آن کاهش نمی یابد و دریایی است که به ژرفای آن نمی توان رسید».

از این جهت در این جلد و جلدهای بعدی موضوعات اخلاقی و اجتماعی به گونه ای که متناسب با افکار جوانان و نیازها و پرسش های آنان باشد مورد بررسی قرار می گیرد. از خداوند بزرگ خواهانیم که ما را در این راه یاری فرماید.

ص : ۱۲

منشورهای اخلاقی

اشاره

در برخی از سوره های قرآن یک رشته اصول اخلاقی پشت سر هم قرار گرفته که می توانند برای مفسّر الهام بخش باشند، و ما در اینجا به نمونه هایی از این نوع منشورها یادآور می شویم:

منشور نخست

۱. سوره انعام آیه های ۱۵۱ و ۱۵۲

۱. (قُلْ تَعالَوا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وِبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَلا تَقْتُلُوا أَولادَكُمْ مِنْ إِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيّاهُمْ وَلا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الّتى حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالحَقِّ ذلِكَ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون).

«بگو بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید. ما شما و آنها را روزی می دهیم، و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان. و انسانی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید، مگر به حق و از روی استحقاق، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید بیندیشید».

۲. (وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتى هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

وَأَوْفُوا الكَيْلَ وَالْمِيزانَ بِالقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَإِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَو كانَ ذا قُربى وَبِعَهْدِ اللّهِ أَوفُوا ذلِكَمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

«به مال یتیم جز به بهترین صورت، و برای اصلاح نزدیک نشوید، تا به حدّ رشد خود برسد.وحق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید. هیچ کس را جز به مقدار توانایيش تکلیف نمی کنیم. و هنگام سخن عدالت را رعایت نمایید حتی اگر در مورد نزدیکان شما بوده باشد. و به پیمان خود وفا کنید. این چیزی که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید».

در این دو آیه، یک اصل عقیدتی و نه اصل اخلاقی وارد شده است که به عناوین آنها اشاره می کنیم:

الف. پرستش غیر خدا ممنوع

ب. نیکی به پدر و مادر

ج. ممنوعیت کشتن فرزندان از ترس گرسنگی

د. بازداری خویش از روابط نامشروع جنسی

هـ. احترام به جان و خون انسان ها

و. احترام به مال یتیم

ز. رعایت عدالت در پیمانه و وزن

ح. تکلیف در حد قدرت و توان

ط. دادگری در سخن هر چند به ضرر نزدیکان باشد

ی. وفا به پیمان های الهی

منشور دوم

اشاره

سوره اسراء آیه های ۲۲ تا ۳۹

(لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً* وَقَضى رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إلّا إیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ إحْساناً إمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما وَقُلْ لَهُما قَولاً کَریماً* وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیراً*رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فِی نُفُوسِکُمْ إنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَإنَّهُ کانَ لِلأَوّابینَ غَفُوراً* وَاتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَالمِسْکینَ وَابْنَ السَّبیلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذیراً* إنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا إخْوانَ الشَّیاطینِ وَکانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً*وَإمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَه مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَولاً مَیْسُوراً* وَلا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إلى عُنُقِکَ وَلا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً*إنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَیَقْدِرُ إنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبیراً بَصیراً* وَلا تَقْتُلُوا أَولادَکُمْ خَشْیَهَ إمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإیّاکُمْ إنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبیراً*وَلا تَقْرَبُوا الزِّنى إنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَساءَ سَبیلاً*وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الّتى حَرَّمَ اللّهُ إلّا بِالحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إنَّهُ کانَ مَنْصُوراً* وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إلّابِالّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتّى یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً*وَأَوْفُوا الْکَیْلَ إذا کِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْویلاً*وَلا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ

ص : ۱۵

مَسْؤُلاً*وَلا تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الأَرْضَوَلَنْ تَبْلُغَالْجِبالَ طُولاً* کُلَّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَرَبِّکَ مَکْرُوهاً* ذلِکَ مِمّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَلا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً).

«هرگز معبود دیگری با خدا قرار نده که نکوهیده و بی یار و یاور خواهی نشست، و پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید.

و به پدر و مادر نیکی کنید هرگاه یکی از این دو و یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری می رسند کمترین اهانت به آنها روا مدار، و بر آنها فریاد مزن،و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو.

و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود آر، و بگو پروردگارا همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کرده اند مشمول رحمتشان قرار ده.

پروردگار شما از درون دلهایتان آگاه تر است، و اگر لغزش در این زمینه داشتید هرگاه صالح باشید وجبران کنید اوبازگشت کنندگان را می بخشد.

وحق نزدیکان را بپرداز و همچنین حق مستمند ووامانده در راه را. وهرگز اسراف و تبذیر مکن.

چرا که تبذیر کنندگان برادران شیاطین اند وشیطان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس بود.

هرگاه از آنان (مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باش(تا گشایش در کارت پدید آید وبه آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو.

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک نفاق و بخشش منما)و بیش از حد(نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی.

به یقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می دارد، او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

ص : ۱۶

و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید، ما آنها و شما را روزی می دهیم، مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است.

و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است.

وکسی را که خداوند خونش را حرام شمرده نکشید، جز به حق. و آن کس که مظلوم کشته شود، برای ولیش سلطه (وحقّ قصاص) قرار دادیم، امّا در قتل اسراف نکند،چرا که او مورد حمایت است.

و به مال یتیم جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حدّ بلوغ رسد. و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود.

و هنگامی که پیمانه می کنید، حقّ پیمانه را ادا نمایید،وبا ترازوی درست وزن کنید این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن چرا که گوش وچشم و دل همه مسئولند.

و روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد.

همه اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است.

این (احکام) از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده و هرگز معبودی با خدا قرار مده که در جهنم افکنده می شوی در حالی که سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود».

در این آیات هفده گانه یک اصل عقیدتی و سیزده اصل اخلاقی و اجتماعی وارد شده است. که اینک به رؤوس آنها اشاره می کنیم:

الف. توحید ویکتا پرستی.

ب. احترام به پدر و مادر.

ج. پرداخت حق نزدیکان و بیچارگان و درماندگان.

د. ممنوعیت تبذیر و اسراف.

هـ. میانه روی در انفاق.

ص : ۱۷

و. ممنوعیت کشتن فرزندان به خاطر ترس از گرسنگی.

ز.دوری از اعمال نامشروع جنسی.

ْح. احترام به جان انسان ها.

ط. حقّ قصاص و گرفتن انتقام خون مظلوم.

ی. احترام به مال یتیم.

ك. عمل به عهد و پیمان.

ل. عدالت در پیمانه و وزن.

م. مسئولیت گوش و چشم و قلب.

ن. تکبر در راه رفتن ممنوع.

در مقایسه این اصول به آنچه که در آیه های سوره انعام وارد شده است خواهیم دید که غالباً آیه های سوره اسراء بیشتر جنبه تأکیدی داشته و اصول جدید در آن عبارتند از:

۱. پرداختن حقوق نزدیکان و بیچارگان و درماندگان.

۲. تحریم اسراف و تبذیر.

۳. لزوم میانه روی در انفاق.

۴. حقّ قصاص برای ولیّ دم.

۵. مسئولیت ابزار شناخت مانند گوش و چشم و دل.

۶. تواضع در راه رفتن.

با توجه به مجموع این آیه ها بر پانزده اصل اخلاقی و اجتماعی دست یافته به ضمیمه اصل عقیدتی که همان توحید ویکتاپرستی باشد.

پیش از آن که دیگر منشورهای اخلاقی قرآن را یادآور شویم، از نقل دو

مطلب ناگزیریم:

۱. ده فرمان یهود

شایـد بتوان گفت: این ده فرمـان وارد شـده در سوره انعـام، در برابر ده فرمـانی است که در تورات وارد شـده و کلیمیان به آن افتخار میورزند و فیلم آن را به نام فیلم ده فرمان نشان و آنها را پایه تعلیمات خود قرار می دهند، و آنها عبارتند از:

۱. غیر خدا را سجده مکن.

۲. نام خداوند را بی سبب به زبان جاری مکن.

۳. روز شنبه را تعطیل کن.

۴. پدر و مادر را احترام نما.

۵.قتل مکن.

۶. از زنا بپرهیز.

۷. دزدی مکن.

۸. بر ضدّ همسایه ات شهادت دروغ مده.

۹. به خانه همسایه ات طمع مورز.

۱۰. چشم طمع به زن همسایه و بنده و کنیز و گاو و الاغ او نداشته باش.(۱)

قسمتی از این احکام در دو آیه مورد سوره انعام مطرح گردیده. برخی

۱- [۱] تورات، سفر خروج ، باب بیستم، ص۱۴۰ چاپ فاضل خانی که در سال ۱۲۷۲ برابر ۱۸۵۱ در لندن چاپ شده و برخی از این تعالیم در انجیل متی باب ۲۲ وارد شده است.

دیگر از این تعـالیم ماننـد احکام مربوط به همسایه، در اسـلام اختصاص به همسایه نـدارد زیرا شـهادت ناروا مطلقا حرام اسـت خواه بر ضـد همسایه باشد یا غیر همسایه.همچنین است بندهای نهم و دهم که اختصاص به همسایه ندارد. شاید تعالیم ده گانه سوره انعام در برابر این منشور ده گانه تورات (که در زمان نزول قرآن میان یهودیان اشـتهار داشـته است) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) داده شده است.

۱. دگرگونی در یثرب در پرتو این دو آیه

تاریـخ اسـلام حـاکی است که این دو آیه تأثیر عجیبی در یکی از سـران خزرج گـذارده و انقلابی را به دنبال آورد وپایه های هجرت پیامبر را پی ریزی کرد که اینک به شرح اجمالی آن می پردازیم.

آتش جنگ میان دو قبیله اوس و خزرج سالیان درازی شـعلهور بود تا این که یکی از سـران خزرج به نام اسـعد بن زراره برای تقویت نیروهای قبیله خود، سفری به مکه نمود، تا به وسیله کمک های نظامی ومالی قریش،دشمن صد ساله را سرکوب سازد. وی بر اثر روابـط دیرینه ای که با بزرگ قریش به نام «عتبه بن ربیعه» داشت، در خانه وی منزل کرد و هـدف خود را با وی در میان گذارد وتقاضای کمک کرد.

دوست دیرینه وی (عتبه) در مقابـل پیشـنهاد «اسـعد» چنین گفت: مـا امروز نمی توانیم به تقاضای شـما پاسـخ مثبت دهیم، زیرا امروز گرفتار دو دسـتگی عجیبی شده ایم مردی از میان ما برخاسـته ، به خدایان ما بد می گوید و نیاکان ما را ابله و سبک سر می شـمرد، بـا بیـان شـیرین خود گروهی از جوانـان ما را به سوی خود جـذب کرده و از این راه شـکاف عمیقی میان ما پـدید آورده

ص : ۲۰

است. او در غیر موسم حج در «شِ‌عْب»(۱) به سر می برد و در موسم حج از «شِ‌عْب» بیرون می آید و در حِجر اسماعیل می نشیند و مردم را به آیین خود دعوت می کند.

«اسعد» پیش از آن که با سران دیگر قریش تماس بگیرد، بنای مراجعت به یثرب گذاشت، ولی به رسم دیرینه عرب تصمیم گرفت که خانه خدا را زیارت کند امّا عتبه او را بیم داد که مبادا موقع طواف سخن پیامبر نوظهور را بشنود زیرا سخن سحرآمیز او در وی اثر می گذارد، ، برای حلّ مشکل پیشنهادکرد که پنبه ای در گوش خود فرو کند تا کلام پیامبر را نشنود.

«اسعد» آهسته وارد مسجد الحرام شد و شروع به طواف نمود، در شوط اول چشمش به پیامبر اسلام افتاد، که در حجر اسماعیل نشسته و عده ای از بنی هاشم از وی محافظت می نمایند، ولی از ترس این که تحت تأثیر گفتار وی قرار گیرد جلو نیامد سرانجام در اثنای طواف با خود چنین گفت: چه کار احمقانه و نابخردانه ای است که وی انجام می دهد، ممکن است فردا در مدینه از او درباره این حادثه سؤالاتی بنمایند چه بهتر که همین الآن اطلاعاتی به دست بیاورد.

او به سوی پیامبر رفت و به رسم جاهلیت سلام کرد و گفت: «أنْعِم صباحاً» حضرت در جواب فرمود:

خدای من تحیتی بهتر از این فرستاده است و آن این که هنگام ملاقات باید گفت: «سلام علیکم».

سپس اسعد درخواست کرد که آن حضرت هدف خود را از این دعوت توضیح دهد و روشن کند.

۱- [۱] مقصود شِعْب ابوطالب است.

حضرت آیه های ۱۵۱ و ۱۵۲ از سوره انعـام را که واقعـاً آیینه تمام نمای روحیات و عادات و آداب عرب جاهلیت بود، قرائت نمود. اسـتماع این دو آیه که متضـمن درد و درمـان ملـتی بود که ۱۲۰ سال با یکـدیگر جنگ داشـتند،تأثیر عمیقی در دل وی گـذارد، لـذا فوراً اسـلام آورد و تقاضا نمود که کسـی را به عنوان مبلغ به «مـدینه» اعزام فرماید و پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسلم) «مُصْعب بن عمیر» را به عنوان اولین مبلغ و قاری قرآن به مدینه اعزام نمود. تأثیر آیات الهی در مدینه آن چنان بود که گروهی اسـلام آوردنـد و در موسم حج، نمایندگانی از خود به مکه اعزام نمودند که در «عقبه» با پیامبر بیعت بسـتند و این همان بیعت عقبه است که در تاریخ بیان شده است.(۱)

با دیگر منشورهای اخلاقی آشنا شویم

اشاره

در گذشته با دو منشور گسترده از منشورهای جاودان قرآنی درباره مسایل اخلاقی و اجتماعی آشنا شدیم اینک به برخی دیگر از منشورهای جاودان به طور اجمال اشاره می کنیم و شرح و بسط آنها را به وقت دیگر موکول می نماییم.

الف. منشور اخلاقی در سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون در آیه هـای ۱ تا ۱۰ اصول اخلـاقی واجتمـاعی به شـرح زیر وارد شـده است، که اینک به نقل متن و ترجمه آنها اکتفا میورزیم.

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ*وَالّذينَ هُمْ لِلزَّكاهِ فاعِلُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ

۱- [۱] اعلام الوری، ص ۳۵_ ۴۰؛ بحار الأنوار، ج۱۹، ص ۸_۱۱.

لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ* إِلاّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُمَلُومِينَ* فَمَنِ ابْتَغى وَراءَذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُون* وَالَّذِينَ هُمْ لأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ* وَالَّذينَ هُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ* أُولئِكَ هُمُ الوارِثُون) .

«مؤمنان رستگار شدند.

آنها که درنماز خشوع دارند.

و آنها که از لغو وبیهودگی روی گردانند.

و آنها که زکات را انجام می دهند.

آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند.

تنها آمیزش جنسی با همسران وکنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند.

آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.

آنها که که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند.

(آری) آنها وارثانند».

ب. منشور اخلاقی در سوره لقمان

(وَلَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ للّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ حَميدٌ*وَإِذْ قالَ لُقْمانُ لابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ* وَوَصَّيْنَا الإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْن وَفِصالُهُ فِي عامَيْنِ أَنِ اشْكُرِ لي وَلِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصير*وَإِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَصاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ

أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکَمْ فَأَنَبِئکَمْ بِما کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکَ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل فَتَکَنْ فی صَخْرَه أَو فِی السَّماواتِ أَو فِی الأَـرْض یَـأْتِ بِهـا اللّه إِنَّ اللّهَ لَطیفٌ خَبیر* یـا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاـه وَأْمُرْ بِـالْمَعْرُوفِ وَانْه عَنِ الْمُنْکَر وَاصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُور*وَلا تُصَـعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ وَلا تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتال فَخُور* وَاقْصد فِی مَشْیِکَ وَاغْضُض مِنْ صَوتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الأَصواتِ لَصَوتُ الْحَمیر).

«ما به لقمان حکمت دادیم(و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آور. هر کس شکر گزاری کند تنها به سود خویش شکر کرده و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.

(به خـاطر بیـاور) هنگامی را که لقمان به فرزنـدش ــ در حالی که او را موعظه می کرد ــ گفت: پسـرم. چیزی را همتای خـدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.

ما به انسان در باره پـدر و مادرش سـفارش کردیم، مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری ، هر روز رنج وناراحتی تازه ای را متحمل می شد) و دوران شـیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد (آری به او توصیه کردم)که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است.

و هرگـاه آن دو، تلاـش کننـد که تـو چیزی را همتـای من قرار دهی، که از آن آگـاهی نـداری (بلکه می دانی باطـل است) از ایشـان اطـاعت مکن، ولی بـا آن دو در دنیا به طرز شایسـته ای رفتار کن، و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند پس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم.

پسـرم! اگر به انـدازه سـنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بـد) باشـد، در دل سـنگی یا در (گوشه ای از) آسـمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق وآگاه است.

ص : ۲۴

پسرم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است.

پسرم! با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

پسرم! در راه رفتن ، اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت ترین صداها صدای خران است».

ج. منشور اخلاقی در سوره حجرات

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوم عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ ولا نِساءٌ مِنْ نِساء عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَلا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَلا تَنابَزُوا بِالأَلْقابِ بِئْسَ الاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الأَیمانِ وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِک هُمُ الظّالِمُون).

(یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَیُحِبُّ أَحدکُمْ أَنْ یَأْکُل لَحْمَ أَخیِهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللّه إِنَّ اللّه تَوّابٌ رَحِیمٌ) .

(یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَر وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبیرٌ).

«ای کسانی که ایمان آورده اید. نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند شاید آنها از اینها بهتر باشند، ونه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند، ویکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید وبا القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفر آمیز بگذارید، و آنها که توبه نکنند، ظالم وستمگرند.

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید چراکه بعضی از گمان ها گناه است، وهرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچ یک از شما

دیگری را غیبت نکنـد، آیـا کسـی از شـما دوست دارد که گـوشت برادر مرده خـود را بخـورد؟(به یقین) همه شـما از این امر کراهت دارید، تقوا ی الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر ومهربان است.

ای مردم! ما شـما را از یک مرد و زن آفریدیم و شـما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسـید (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند داناو آگاه است»

اینهـا نمونه هـایی از منشورهـای جاویـدان اخلاـقی و اجتماعی قرآن است که برای علمای اخلاق و دیگران می توانـد راهگشـا باشد.

هر چند ما در این جلد موفق به شرح همه آنچه که در این منشورها آمده است نمی باشیم، همانطور که یادآور شدیم به تشریع غالب (۱) اصول وارد در دو منشور نخست آمده است خواهیم پرداخت.

از خداونـد بزرگ خواهـانیم که همه مـا آشـنایی بـا اصول اخلاقی اسـلام و عمل به آنها عنایت فرمایـد و روح و روان ما را از زنگار گناه و خلاف پاک سازد.

قم: مؤسسه امام صادق(علیه السلام)

جعفر سبحانی

۲۰صفر المظفّر۱۴۰۱

برابر ۷ دی ماه ۱۳۵۹

ص : ۲۶

۱- [۱] تمـام اصول وارد در این دو منشور مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته جز دو اصل یاد شـده ، در زیر : ۱- پرداخت حقوق نزدیکان و بیچارگان و درماندگان.

اصول وارد در دو منشور

اشاره

۱. یکتا پرستی.

۲. نیکی به پدر و مادر.

۳. فرزند کشی از ترس گرسنگی.

۴. دوری از روابط نامشروع جنسی.

۵. احترام به جان انسان ها.

۶. احترام به مال یتیم.

۷. عدالت در پیمانه.

۸. تکلیف در حدّ توان.

۹. دادگری در سخن.

۱۰. وفای به پیمان.

۱۱. مسئولیت ابزار شناخت.

۱۲. تحریم اسراف.

۱۳. میانه روی در انفاق.

۱۴. تواضع در راه رفتن.

اصل نخست : یکتا پرستی

آیات موضوع

۱. (وَ إِذْ قُلْنا لِلْملائِکَهِ اسْجُدُوا لا دَمَ ...)(بقره/۳۴)

(... قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً ...)(بقره/۱۲۴)

(...وَاتَّخِذوا مِنْ مَقامِ إِبْراهیمَ مُصَلّـی ...)(بقره/۱۲۵)

(إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَر فَلا جُناحَ عَلَیْه أَنْ یَطَّوّفَ بِهِما ...)(بقره/۱۵۸)

(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ ...) (بقره/۱۶۵)

۲. (قُلْ اِنْ تُخْفُوا ما فِـی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّه...)

(آلعمران /۲۹)

(إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَآلَ إِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی العالَمینَ) (آل عمران/۳۳)

(إِنَّ اللّه رَبّـی وَ ربُّکُمْ فَاعْبُدُوه هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ) (آل عمران/۵۱)

(قُلْ یا أَهْلَ الکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمه سَواء بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلّا اللّهَ

ص : ۲۹

وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً ...) (آل عمران/۶۴)

۳. (...فَسَوفَ یَأْتِـی اللّهُ بِقَوم یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّه عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّه عَلَی الکافِرینَ ...)(مائده/۵۴)

(... وَ قالَ الْمَسیحُ یا بَنی إِسرائیلَ اعبُدوا اللّهَ ربّی و ربَّکُمْ ...) (مائده/۷۲)

۴.(... أئِنَّـکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَهً أُخری ...)(انعام/۱۹)

(... حَتّی إِذا جاءَ أَحدَکُمُ المَوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلنا ...)(انعام/۶۱)

(وَ إِذْقالَ إِبْراهیمُ لأَبیهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَهً ...)(انعام/۷۴)

(ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْء فَاعْبُدُوهُ ...)(انعام/۱۰۲)

۵.(...قُلْ إِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ) (اعراف/۲۸)

(... یا قَومِ اعْبُدُوا اللّه ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ ...)(اعراف/۵۹)

(وَ قالَ الْمَلأُ مِنْ قَومِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسی وَ قَومَهُ لیُفسِدوا فِی الأَرضِ وَ یَذرَکَ و آلِهَتَکَ ...)(اعراف/۱۲۷)

۶.(... ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الأَمْرَ ما مِنْ شَفیع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...)(یونس/۳)

(... هؤلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ ...)(یونس/۱۸)

۷.(... إِنّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِـیساجِدینَ) (یوسف/۴)

(وَ رَفَعَ أَبَویهِ عَلَی العَرْشِوَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ

ص : ۳۰

رُؤْیایَ مِنْ قَبلُ قَدْ جَعَلَها رَبّی حَقّاً ...)(یوسف/۱۰۰)

۸.(الّذینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ فَسَوفَ یَعْلَمُونَ)(حجر/۹۶)

۹.(وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...) (نحل/۳۶)

۱۰.(وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ ...) ۳ (اسراء/۲۴)

(... ءَ أسجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً)(اسراء/۶۱)

۱۱.(وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَهً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً)(مریم/۸۱)

۱۲.(وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول إلاّ نُوحی إلَیْهِ اَنَّهُ لا إلهَ إلاّ أنَا فَاعْبُدُونِ)(انبیاء/۲۵)

(...عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالقَولِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ)(انبیاء/۲۶ و ۲۷)

(انّ هذِهِ أُمّتُکُمْ أُمّهً واحِدَهً وأنَا ربُّکُمْ فَاعْبُدونِ)(انبیاء/۹۲)

۱۳.(... وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبِیْتِ الْعَتِیقِ)(حج/۲۹)

۱۴.(وَ هُوَ الّذی یُحْیِی و َیُمیتُ وَلَهُ اخْتِلافُ اللَّیلِ والنَّهارِ ...)

(مؤمنون /۸۰)

۱۵.(وَ الّذینَ لا یَدعُونَ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ ...)(فرقان/۶۸)

۱۶.(إنَّهم کانُوا إذا قیلَ لَهُم لا إلهَ إلاّاللّهُ یَسْتَکْبِرُونَ)(صافات /۳۵)

۱۷. (...ما نَعْبُدهُمْ إلاّ لِیُقَرِّبُونا إلَی اللّهِ زُلْفی ...)(زمر/۳)

(قُل للّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً ...) (زمر/۴۴)

۱۸.(ذلِکُمْ بِأَنّهُ إذا دُعِیَ اللّهُ وَحْدَهُ کَفَرْتُمْ وَ إنْ یُشْرَکْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالحُکْمُ

للّهِالعلِيِّ الكَبيرِ)(غافر/۱۲)

۱۹.(...لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا للّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ)(فصلت/۳۷)

۲۰. (... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ)(ق/۱۶)

۲۱.(أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَیرُ اللّهِ سُبحانَ اللّهِ عمّا یُشْـرِکُونَ)(طور/۴۳)

۲۲. (...ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَه إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ وَلا خَمْسَه إِلاّ هُوَ سادِسُهُمْ ...) (مجادله/۷)

۲۳.(وَاَنّ المساجِدَ للّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً)(جن/۱۸)

ترجمه آیات

۱.«به یاد آر هنگامی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند».

«خدا گفت، من تو را برای پیشوایی برگزیدم».

«از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز خود بگیرید».

«صفا و مروه از شعائر خدا است، پس هر کس مراسم حج یا عمره را انجام داد، بر او است میان این دو کوه سعی نماید».

«برخی از مردم برای خدا مثل و شریکی قرار داده اند و آن ها را به سان خدا دوست دارند».

۲.«بگو اگر آن چه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید، خدا می داند».

«خداوند آدم و نوح و ا ولاد ابراهیم و اولاد عمران را بر جهانیان برتری داد».

«خداوند صاحب من و شما است پس او را بپرستید این است راه مستقیم».

ص : ۳۲

«بگو ای اهـل کتـاب به سوی کلمه ای که مـا و شـما آن را پـذیرفته ایم بشـتابید و آن این که، جز خـدا را نپرستیم و در عبادت برای او شریک و همتایی قائل نشویم».

۳. «خداوند به زودی گروهی را برمی انگیزد که آنان را دوست دارند و آنان نیز خدا را دوست دارند، برابر مؤمنان، افتاده و بر کافران سرکش اند».

«مسیح گفت ای بنی اسرائیل، خدا را پیرستید که او «رب» من و شما است».

۴.«آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدایان دیگری هست؟».

«وقتی مرگ کسی فرا رسد فرستادگان ما جان آن ها را اخذ می کنند(میراندن)».

«وقتی ابراهیم به پدر خود گفت آیا خدایانی از بت ها اتخاذ می کنی؟».

«این است صاحب شما. جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیزها؛ پس اورا بپرستید».

۵.«بگو خدا به چیز بد امر نمی کند. آیا به خدا چیزی را که نمی دانید، نسبت می دهید» .

«ای قوم خدا را بپرستید چرا که برای شما خدایی جز او نیست».

« گروهی از قـوم فرعـون گفتنـد: آیـا موسـی وقـوم او را آزاد می گـذاری که در زمین فسـاد کننـد و تـو و خـدایان تو را ترک گویند».

۶. «سپس بر تخت(قدرت) قرار گرفت، وبه تدبیر کار جهان پرداخت؛ هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اجازه خدا».

۷.«پدرجان در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه بر من سجده گزارند ».

«یوسف پـدر و مادر خود را به بالای تخت برد و آنان (همراه برادران) بر یوسف سـجده کردنـد یوسف به پدر خود گفت، ای پدر(سجده این گروه) تعبیر خواب پیشین من است که خدا به آن واقعیت بخشید».

ص : ۳۳

۸. «آنان که همراه خدا، خدای دیگری قرار می دهند، به زودی از نتایج اعمال خود آگاه می شوند».

۹.«در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم که خدا را بپرستند و از پرستش هر معبودی جز خدا بپرهیزند».

۱۰. «همیشه پر و بال تواضع وتکریم را با کمال تذلل برای ایشان بگستران».

« آیا بر موجودی که از گل آفریده ای سجده کنم؟».

۱۱.«جز خدا خدایانی را پذیرفته اند که مایه عزت آنان باشند».

۱۲.« پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم ؛ مگر این که به او وحی کردیم که جز من معبودی نیست، مرا بپرستید».

«بندگانِ عزیز خدا هستند در سخن به او سبقت نمی گیرند وبه دستور او عمل می نمایند».

«این امت شما است در حالی که یگانه است و من رب شما هستم پس مرا پرستش کنید».

۱۳.«بر بیت عتیق (کعبه) طواف کنند».

۱۴.«او است که زنده می کند و می میراند و شب و روز را جانشین یکدیگر می سازد».

۱۵.«کسانی که با خدا، خدای دیگری را نمی خوانند (پرستش نمی کنند)».

۱۶. «آنان کسانی هستند که هرگاه به آنان گفته می شود خدایی جز اللّه نیست، کبر میورزند».

۱۷. «ما آن ها را نمی پرستیم؛ مگر برای این که ما را به خدا نزدیک سازند».

«حق شفاعت همگی از آن او است» .

۱۸.«این هم بدان روی است که هروقت خدا به تنهایی خوانده می شود به او کفر میورزید. و اگر بر او شریکی فرض شود، ایمان می آورید. حکومت از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است».

۱۹.«بر آفتاب و ماه سجده نکنید، خدا را سجده کنید، اگر او را می پرستید».

۲۰.«ما به او از رگ گردن نزدیک تر هستیم».

۲۱. «آیا برای آن ها خدایی جز اللّه هست، منزه است خدا از آنچه که برای او شرک میورزند».

۲۲. «هیچ سه نفر با هم رازی نمی گویند؛ مگر خداوند چهارمین آنان است. و نه پنج نفری؛ مگر این که خداوند ششمین آنان است».

۲۳. «مواضع سجده از آن خدا است با او کسی را نخوانید».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

پایه دعوت پیامبران آسمانی در تمام ادوار این بود که همه انسان ها خدای یگانه را بپرستند و از پرستش موجودات دیگر بپرهیزند. یکتاپرستی از اساسی ترین دستورهای آسمانی است که در سرلوحه برنامه های تمام پیامبران قرار گرفته است چرا که تمام پیامبران برای یک هدف برگزیده شده اند و آن تثبیت یکتاپرستی و مبارزه با شرک در پرستش می باشد، قرآن مجید این حقیقت را به روشنی بیان می کند و می گوید:(وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ ...) (نحل/۳۶) :«در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم که خدا را بپرستند و از پرستش هر معبودی جز خدا بپرهیزند».

وباز می فرماید: (وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول إِلاّ نُوحی إِلَیْهِ اَنّه لا إِلهَ إِلاّأَنَا فَاعْبُدُونِ) (انبیاء/۲۵):« پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم ؛ مگر این که به او وحی کردیم که جز من معبودی نیست، مرا بپرستید».

قرآن مجید یکتاپرستی را اصلی مشترک میان تمام شرایع آسمانی معرفی کرده و می فرماید:(قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلمَه سَواء بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلاّ

نَعْبُدَإِلّااللّهَ و لا نشركَ به شيئاً...) (آل عمران/۶۴):«بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه ای که ما و شما آن را پذیرفته ایم بشتابید و آن این که جز خدا را نپرستیم و در عبادت برای او شریک و همتایی قائل نشویم».

ریشه بت پرستی

اظهار نظر درباره ریشه بت پرستی و این که چگونه این اندیشه در میان بشر پا گرفت کار بسیار مشکلی است، به ویژه که موضوع بت پرستی در میان یک قوم و دو قوم، این منطقه و آن منطقه و یا به شکلی خاص نبوده که انسان بتواند درباره ریشه یا ریشه های آن اظهار نظر قطعی کند. افکار وباورهای بت پرستان جهان ؛مانند برهمایی، بودایی و هندوان آن چنان با هم اختلاف دارند که به زحمت می توان قدر مشترکی میان آنان به دست آورد.(۱)

اعراب «بائده» از قبیل اقوام «عاد» و «ثمود» که امت هود و صالح بودند و اهل مدین، امت شعیب به شمار می رفتند و همگی بت پرست. و ساکنان سرزمین «سبا» معاصر با سلیمان، آفتاب را می پرستیدند و دیدگاه های آنان در قرآن مجید به گونه ای آورده شده است. عرب جاهلی که از نسل اسماعیل بودند، روزگاری خداپرست بوده و از تعالیم ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیروی می کردند؛ ولی با گذر زمان و بر اثر آمد و شد با بت پرستان کم کم بت پرستی در میان آنان جای خداپرستی را گرفت.

نخستین کسی که مسئله بت پرستی را در مکه و اطراف آن رواج داد، «عمروبن لُحیّ» بود. وی در مسافرتی که به «بلقاء» __ از اراضی ش__ام __ داشت،

۱- [۱] دائره المعارف ها، خصوصاً دائره المعارف بستانی، به گونه ای عقاید این اقوام آسیایی را که در قطر گسترده ای زندگی می کنند وهمگی بت پرست می باشند تشریح کرده اند.

اقوامی را دید که بت می پرستیدند. هنگامی که از علت پرستش آن ها پرسید، آنان گفتند: این ها، بت هایی هستند که آن ها را می پرستیم. از آنان باران می خواهیم وبرای ما باران می فرستند؛ از آن ها یاری می خواهیم یاری مان می دهند. وی کیش بت پرستی را پسندید. سپس بتی بزرگ به نام هبل همراه خود به مکه آورد، آن را بر بام کعبه نهاد و مردم را به پرستش آن فرا خواند. از این راه بود که بت پرستی به مکه راه یافت و در اقوام و قبایل مختلف عرب، بت ها و خدانماهایی پیدا شد که آن ها را می پرستیدند.(۱)

به نظر (۲) برخی پژوهش گران ، ریشه بت پرستی از بزرگ داشت و تکریم شخصیت ها آغاز شد؛ هنگامی که شخصیتی از جهان می رفت برای یادبود او تمثالی می ساختند تا خاطره او را در دلها زنده نگاه دارند؛ ولی در اثر گذر زمان و دست به دست شدن آن از نسلی به نسل دیگر، تمثال ها در میان همان اقوام به صورت معبود در می آمد؛ هرچند در وقت ساختن آن ها چنین اندیشه و فکری در یاد آنان وجود نداشت؛ چرا که گاهی بزرگ خانواده ای در دوران حیات خود مورد تعظیم بود و پس از او، بتی را به شکل او ساخته و آن را پرستش می کردند. از قصه ها استفاده می شود که در یونان و روم باستان، رئیس خانواده حتی در حال حیات نیز مورد پرستش بود و پس از مرگش مجسمه او را می پرستیدند. امروز در موزه های جهان، بت هایی از مردان دین و شخصیت های برجسته نگاه داری می شود که روزگاری خود آن ها ، و پس از درگذشت آن ها، پیکر سنگی آنان مورد پرستش بودند.

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۸۷.

۲- [۲] این نظر نزد نگارنده ثابت نیست وتازه معلوم نیست که کار آنان تعظیم بوده یا عبادت و پرستش.

از گفتوگوی ابراهیم با بزرگ قوم خود «نمرود» به خوبی استفاده می شود که وی مورد پرستش قومش بود.(۱) همچنین است فرعون؛ ولی خود فرعون پیکرهای تراشیده شده را که گویا اشکال شخصیت های پیشین اقوام فراعنه بودند عبادت می کرد، آن جا که می فرماید:(وَ قالَ الْمَلأُمِنْ قَوم فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسی وَ قَومهُ لِیفسدُوا فِی الأَرضِ وَ یَذرَکَ و آلهتکَ ...).(اعراف/۱۲۷).

«گروهی از قوم فرعون گفتند: آیا موسی وقوم او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند و تو و خدایان تو را ترک گویند».

انگیزه های شرک در پرستش

اشاره

برای شرک در پرستش انگیزه هایی است که ما از میان آن ها به سه انگیزه اشاره می کنیم:

۱. اعتقاد به تعدد خالق

اعتقاد به دوگانه یا سه گانه پرستی یکی از علل پرستش غیر خدا است.

در باور بودا خدای پاینده در سه خدا و یا سه مظهر تجلی یافته و به نام های:

۱. برهما، پدید آورنده؛

۲. ویشتو، نگه دارنده؛

۳. سیفا، کشنده.

و در کیش مسیح به نام های:

۱. خدای پدر؛ ۲. خدای پسر؛ ۳. خدای روح القدس.

۱- [۱] به سوره بقره، آیه ۱۵۸ مراجعه شود.

و زرتشتیان نیز در عین اعتقاد به« اهورا مزدا» به دو خدای دیگر به نام های ۱. یزدان، ۲ـ اهریمن هم باورمندند؛ هرچند عقیده واقعی زرتشت درباره این دو، در هاله ای از ابهام قرار دارد.

۲. اندیشه جدایی خدا از مخلوق

انگیزه دوم برای پرستش غیر خدا مسئله جدایی خدا از مخلوق بود. آنان خدا را جدا از مخلوق فرض کرده و تصور می کردند به خاطر همین جدایی، دعا و درخواست آنان به او نمی رسد، طبعاً باید وسائلی را برگزینند تا سخنان آنان را به او برسانند، چنان که دربار فرمانروایان بشری است و باید با واسطه به آنان دست یابند و درخواست های خود را به او برسانند؛ از این رو گروهی «قدیسین» و گروهی «فرشتگان» و بالأخره «جن» و «أرواح» را می پرستیدند که پیام پرستش گران را به خدا برسانند. قرآن مجید این انگیزه را با بیانات گوناگونی باطل دانسته و می گوید: خداوند نزدیک ترین کس به بندگان خود است و از درون و برون شان آگاه است و سخنان آشکار و پنهان آنان را می شنود و دیگر نیازی به عبادت و پرستش خدانماها نیست؛ زیرا اگر هدف از پرستش رساندن درخواست های شما است، خداوند از تمام آن ها آگاه است؛ چنان که می فرماید:

۱. (... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيد)(ق/۱۶) :«ما به او از رگ گردن نزدیک تر هستیم».

۲. (قُلْ اِنْ تُخْفُوا ما فِی صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّه ...)(آل عمران / ۲۹). «بگو: اگر آن چه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید، خدا می داند».

۳. (... ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَه إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ وَلا خَمْسَه إِلاّ هُوَ سادِسُهُمْ ...)(مجادله/۷): «هیچ سه نفر با هم رازی نمی گویند؛ مگر خداوند چهارمین آنان است. و نه پنج نفری؛ مگر این که خداوند ششمین آنان است».

خداوند با این آیات و آیات دیگر، این انگیزه بت پرستی را باطل کرده است.

۳. تفویض قدرت ها به خداگونه ها یا تعدد مدبرها

هر انسانی به طور فطری در برابر قدرت مافوق از خود احساس خضوع می کند و اگر هم این احساس در زبان و دیگر اعضای او نمایان نگردد، در درون خویش یک نوع احساس کوچکی می کند.

از طرف دیگر انسان در این جهان پیوسته با محسوسات سروکار دارد از این جهت می خواهد تمام امور را در قالب حس بریزد؛ بدین روی می خواهد نیروهای نادیدنی و برتر را به شکل محسوس و اجسام درآورد. این فکر از یک سو و از سوی دیگر، بشر بر اثر نارسایی فکری و ظهور مکتب های فلسفی آمیخته با شرک، تصور می کرد که هر رویدادی در جهان به نیروی توانمندی که خود آفریننده خدای خود است، واگذار شده؛ چنان که خدای دریا، خدای خشکی، خدای جنگ، خدای صلح و... باید باشند. اینان به گمان خود جهان آفرینش را مانند حکومت های خان ها می دانستند، گویا هر گوشه ای از جهان به نیرویی سپرده شده و این قدرت ها در گذران آن ها مختار و خود رأی هستند. از این جهت ساکنان لب دریا، خدای دریا را می پرستیدند تا ایشان را از نعمت های دریا بهره مند سازد و از آسیب های آن مانند طوفان و طغیان بازشان دارد؛ ساکنان خشکی ها و بیابان ها، پروردگار خشکی را می پرستیدند تا

از فرآورده های آن بهره منـد گردنـد و از آفات و زلزله دور مانند؛ همچنین...؛ ولی چون این خدایان را نمی دیدند ، برای آن هـا صورت هـای خیـالی فرض کرده و طبق آن، بت هـای فلزی و سـنگی و چوبی می ساختنـد و به جای پرسـتش قـدرت های واقعی، صورت ها و مجسمه های آن ها را می ستودند.

بنابر این، عرب بیابان گرد به چهار گروه تقسـیم می شدنـد که، گروهی فرشـتگان، گروه دیگر جنیان، سومین آن ها سـتارگان ثابت مانند «شـعری» و سـرانجام گروه چهارم سـیارات را می پرستیدند و هدف از پرسـتش آن ها این بود که نفع و خیر آنها را جلب کنند و از شر و ضرر آنها در امان باشند.

آنـان در سـاختن بت هـا از وسـعت نظر خاصـی برخوردار بودنـد و هرگز بر خود لازم نمی دیدنـد که مجسـمه هـای آن ها به صورت های واقعی معبود منطبق گردد؛ لـذا برای هر یک ازخدایان بتی می ساختند، که هرگز با معبود واقعی آن ها هم شـکل و هم صورت نبود؛ ولی در تمـام این پرسـتش هـا یک انگیزه بیش نبود و آن این که می خواسـتند امور معنوی را به گونه قابل حس درآورنـد و چون این نوع خـدایان چون فرشـته و جن از قلمرو حس بیرون بودنـد و حتی سـتارگان نیز برای خود طلوع و غروبی داشتند و توجه به آن ها خالی از مشقت نبود؛ ازا ین جهت به تمثال آن ها توجه نموده، آن ها را می پرستیدند.

قرآن مجیـد انـدیشه واگـذاری قدرت به خداگونه ها را که آفریده شده او هسـتند به شدت محکوم می کند و در مواردی تنها خود را گرداننـده امور آفرینش معرفی می کنـد چنان که می فرمایـد:(... ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُـدَبِّرُ الأَمْرَ ...) (یونس/۳): «بر عرش قدرت مستولی گردید و امور خلقت و آفرینش را اداره می کند».(۱)

ص : ۴۱

۱- [۱] به سوره یونس آیه ۳۱، رعد آیه ۲ و سجده آیه ۵ مراجعه فرمایید.

قرآن مجید در آیاتی به صورت گسترده، آفرینش ، زنده کردن، میراندن، گرداندن خورشید و ماه، پیدایش شب و روز، روزی رسانی و... را ویژه خدا دانسته و هرگونه اندیشه جز این، مانند دوگانه ستایی و چیزی هم سنگ او دانستن را محکوم می کند.

***

تا این جا با انگیزه های سه گانه پرستش غیر خدا آشنا شدیم و هرگز مدعی نیستیم که برای پرستش غیر خدا، انگیزه دیگری در کار نبوده است؛ ولی این سه انگیزه ـ که قرآن برابر آن ها می ایستد ـ پایه گسترش شرک در جهان بوده است.

یک فرد مسلمان با اعتقاد به خدایی که یکتا است و در همه جا حاضر و نزدیک به بندگان، خدایی که زمام امور خلقت را در دست دارد و هرگز آن ها را به کسی نسپرده است، نمی تواند غیر او را بپرستد. نه تنها غیر او را نباید بپرستد که باید با افکار شرک آلود وبت پرستانه به شدت مبارزه کند و راضی نشود یک فردی لحظه ای گام از دایره توحید فراتر نهد.

***

درباره انگیزه سوم نکته ای را یادآور می شویم و آن این که، ممکن است فردی باور کند آفریننده و مدبّری جز خدا نیست و همه کارهای جهان در دست او است و هرگز این نوع کارهایش را به غیر خود نسپرده است؛ امّا دیگر کارهای خدا مانند شفاعت و مغفرت که تنها از آنِ خدا می باشد، به دیگری واگذار شده است؛ که این خود یکی از انگیزه های پرستش غیر خدا است و قرآن به روشنی شفاعت را ویژه خویش دانسته و دست هیچ کسی را بدون اذنش

در آن باز نگذاشته؛ قرآن در این باره می فرماید:(قُل للّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً ...)(زمر/۴۴) :«حق شفاعت همگی از آن او است» ،(... ما مِنْ شَفِیع إِلاّمِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ...)(یونس/۳):«هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اجازه خدا».

گروهی از بت پرستان روزگار رسالت، بت هایی را می پرستیدند که تصور می کردند آنان درباریان درگاه الهی اند و امور بخشایش و شفاعت به آنان واگذار شده است.

عبادت در فرهنگ قرآن

آیا پرستش به معنی نهایت خضوع و تذلل است؟!

اشاره

فرهنگ نویسان عرب در تفسیر عبادت،تعریف هایی نزدیک به هم دارند و آن را به معنی خضوع و تذلل گرفته اند، اینک نص گفتار آنان:

۱. در لسان العرب می نویسد: «أصل العبودیه الخضوع والتذلل».

۲. راغب در مفردات می نویسد:«العبودیه: إظهار التذلل والعباده أبلغ منها لأنّها غایه التذلل و لا یستحقّ الاّ من له غایه الافضال وهو اللّه تعالی و لهذا قال:(ألاّ تعبدوا إِلاّ إِیّاه) ».

۳. در قاموس نیز می نویسد: «العباده: الطاعه».

هرچند فرهنگ نویسان، عبادت را به معنی خضوع، تذلل، اطاعت و یا نهایت اظهار ذلت گرفته اند؛ ولی همه این تعریف ها تعریف به اعمّ است و تعریف به مساوی نیست؛ زیرا می دانیم که اطاعت، خضوع واظهار تذلل در همه حال، عبادت و پرستش نیست. اگر هم لفظ عبادت (پرستش) را در این موارد به کار می برند یک نوع توسعه در معنی است و هرگز در این موارد عبادت به معنی پرستش صدق نمی کند؛ زیرا هیچ گاه خضوع، حتی نهایت تذلل فرزند

در برابر پدر و مادر، شاگرد در برابر استاد و... عبادت و پرستش شمرده نمی شود، هرچند در خضوع و تذلل خود، شدت عمل به خرج دهند.

اکنون آیاتی را گواه می گیریم که بالاترین درجه خضوع و تذلل تا چه رسد به مطلق آن را، عبادت و پرستش نمی داند.

گواه هایی از قرآن

۱. به تصریح قرآن، حضرت آدم (علیه السلام) مورد سجده ملائک و فرشتگان بود و خداوند دستور داد که همگی بر او سجده کنند، آن جا که می فرماید: (وَ إِذْ قُلْنا لِلْملائِکَهِ اسْجُدُوا لآدَم ...):«به یاد آر هنگامی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند».(۱)

خداوند با وجود تصریح به سجده ملائک بر آدم، آن را شرک بر خدا به شمار نیاورده و فرشتگان با این عمل مشرک نشدند و از این طریق بر خدا شریکی قرار ندادند. در عین حال آدم را نیز پرستش نکردند، بلکه او را بزرگ داشتند. پس این گواه است بر این که هر تعظیمی در برابر غیر خدا، عبادت و پرستش او نیست و تعبیر (اسجدوا لآدم) با تعبیر (اسجدوا للّه)هر چند یکی است، ولی سجده نخست، عبادت آدم نیست؛ امّا سجده بر خدا، عبادت و پرستش او است؛ پس باید تفاوت این دو نوع سجده را در جای دیگر یعنی سرچشمه وعلت خضوع جستجو کرد.

گاهی گفته می شود: معنی سجده بر آدم در آیه، همان کرنش فرشتگان بر آدم است نه سجده اصطلاحی وهمگی می دانیم که هر کرنشی عبادت نیست. آری فقط یک قسم از خضوع عبادت است و آن خضوعی که به صورت

۱- [۱] بقره / ۳۴.

نهـایت تـذلل صورت بگیرد، مثلاًـ شـخص، خضوع خود را به صورت سـجده انجام دهـد وفرض این است که فرشـتگان چنین کـاری نکردنـد هم چنین گفته می شود: مقصود از سـجده بر آدم، همان قبله قرار دادن آدم است نه سـجده حقیقی بر آدم. در عین حال، هر دو اندیشه باطل است؛ زیرا سـجده را به خضوع تفسـیر کردن، کاملاً خلاف ظاهر و باور عرفی است و در لغت و عرف از این کلمه همان سجده اصطلاحی را می فهمند، نه خضوع.

اگر آدم تنها قبله گاه آنان بود، دیگر جایی برای اعتراض شـیطان نمی ماند که بگوید:(... ءَأسـجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً)(۱):« آیا بر موجودی که از گل آفریده ای سجده کنم؟».

زیرا هرگز لازم نیست که قبله اشرف از سجده کننده باشد تا برای اعتراض او مجالی باشد، بلکه آن چه لازم است باید مسجود اشرف از ساجد باشد و از آن جا که آدم در نظر شیطان افضل و برتر نبود؛ از این رو به اعتراض برخاست.

بنابراین، مفهوم آیه جز این نیست که به فرمان خدا، واقعاً ملائکه بر آدم سجده کردند و او به فرمان خداوند، قبله گاه فرشتگان شد. و فرشتگان هم بیشترین کرنش را به آدم نشان دادند؛ ولی او را عبادت نکردند.

۲. ونیز: (وَ رَفَعَ أَبَویهِ عَلَی العَرْشِوَ خَرُّوا لَهُ سُـجَّداً وَ قـالَ یـا أَبَتِ هـذا تَأْوِیلُ رُؤْیایَ مِنْ قَبل قَـدْ جَعَلَها رَبّی حَقّاً ...)(۲) : «یوسف پـدر و مـادر خـود را بـه بالاـی تخـت برد و آنـان (همراه برادران) بر یوسـف سـجده کردنـد یوسـف بـه پـدر خـود گفـت، ای پدر(سجده این گروه) تعبیر خواب پیشین من است که خدا به آن واقعیت بخشید».

۱- [۱] اسراء / ۶۱.

۲- [۲] یوسف / ۱۰۰.

قرآن در آغاز سوره یوسف آیه، خواب حضرت یوسف را چنین نقل می کند :(... إِنّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیتُهُمْ لِی ساجِدینَ):«پدرجان در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه بر من سجده گزارند »و این حقیقت پس از سالیان درازی با سجده برادران و پدر و مادر، بر یوسف، تحقّق یافت.

از این بیان به دست می آید، با این که سجده بر یک نفر که مظهر نهایت تذلل است باز عبادت و پرستش نیست، بنابراین در داوری بر سر مسئله شرک و عبادت، نباید به ظاهر نگریست؛ بلکه باید در انگیزه های عمل که بعداً بیان می گردد دقت بیشتری نمود.

***

۳. خدا در قرآن فرمان می دهد که در برابر پدر و مادر پر و بال مهر و افتادگی را بگشاییم؛ آن جا که می فرماید:(وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَالرَّحْمَهِ ...)(۱): «همیشه پر و بال تواضع وتکریم را با کمال تذلل برای ایشان بگستران».

۴.خداوند در مراسم حج به همه مسلمانان فرمان می دهد گرد خانه ای که جز سنگ و گل چیزی نیست طواف کنند و می فرماید:(... وَلْیَطَّوّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ):«بر بیت عتیق (کعبه) طواف کنند».(۲)

۵. قرآن دستور می دهد که میان «صفا» و «مروه»، سعی کنیم، چنان که می فرماید:(إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَر فَلا جُناحَ

۱- [۱] اسراء / ۲۴.

۲- [۲] حج / ۲۹.

عَلَيْه أَنْ يَطَّوّفَ بِهِما ...).(۱) : «صفا و مروه از شعائر خداست است، پس هر کس مراسم حج یا عمره را انجام داد، بر او است میان این دو کوه سعی نماید».

آیا طواف بر سنگ و گل و سعی میان دو کوه، عبادت سنگ و گل و کوهها است؟ اگر هر کرنشی پرستش باشد، باید همه این اعمال را یک نوع شرک مجاز بدانیم.(۲)

تعالی اللّه عن ذلک علوّاً کبیراً، خدا برتر از آن است که بر شرکی که بزرگترین ستم و مایه سقوط انسانیت می باشد امر کند.

۶. در قرآن به مسلمانان دستور داده شده در مقام ابراهیم نماز بگزارند، آنجا که می فرماید: (... وَاتّخِذوا مِنْ مَقامِ إِبْراهیمَ مُصلًّی ...)(۳):«از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز خود بگیرید».

شکی نیست که نمازگزاران، نماز را برای خدا می خوانند؛ ولی گزاردن نماز در مقام ابراهیم که اثر پای او نیز در آن جا مشهود است، نوعی ستایش آن راد مرد الهی شمرده می شود و هیچ گاه چنین عملی رنگ شرک به خود نمی گیرد.

۷. خداوند در قرآن گروهی را می ستاید که در برابر مؤمنان، فرومایه و در برابر کافران، سرکش باشند، چنان که می فرماید: (... فَسَوفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوم یُحِبُّهُمْ

۱- [۱] سوره بقره / ۱۵۸.

۲- [۲] همه مسلمانان در مراسم حج، حجر الاسود را استلام می کنند. استلام حجر یکی از مستحبات فریضه حج است، و این عمل از نظر صورت(نه واقعیت) شبیه کارهایی است که مشرکان با بتان خود انجام می دادند؛ در صورتی که یکی شرک و دیگری نه تنها شرک نیست بلکه جزء مراسم یکتاپرستان است.

۳- [۳] سوره بقره / ۱۲۵.

وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّه عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّه عَلَی الکافِرینَ ...): «خداوند به زودی گروهی را برمی انگیزد که آنان را دوست دارند و آنان نیز خدا را دوست دارند، برابر مؤمنان افتاده و بر کافران سرکش اند».(۱)

این آیات و اعمال مسلمانان در مراسم حج، حاکی از آن است که سرفرو آوردن و ابراز خضوع، بندگی نیست و اگر هم فرهنگ نویسان عبادت را به معنی خضوع و تذلل گرفته اند به معنی گسترده آن است .

آیات پیش این معنی را ثابت کرد؛ زیرا اگر همان گونه باشد که عده ای آن را یادآور شده اند، باید همه بشر حتی پیامبران را نیز مشرک بدانیم؛ چون آنان نیز پدران و مادران خود را احترام می کردند.(۲)

ص : ۴۹

۱- [۱] سوره مائده / ۵۴.

۲- [۲] در این زمینه گفتاری از مرحوم کاشف الغطاء هست که به آن می پردازیم: وی این کتاب را در پاسخ نامه یکی از امرای آل سعود که از روز نخست مروج مکتب وهابی گری بوده اند ، نوشته است. «لا ریب انّه لا یراد بالعباده التی لا تکون إلاّـ للّه و من أتی بها لغیر اللّه فقد کفر، مطلق الخضوع والخشوع والانقیاد کما یظهر من کلام أهل اللغه و إلاّ لزم کفر العبید و الاـجراء و جمیع الخدام للأُمراء بل کفر الأنبیاء فی خضوعهم للاباء...» مقصود از عبادت که از آن خدا است و هر کس آن را برای جز خدا به جا آورد کافر می شود، مطلق خضوع و اطاعت نیست ــ هرچند اهل لغت چنین تفسیر کرده اند ــ زیرا بنابر این تفسیر، باید بردگان و کارگران و خادمان کافر خوانده شوند بلکه لازمه آن این است که پیامبران را هم که به پدر و مادر خود ارج می نهادند و بزرگشان می داشتند، کافر بدانیم . منهج الرشاد، ص ۲۴، ط نجف تألیف شیخ اکبر جعفر کاشف الغطاء متوفای ۱۲۲۸.

آیا فرمان الهی شرک را غیر شرک می سازد؟

هر گاه با گروه ــ به اصطلاح ــ وهابی، در باره سجده فرشتگان بر آدم واستلام حجر و... به گفت وگو بنشینیم که اگر هر خوار داشتن پرستش هست پس چرا خدا به فرشتگان دستور داد که بر آدم سجده کنند و ... ؟ پاسخ می دهند: چون این کارها به دستور الهی انجام گرفته است، شرک نیست. و نیز می گویند: معنی بندگی، همان گرامی داشت او و خضوع است، اگر در قرآن وحدیث سخن از خضوع بر آدم، یوسف، پدر و مادر، پیروی پیامبر و اولی الأمر، احترام کعبه، مقام ابراهیم، حجر اسماعیل، استلام حجر اسود و تبرک به آب زمزم و... به میان آمده است، دلیل بر روا دانستن این رفتار در موارد دیگر نمی شود؛ زیرا حقیقت این خضوع های بنده و تبرک ها، عبادت است؛ ولی چون به فرمان خدا انجام می گیرد عبادت و پرستش خدا به شمار می آید، نه پرستش آن ها؛ پس اگر چنین کارهایی را در حق پدیده های دیگر انجام دهیم که خدا در آن موارد دستور نداده است، قطعاً آن ها را پرستش نموده و به خدا شرک ورزیده ایم. همچنین کوچک شدن برابر قبر، بوسیدن در و دیوار مشاهد، ضریح و... چون به دستور خدا نیست، عبادت صاحبان قبر محسوب خواهد شد.

امروز وهابی ها روی این موضوع زیاد تکیه می کنند؛ ولی آنان از یک نکته غفلت دارند و آن این که حکم خدا، موضوع را عوض نکرده و دگرگون نمی سازد و ماهیت یک عمل با دستور خدا عوض نمی شود و اگر ماهیت این اعمال، شرک و پرستش غیر خدا باشد، هرگز با دستور خدا شرک به توحید و ناپسند به پسندیده دگرگون نمی شود. اینک نمونه هایی در این زمینه:

۱. ناسزا گویی درباره فردی ذاتاً اهانت به وی است و فحش از هر

مقامی و از سوی هر کسی درباره فردی آبرومند، توهین تلقی می گردد؛ چه، اگر خدا بی احترامی کسی را واجب کند، هرگز دستور خدا ماهیت فحش را عوض نمی کند. بالأخره، فحش فحش است وناسزا ناسزا است، چیزی که هست این که، پس از دستور خدا چنین رفتاری جایز می گردد؛ ولی ماهیت آن دگرگون نمی شود.

۲. مهمانی، طبعاً یک نوع تکریم واحترام مهمان است، حال اگر ضیافت فردی حرام گردد، هرگز آن کار که ذاتاً برای احترام است، به اهانت تبدیل نمی گردد.

بنابر این، اگر مواردی مانند طواف کعبه، استلام حجر و... ذاتاً برای پرستش سنگ باشند، امر الهی، ماهیت آن ها را عوض نمی کند و از این که این عمل ها، پرستش و عبادت آدم و یوسف یا کعبه و حجر اسود است، خارج نمی شوند.

این که وهابی ها می گویند، طبیعت این کردار عبادت است؛ ولی چون خدا به آن دستور داده است اشکالی ندارد؛ معنی این سخن این است که این گونه امور «شرک مجاز» است و این سخنی نیست که انسان آن را بپذیرد. خلاصه باید یکی از دو نظر را برگزید یا این موارد را از موضوع شرک خارج بدانیم وبگوییم که این ها ذاتاً از مفهوم شرک خارج می باشند و یا این که بگوییم این ها از نظر موضوع از مصادیق شرک محسوب می شوند؛ ولی خدا آن ها را اجازه داده است که چنین شرک هایی را مرتکب شویم.

احتمال دوم آن، چنان بی پایه است که انسان آگاهی نمی پذیرد آن را مطرح کند. در آینده خواهیم گفت که: عمل یگانه ای در یک صورت، بزرگ داشت طرف محسوب شده، و خللی بر توحید وارد نمی کند، ولی همان عمل

در صورت دیگر، پرستش طرف، و عین شرک و دوگانه پرستی به شمار می آید.

مثلاًـ سجده فرشتگان بر آدم، عملی است که اگر به عنوان اینکه آدم بنده برگزیده خدا است، انجام گیرد، نوعی تکریم او محسوب می شود، و با اصول توحید کاملاًـ سازگار می باشد، ولی اگر همان عمل به عنوان اینکه آدم، خدا، ویا مصدر کارهای خدایی است، انجام گیرد، پرستش او محسوب می شود، وبا اصول توحید در تضاد می باشد.

در مسأله صدق پرستش و یا عدم آن، بود و نبود امر الهی مؤثر نیست، امر الهی، در مسأله «بدعت» می تواند مؤثر باشد، هرگاه کاری را که به عنوان کار دینی انجام می دهیم، توأم با امر الهی باشد، جزء شریعت خواهد بود و در غیر این صورت بدعت به شمار می رود.

کسانی که تصور می کنند، امر الهی در نفی صدق «عبادت» مؤثر است، آن را با بدعت یکسان گرفته اند امر الهی، به عمل رنگ سنت بخشیده و آن را از حیطه «بدعت» بیرون می سازد در حالی که امر الهی در مورد «عبادت غیر خدا» آن را از حیطه شرک و دوگانه پرستی خارج نمی سازد.

در میان دانشمندان سخنی است که می گویند: «القاعدهُ العقلیهُ لا تُخَصّـِص» قاعده کلی عقلی قابل کوچک کردن نیست و هرگز نمی توان برخی افراد قانون را از مجموعه عقلی آن خارج ساخت.

هرگاه عقل می گوید: هر معلولی به علت نیاز دارد، یا سه زاویه مثلث مساوی با دو زاویه قائمه است، یا مساحت دایره مساوی است با ضرب مجذور شعاع در عدد پی ۱۴/۳، هرگز نمی توان گفت حرکت الکترون ها بر مدار خود در برخی از شرایط بی علت است. اگر یک فیزیک دان این سخن را

بگوید گواه بر ناآگاهی او از قانون عمومی علت و معلول است. و بسا او نبودن علت را به جای ندیدن آن به کار برده است. اگر کسی بگوید زوایای مثلث در نقطه دیگر جهان مساوی با یک زاویه قائمه و یا بیشتر از دو زاویه قائمه است، مثل این است که بگوید ۲×۲ مساوی با پنج است؛ از این رو می گویند قوانین عقلی قابل تخصیص نیست.

هرگاه ماهیت این اعمال ذاتاً شرک به شمار آید، باید وهابی بگوید: زشتی ذاتی شرک، در این موارد تخصیص خورده است و این کار ناپسند که نوعی ظلم است، در این موارد مجاز و مشروع شده ، در صورتی که قاعده عقلی قابل تخصیص نیست.

وقتی «شیخ عبد العزیز» امام مسجد النبی، صحت این نوع احترام ها را به امر الهی توجیه می کرد به او گفته شد که، نتیجه فرمایش شما این است که این اعمال شرک مجاز است؛ یعنی خدا دستور داده است که در این جاها می توان شرک ورزید.

خوب است این گروه را به این آیه توجه دهیم :(... قُلْ إِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ) (اعراف/۲۸):«بگو خدا به چیز بد امر نمی کند. آیا به خدا چیزی را که نمی دانید، نسبت می دهید» اگر ماهیت سجده بر آدم و استلام حجر، عبادت باشد هرگز خدا به کاری که ناپسند است فرمان نمی دهد.

با این گفتار روشن شد، معنی «عبادت» خضوع و اظهار تذلل و مانند آن ها نیست، باید دید حقیقت عبادت چیست؟تا پس از شناختن جایگاه واقعی آن، از انجام آن برای غیر خدا بپرهیزیم.

ص : ۵۳

این، چیزی است که بحث آینده ما را تشکیل می دهد. و میزان خداپرستی و شرک بدان بستگی دارد تا با توجه به آن، هر رفتار ستایش گونه ای را شرک نشماریم و مسلمانان را به جرم احترام به پیامبران و پیشوایان مشرک ندانیم!

ص : ۵۴

پرستش یعنی خداستایی

«او که آغاز و انجام در دست اوست»

اشاره

«عبادت» نزد عرب، هم سنگ «پرستش» در زبان فارسی است؛ همان طور که لفظ پرستش نزد ما بار معنایی روشنی دارد. همچنین برای مفهوم «عبادت» معنی روشن است؛ هرچند نتوانیم آن را با جمله ای به صورت یک تعریف منطقی، تعریف و تفسیر کنیم. آن گونه که واژه «زمین» و«آسمان» نزد ما نیاز به روشن گری ندارد و بسیاری از ما نمی توانند آن را به صورت کامل تعریف کنند؛ ولی این مطلب مانع از آن نیست که از شنیدن هر دو لفظ، معنی آن در ذهن ما مجسم گردد.

عبادت و پرستش نیز بسان واژه زمین و آسمان است چرا که همگی به معنی واقعی آن آگاهیم؛ هرچند نتوانیم درک خود را در قالب یک تعریف منطقی بریزیم؛ هم چنان که مصادیق واقعی هر یک از عبادت و تعظیم و یا پرستش و بزرگداشت نزد ما روشن است و جدا سازی تلقی هر یک از دیگری بسیار آسان است.

عاشق دلداده ای که در و دیوار معشوق خود را می بوسد ویا لباس و پیراهن او را به سینه می مالد یا پس از مرگ، سر بر خاک قبرش می نهد در میان هیچ ملتی پرستنده خوانده نمی شود. و یا کسانی که برای زیارت پیکرهای

ص : ۵۵

مومیایی رهبران بزرگ جهان که مورد علاقه گروهی است، می شتابند یا برای دیدن آثار وخانه و کاشانه آن ها می روند و برای گرامی داشتن آنان چند دقیقه سکوت کرده و مراسمی را برپا می کنند، عبادت و بندگی به حساب نمی آید؛گرچه اظهار علاقه آنان به اندازه خضوع خداپرستان در مقابل خدا باشد. در این بحث تنها وجدان های بیدار می توانند قاضی و داور باشند تا بزرگ داشتن را از عبادت و پرستش جدا سازند.

حال اگر بنا باشد لفظ عبادت را به صورت منطقی تعریف کرده و تجزیه و تحلیل نماییم، می توانیم آن را به سه گونه زیر تعریف کنیم در حالیکه هر تعریف هدف مشترکی را تعقیب می کند.

۱ــ تعریف عبادت:

۱ــ تعریف عبادت (۱):

«عبادت» خضوع عملی، لفظی یا زبانی است که از اعتقاد به الوهیت طرف سرچشمه می گیرد، از این رو باید دید «الوهیت» چیست؟ نقطه درخور توجه بحث این است که معنی الوهیت را دقیقاً دریابیم. الوهیت به معنی خدایی و «اله» به معنی خدا است. اگر احیاناً «اله» به معبود تفسیر شده است تفسیر به لازم آن است نه این که معبود، معنی واقعی آن است؛ زیرا از آن جا که اله حقیقی و یا آلهه های خیالی درمیان ملل جهان، معبود و مورد پرستش

۱- [۱] نکته قابل توجه در این تعریف این است که با معنی واقعی «اله» و «الوهیت» آشنا شویم. اله به معنی خدا است ــ نه معبود ــ اعم از خدای بزرگ یا کوچک، یا خدای واقعی یا خیالی و هدف از جمله «لا إله إلّا اللّه» ، نفی هر نوع الوهیت به هر شکل و صورتی می باشد ــ ولو به این شکل که غیر خدای را هرچند مخلوق باشد، مالک مقام شفاعت و مغفرت بیندیشم ــ و یکی از اشتباهات بزرگ در سخنان جمعی این است که تصور کرده اند که «اله» به معنی معبود می باشد.

بوده اند، تصور شده است که اله به معنی معبود می باشد وگرنه معبود بودن از لوازم معنی اله است نه معنی ابتدایی آن.

بهترین دلیل بر این که لفظ «اللّه» به معنی خدا است نه معبود، همان کلمه اخلاص یعنی «لا إله إلاّ اللّه» است. و اگر لفظ اللّه در این جمله به معنی معبود باشد، دروغی بیش نخواهد بود، زیرا روشن است که جز اللّه هزاران معبود دیگر نیز هست.

افرادی که واژه «اله» را به معنی معبود می گیرند، برای درست کردن آن ناچار می شوند لفظ «به حق» را هم در تقدیر بگیرند و بگویند لفظ «لا إله إلاّ اللّه» به معنی : معبود به حقی جز خدا نیست. ناگفته نماند که تقدیر لفظ «به حق» خلاف ظاهر است. بنابر این، اله به معنی خدا و الوهیت به معنی خدایی است و هر نوع بزرگداشتی که از اعتقاد به الوهیت خدایی سرچشمه بگیرد، آن را عبادت می نامند.

شاهد این تعریف، آیاتی است که در این زمینه وارد شده است، و از بررسی آن ها روشن می گردد که عبادت، آن نوع گفتار و رفتاری است که از اعتقاد به «الوهیت»(۱) سرچشمه می گیرد و تا چنین اعتقادی را شخص در باره موجودی نداشته باشد، کرنش، تعظیم یا تکریم او عبادت و پرستش نخواهد بود، به این خاطر، آنگاه قرآن دستور می دهد که خدا را عبادت کنیم، بلافاصله

۱- [۱] معنی خدا بودن بت ها این نیست که حتماً خالق و آفریننده، مدیر و مدبر جهان و انسان باشند، بلکه «خدا» بودن معنی وسیعی دارد که شامل خدایان واقعی وخدانمایان نیز می شود. هرگاه موجودی را مبدأ کارهای خدایی بدانیم و تصور کنیم که برخی از کارهای خدا مانند شفاعت و مغفرت به آنان سپرده شده است، او را خدا پنداشته ایم، البته خدایی کوچک در برابر خدایی بزرگ!

جمله جز او الهی نیست را چاشنی آن می کند؛ مثل :(... یا قَومِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکَمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ ...) (اعراف:۵۹)؛ «ای قوم خدا را بپرستید چرا که برای شما خدایی جز او نیست».

همین پیام در نُه جا یا بیشتر آمده است و برای دست یابی به آن ها می توان سوره اعراف آیات ۶۵، ۷۳و ۸۵؛ هود آیات ۵، ۶۱و ۸۴؛ انبیاء آیه ۲۵؛ مؤمنون آیه ۲۳و۳۲ و طه ۱۴ را دید.

در هر حال، عبادت آن خضوع و تذللی است که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه می گیرد و اگر چنین اعتقادی در کار نباشد، آن را عبادت نمی نامند.

نه تنها این آیه و مضمون آن بر این مطلب گواهی می دهد، بلکه آیاتی دیگر نیز بر این حقیقت گواهی می دهند؛ مانند:(اِنَّهم کانُوا إِذا قیلَ لَهُم لا إِلهَ إِلّااللّه یَسْتَکْبِرُونَ)(صافات:۳۵) : «آنان کسانی هستند که هرگاه به آنان گفته می شود خدایی جز اللّه نیست، کبر میورزند». یعنی به این سخن اعتنا نمی کنند؛ زیرا به الوهیت موجودات دیگر معتقد می باشند.

(أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَیرُ اللّهِ سُبحانَ اللّهِ عمّا یُشرِکُونَ) (طور: ۴۳): «آیا برای آن ها خدایی جز اللّه هست منزه است خدا از آنچه که برای او شرک میورزند».(۱)

در این آیه ملاک شرک این شده است که به الوهیت غیر خدا معتقد گردند.

(اَلّذینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ فَسَوفَ یَعْلَمُونَ) (فرقان: ۶۸) «آنان که همراه خدا، خدای دیگری قرار می دهند، به زودی از نتایج اعمال خود آگاه می شوند».(۲)

۱- [۱] به سوره های توبه آیه ۴۳، نحل آیه ۶۳ نیز مراجعه فرمایید.

۲- [۲] حجر/۹۶.

(وَ الّذينَ لا يَدعُونَ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ ...):«كسانی كه با خدا، خدای ديگری را نمی خوانند (پرستش نمی كنند)».

دليلی كه می گويد دعوت مشركان همراه با اعتقاد به الوهيت بت های شان بوده است، آيه های زير است:(وَاتّخَذوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً) :«جز خدا خدايانی را پذيرفته اند كه مايه عزت آنان باشند».(۱)

(... أئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَةً أُخرى ...)(انعام: ۱۹):«آيا شما گواهی می دهيد كه با خدا، خدايان ديگری هست؟».

(وَ إِذْقالَ إِبْراهيمُ لِاَبيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً ...) (انعام: ۷۴):«وقتی ابراهيم به پدر خود گفت: آيا خدايانی از بت ها اتخاذ می كنی؟».

با مراجعه به آياتی كه مسئله شرك بت پرستان در آن ها گفت وگو شده است اين حقيقت به خوبی روشن می گردد كه شرك بت پرستان معلول اين بوده كه به الوهيت معبودهای خود معتقد بوده اند و آنها را كه مخلوق خدا بودند، خداگونه هايی می دانستند كه برخی از كارهای خدای بزرگ به آنان سپرده شده است و به همين علت آن ها را بايد پرستيد.

به خاطر همين، اعتقاد به الوهيت و خدايی آنان بود كه هرگاه به خدای يگانه دعوت می شدند، بر او كفر میورزيدند و اگر برای او شريكی قرار داده می شد، به او ايمان می آوردند، چنان كه اين مضمون در آيه زير وارد شده است:

(ذلِكُمْ بانّه إِذا دُعِی اللّهُ وحدهُ كَفَرْتُمْ وَ اِنْ يُشرَك بِهِ تُؤْمنوا فَالحُكْمُ للّهالعلِیّ الكبيرِ) :«اين هم بدان روی است كه هروقت خدا به تنهايی خوانده

۱- [۱] مريم/۸۱.

می شود به او کفر میورزید. و اگر بر او شریکی فرض شود، ایمان می آورید. حکومت از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است».(۱)

مرحوم آیه اللّه شیخ محمد جواد بلاغی در تفسیر ارزنده خود به نام «آلاء الرحمن» که متأسفانه بیش از دو جزء از آن نوشته نشده، وقتی به تفسیر و موشکافی حقیقت عبادت می رسد آن را این طور تعریف می کند: «العباده ما یرونه مستشعراً بالخضوع لمن یتخذه الخاضع إلهاً لیوفیه بذلک ما یراه له من حقّ الامتیاز بالإلهیه؛عبادت همان کاری است که حاکی از خضوع انسان در برابر کسی باشد که او را اله اتخاذ کرده است تا از این طریق حق سپاس او را از جهت داشتن مقام (الوهیت) ادا نماید».(۲)

مرحوم بلاغی دریافت وجدانی اش از عبادت را در قالب لفظ ریخته و بیان کرده است. وآیات یاد شده صحت و استواری این تعریف را به درستی روشن گر است.

استاد بزگوار حضرت آیه اللّه العظمی خمینی(دام ظلّه) در کتاب ارزنده خود همین نظر را برگزیده و می فرمایند: عبادت در عربی و پرستش در فارسی، عبارت از آن است که کسی را به عنوان این که خدا است، ستایش کنند، خواه به عنوان خدای بزرگ یا به عنوان خدای کوچک.(۳)

روشن ترین گواه ملاحظه مجموع آیات مبارزه با شرک است. و همه فرقه های شرک، موجوداتی را که در برابر آن ها سرفرو می آورده و ستایش شان می کردند، همه را «اله» پنداشته و به این عنوان گرامی شان می داشتند.

۱- [۱] غافر/۱۲.

۲- [۲] آلاء الرحمن، ص ۵۷، ط صیدا.

۳- [۳] کشف اسرار، ص ۲۹.

۲– عبادت خضوعی است در برابر کسی که او را «رب» می دانیم

ما می توانیم دریافت خود از لفظ «عبادت» را به گفتار دیگر بیاوریم و بگوییم: عبادت بزرگ داشت گفتاری و کرداری است که ازاعتقاد به ربوبیت طرف سرچشمه می گیرد. و واژه عبودیت در برابر ربوبیت است، وهرگاه انسانی خود را بنده و مقابل خود را پروردگار توانا بداند و با این اندیشه در برابر او سر بر خاک بساید، چنین عملی را عبادت می نامند.

آیاتی هم هست که این پیام را با خود دارند که عبادت از شؤون ربوبیت است.که به برخی از آیات اشاره می شود:

(...وَ قالَ الْمَسیحُ یا بَنی إِسرائیلَ اعبُدوا اللّه ربّی و ربَّکُم ...) :«مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، خدا را بپرستید که او «رب» من و شما است».(۱)

(اِنّ هذِهِ أُمّتکم أُمّةً واحدةً وأنَا ربُّکُمْ فَاعْبُدونِ) : «این امت شما است است در حالی که یگانه است و من رب شما هستم پس مرا پرستش کنید».

(إِن(۲)[۳] آل عمران/۵۱.

۱– [۱] مائده/۷۲.

۲– [۲] انبیاء/۹۲.§ اللّهَ رَبّی وَ ربُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ): «خداوند صاحب من و شما است پس او را بپرستید، این است راه مستقیم».

او را بپرستید».(۱)

حضرت آیه اللّه خویی(دام ظلّه) در تفسیر خود واژه عبادت را چنین تفسیر می کنند: «العباده إنّما یتحقّق بالخضوع لشیء علی انّه ربّ یعبد؛ عبادت در صورتی تحقق می پذیرد که در برابر فردی به عنوان این که رب است خضوع شود».(۲)

پیدا است که دلیل روشن این تعریف همان آیات گفته شده است.

مقصود از لفظ «ربّ» چیست؟

عرب« رب» به کسی می گوید که چگونگی بود و نبود چیزی به او واگذار شده و سرنوشت آن در دست او باشد.و اگر در لغت عرب به مالک خانه، دایه و کشاورز هم «رب» می گویند، از این جهت است که اختیار و سرنوشت آن ها را در دست گرفته؛ نیز اگر ما خدا را «رب» می خوانیم، برای این است که سرنوشت همه حالات ما از بد و خوب، مرگ و زندگی، سیری و گرسنگی، قانون گذاری وتشریع، آمرزش و آموزش در دست او قرار دارد. حالا اگر کسی تصور کند که یکی از حالات سرنوشت ما در دست دیگری است؛ مثلاً خدا یکی از آن چه یاد شد را به دیگری واگذار کرده است، به گونه ای که آن فرد، عهده دار همه یا یکی از این مقامات شده و او را «رب» خود پنداشته ایم، و با این عقیده هم در برابر او خضوع کنیم، اورا پرستیده ایم .

به عبارت دیگر: پرستش، از احساس بندگی سرچشمه می گیرد وحقیقت بندگی جز این نیست که انسان خود را بنده و مقام بالاتر را مالک هستی، مرگ

۱- [۱] انعام/۱۰۲.
۲- [۲] البیان، ص ۵۰۳.

و زندگی ، آمد و شد روزگار یا دست کم مالک و اختیاردار تنها مغفرت(۱) و شفاعت(۲) و وضع قوانین و تکالیف(۳) بداند، در این صورت اورا پروردگار خود تصور کرده است. و هر کس چنین احساسی را از طریق زبان یا کردار در خارج مجسم نماید و بتواند عقیده واحساس خود را به گونه گفتاری و شنیداری درآورد، بی شک او را پرستش و عبادت کرده است.

۳- تعریف سوم برای عبادت

در این جا می توان برای عبادت تعریف سومی نیز بیان کرد وبرداشت وجدانی خود را به تعریف سومی گفت و آن این که:«عبادت به خاک افتادن یا نظیر آن در برابر کسی است که او را خدا، یا ریشه کارهای خدایی بدانیم».

شکی نیست که کارهای مربوط به جهان آفرینش؛ مانند اداره امور جهان، پروراندن انسان ها، میراندن، روزی دادن جانداران و بخشیدن گناهان بندگان، از آن خدا است. اگر شما آیه (۴) مربوط به گذران جهان، ساختن و پرداختن گیتی، بر پا داشتن انسان و ... را مورد مطالعه قرار دهید، خواهید دید که قرآن با اصرار اکید، این نوع کارها را از آنِ خدا دانسته است و از انتساب آن ها به غیر او به شدت جلوگیری می کند.

از سوی دیگر، می دانیم که جهان آفرینش، جهان سازمان یافته ای است و کوچک ترین رویدادی که در این جهان رخ می دهد بدون اسباب فراوانی _ که

۱- [۱] «وَ من یغفر الذُّنوب إِلاّ اللّه» (آل عمران/۱۳۵).

۲- [۲] «قل للّه الشَّفاعه جمیعاً» (زمر/۴۴).

۳- [۳] «اتّخذوا أَحبارهم ورُهبانهم أَرباباً مِنْ دُون اللّه » (توبه/۳۱).

۴- [۴] سوره قصص آیه های۷۱_۷۳؛ سوره نمل آیات ۶۰_۶۴ و سوره زمر، آیات ۵و۶.

همگی به خدا منتهی می گردد ــ انجام نمی پذیرد. و قرآن در مواردی به علل همین افعال، که جز خدا هستند ولی به فرمان او کار می کنند تصریح کرده است.

مثلاً قرآن می گوید: آفریننده و کشنده خدا است، چنان که می فرماید:(وَ هُوَالّذی یُحْیی و ـِ یُمیتُ وَلهُ اخْتِلافُ اللّیل والنَّهارِ ...) :«او است که زنده می کند و می میراند و شب و روز را جانشین یکدیگر می سازد».(1)

ولی قرآن در آیات دیگر، فرشتگان را وسیله میراندن معرفی می کند و می فرماید: (... حَتّی إِذا جاءَ أَحدَکُم المَوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلنا ...)(انعام:61): «وقتی مرگ کسی فرا رسد فرستادگان ما جان آن ها را اخذ می کنند(میراندن)».

بنابر این، جمع پیام دو آیه این است که بگوییم: دست اندر کار این علل طبیعی ــ اعم از مادی یا غیر مادی ــ مانند فرشتگان، به دستور و فرمان خدا است و این یکی از معارف بلند قرآن است که از مطالعه آیات فراوان در باره افعال خدا استفاده می شود. حال اگر کسی کردار الهی را از او جدا بداند وبگوید که این کارها به موجودات نورانی ــ چون فرشته و اولیای او ــ واگذار شده و با این اعتقاد در برابر آنان خضوع کند، به طور مسلم خضوع او عبادت و عمل او رنگ شرک برای خدا خواهد گرفت.

به عبارت دیگر: وی معتقد شود که خداوند انجام این کارها را به آن ها داده است وآنان با اختیار تام برای چنین کارهایی برمی خیزند در این صورت آن ها را مثل و «نِدّ» خدا درآورده است. پس چنین اعتقادی عین شرک است، و هر نوع درخواست و سربرخاک نهادن با چنین باوری، عبادت و پرستش آن ها

1- [1] مؤمنون/80.

خواهـد بود؛ چنان که قرآن می فرماید:(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ ...) :«برخی از مردم برای خدا مثل و شریکی قرار داده اند و آن ها را بسان خدا دوست دارند».(۱)

هیـچ موجودی نمی توانـد در محیط انـدیشه «نـد» مثل خـدا باشـد؛ مگر این که در انجام کار یا کارهایی مسـتقل و تام الاختیار باشـد. وگرنه؛ یعنی اگر به فرمان و خواست او کار کنـد، نه تنها «نـد» و مثل او نخواهد بود؛ بلکه شـنونده ای خواهد بود که به فرمان او انجام وظیفه می کند.

اتفاقاً مشرکان دوران رسالت، درباره خدایان مورد پرستش به یک نوع استقلال در انجام امور الهی معتقد بوده اند.

کم رنـگ ترین عقیـده شـرک در دوران جاهلیت این بود که، گروهی فکر می کردنـد حق قانون گـذاری و تشـریع به احبار و رهبانان واگذار شده است.(۲) و یـا شـفاعت و مغفرت که ویژه خـدا است به بت های شان داده شـده است. وآنان در این کار مسـتقل اند؛ لذا آیات مربوط به شـفاعت اصرار دارد که هیچ کس بدون خرسندی خدا نمی تواند شفاعت کند(۳). اگر عقیده آنان این بود که معبودهای آنان به اذن خداوند شـفاعت خواهند کرد، دیگر اصـرار بر مسـئله نفی شـفاعت بدون اذن خداوند، چندان لزومی نداشت.

گروهی از حکمـای یونـان، گیتی را به جهان هایی بخش می کردنـد و برای هر یک از آن ها خـدایی می تراشـیدند، که اداره این انواع، و تدبیر جهان که فعل خداوند است به آنان سپرده شده است. آن گروه از عرب جاهلی که فرشتگان و

۱- [۱] بقره/۱۶۵.

۲- [۲] سوره توبه /۳۱.

۳- [۳] بقره /۲۵۵.

ستارگان سیار و ثابت را می پرستیدند، به خاطر این بود که گمان می کردند که چاره اندیشی جهان خلقت و انسان در دست آنان است و خداوند از مقام تدبیر به کلی به کنار رفته و آنان با اختیار تام، گرداننده هستی اند؛ از این رو هر نوع کرنشی که نشان گر این احساس بود، عبادت و پرستش شمرده می شد.(۱)

گروهی دیگر از عرب جاهلی در حالی که خدایان چوبی و فلزی را آفریدگار خود یا جهان و انسان نمی دانستند؛ ولی آن ها را مالکان مقام شفاعت می اندیشیدند و می گفتند:(... هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ ...): «اینان شفیعان ما نزد خدا هستند».(۲)

روی همین اندیشه که آن خدایان دارنده مقام شفاعت هستند، آن ها را پرستیده واین کارشان را مایه تقرب به درگاه الهی می دانستند، آن جا که می گفتند: (... ما نَعْبُدهُمْ إِلاّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّهِ زُلْفى ...)(زمر: ۳):«ما آن ها را نمی پرستیم؛ مگر برای این که ما را به خدا نزدیک سازند».

خلاصه هر حرکتی که از چنین احساسی سرچشمه بگیرد و حاکی از یک نوع سرسپردگی باشد عبادت می باشد.

در برابر آن، هرگونه رفتاری که از چنین باوری برنخیزد وفرد بدون داشتن چنین اعتقادی در برابر موجودی خضوع کند یا گرامی اش بدارد عبادت و شرک نخواهد بود؛ هرچند ممکن است عمل حرامی شمرده شود.

همچنین سجده عاشق برای معشوق، فرمان بر بر فرمانده، زن برای شوهر و... عبادت نیست؛ گرچه در دین مقدس اسلام حرام است؛ زیرا بدون اذن خدا هیچ کس نمی تواند چنین شکل عبادتی را انجام دهد؛ (هرچند

۱- [۱] ملل و نحل شهرستانی، ج۲، ص ۲۴۴.

۲- [۲] یونس/۱۸.

عبادت نباشد) مگر این که به فرمان و رضای او باشد.

از این گفتار، پاسخ یک سؤال روشن می شود؛و آن این که: اگر در تحقّق عبادت، اعتقاد به الوهیت، ربوبیت ویا این که کارهای الهی به او سپرده شده است، شرط باشد، پس باید سجده بر انسان بدون این نیت و ضمیمه جایز شمرده شود؟!

در پاسخ آن می توان گفت: چون سجده وسیله جهانی برای پرستش است وتمام ملل جهان، خدا را با آن می ستایند، از این جهت اسلام اجازه نداده است که از این وسیله عمومی حتی در مواردی که پرستش نیست، استفاده شود. این تحریم از ویژگی های اسلام است و در زمان یعقوب چنین تحریمی وجود نداشت و گرنه وی با فرزندان خود بر یوسف سجده نمی کردند.

برخی از محققان(۱) با آیات استدلال کرده اند که سجده بر غیر خدا مطلقاً حرام است، هرچند به عنوان پرستش نباشد:

(... لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا للّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ): «بر آفتاب و ماه سجده نکنید، خدا را سجده کنید، اگر او را می پرستید».(۲)

(وَاَنّ المساجِدَ للّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً) :«مواضع سجده از آن خدا است با او کسی را نخوانید».(۳)

ولی دقت در دو آیه می رساند که هدف، تحریم سجده ای است که به عنوان پرستش باشد، نه به عنوان تعظیم؛ زیرا در آیه نخست می فرماید:(إِنْ

۱- [۱] البیان، ص ۵۰۴.

۲- [۲] فصلت/۳۷.

۳- [۳] جن/۱۸.

كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدون) ودر آیه دوم می فرماید: (فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ) و مقصود از دعوت در این آیه عبادت و پرستش است.

بهتر است در این زمینه با اجماع و احادیث استدلال شود و لذا خود ایشان می فرماید:«فقد أجمع المسلمون علی حرمه السجود لغیر اللّه»: مسلمانان اتفاق نظر دارند که سجده بر غیر خدا حرام است.

استاد بزرگوار حضرت آیه اللّه العظمی خمینی۳ ـ۳دام ظلّه۳ـ، درباره سجده بر غیر خدا ـ هرچند به عنوان عبادت نباشد ـ می فرماید:آری اگر خدا از تواضع خاصی نهی کرد، باید اطاعت کرد؛ گرچه شرک نباشد. چنان که ما سجده بر غیر خدا را به عنوان احترام جایز نمی دانیم واگر کسی برای بزرگی به عنوان احترام سجده کرد، او را گناهکار می شماریم، گرچه مشرک نمی شناسیم.(۱)

تا این جا توانستیم به گونه ای روشن شما را با حقیقت«عبادت» و «شرک» آشنا سازیم. اکنون لازم است از این بحث نتیجه بگیریم که، اگر کسی بندگان خدا را بزرگ بشمارد و گرامی بدارد ـ نه آن ها را «اله» بداند ونه «رب» و نه مبدأ کارهای خدایی بشناسد ـ بلکه آنان را از این نظر احترام کند که آنان :(عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالقَولِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ):«بندگان عزیز خدا هستند در سخن به او سبقت نمی گیرند وبه دستور او عمل می نمایند».(۲)

بی گمان یک چنین رفتاری جز تواضع و فروتنی، چیز دیگری نخواهد بود.

خداوند گروهی از بندگان خود را با صفاتی معرفی کرده است که علاقه هر انسانی را برای تعظیم و تکریم و احترام آنان جلب می کند، آن جا که

۱- [۱] کشف اسرار.

۲- [۲] انبیاء/۲۶ ـ ۲۷.

می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَآلَ إِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی العالَمینَ) :«خداوند آدم و نوح و ا ولاد ابراهیم و اولاد عمران را بر جهانیان برگزیده است».(۱)

خداوند به تصریح قرآن مجید، ابراهیم (علیه السلام) را برای مقام امامت و پیشوایی برگزیده است؛ چنان که می فرماید:

(... قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً...):«خدا گفت من تو را برای پیشوایی برگزیدم».(۲)

خداوند در قرآن، حضرت نوح، ابراهیم، داوود، سلیمان، موسی ، مسیح وحضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) را با یک سلسله صفات عالی توصیف کرده است که هر یک از این خصوصیات مایه جلب قلوب و سبب نفوذ در دل ها است تا آن جا که محبت برخی را برای ما واجب و لازم شمرده است.(۳)

اگر انسان ها این بندگان را در حال مرگ و زندگی، از این نظر که آنان بندگان گرامی خداوند هستند، احترام کنند و تعظیم نمایند، بدون این که آنان را خدا بدانند ویا آغازگر کارهای خدایی بپندارند در میان هیچ ملتی، آن احترام را پرستش نمی خوانند و طرف را مشرک معرفی نمی کنند.

چنانچه گذشته گفتیم و اکنون هم یادآور شدیم که ما به پیروی از سرور انسان ها در مراسم حج، حجر الاسود ــ که سنگ سیاهی بیش نیست ــ بر آن دست می کشیم می بوسیم و دور خانه خدا را که یک مشت گل و سنگ بیش

۱- [۱] آل عمران/۳۳.

۲- [۲] بقره/۱۲۴.

۳- [۳] شوری / ۲۳.

نیست طواف کرده و میان دو کوه صفا و مروه سعی می کنیم؛ یعنی همان کارهایی را انجام می دهیم که بت پرستان درباره بتان خود انجام می دادند. در عین حال تاکنون به فکر کسی نیامده است که ما با این کار، سنگ و گل ها را می پرستیم؛ زیرا هرگز ما در سنگ و گل کوچک ترین سود و زیانی نمی بینیم ؛ امّا اگر ما این کردار را همراه باورمندی به این که سنگ ها و کوه ها، خدا و مبدأ آثار خدایی اند انجام می دادیم، در این صورت در ردیف بت پرستان قرار می گرفتیم. بنابر این بوسیدن دست پیامبر و امام، معلم و آموزگار، پدر و مادر، بوسیدن قرآن و کتاب های دینی و ضریح و هر آنچه که متعلق به بندگان گرامی است، فقط تعظیم و تکریم خواهد بود.

در پایان بحث جا دارد توجه خوانندگان را به برخی از تعریف های عبادت و نارسایی آن ها معطوف سازیم:

۱. مؤلف «المنار» که تقریر درس استاد خود، شیخ محمد عبده است، عبارت را به شکل زیر آورده :

«العباده ضرب من الخضوع بالغ حدّ النهایه ناشئ عن استشعار القلب عظمه المعبود لا یعرف منشأها و اعتقاد بسلطه لا یدرک کنهها و ماهیتها؛ عبادت خضوع شدید و فوق العاده ای است که از احساس عظمت معبود سرچشمه می گیرد؛ عظمتی که ریشه آن معلوم نیست؛ولی معتقد است که او دارای سلطه ای است که آغاز و حقیقت آن روشن نیست» (۱).

تعریف عبادت به گونه یاد شده، خالی از نارسایی نیست؛ زیرا بسیاری از اقسام عبادت، مصداق خضوع شدید و فوق العاده نیست؛ مع الوصف،

۱- [۱] المنار، ج۱، ص ۵۷.

عبادت به شمار می روند، مانند وضو وغسل و اقامه که یک نوع عبادت محسوب می شوند؛ ولی هرگز از نظر خضوع به پایه رکوع و سجود نمی رسند. بنابر این چگونه می توانیم بگوییم: عبادت خضوع شدید و فوق العاده است؟ بلکه چه بسا خضوع عاشق در برابر معشوق و سرباز و درجه دار در برابر بزرگ تر، شدیدتر از خضوع بسیاری از بندگان خدا در مقام نیایش و عبادت پروردگار است، مع الوصف به خضوع عاشق عبادت گفته نمی شود؛ در حالی که به خضوع دوم؛ یعنی خضوع انسان در برابر کسی که فرد ستاینده او را اله می داند، پرستش گفته می شود.

آری! همین نویسنده در لابه لای سخنان خود جمله ای دارد که می تواند معنی درست عبادت باشد و از نظر محتوا با آنچه ما گفتیم مطابق است: «للعباده صور کثیره فی کلّ دین من الأدیان شرعت لتذکیر الإنسان بذلک الشعور بالسلطان الإلهی الأعلی الذی هو روح العباده و سرّها؛ در هر دینی از ادیان، برای پرستش، صورت های مختلفی وجود دارد و هدف از تشریع این عبادات، توجه انسان به احساس و درک سلطه بزرگ الهی است که روح و حقیقت عبادت محسوب می شود». (۱)

جمله «الشعور بالسلطان الإلهی» حاکی از آن است که فرد عبادت گر، چون معتقد به «الوهیت» طرف است، از این نظر او را بندگی می کند و تا این اعتقاد در کار نباشد، عمل انسان رنگ عبادت به خود نمی گیرد.

۲. شیخ محمود شلتوت ــ شیخ جامع الأزهر ــ در تفسیر خود، عبادت را به گونه ای که از عبده نقل کردیم، تفسیر نموده است؛ هر چند از نظر الفاظ با هم فرق دارند؛ ولی از نظر محتوا یکی هستند، چنان که می گوید: «العباده

۱- [۱] همان مدرک.

خضوع لا يحد، لعظمه لا يحد»(۱) «پرستش» خضوع نامحدود در برابر بزرگی بی پایان است.

نارسایی که در عبارت المنار وجود داشت در تفسیر وی نیز وجود دارد وبا مختصر درنگی روشن می گردد. تعریف المنار اشکال دیگری هم دارد که به تعریف شلتوت وارد نیست؛زیرا «المنار» می گوید: عبادت از بزرگواری دادن به معبود سرچشمه می گیرد که آغاز آن معلوم نیست. در صورتی که فرد پرستش کننده می داند که علت آن، همان سلطه الهی و خدا بودن او است، چگونه ریشه این عظمت معلوم نیست؟ (۲)

۳. بدترین تعریف ها، تعریف ا بن تیمیه است. وی می گوید: «العباده اسم جامع لکلّ ما یحبه اللّه و یرضاه من الأقوال والأعمال الباطنه و الظاهره کالصلاه و الزکاه والصیام و الحج و صدق الحدیث و أداء الأمانه و برّ الوالدین و صله الأرحام و...؛ هرچیزی که خدا آن را دوست بدارد و از آن خشنود می گردد ـ از گفتار و رفتار باطنی و ظاهری ـ آن عبادت است؛ مانند نماز، زکات، روزه، حج، راست گویی ، ادای امانت، نیکی به والدین و صله رحم و...».(۳)

این نویسنده، میان تعبد و تقرب فرق نگذاشته است و تصور کرده است هر چیزی که مایه نزدیکی به خدا است، موجب پرستش او است؛ در صورتی که چنین نیست؛ بلکه اموری که خشنودی او را فراهم می آورد و دارای پاداش است، گاهی مایه تقرب است؛ بدون آن که عبادت او به شمار آید؛ مانند

۱- [۱] تفسیر القرآن الکریم، ص ۳۷.

۲- [۲] آلاء الرحمن، ص ۵۹.

۳- [۳] مجله البحوث الإسلامیه، شماره دوم، ص ۱۸۷ نقل از کتاب «العبودیه»، ص ۳۸.

نیکی به پدر و مادر، دادن زکات و خمس و... همه این ها مایه تقرب است؛ در حالی که بندگی او نیست و به اصطلاح اطاعت خدا است؛ ولی هر اطاعتی پرستش نیست.

دیگر اقسام توحید

در حالی که توجه بیشتر آیات قرآن، به توحید در عبادت و پرستش خدای یگانه است؛ با این حال توحید منحصر به این یک قسم از خداپرستی نیست؛ بلکه توحید را می توان از دریچه ها وزاویه های گوناگون بررسی کرد مانند:

۱. توحید در ذات.

۲. توحید در صفات.

۳. توحید در افعال.

هر سه، شاخه های مختلفی دارند که در کتاب های کلامی بررسی شده اند. از آن جا که بحث درباره مجموع این ها و فروع آن ها، به نگارش کتاب مستقلی نیاز دارد، بیان دیگر اقسام توحید را به وقت دیگر موکول می کنیم.

گذشته از این، نگارنده در کتاب «توحید و شرک از نظر قرآن» که کتابی مستقل و مبسوط در زمینه کلیه مسائل مربوط به توحید در قرآن است همه مسائل مربوط به آن از دیدگاه قرآن را گفتوگو کرده و علاقه مندان می توانند به آن مراجعه فرمایند.

علت این که در میان اقسام توحید، تنها یک قسم از آن را به نام «توحید در عبادت» در این جا برگزیده ایم این است که بیشترین نگاه قرآن به این سو است و بس. و هرگز دیگر شاخه های آن، بسان این قسم مورد بحث نیست.

جهـان دیروز و امروز بیشـتر به چنین شـرکی آلـوده است؛ از این جهت به گمـان قوی می توان گفت مقصود از (أَلاّتُشْرِكُوا بِهِ شَیئاً)همان شـرک در عبادت و دوگانه پرستی است که دامن عرب جاهلی و کلیه بت پرستان آن روز وامروز را گرفته است. نه شرک در ذات، یا شرک در افعال.

در این بحث شایسـته بـود که پیرامـون «شـرک در عبـادت» که در قرآن از آن، به «ریـا» نـام برده می شود، جست وجو به عمل آوریم و مضرات اعمال ریایی را یادآور شویم.

هم چنان که شایسـته بود درباره نقش اجتماعی توحید وهمچنین مفاسد اخلاقی و اجتماعی شرک سخن بگوییم؛ ولی برای این که بحث ملال آور نباشد و خواننده گرامی را با دیگر مباحث قرآن آشـنا سازیم، دامن سـخن را در این جا جمع کرده و کوتاه می سازیم.

اصل دوم : نیکی به پدر و مادر

آیات موضوع

۱. (...قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْر فَلِلْوالِدَينِ ...)(بقره/۲۱۵)

(... إِنْ تَرَکَ خَيراً الوَصيَّهُ لِلْوالِدينِ ...)(بقره/۱۸۰)

۲.(... وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً ...)(نساء/۳۶)

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامينَ بِالقِسْطِ شُهَداءَ للّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الأَقْرَبينَ ...)(نساء/۱۳۵)

۳.(... اُ ذْكُرْ نِعْمَتی عَلَيْکَ وَ عَلى والِدَتِکَ...)(مائده/۱۱۰)

۴.(رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ)(ابراهيم/۴۱)

۵.(وَ قَضى رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً ...)(اسراء/۲۳)

(إِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا

ص : ۷۵

تَنْهَرْهُما وَقُلْ لَهُما قَولاً کَرِیماً)(اسراء/۲۳)

(وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحمهِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبّیانی صَغیراً) (اسراء/۲۴)

۶.(وَ بِرّاً بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقیّاً)(مریم/۳۳)

۷.(... رَبِّ أَوزِعْنی أَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی والِدَیَّ...) (نمل/۱۹)

۸.(... أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصیرُ)(لقمان/۱۴)

(وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاتُطِعْهُما...)(لقمان/۱۵)

۹.(رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتی مُؤْمِناً ...)(نوح/۲۸)

ترجمه آیات

۱.«می پرسند در راه خدا چه چیز انفاق کنیم، بگو درباره پدران و مادران از مال خود انفاق کنید».

«اگر مالی گذاردند، برای پدر و مادر وصیت کنند».

۲.«برای خدا شریکی قرار ندهید و به پدران و مادران نیکی کنید».

«ای افراد با ایمان عدالت را بپا دارید. برای خدا گواهی دهید؛ هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان باشد».

۳.«به یاد آر نعمتی را که بر تو و مادرت داده ام».

۴.«پروردگارا! مرا و والدینم و افراد با ایمان را روزی که حساب برپا می گردد، بیامرز».

ص : ۷۶

۵.«خداوند فرمان داده است که جز او را نپرستیم و به والدین نیکی کنیم».

« اگر یکی از ایشان یا هر دو، نزد تو به پیری رسیدند، با آنان با گفتاری که دل گیر شدن آنان را در پی دارد سخن مگو، تندی مکن و با نرمی سخن بگو».

«آغوش محبت بار خود را برای آنان بگستران و بگو خدایا! همان طور که مرا از کودکی پرورش داده اند، رحمت خود برای آنان بفرست».

۶.«مرا به مادرم، نیکوکار قرار داده و گردن کش و نافرمان نیافریده است».

۷.«خداوندا ! مرا توانا ساز تا شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جا آورم».

۸.«برای من و پدران و مادران، سپاس گزار باش، بازگشت شما به سوی من است».

«اگر بکوشند چیزی را که به آن علم نداری برای من شریک قرار دهی، آنان را اطاعت مکن».

۹.«پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و آن کس را که به خانه من با ایمان وارد گردد، بیامرز».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

هیچ خدمت وفداکاری ای بالاتر از خدمات و فداکاری پدر و مادر نیست. خدمات پدر و مادر، بزرگترین خدمتی است که فرد می تواند در حق کسی انجام دهد، و هستی انسان در قسمتی از مراحل زندگی، در گرو جان فشانی های این دو مربی است؛ از این جهت به حکم وجدان باید به آنان مهر ورزید و احترام آنان را در تمام مراحل زندگی محفوظ داشت. مهر و

مودتی که امروز در جامعه های مذهبی میان والدین و فرزندان حکم فرما است از هر جهت قابل ستایش و برانگیزنده شگفت ملت های مغرب زمین است.

خاموشی شعله های عواطف در غرب

امروز در اروپا و امریکا کانون های گرم خانوادگی رو به نابودی گذارده و زندگی به صورت زندگی ماشینی درآمده و فرزندان پس از بلوغ قانونی، مطابق تقاضای محیط، حساب خود را از پدر و مادر جدا کرده و به بهانه این که فرزندان، افراد خود ساخته شوند و به سختی های زندگی عادت دهند، آنان را از کانون زندگی می رانند؛ ولی نارسایی این منطق، بسیار روشن است؛ زیرا بالابردن رشد فکری و آماده ساختن آنان برای تحمل سختی ها، متوقف بر طرد آنان از کانون گرم زندگی نیست که، رشته عواطف از هم گسسته شود و محیط گرم خانوادگی از بین برود.

امروزه به خاطر خاموش گشتن شعله های عواطف، پایه خویشاوندی در اروپا از فرزندان تجاوز نمی کند. وسایر بستگان از عمو و خاله و... تا حدّی در ردیف بیگانگان قرار گرفته اند.

برخی از مادران هوس باز، پدران عیاش، عملاً اساس عواطف را متزلزل ساخته و با فرستادن فرزندان به شیرخوارگاه، خود را از قید پرورش اولاد راحت کرده اند؛ در نتیجه محیط گرم و پر نشاط خانوادگی را به یک محیط سرد دور از محبت مبدل نموده اند.

دانشمندان می گویند: شیرخوارگاه اگر چه می تواند تربیت جسمانی فرزندان را به عهده بگیرد؛ ولی ریشه عواطف را که از دامن پر مهر و آغوش های گرم پدران و مادران سرچشمه می گیرد، می سوزاند و میوه چنین محیطی

(شیرخوارگاه) غالباً بچه های خشن و بی رحم و جانی می باشند، و از این رهگذر بر دشواری های اجتماع مبالغی افزوده می شود.

یکی از پزشکان مورد اعتماد، که سالیانی در انگلستان و امریکا بود، می گفت:

یکی از مظاهر رقت بار در غرب، خانه پیران است.

نگارنده برای اولین بار بود این لفظ را می شنید، قدری از او توضیح خواست، وی گفت:در غرب بر اثر کم فروغ شدن شعله های عواطف، فرزندان پس از بلوغ قانونی، محیط خانواده را ترک کرده و به فکر زندگی جدا از پدر و مادر می باشند. یک چنین برنامه ای، آن چنان محیط خانواده ها را سرد و منجمد کرده است که چه بسا سالی می گذرد که پدران و مادران روی فرزندان خود را نمی بینند.و هرچه از دوران جدایی آنان بگذرد، بر بی علاقه گی آنان نسبت به والدین افزوده می شود. به ویژه هنگامی که پدر و مادر، پا به پیری می نهند، آن چنان بیچاره می شوند که دولت ناچار می شود این گروه را در نقطه و یا نقاطی به نام خانه پیران جای دهد و افرادی را برای سرپرستی آنها بگمارد.

برای این گروه، زندگی آن چنان تلخ است که هر روز برای مرگ خود روزشماری می کنند. و خانه ای که برای زندگی این گروه ها در نظر گرفته می شود، «خانه سال مندان» نام دارد.

علل مهم کم فروغ شدن عواطف، دوچیز است:

۱. ضعف مبانی وباورهای دینی، که خود عامل مهمی در احیای عواطف و تکریم پدران و مادران است، عاملی که ضامن اجرای آن، پاداش ها وکیفرهای جاودان اخروی است.

۲. راندن فرزندان از محیط گرم خانواده و سپردن شان به شیرخوارگاه ها

یاکودکستان ها ـ که ریشـه عواطـف را می سوزانـد واز رشـد و نمو آن، جلوگیری می کنـد ـ و یک چنین کار علتی، جز کسب آزادی بیشتر در زندگی ندارد.

دردا که این اندیشه، کم و بیش در جوامع شرقی نیز جا باز کرده و گروهی کورکورانه، بدون توجه به پی آمدهای سهم ناک آن، ونیز بی توجه به هشدارهای روان شناسان، از همان دوران کودکی تربیت فرزندان خود را به گردن این و آن می اندازند. ویا از خردسالی برای فرا گرفتن زبان و درآوردن ادای فرنگی به خارج اعزام می کنند.

این گروه از پـدران و مادران بایـد بداننـد که فرزنـدان آنان اگر هم در این راه موفقیتی به دست آورنـد، فرزنـدان خوبی برای آنان نخواهند بود و آنان را به سرنوشت افراد خانه سال مندان دچار خواهند ساخت.

مرحوم آیت اللّه بروجردی در دوران مرجعیتش، در هـامبورک و در کنار دریاچه «الستر» مسـجدی با شـکوه ساخت که اکنون مورد بهره برداری کلیه مسـلمانان آن منطقه است. مرحوم آقای محقق نماینده روحانیت شـیعه در آلمان سرگذشت دردآلودی را نقل می کرد که گویی خاصـیت زندگی ماشـینی همین است که انسان ها نیز بسان ماشین بی رحم و بی عاطفه باشند. مهر و مودت در لابه لای چرخ های عظیم ماشین متلاشی گردد و انسان به همه چیز با عینک سودجویی بنگرد.

وی می گفت: در دوران اقامتم، با یک پرفسور آلمانی آشـنا شدم. او پس از رفت و آمدهای متوالی و آشنایی به مبانی اسلام، گرایش عمیقی به آیین اسـلام پیدا کرد و سـرانجام به اسلام مشرف شد. ایشان پس از مدتی، از یکی از بیمارستان های آلمان به من تلفن کرد و درخواست ملاقات نمود. من به عیادت او رفتم، او را در حالی دیـدم که اشک در دیـدگان او حلقه زده بود و از دست

همسـر خود می نالیـد و می گفت: امروز همسـرم به دیـدن من آمـد. وقتی آگاه شد که بیماری من خطرناک است و امیدی به بهبودی من نیست، با من خداحافظی کرد و مرا برای همیشه ترک کرد من او را دلداری دادم و بیمارستان را ترک کردم.

هنگام خروج به اطلاعات بیمارسـتان سپردم که این بیمار مسلمان است، اگر حادثه ای رخ داد، مرکز ما را مطلع سازند. پس از مدتی از دفتر بیمارسـتان تلفن شد که پرفسور درگذشت و جنازه او در اختیار شما است. من با گروهی از دوستان به بیمارستان رفتم و جنازه را تحویل گرفتم و پس از مراسم دفن، زمانیکه خواسـتم از گورستان بیرون بیایم با جوانی روبه رو شدم که جنازه پدرشـرا می خواست و می گفت: او بابای من است. در پاسخ او گفتم: ویمردی مسـلمان بود، مراسم دینی او مربوط به ما است و ربطی به کلیسا نـدارد. وی با کمال پر رویی گفت: من قلب او را به یکی از مراکز تشـریحقلب، در برابر ۶۰ مارک فروخته ام وباید آن را تحویل آن جا دهم. پس از آن، جنازه را در اختیار شما خواهم گذارد، در هر کجا می خواهید دفن کنید!!

من از شـنیدن این سـخن، سـخت ناراحت شدم و به اصطلاح خشکم زد از این که پایه عواطف تا این حد سست و لرزان گشته که فرزند، به خاطر مبلغ ناچیزی، جنازه پدر را برای تشریح می فروشد. شما این قساوت و سنگدلی را در کنار دستوری که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود به نام «ابراهیم بن شعیب» می دهد بگذارید سپس قضاوت کنید.

وی به امـام گفت: پـدرم به حـدی پیر و نـاتوان است که برای قضـای حاجت اورا به دوش می گیرم. امام فرمود: اگر می توانی خودت این کار را انجام ده و غذا را لقمه لقمه در دهان او بگذار و این کار برای تو سپری در برابر

آتش خواهد بود.(۱)

زنگ خطر

خبر مندرج در روزنامه زنگ خطری است؛ زیرا مادری می گوید: «...یک عمر خون جگر خوردم تا بچه هایم را بزرگ کردم، از خون و استخوانم برای آن ها مایه گذاشتم تا لباس عروسی و دامادی تنشان کردم، گفتم دیگر نفسی راحت می کشم؛ ولی افسوس... می گویند: پیر شده ای غیر از دردسر برای ما چیزی نداری، ما که سند نداده ایم تا آخر عمر جور تو را بکشیم».(۲) البته نمی توان گفت که تمام افراد چنین هستند؛ ولی این نوع گزارش ها برای مربیان و استادان امور تربیتی و پدران و مادران، زنگ های خطر را به شمار می رود.

سیمای ملکوتی والدین در قرآن

سیمای والدین در قرآن به گونه ای کاملاً ملکوتی ترسیم گردیده و با بیانات گوناگون به مقام عظیم و موقعیت خطیر آنان تصریح شده است.

بیانات قرآن را در فرازهای زیر می توان خلاصه کرد:

۱. قرآن در شش آیه دستور می دهد که به والدین نیکی کنیم و این مطلب با تعبیر (... وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً ...) در سوره های بقره آیه ۸۳، نساء ۳۶، انعام۱۵۱، اسراء۲۳، و یا با تعبیر (وَ وَصَّینَا الإِنْسان بِوالِدَیْهِ حُسناً) یا (إِحساناً) در سوره های عنکبوت آیه ۸، احقاف ۱۵ وارد شده است.

۱- [۱] کافی، ج۲، ص ۱۶۲.

۲- [۲] کیهان: ۲۸/۷/۴۶.

۲. اساس دعوت تمام پیامبران آسمانی این است که، ذات یکتا را بپرستیم و از پرستش غیر او بپرهیزیم. وپایه تکامل تمام انسان ها را، توحید و یکتاپرستی تشکیل می دهد و دستورهای دیگر پیامبران، برای تحقق بخشیدن به چنین آرمان مقدسی می باشد.

در نمایاندن مقام پدر و مادر همین بس که قرآن در سه مورد پس از دستور به خداپرستی، مسئله نیکی به پدر و مادر را پیش می کشد و به آن فرمان می دهد در حقیقت احترام به این دو مربی بزرگ ــ پس از پرستش خدا ــ از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر خداوند جهان، آفریننده بی همتای او است، پدران و مادران پرورش دهنده و زمینه ساز بسیاری از توانایی ها و شایستگی های او می باشند.

آن جا که قرآن چنین می فرماید:(وَ قَضى رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً...): «خداوند فرمان داده است که جز او را نپرستیم و به والدین نیکی کنیم».(۱)

و به همین مضمون در سوره۳ بقره آیه ۸۳، نیز وارد شده است.

۳. در دو مورد، پس از نهی از دوگانه پرستی، که ملازم با یکتاپرستی است مسئله نیکی به پدر و مادر را مطرح می نماید، آنجا که می فرماید: (...وَلا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً ...):«برای خدا شریکی قرار ندهید و به پدران و مادران نیکی کنید».(۲)

همچنین است آیه ۱۵۱ سوره انعام که تعیین کننده موضوع بحث ما می باشد.

۱- [۱] اسراء / ۲۳.

۲- [۲] نساء / ۳۶.

۴.قرآن سیمای ملکوتی و الدین را به این طریق ترسیم می کند که، سپاس خدا و پدران و مادران را در کنار یکدیگر قرار می دهد وبه ستایش از هر دو فرمان می دهد، و می فرماید:(... أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصيرُ) :«برای من و پدران و مادران، سپاس گزار باش بازگشت شما به سوی من است».(۱)

۵. در برخی جاها برای ایجاد توجه در دیگران، از حضرت سلیمان و افراد صالح نقل می کند که، در مقام دعا از خداوند می خواستند آنان را در قدرشناسی و شکر نعمت هایی که بر خود و والدین شان ارزانی داشته است سربلند سازد، آن جا که می فرماید:(رَبِّ أَوزِعْنی أَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الّتی أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلی والِدَيَّ ...) :«خداوندا ! مرا توانا ساز تا شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جا آورم».(۲)

در همین راستا است آیه ۱۰ از سوره احقاف. با شنیدن این راز و نیاز انسان گمان می کند میان آنان و فرزندان شان، آن چنان یک دلی و یک رنگی حکم فرما است که گویا آن نعمت را خداوند بر خود فرزندان ارزانی داشته است و او موظف است شکر و سپاس هر دو را به جا آورد.

۶. بنابر این، این کتاب آسمانی در مقام بیان نعمت هایی را که به مسیح ارزانی داشته است یاد می کند، شایسته می بیند نعمتی را که به او و مادرش بخشیده است یادآور گردد، چنان که می فرماید:

(... اذْكُرْ نِعْمَتی عَلَيْكَ وَ عَلی والِدَتِكَ ...):«به یاد آر نعمتی را که بر تو و مادرت داده ام».(۳)

۱- [۱] لقمان /۱۴.

۲- [۲] نمل/۱۹.

۳- [۳] مائده/۱۱۰.

۷. قرآن در ترسیم سیمای مهربان حضرت مسیح، می خواهد بگوید، وی افتخار میورزید که خداوند او را نسبت به مادرش، روؤف و مهربان قرار داده است؛ زیرا:

(وَ بِرّاً بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیّاً):«مرا به مادرم، نیکوکار قرار داده و گردن کش و نافرمان نیافریده است».(۱)

۸. در جای دیگر به مهر و دوستی والدین اشاره دارد و آن را به دورانی خاص محدود نمی کند. وقائل است که باید پس از درگذشت آن ها، پیوسته به یاد آنها بود و از خداوند بر ایشان طلب آمرزش کرد. آن جا که حضرت نوح از خدایش می خواهد :(رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِو الِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِی مُؤْمِناً ...): «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و آن کس را که به خانه من با ایمان وارد گردد، بیامرز».(۲)

هم چنان که از ابراهیم خلیل پس از بنای کعبه گفته شده:

(رَبَّنا اغْفِر لِی وَ لِوالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ):«پروردگارا! مرا و والدینم و افراد با ایمان را روزی که حساب برپا می گردد، بیامرز».(۳)

این جا است که ارزش سخن امام صادق (علیه السلام) برای ما روشن می گردد آن جا که می فرماید:«مرگ والدین نباید سبب فراموشی آنان گردد؛ بلکه باید پس از مرگ به آن ها نیکی کرد. برای ایشان نماز گزارد و روزه گرفت و حج نمود. خداوند همان ثوابی را که برای آنان مقرر داشته است، برای فرزند هم عطا می کند».

۱- [۱] مریم / ۳۳.

۲- [۲] نوح / ۲۸.

۳- [۳] ابراهیم /۴۱.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نیکوکارترین شما کسی است که به پدر و مادر خویش پس از مرگ نیکی کند».(۱)

۹. برای این که این گمان پدید نیاید که مقصود از نیکی و گرامی داشتن پدر و مادر تنها به این نیست که به تبسم های خشک و خالی در برابر آنان بسنده کنیم ــ هرچند خود این کار مطلوب است ــ دستور می دهد باید به فکر زندگی پدر و مادر باشیم و فرزندان ثروتمند وصیت کنند که مبلغی به والدین آنان بپردازند چنان که می فرماید :(إِنْ تَرَکَ خَیراً الوَصیَّهُ لِلْوالِدینِ ...) : «اگر مالی گذاردند، برای پدر و مادر وصیت کنند».(۲)

۱۰. نه تنها دستور می دهد وصیت کنند که مبلغی از مال خودشان به آنان بپردازند؛ بلکه والدین را از بهترین انفاق بگیران معرفی می کند و می فرماید:(... قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْر فَلِلْوالِدَینِ ...) :«می پرسند در راه خدا چه چیز انفاق کنیم، بگو درباره پدران و مادران از مال خود انفاق کنید».(۳)

۱۱. پدران و مادران، در کهن سالی بیش از همیشه به کمک فرزندان نیازمندند ودر خواست های آنان در این سن و سال بیشتر از سال های دیگر بوده و در این هنگام، گفتن سخن ملال آور و تند با آنان نیز، مایه ناراحتی آن ها است؛ زیرا انتظار دارند که در این فصل از عمر که قوای جسمانی خود را از دست داده اند، هم چنان در بین جوانان خود گرامی داشته شوند؛ از این رو، قرآن در آیه ای به این نکته هشدار می دهد وبه این بیان با آن برخورد می کند:(إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفّ وَ لا

۱- [۱] سفینه البحار، ج۲، ص ۶۸۶.
۲- [۲] بقره / ۱۸۰.
۳- [۳] بقره /۲۱۵.

تَنْهَرْهُما وَقُلْ لَهُما قَولاً کَرِیماً):« اگر یکی از ایشان یا هر دو، نزد تو به پیری رسیدند، با آنان با گفتاری که دل گیر شدن آنان را در پی دارد سخن مگو، تندی مکن و با نرمی سخن بگو».(۱)

۱۲.اینک قرآن به بعد دیگری از برخوردوچگونگی روبه رو شدن با آنان را ارزیابی می کند، و از دو راهی که گفته شد فراتر می رود و جای گاه این دو را برتر از آن ها می داند و زنده کردن روح نشاط و شادابی را سفارش می کند:

(وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمهِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبّیانی صَغیراً):«آغوش محبت بار خود را برای آنان بگستران و بگو: خدایا! همان طور که مرا از کودکی پرورش داده اند، رحمت خود برای آنان بفرست».(۲)

امام صادق (علیه السلام) در زمینه تفسیر این دو وظیفه، گفتاری دارد:

«اگر تو را ملول ساختند، مگو ازشما دل تنگ و ملولم. و اگر تو را ناراحت کردند، آنان را مترسان و پرخاش مکن و درباره آنان بگو: خدایا آنان را بیامرز».

با آنان به زبان دوستی سخن بگو و آن ها را با آغوش باز بپذیر. جز به مهربانی به ایشان نگاه نکن. صدای خود را از صدای آنان بلندتر نساز، دستخود را بالای دست آنان قرار مده و در راه رفتن بر آن ها پیشی مگیر.(۳)

۱- [۱] اسراء/۲۳.

۲- [۲] اسراء/۲۴.

۳- [۳] تفسیر برهان، ج۲، ص ۴۱۳.

احترام محدود

قرآن اگر چه با بیانات گوناگون، انسان را به بزرگ داشت والـدین واطاعت و فرمان بری از آنان دعوت کرده است؛ در عین حال نکته درخور توجهی را یادآور شده است؛ وآن این که: مهر و مودت فرزند به والدین نباید کورکورانه و بی حساب باشد و سبب گردد که پا از مرز راستی فراتر نهند. اگر آنان را ظالم و ستم گر یافت، نباید از شهادت بر حق، خودداری کند چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالقِسْطِ شُهَداءَ للّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الأَقْرَبینَ ...) :«ای افراد با ایمان عدالت را بپا دارید. برای خدا گواهی دهید؛ هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان باشد».(۱)

نیز اگر پدر و مادر، انسان را به شرک، بت پرستی و آلودگی دعوت کردند، باید برابر آنان بایستد. و رابطه پدر فرزندی نباید او را از جانب داری حقیقت باز دارد. برای این معنا می فرماید:

(وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما...) (لقمان: ۱۵) :«اگر بکوشند چیزی را که به آن علم نداری برای من شریک قرار دهی، آنان را اطاعت مکن».(۲)

امیر مؤمنان در جمله کوتاهی به اطاعت محدود والدین اشاره می کند :

«فَحقّ الوالد علی الولد، أن یطیعه فی کلّ شیء إلاّفی معصیه اللّه؛ (۳) حق

ص : ۸۸

۱- [۱] نساء /۱۳۵.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره عنکبوت آیه ۸ نیز وارد شده است.

۳- [۳] اصول کافی، ج۲، ص ۱۶۰.

پدر بر فرزند این است که از پدر فرمان ببرد؛ جز در مواردی که گناه محسوب گردد».

جوانی مسیحی اسلام آورد، پس از مراسم حج خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و وضع و حال خانواده خود را شرح داد، معلوم شد او مادر نابینایی دارد. امام فرمود: مواظب مادرت باش و به او نیکی کن. وقتی مرد، جز تو کسی متصدی دفن و تجهیز او نشود. مراسم دفن او را انجام بده ملاقات خود را با من به کسی مگو تا تو را در منی ملاقات کنم....

جوان تازه مسلمان می گوید: من به منی آمدم . مردم چنان دور وبرش را گرفته بودند و سؤال های مختلفی می کردند که گویی دارد به کودکان درس می دهد... به کوفه بازگشتم. به مادرم زیاد خدمت و مهربانی کردم، خودم به او غذا می دادم و به او رسیدگی می کردم.

مادرم گفت:پسر! عوض شده ای هنگامی که در دین ما بودی، چنین رفتار نمی کردی از روزی که به دین حنیف (اسلام) درآمده ای این همه خوش رفتاری می کنی؛ این دگرگونی چیست؟!

گفتم: یکی ا ز فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به من چنین دستور داده است، گفت: او پیامبر است؟ گفتم: نه، فرزند پیامبر است، گفت: او پیامبر است! این گونه دستورها از پیامبران است!

گفتم: مادر پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد، او فرزند پیامبر است. گفت: پسر دین تو بهترین دین ها است، مرا نیز تعلیم ده. اسلام را به او عرضه داشتم، مسلمان شد. دستورهای اسلام را به او آموختم، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را به جا آورد و همان شب کسالتی عارض او شد.

ص : ۸۹

گفت: عزیزم آنچه به من آموختی دوباره تکرار کن! من هم تکرار کردم و او با شادی و خرسندی از دنیا رفت. صبح شد، مسلمانان جمع شدند او را غسل دادند و من هم بر جنازه اش نماز خواندم و به خاکش سپردم.(۱)

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۶، ص ۱۸ به نقل از کافی.

اصل سوم : فرزند کشی در آیین جاهلی

آیات موضوع

۱.(... مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْس أَوْ فَساد فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعاً ...)(مائده/۳۲)

۲.(وَکَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیر مِنَ الْمُشْرِکینَ قَتْلَ أَولادِهِمْ شُرکاءُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دینَهُمْ ...) (انعام/۱۳۷)

(قَدْ خَسِرَ الّذینَ قَتَلُوا أَولادَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْم ...) (انعام/۱۴۰)

(...وَلا تَقْتُلُوا أَولادَکُم مِنْ إِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَإِیّاهُمْ ...)(انعام/۱۵۱)

۳. (وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بالأُنْثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظِیمٌ) (نحل/۵۸)

(یَتَواری مِنَ القَومِ مِنْ سُوء ما بُشِّرَ بِهِ أَیُمْسِکُهُ عَلی هُون أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ أَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ)(نحل/۵۹)

۴. (وَلا تَقْتُلُوا أَولادَکُمْ خَشْیَهَ إِمْلاق ...)(اسراء/۳۱)

۵. (...إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنینَ ولا یَقْتُلنَ أَولادَهُنَّ ...) (ممتحنه/۱۲)

ترجمه آیات

۱.«هرکس انسانی را بـدون این که مرتکب قتل نفس و یا فسادی در روی زمین گردد بکشـد، ماننـد این است که همه مردم را کشته است».

۲.«شـریکان بندگی (خدایان باطل)، کشتن فرزندان، مشرکان را برای آنان زیبا جلوه داد تا آنان را هلاک سازند و دین شان را بر آنان واژگونه نشان دهند».

«به راستی! کسانی که فرزندان خود را از روی بی خردی کشته اند زیان کار شدند».

«فرزندان خود را برای قحطی و گرسنگی نکشید، ما آنان و شما را روزی می دهیم».

۳.«هنگامی که به یکی از آنان بشارت (تولد) دختر داده می شد، چهره او تیره شده و خشم خود را فرومی برد».

«از نـاگواری خبر، از قوم خود پنهـان می شود و نمی دانـد که آن نوزاد را به ذلّت نگـاه دارد یـا در خـاک پنهان سازد، چه بد است قضاوتی که می کنند».

۴.«فرزندان خود را به خاطر ترس از قحطی نکشید».

۵.« هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آینـد وبا تو بیعت کننـد که برای خـدا شـریکی قائل نشونـد، دزدی و زنا نکننـد و فرزندان خود را نکشند ».

اشاره

ریشه ای ترین کششی که انسان در خود می یابد، مهر پدر و مادری به فرزندان است. وهیچ گرایشی ریشه دارتر از مهر پدر ومادر به فرزند نیست.

با توجه به این اصل، گاهی سنگ دلی بشر به پایه ای می رسد که ریشه چنین عاطفه ای پایدار در درون او می سوزد، حتی از ناتوان ترین و بی دفاع ترین کس هم گذشت نمی کند و آن که از او امید کمک ویاری می رود، به جای این که او را به آغوش مهرش بگیرد و او را بپرورد وبارورش سازد انگشتان ننگین خود را به گلوی نازک کودکی بی گناه فرو می برد و آن را چنان می فشرد که، سرانجام به زندگی او خاتمه می دهد.یا او را در میان چاهی می افکند، روی آن را هم می پوشاند، یا او را از بالای کوهی فرو انداخته و یا در آب غرقش می سازد.

این تصویر کوتاهی از زندگی عرب جاهلی بود که پیش از اسلام، با جگر گوشگان خود داشتند. اسلام برابر این عمل ننگین و شرم آور، به شدت ایستاد ومبارزه کرد. وبار دیگر مهر و مودت، جای قساوت و سنگ دلی را گرفت.

از آن جا که با وسایل پزشکی امروز مجهز نبود و از پیش بینی نوع جَنین در رحم مادر، ناتوان بود و نمی دانست جنین دختر است یا پسر؛ از این جهت بردباری به خرج می داد تا جنین چشم به جهان بگشاید، سپس اگر دختر بود دستش را به خون جگرگوشه اش می آلود.

ولی بشر امروزه گامی از آن هم فراتر نهاده. او در همان ماه های میانی، جنس جنین در شکم مادر را می شناسد، سپس به زندگی کودک خود خاتمه می دهد و با کمال بی رحمی جگرگوشه اش در رحم را قطعه قطعه کرده و بیرون

می کشد.

این تنها تفاوتی نیست که میان بشر امروز وعرب جاهلی وجود دارد؛ بلکه تفاوت های دیگری نیز هست که از قساوت بیشتر وسنگ دلی فزون تر بشر مجهز به علم وصنعت امروز، حکایت می کند؛ زیرا عرب جاهلی، تنها دختر را زیر خاک می کرد؛ ولی بشر درس خوانده امروزی نه به دختر رحم می کند و نه به پسر.

در عصر جاهلیت، تنها پدر جاهل، دست خود را به خون نوزاد معصوم آلوده می نمود؛ در حالی که امروزه، کانون های عواطف؛ یعنی مادران هم با چهره تحصیل کرده ها، تن به این کار می دهند.

آن روزها تنها برخی از طوایف به عللی که بعداً تشریح خواهیم کرد، به چنین کاری اقدام می کردند و طبقات دیگر، آنان را نکوهش کرده، و عمل آنان را شرم آور قلمداد می نمودند.

در روزگار ما نویسندگانی، از طریق رسانه های گروهی از چنین عمل ننگین دفاع نموده و با دلایلی سست، شبیه به هم بافتن آسمان و ریسمان آن را یک ضرورت اجتماعی و کاری مشروع قلمداد می نمایند!!

با توجه به مراتب یاد شده، اگر بگوییم تاریخ تکرار شده وعصر نادانی در پوشش پیش رفته به جوامع بشری بازگشته است،سخنی به گزاف نگفته ایم.

وحدت انگیزه

بشر عصر فضا، نه تنها در این جهات با بشر روزگار باستان یکسان و یا پیشگام تر است، اتفاقاً در انگیزه قتل نیز وحدت نظر دارند. برخی از قبایل، به این گمان به قتل فرزندان خود اقدام می کردند که علایم قحطی وخشک سالی را

در منطقه خود می دیدند. و یا از ترس این که در آینده دچار فقر گردند، فرزندان خود را زنده به گور می کردند؛ ولی اکنون به دلایل بی پایه تر از انجام آن باکی ندارند.

قرآن مجید در دو مورد به این انگیزه اشاره می کند:

(... وَلا تَقْتُلُوا أَولادَكُمْ مِنْ إِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيّاهُمْ ...):«فرزندان خود را برای قحطی و گرسنگی نکشید، ما آنان و شما را روزی می دهیم».

این آیه (۱)می رساند که آنان فرزندان خود را به هنگام قحطی می کشتند؛ولی آیه دیگر بدگمانی شان به فقر را ناشی از این پدیده ناپسند می داند:

(وَلا تَقْتُلُوا أَولادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاق ...):«فرزندان خود را به خاطر ترس از قحطی نکشید».(۲)

تفاوتی که عرب جاهلی با طرف داران سقط جنین امروز داشت این بود که، عرب ها به دلیل ناآگاهی از علم و دانش و نداشتن مشکلی به نام رشد جمعیت و آهنگ سریع آن مخصوصاً با توجه به این که افزایش، افزایش تصاعدی است نمی توانستند بهانه ای به نام تعدیل و مهار رشد فزونی جمعیت را در گفت وگوهای خویش بگنجانند؛ ازاین رو ناگزیر بودند، تنها ناداری را پیش بکشند.

ولی بشر امروز در اثر آگاهی از رشد اقتصادی و بهداشت بین المللی، کار خود را موجه و عوام پسند می نماید و می افزاید: آهنگ رشد جمعیت، از رشد اقتصادی و درآمد مواد غذایی سریع تر است؛ بنابر این چاره ای جز مهار جمعیت ـ ولو از طریق سقط جنین و جز آن ـ نیست!

۱- [۱] انعام/۱۵۱.

۲- [۲] اسراء/۳۱.

این ها فراموش کرده اند که این نگرانی تازگی ندارد؛ همین مشکل که امروز در برابر مردم عصر فضا سبز شده است به حکم آیات یاد شده، در برابر اقوام عرب جاهلی نیز وجود داشت و آنان نیز فرزندان خود را از ترس کمبود مواد غذایی می کشتند، در حالی که این ها با این رفتارشان، به عرب جاهلی می گویند رویت سفید!

اگر غوغای آزادی سقط جنین به خاطر رشد سریع جمعیت است، باید یادآوری شود که:

۱. اگر در کشور ما که جمعیت آن در هر کیلومتر مربع به ۲۰ نفر نمی رسد سقط جنین به خاطر جلوگیری از تکثیر نسل، تجویز شود، باید در کشورهایی که جمعیت آن ها در هر کیلومتر مربع به ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر می رسد قتل عمد آزاد اعلام گردد.

۲. آگاهان می گویند: اگر در این مملکت رودخانه ها سدبندی شود، زمین های بایر آباد گردند، از زمین های زراعتی به خوبی استفاده شود، صید ماهی به صورت صحیح اداره گردد و سطح فکر مردم بالا برود، این مملکت قادر به اداره ۱۵۰،۰۰۰، ۰۰۰ نفر خواهد بود.

۳. کشور ایران هم اکنون دچار کمبود نیروی انسانی است. در سال های اخیر، متجاوز از یک میلیون کارگر خارجی، در جای جای کشور سرگرم کارند، وبازار کار گرم و نیروی انسانی کم یاب بود؛ با وجود این، چگونه دم از مهار رشد جمعیت می زنیم؟

در این کشور ، کمبود پزشک، مهندس، تکنسین و استادکار برای همه ملموس است و هر روز دست نیاز به خارج دراز کرده ودسته دسته دکتر و مهندس و... وارد می کنیم.

۴. کشورهای پیش رو که برای جلوگیری از افزایش جمعیت در کشورهای در حال رشد، کارشناس می فرستند، بهتر است جمعیت خود را در

اندازه کنونی نگاه دارند تا جمعیت دیگر کشورها به نیمی از جمعیت آنان برسد؛ سپس برای آنان طرح و برنامه بریزند.

۵. آیا بهتر نیست بودجه ای که در راه اداره جمعیت مصرف می شود، در راه فراهم ساختن وسایل زندگی خانواده های فقیر مصرف گردد و به جای انسان کشی، به احیای انسان های فقیر و بی دفاع بپردازیم؟ (۱)

فرزندکشی های آگاهان و ناآگاهان!

در این که عرب جاهلی دختران خود را، زنده به گور می کردند، جای گفت وگو نیست. و قرآن مجید هم رفتار ناشایست آنان را در جای جای آن نکوهش کرده و در سوره «تکویر» هشدار می دهد که در روز رستاخیز از کودکان بی گناهی که زنده به گور می شده اند، پرسیده می شود:(وَ إِذَا المَؤوده سُئِلَتْ*بِأَيّ ذَنْب قُتِلَتْ) ؛« هنگامی که از قتل دخترك سؤال شود که به چه گناهی کشته شد؟».(۲)

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» در بازگویی از زندگی عرب جاهلی به این کردار زشت اشاره نموده، می فرماید: «مِنْ بَنات مُؤُوَدَه وَ أَصْنام مَعْبُودَه»؛ دخترهای کشته شده و بت های مورد پرستش، شعار آنان بود». اینك می خواهیم ببینیم این رسم جاهلی در میان چه قبایلی رواج داشت.بیشتر تاریخ نگاران را نظر بر آن است که دست قبیله «بنی تمیم» به خون فرزندان شان آلوده بود و به گمان گروهی دیگر، این بیماری به قبایل دیگری؛ مانند «قیس» ، «اسد»، «هذیل» و «بکر بن وائل» نیز سرایت کرده بود.(۳)

۱- [۱] از فراز ۱ تا ۵ مربوط به پیش از انقلاب است.

۲- [۲] تکویر/۸ _ ۹.

۳- [۳] شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۴۷.

علت همه گیر شـدن این کـار نـاروا در میـان قبیله بنی تمیم این بود که قبیله یـاد شـده،از پرداخت مالیـات به «نعمـان بن منـذر» خودداری کردند و او برای سـرکوبی آنان به سـرزمین آن ها لشـگر کشید. چهارپایان آن ها را غارت کرد و زنان را به اسارت برد.

پس از چنـدی، مردان قبیله برای جلب خشـنودی نعمان، به حضور اوبار یافتنـد و درخواست کردنـد که اسیران بنی تمیم را که غالباً دختر بودنـد، آزاد کنـد.وی گفت: اختیار با دختران است، آنان می تواننـد در خانه های «اسـیر کننـده خود» بماننـد و می توانند همراه پدران خود به وطن خویش بازگردند. همه دختران، بازگشت به وطن را همراه پدر، بر اقامت در آن منطقه ترجیح دادنـد، جز دختر «قیس بن عاصم» که مانـدن نزد اسیرکننده را برگزید. این کار بر قیس گران آمد؛ از این جهت عهد کرد، از آن به بعـد، اگر دارای دختری شـد، در همان نوزادی به زندگی او خاتمه دهد.(۱)وی به دنبـال این جریان در طول عمر خود، هفـده دختـر را، زنـده به گـور کرد وکـار او برای دیگران الگـو گردیـد. رفتـار قیس و کردارش از یـک نوع مردانگی کـاذب سرچشمه می گرفت. وبه قول «آلوسی»(۲) از مزیـد و شـدت «غیرت» و این که مبادا از جانب دختران ننگ و عاری دامن آنان را بگیرد و دختران آنان با افراد ناباب یا پست ازدواج نماینـد، دختران خود را در دوران کودکی سـر به نیست می کردنـد و به خاطر یک انگیزه ناموسی (هرچند غلط)، انسانی را می کشتند.

۱- [۱] شرح حدیدی، ج۱۳، ص ۱۷۵.

۲- [۲] بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب، تألیف سید محمود شکری آلوسی بغدادی، ج۳، ص۴۲.

تکرار تاریخ در عصر فضا!

متأسفانه بشر عصر فضا که خواهان آزادی سقط جنین است، برای آزاد گذاردن زنان در مسائل نامشروع جنسی، سقط جنین را قانونی اعلام می کند و گروهی را بر جان و ناموس مردم و کودکان بی گناه مسلط می سازد و عمل ناموجه خود را چنین توجیه می کند که:

چون گروهی از دختران و زنان بی شوهر، اغفال و باردار می شوند، جا دارد برای حفظ آبروی خانواده ها، این قبیل مادران کورتاژ شوند.

برای این کار ناروا گریزی جز این نیست که بگوییم: به خاطر نگه داشتن آبروی گروهی از زنان هوس ران مرتکب قتل نفس شویم که از نظر قرآن، کشتن یک انسان، معادل کشتن همه انسان ها است. آن جا که می فرماید:

(... مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَساد فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَميعاً ...):«هرکس انسانی را بدون این که مرتکب قتل نفس و یا فسادی در روی زمین گردد بکشد، مانند این است که همه مردم را کشته است».(۱)

شگفت از نویسنده ای است که با یاوه سرایی از این عمل ضد انسانی پشتیبانی می کند ومی نویسد: «در شش گوشه دنیا، طبیعت آن اندازه بچّه ناخواسته می زاید که اگر چاره آن، تحت شرایط بهداشتی وقانونی فراهم نشود، حتماً پنهانی وبه طرق غیر بهداشتی و غیر قانونی اجرا می گردد».

درست است که شرف انسان باید محفوظ بماند؛ ولی آیا به قیمت قتل نفس و کشتن بچه بی گناه، آن هم به دست پزشک؛ یعنی فرشته نگهبان سلامت جامعه!؟ این منطق به سان این می ماند که بگوییم : چون در آغوش

۱- [۱] مائده / ۳۲.

طبیعت گروهی به مواد مخدر آلوده می شوند و موادی که در اختیار آنان گذارده می شود، غالباً مطابق اصول بهداشتی نیست؛ از این جهت فروش تریاک و هروئین را آزاد کنیم تا فروش هروئین و مصرف آن به طور بهداشتی و قانونی صورت بگیرد.

انگیزه دختر کشی!!

از برخی نوشته های تاریخ نگاران برمی آید که انگیزه آنان برای کشتن دختر، احساس نفرت از دختر داشتن بود، قرآن مجید پرده از این حقیقت برمی دارد:

(وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدهُمْ بالأُنْثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسْودّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ):«هنگامی که به یکی از آنان بشارت (تولد) دختر بدهند، چهره او تیره شده و خشم خود را فرومی برد».(۱)

(يَتَواری مِنَ الْقَوم مِنْ سُوء ما بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلی هُون أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَما يَحْكُمُونَ) :«از ناگواری خبر، از قوم خود پنهان می شود و نمی داند که آن نوزاد را به ذلت نگاه دارد یا در خاک پنهان سازد، چه بد است قضاوتی که می کنند».(۲)

این آیه تلویحاً به انگیزه خاصی اشاره می کند و آن این که اصولاً برخی ازقبایل، داشتن دختر را برای خود عار می دانستند وهر وقت به آنان بشارت می دادند که همسرت دختر زاییده به فکر زنده به گور کردن آن می افتادند.

«صعصعه بن ناجیه» (جدّ فرزدق شاعر معروف) که از یاران پیامبر

۱- [۱] نحل/۵۸.

۲- [۲] نحل/۵۹.

گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) بود، روزی به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید، گفت: ای پیامبر خدا! من در دوران جاهلیت عمل نیکی انجام داده ام شاید الآن به دردم بخورد و آن این که:

من روزی دو شتر گم کردم و برای پیدا کردن آن ها رو به بیابان نهادم به خانه ای رسیدم که دیدم بزرگ مردی در آستانه در نشسته است. از او سراغ شترانم را گرفتم، وی گفت: چه علامتی داشتند؟ گفتم: علامت شتران قبیله «میثم بنی دارم» گفت: هر دو نزد من است. ناگهان پیرزنی از خانه بیرون آمد. آن مرد مهلت نداد که پیرزن سخن بگوید، فوراً گفت: همسرم چه آورد، اگر پسر باشد نگاه می دارم و اگر دخترباشد زنده به گور می کنم. پیرزن گفت: دختر است. در این هنگام به من رقتی دست داد، خواستم این دختر را از مرگ نجات دهم، به او گفتم: این دختر را به من می فروشی؟ وی در پاسخ گفت: آیا ننگ نیست که انسان فرزند خود را بفروشد! و هرگز دیده ای که عرب دختر خود را بفروشد؟! گفتم: می خواهم او را نجات دهم، نمی خواهم بخرمو او را بفروشم. سرانجام من او را در برابر آن دو شتر گمشده و شتر دیگری که بر آن سوار بودم، خریدم مشروط بر این که مرا با آن شتر به منزل برساند.

از آن هنگام تاکنون ۲۸۰ دختر به این قیمت خریده و از کشته شدن آن ها جلوگیری کرده ام.(۱) فرزدق در مدح خانواده خود به عمل جدّ خویش افتخار میورزد و می گوید:

و منّا الذی منـع الوائدیـــن *** واحیاء الوئـیـــد فلم تـوئد(۲)

از ما است کسی که کشتن دختران را ممنوع ساخت و به دخترانی که در

۱- [۱] بلوغ الارب ج۳، ص ۴۶ این رقم را به صورت ۳۶۰ و در صفحه ۴۵ به صورت ۹۶ بیان کرده است وبا توجه به امکانات عرب جاهلی آمار اخیر، صحیح تر به نظر می رسد.
۲- [۲] شرح حدیدی، ج۱۳، ص ۱۷۶_۱۷۷.

آستانه مرگ بودند، زندگی بخشید.

در روزگار جاهلی، نیک مردی پیدا می شود که با دادن مقداری از اندوخته مالی خود، جان کودکان بی گناه را بخرد؛ آیا در جهان پیش رفته که بشر به منابع بزرگ طبیعت دست یافته است، از چنین مردانی خبری نیست که به جای کشتن بچه های بی گناه، پرورشگاه هایی برای این نوزادان فراهم سازند که هم از آدم کشی جلوگیری شود و هم این زشتی ها گسترش نیابد.

و ...فرزند کشی های مقدس!!

انگیزه دیگر این بود: نذر می کردند که اگر تعداد فرزندان شان به فلان تعداد رسید، یا حاجت آنان برآورده شد، یکی از فرزندان خود را زیرپای بتان قربانی کنند. و این هم به زبان قرآن به ما رسیده:

(قَدْ خَسِرَ الّذینَ قَتَلُوا أَولادَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْم ...) :«به راستی! کسانی که فرزندان خود را از روی بی خردی کشته اند زیان کار شدند».(۱)

ویا: (وَکَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیر مِنَ الْمُشْرِکینَ قَتْلَ أَولادِهِمْ شُرکاءُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دینَهُمْ ...) :«شریکان بندگی (خدایان باطل)، کشتن فرزندان، مشرکان را برای آنان زیبا جلوه داد تا آنان را هلاک سازند و دین شان را بر آنان واژگونه نشان دهند».(۲)

از بیعت و پیمانی که پیامبر از زنان قریش گرفت استفاده می شود که گاهی زنان عرب نیز دست خود را به چنین گناهی آلوده می کردند، چنان که

۱- [۱] انعام/۱۴۰.

۲- [۲] انعام/۱۳۷.

می فرماید:

(... إذا جاءَکَ المُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشرِکنَ باللّهِ شَیئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنینَ ولا یَقْتُلنَ أَولادَهُنَّ ...) :« هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آیند وبا تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند، دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و...».(۱)

حال، انگیزه آنان در کشتن فرزندان چه بوده است؟! روشن نیست.

در کتاب های تاریخی و قصه، پیرامون فرزندکشی داستان هایی وارد شده است که ما به نقل یکی از آن ها بسنده می کنیم. و پس از آن به نقل اشعاری که شاعره مسلمانی در مورد «کورتاژ» مادران سروده است پرداخته و به بحث خود پایان می بخشیم.

پس از پاگرفتن اسلام در شبه جزیره، «قیس بن عاصم» شرفیاب محضر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) گردید. وی نخستین کسی بود که در میان عرب دخترکشی را رایج کرده بود. یکی از انصار از سرگذشت دختران او پرسید، وی در پاسخ گفت: من همه دختران خود را زنده به گور کرده ام؛ و در این مورد تاکنون کوچک ترین اندوهی به من دست نداده است، جز یک بار، و آن هنگامی بود که من در سفر بودم و همسرم حامله بود. سفر من طول کشید و او وضع حمل کرد، اتفاقاً بچه او دختر بود. همسرم از ترس من، او را به خواهر خود سپرده بود. وقتی من از سفر برگشتم از وضع حمل او پرسیدم، وی گفت: خدا به ما دختر داده بود؛ ولی مرده به دنیا آمد.ازاین که دخترم مرده به دنیا آمده بود، خوشحال شدم که این بار دستم به خون او آلوده نشد.

۱- [۱] ممتحنه / ۱۲.

چنـدی گذشت، روزی در خانه نشسـته بودم، ناگهان دختری وارد خانه شدکه زیبا و با طراوت بود؛ در حالی که گیسوان خود را بـه هـم بـافته و گردن بنـدی به گردن انـداخته بـود... از همسـرم پرسـیدم که این دخـتر کیست؟ وی در حـالی که اشـک در چشمان او حلقه زده بود، گفت: این همان دختر است که هم زمان با سفر تو، او را زاییده و از ترس، او را به خواهرم سپردم.

او گمان می کرد سـکوت من در برابرش، نشان از خرسندی من است. او تصور می کرد که من هرگز دست خود را به خون او نخواهم آلود وچنین عار و ننگی را تحمل خواهم نمود. روزی که همسرم در خانه نبود، به موجب پیمانی که در جریان «نعمان منـذر» با خود بسـته بودم، دست دخترم را گرفتم و به نقطه دوری بردم. و در صـدد حفر گودالی برآمدم؛ در اثنای کار، دخترم مرتب از علت حفر گودال می پرسـید. وقتی کار حفر گودال به پایان رسـید دست دخترم را گرفتم به میان آن افکندم و خاک ها را به روی او ریختم و به ناله های جگرخراش وی گوش ندادم.

او هم چنان ناله می کرد و می گفت: پـدرجان! چرا مرا زیر خاک پنهان می سازی؟ آری یگانه موردی که دلم به حال فرزندم سوخت، همین مورد بود.

وقـتی سـخنان قیس بـه پایـان رسـید، چشـمان پیـامبر از شـنیدن سـرگذشت دخـتران قیس پر از اشـک شـده بـود و این جمله را فرمود:«انّ هـذه لقسوه و من لاـ یرحم لا یرحم؛ این کار سـنگدلی است و هرکس که رحم نداشـته باشـد، مورد ترحم قرار نمی گیرد».(۱)

در این جا مناسب است پیام منظوم بانوی مسلمانی را به مادرانی که

ص : ۱۰۴

۱- [۱] حیات محمّد(صلی الله علیه وآله وسلم) / ۲۴، نگارش دکتر محمد علی الحاج سالمین، ط۱۳۷۵ه_ ق.

دست به چنین جنایتی می زنند، تقدیم کنیم:

پیامم را به مادرها رسانی!

به خواب آمد مرا، طفل جنینی *** بگفتا مادرم را گر ببینی

بگو مادر! خطا از من چه دیدی *** که بی جرمم، بخونم در کشیدی؟!

درونت کودکی، آرام بودم *** کجا محکوم بر اعدام، بودم؟

به خونم چنگ و دندان تیز کردی *** زخون، دامان خود، لبریز کردی

به دم تازه رسیده میهمانت *** نه آسیبی رسید از من به جانت!

به مهمان بایدت مهمان نوازی *** نه بی رحمانه اش نابود سازی!

تو فکر خرج وبرجم را نمودی *** ز جسم کوچکی جان در ربودی !

مرا «روزی» به همره بود، مادر! *** ولی افسوس ننمودی تو باور!

تو گردش را به من ترجیح دادی *** اساس ظلم در عالم نهادی

امید کودکان، بر مام باشد *** چو مادر باشدش آرام باشد

امیدم بود، رویت را ببینم *** گلی از گلشنِ حُسینت بچینم

دلم می خواست به پستانت زنم چنگ *** غمت بیرون نمایم از دل تنگ

دلم می خواست از شیرت بنوشم *** صدای مادرم آید به گوشم!

امیدم بود، لبخندم ببینی *** کنار تخت خوابم خوش نشینی

امیدم بد، دبستانم فرستی *** دهی تعلیم، درس حق پرستی

بیایم از در و شادت نمایم *** سرودِ کودکان بهرت سرایم

امیدم بود گردم من، جوانی *** زمان پیریت قدرم بدانی

زمانِ پیریَت، غم خوار باشم *** به هر کاری برایت یار باشم!

من اینک روح پاکم در جنان است *** مکانم در جوار حوریان است

کنون کن توبه، استغفار، شاید *** خدای مهربان رحمت نماید

تمنا دارد «افسر»(۱)، ار توانی *** پیامم را به مادرها رسانی

و اما یک یادآوری:

خداوند در سوره «ممتحنه» به پیامبر دستور می دهد از زنان بیعت بگیرد و آن این که :(أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللّهِ شَيئاً وَ لا يَسْرِقْنَ وَ لا يَزْنينَ وَلاَيَقْتُلْنَ أَولادهُنَّ)(ممتحنه/۱۲):«برای خدا شریکی قائل نشوند، دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند».

یک نکته جالب توجه است که، اگر کشنده فرزندان، مردان بودند؛ چرا پیامبر از زنان بیعت گرفت که فرزند کشی نکنند؟

پاسخ: زنده به گور کردن فرزند را در زبان عرب «وأد» می گویند که مخصوص مردان بوده؛ امّا کشتن به صورت سقط جنین در میان زنان نیز بوده است. وشاید به صورت نادر، شکل نخست نیز در میان آنان وجود داشت؛ از این جهت از زنان نیز چنین بیعتی گرفته شد.(۲)

از این بیان، پاسخ پرسشی که در صفحه ۹۱ مطرح کرده بودیم، روشن گردید.

ص : ۱۰۶

۱- [۱] بانو افسر الملوک عاملی که همین اشعار وی در مجله مکتب اسلام، شماره ۱۲، از سال شانزدهم چاپ شده است.

۲- [۲] کشاف، ج۳، ص ۲۳۳؛ مجمع البیان، ج۵، ص ۲۷۵.

اصل چهارم : مبارزه با فساد جنسی

آیات موضوع

۱.(... وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصنات غَیرَ مُسافِحات وَلا متَّخِذاتِ أَخْدان ...)(نساء/۲۵)

۲. (... وَلا تَقْرَبُوا الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ ...)(انعام/۱۵۱)

۳. (... أَتَأْتُونَ الْفاحِشهَ ما سَبَقكُمْ بِها مِنْ أَحَد مِنَ العالَمينَ)(اعراف/۸۰)

۴. (وَلا تَقْرَبُوا الزِّنا إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلاً)(اسراء/۳۲)

۵. (وَ الّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ)(مؤمنون/۵)

۶. (الزّانِیَهُ وَ الزّانِـی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِد مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَه وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللّهِ إنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخرِ وَ لیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ)(نور/۲)

(إِنَّ الّذینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشیعَ الْفاحِشهُ فِی الّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ...)(نور/۱۹)

ص : ۱۰۷

۷. (... وَ لا یَزْنُونَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أثَاماً ...) (فرقان/۶۸)

۸. (... وَ الحافِظینَ فُروجَهُمْ والحافِظاتِ ...)(احزاب/۳۵)

۹. (و مَرْیَمَ ابنَتَ عِمْرانَ الّتِــی أَحْصَنَتْ فَرْجَها ...)

(تحریم /۱۲)

ترجمه آیات

۱. «مهر آنان (زنان) را به شایستگی بپردازید، عفیف و پاک دامن باشند نه زناکار و نه رفیق گیر».

۲. «به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیک نشوید».

۳.«چرا چنین کار زشتی را انجام می دهید که پیش از شما کسی آن را انجام نداده است».

۴. «به زنا نزدیک نشوید حقا که کار بد و روش زشتی است».

۵. «آنان «فرج» خود را از حرام حفظ می کنند».

۶.«به هر یک از زن و مرد بدکار، صد تازیانه بزنید وهرگز درباره آنان در اجرای دستورهای الهی رأفت و ترحم مکنید، اگر به خدا و روز رستاخیزایمان دارید . باید در اجرای مجازات، گروهی از افراد با ایمان حاضر باشند».

«آنان که انتشار خبر زشت را درباره افراد با ایمان دوست دارند، برای آنان عذاب دردناک است».

۷.«از زنا دوری می جویند و هرکس انجام دهد گنهکار به شمار می رود».

۸.«مردان و زنان فرج خود را از کارهای زشت حفظ می کنند».

۹.«مریم دختر عمران که فرج خود را از حرام حفظ کرد».

اشاره

رهبری «غریزه جنسی» از جمله مسائلی است که هرچه درباره آن گفت وگو شود و گردهم آیی برپا گردد، به حفظ «سعادت» نسل جوان کمک می کند و جامعه و تمدن بشری را از سقوط و بدبختی نجات می دهد. یکی از پابندهای امروز مردم حفظ عفّت و اخلاق جوانان ما است. آنان در محیطی زندگی می کنند که بیماری «جنون جنسی» و «دیوانگی سکس» رو به افزایش و به سرعت ازغرب به شرق در حال سرازیر شدن است.

غرب به نام «آزادی زن» او را رسماً به زنجیر «بردگی سکس» کشیده و شخصیّت و ارزش او را در آن خلاصه کرده است آنچه از زن می خواهد همین است و بس و جز آن بهانه. درستی گفتار ما از جایگاه های شغلی ای که غرب، به زن ارزانی داشته است می توان یافت.بگذریم از گروهی زنان با شخصیّت که، شرف انسانی خود را به هیچ بهایی از دست نمی دهند و تا شغل و مقامی مناسب با شخصیّت خود پیدا نکنند زندگی در درون خانه و تربیت شیر مردان را بر اشغال آن ها ترجیح می دهند.

غربی ها چه چیزی به زن بخشیدند؟ آنان ، آیا جز این بود که در عمل از این جنس لطیف و شکستنی تنها برای بر آوردن هواهای نفس و کسب سرمایه، به صحنه فرا خواندند؟ ارمغان به میدان آمدن زن در پشت این نمایش ها نهفته است که:

هنرپیشه گی سینما، خدمت کاری در هواپیما و رستوران، مانکنی برای عرضه لباس، تبلیغات چی اجناس مختلف تجارتی و... که شرف وعفت او را نابود کرده و او را به اندازه ای تنزل می دهد که وی با گوشت و پوست و زیبایی

ص : ۱۰۹

خود، برای دیگران تجارت و کاسبی می کند.

امروز، جوان در محیطی زندگی می کند که، از در و دیوار آن، جاذبه های سکس می بارد و عوامل فراوانی دست به دست هم داده و به زبانه کشیدن غریزه جنسی او کمک می کند. نمایش های «سینمایی»، «تلویزیونی»، مطبوعات رنگین، برهنگی زنان در محیط کار، آلودگی های لب دریا، رقاص خانه ها و شب نشینی ها، از جمله عواملی است که جوانان را به سوی خودباختگی جنسی فرا می خواند و نائره بی عفتی را در دل هر جوان پاکی مشتعل می سازد.

راه مبارزه چیست؟

اکنون که خداوند بر ملت مستضعف ایران منت نهاده و آنان را در مبارزه با رژیم طاغوتی ــ که پیوسته در گسترش فساد در میان جوانان و «لاـ ابالی» ساختن آنان، با برنامه های گوناگون می کوشید ــ موفق ساخت و «جمهوری اسلامی» پس از یک همه پرسی بی سابقه، رسمی گردید دولت در چنین موقعیت حساس و موفقیت آمیزی، وظیفه دارد جهادی مقدس و فراگیر را برای براندازی عوامل فساد اخلاق آغاز کند و در این راه باید از مطبوعات، رادیو و تلویزیون، فرهنگ و هنر، گویندگان، نویسندگان و دیگر عوامل سازنده کمک بگیرد.

دولت جمهوری اسلامی ایران، اکنون صاحب یک کشوری است که فساد اخلاقی در تار و پود آن ریشه دوانده،در خانواده ها نفوذ کرده، و آن چنان بنیاد آن ها را لرزان ساخته که سخت بتوان آن ها را زوده. و مطابق آماری که در رژیم منفور منتشر گردید در برابر هر ازدواج، یکی به طلاق می انجامد؛ یعنی

۵۰ درصد از ازدواج ها بی پایه بود و هر روز بر شمار آن ها افزوده می شود.

یکی از برنامه های حساب شده که عوامل بیگانه با الهام از سازمان «سیا» در صدد پی ریزی آن بودند، مسئله «آموزش جنسی» در مدارس، مراکز علمی و هنری بود. طرح مسائل جنسی در آموزشگاه ها ، دامی بزرگ در برابر عفت نوجوان و جوان بود. هدف رژیم این بود که جوانان ما را از همان دوران جوانی، آن چنان غرق در فساد و آلودگی سازد که دیگر جز فساد به چیز دیگری نیندیشد. و هرگز به فکر مبارزه با عوامل خارجی و داخلی که هستی ما را غارت می کردند، نباشد تا دست آنان در اجرای تمام برنامه های استعماری باز و آزاد باشد.

فحشا، بسان موریانه ای است که اگر داخل جامعه شود یا در هر تمدنی راه یابد، آن را از درون می خورد و متلاشی می سازد.

چندی پیش رئیس جمهوری ایالات متحده اعتراف کرد، این عامل ویران گر و سرنگون کننده، در تمدن فعلی و جامعه آمریکا نفوذ کرده است.

بی گمان تمدن ماشینی غرب که غرق در فساد جنسی است، روزی از درون می پوسد و از بین می رود.

گسترش فحشا در میان جوانان، گذشته ازا ین که آنان را از مسائل سیاسی و پایه ای دور نگاه می دارد و بی تفاوت بار می آورد، وسیله مؤثری است برای کاهش ازدواج. در آغاز زندگی، محرک اساسی برای ازدواج، لذت های جنسی و کام یابی های زناشویی است. مسئله تشکیل خانواده و تولید نسل، یکی از میوه های قهری ازدواج است که آینده مورد توجه قرار می گیرد. در آغاز کار این امر موردتوجه نیست؛ ولی هنگامی که کام یابی به صورت آسان و ارزان به دست آید و جایی که جوان با طرح دوستی با دختران و زنان بتواند

خواهش های خود را برآورده سازد، دلیلی ندارد که به فکر ازدواج باشد و زیر بار مسئولیت برود؛ از این جهت می توان گفت گسترش فحشا یکی از علل کاهش ازدواج می باشد.

وظیفه دولت اسلامی چیست؟

اشاره

دولت اسلامی ایران که در پرتو الطاف الهی واراده استوار ملت، هر روز پایدارتر می شود، برای پاک سازی محیط از آلودگی هایی که از رژیم منفور به ارث مانده است، شایسته است پیشنهادهای یاد شده زیر را مورد توجه قرار دهد:

۱. مبارزه با عوامل و مراکز فساد

نخستین گام در این راه، مبارزه با عوامل و مراکز فساد و از بین بردن هر عاملی است که فساد را دامن می زند وجوانان را به فرو افتادن در مسائل جنسی وامور بی عفتی یاری می دهد. برای ریشه کنی هر نوع علف هرزه ای که در باغ زندگی جوانان روییده است، برنامه صحیح و مؤثری لازم است که زیر نظر یک هیأت علمی اقتصادی و هنری تنظیم گردد و با قاطعیت پیاده شود.

هرگاه مبارزه با مراکز فساد، با برنامه ریزی صحیح آغاز شود، هیچ گونه ناراحتی از مسدود شدن این مراکز به وجود نمی آید.

۲. جلوگیری از معاشرت های حساب نشده

نه تنها باید با مراکز فساد مبارزه کرد؛ بلکه باید با گردهم آیی ها، عیاشی و شهوت انگیز و درهم شدن بی قید و بند زن و مرد و معاشرت های حساب نشده جلوگیری شود. نیز از طریق پوشش اسلامی، که پوشش از خود نمایی،

عشوه گری، تقلیدها و باب بازی های مهیج و گمراه کننده است، جلو گرایش های حساب نشده را گرفت.

۳. کمک های مادی ومعنوی برای ازدواج

دولت می توانـد بـا برگزیـدن هیـأت و تأسـیس صـندوق هـای تعـاونی در اسـتان هـا، به آن گروه ازجوانان که در فکر ازدواج هسـتند، اما امکانات مالی ندارنـد، کمک های در خور در اختیار آنان بگـذارد. این یک بایسته اخلاقی و ملی است که هرگز دولت نبایـد از آن غفلت کنـد و در بودجه کشور به صورت یـک قلم قابـل ملاحظه در نظر بگیرد. پول های هنگفتی که رژیم سابق در ترویـج فساد و فحشا خرج می کرد، بایـد به صورت پسـندیده ای در راه انجام ازدواج های اسـلامی، هزینه گردد. این کمک ها می تواند به صورت وام، مسکن، سرمایه، و خرید وسایل زندگی و ... باشد.

۴.از میان برداشتن پاپیچ های ازدواج

شکی نیست که بر سـر راه ازدواج های اسـلامی یک رشـته موانع قانونی و مراسم پوچ محلی وجود دارد که، دولت باید هرچه زودتر این موانع را با امکانات خود از سر راه بردارد، اینک به برخی از این موانع اشاره می کنیم:

الف: روزی در این کشور، به خـاطر غرب زدگی، و اشاعه فساد در دل اجتماع، سن ازدواج را بالا بردنـد و دختران پاک نقاط گرم سیر را که گرایش های جنسـی آنان در آغاز بلوغ بیـدار می گردد، مجبور کردنـد که با دیو شـهوت سالیان متمادی نبرد کنند، یا تن به گناه دهند.

شاید برخی با تصویب افزایش سن ازدواج، تظاهر به پیش رفت کرده و

ص : ۱۱۳

خواسته اند بگویند حالا که ما، در علم و صنعت به پای غربیان نرسیدیم، لااقل در بالا بردن سن ازدواج به پای آنان برسیم! این پیچو خم ها هرچه زودتر باید از پیش پای جوانان برداشته شود، تا هر دختر و پسری پس از بلوغ، با داشتن رشد جسمی و روحی بتوانند ازدواج نمایند.

ب: تنها پایین آوردن سن ازدواج همه کار نیست. باید کوشش شود با وسایلی که در اختیار است ازدواج آسان و بی دردسر و به اصطلاح ازدواج اسلامی را، جای گزین ازدواج های سخت که همراه با تشریفات کمرشکن و پیرایه های ابلهانه و نمایش های رؤیایی است، سازد. این مسئله برای مردم آن چنان روشن شود که، ازدواج های دست وپاگیر را ننگ بشمارند؛ بلکه با برپایی نشستی دوستانه و پهن کردن یک سفره عقد که در آن چیزی جز قرآن، آیینه، گل و شاخه نبات و یکی دو عدد سکه، چیز دیگری نباشد. این آغاز و انجام جشن ازدواج باشد وبس. همچنین در جامعه چنان زمینه سازی کنند و به آنان بگویند که: این گونه ازدواج ها که با سادگی؛ ولی آمیخته با یک دلی باشد، پایدارتر است.

ج: هرگاه پدر و مادر احساس کند که جوان پس از تشکیل زندگی در اداره آن با مشکلاتی روبه رو است ، پدر باید هزینه زندگی فرزند و عروس را بپردازد وچنین بیندیشد که فردی به زندگی او افزوده شده است، در عین حال آنان را در گذران زندگی رهبری کند تا بتواند روی پای خود بایستد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«مَنْ أَدرکَ وَ لَهُ والِدٌ وَ عِنْده ما یزوجِّه فلَمْ یزُوِّجه فَفَسَدَ فالإثمُ بینهما؛ پدری که فرزندش به حد بلوغ رسیده و پدر قدرت دارد که برای او همسری بگیرد و این کار را نکند وجوان آلوده شود، پدر شریک گناه فرزندش می باشد».

ص : ۱۱۴

پدری که گمان می کند باید فرزندش تحصیلات نهایی خود را به پایان برساند و پست و مقامی را به دست بگیرد، آن گاه برای ازدواج او دست وپا کند، سخت در اشتباه است. امروز اگر جوان زیرک و هوشمند باشد، به زحمت می تواند تحصیلات بالای خود را در ۲۵ سالگی به پایان برساند. و اگر بخواهد دوره تخصص را هم پشت سر بگذارد، باید ۵ سال دیگر درس بخواند. و در حالی که هر روز دامنه علم گسترش می یابد؛ شاید روزی فرا رسد که جوان، مدرک تخصص خود را در سیو پنج سالگی بگیرد. بنابر این، جوان چگونه تا این هنگام که نیروی جنسی، قوس صعودی خود را به پایان رسانیده و قوس نزولی آن آغاز می شود، صبر کند.

د: موضوع دیگر، مسئله آمد و شد و شناسایی میان خانواده ها و جوانانی است که می خواهند با افراد پاک ازدواج کنند؛ امّا یکدیگر را نمی شناسند. برای برداشتن این کاستی، لازم است مرکزی کاملاً پاک و به دور از هر گونه سوء استفاده به وجود آید و مشخصات این گونه جوانان به آنان سپرده شود تا جوانان بتوانند از این راه زوج مورد نظر خود را پیدا کنند.

چندی پیش از سوی گروهی، مقدمات چنین انگیزه ای پی ریزی شد؛ ولی بدبختانه «ساواک» که از هر گرد هم آیی درستی پیش گیری می کرد، از شکوفایی آن جلوگیری نمود.

هـ:برخی از جوانان فکرمی کنند، اکنون که دوره سازندگی کشور است، چه بهتر زیر بار ازدواج نروند تا بهتر بتوانند به شکوفایی انقلاب کمک کنند.

ولی باید دانست که پیوند زناشویی مانع از سازندگی کشور نیست؛ زیرا در صورت ازدواج به کمک هم بهتر می توانند، به امور سازندگی بپردازند.

و: نیز برای آگاهی از پای بست های دیگر ازدواج، از خود جوانان

خواسته شود که تلقی خود را بنویسند، سپس هیأتی به این پرسش ها رسیدگی کند و نتایج آن را به دولت ابلاغ کند تا هر مانع نامشروعی که بر سر راه حفظ عفت عمومی وجود دارد، برداشته شود.

۵. بالا بردن سطح فرهنگ اسلامی و آگاه ساختن مردم از سرنوشت دردناک زنان و مردان بدکاره و جامعه آلوده به فساد از طریق رسانه های گروهی وجراید و مجلات که می تواند پندی، بلکه بازدارنده خوبی باشد.

۶. تجویز ازدواج موقت وتبیین حدود وخصوصیات آن. این قسم از ازدواج می تواند، جوان را در دوران تحصیل، آن هم در خارج از کشور از فرو افتادن در گناه، باز دارد. و شاید به همین خاطر است که اسلام اجازه داده است که جوان مسلمان، با غیر مسلمان به صورت «متعه» ازدواج کند.

چون دوران تحصیل در آن محیط کوتاه خواهد بود، می تواند از تولید نسل خودداری کند.

اصولاً ـ ازدواج موقت در هر نقطه ای با شرایطی که اسلام معین کرده است می تواند جلو فحشا را به صورت روشن بگیرد. متأسفانه بسیاری از جوانان از ماهیت ازدواج موقت آگاه نبوده و گروهی آن را مساوی با آمیزش های حرام می دانند؛ ولی جز این نیست که اوّلی صیغه ای دارد و دومی فاقد آن است. در صورتی که ماهیت آن با فحشا فرق روشنی دارد، و این جا، جای گفتن آن نیست. ازدواج موقت، ازدواج واقعی است؛ در حالی که در آن روی مصالحی، هزینه ای بر شوهر نیست. و چون موقت است ، طبعاً زن و شوهر از یکدیگر ارث نخواهند برد.

۷. بالاتر از همه بالا بردن سطح تقوا و بینش دینی در نسل جوان و ایجاد حالت خداترسی در تمام طبقات است.

۸. اجرای حد بر زن و مرد بدکار که در آخر بحث به طور فشرده بیان خواهد شد.

اخلاق جنسی در غرب

اشاره

شکی نیست که، انسان با میل جنسی پا به عرصه جهان می گذارد؛ولی این گرایش های نهفته، در سال هایی بیدار شده و رشد می کند. ودر گرماگرم جوانی جسمی، از کوبنده ترین احساسات جوان به شمار می آید، که اگر در این فاصله از عمر، جوان به طور صحیح رهبری نشود، فاجعه بلکه فاجعه هایی به بار می آورد.

امروزه «کمونیسم جنسی» در تمام نشست های علمی و تربیتی، هرچند با آهنگ بهداشتی همراه باشد، ناپسند است، و طرف داری ندارد؛ زیرا در این روش رابطه پدر و فرزند ، از بین می رود؛ در صورتی که هر پدری می خواهد فرزند خود را بشناسد وآن را مایه سرفرازی و پایانه دودمان خود می داند؛ بنابر این هیچ پدر به ادامه چنین روندی موافق نیست.

بنابراین، اندیشه لغو پیمان زن و شوهری و از هم پاشیدن آن، پنداری بیش نیست؛ حتی در آن جایی که می خواستند این انگیزه را پیاده کنند، با واکنش سخت توده ها مواجه گردید و سرانجام ناچار شدند که به ازدواج قانونی بسنده کنند.

«لنین» و همفکران او تصور می کردند که تعین ها و اختصاص ها مایه نزاع و کشمکش است؛ از این جهت باید با آن ها مبارزه کرد و از میان برداشت. در نظر آنان، مالکیت فردی، پول، نام، و همسر معین، مایه تشخص است که به نزاع و جدال دامن می زند؛ از این رو باید جامعه را از این پای بست های نزاع آفرین پاک کرد(۱)!!

ص : ۱۱۷

۱- [۱] در مانیفست (بیانیه حزب کمونیست) در ص ۶۳ سخنی دارد که قابل مطالعه می باشد.

ولی هنگام پیاده کردن آن، همگی دیدند که برنامه شان در بسیاری از این مراحل با شکست روبه رو است، به ویژه در مسئله «کمونیسم جنسی» که هیچ کس حاضر نبود پیوند خود را با فرزندش قطع کند و نهال وجود خود را نشناسد؛ سپس دانشمندان هم بر این نظر اتفاق کردند که باید در اعمال غریزه جنسی، محدودیت و یا محدودیت هایی پدید آید.

نظریه راسل

«راسل» دانشمند معروف انگلیسی، در این مورد دیدگاه خاصی دارد. او آزادی جنسی را تا جایی که به اختلاط نسل نینجامد، تجویز می کند و آن را روی دو اصل استوار ساخته است «آزادی» و «لزوم شناسایی فرزند»؛ یعنی در صورتی که ترس از درهم شدن فرزندان نباشد، هر کار را مجاز می شمرد.

امّا کاستی های این روش

الف: معنی آزادی انسان که یکی از نعمت های گران بها است، این نیست که انسان اراده و خواست خود را به هر نحوی خواست، پیاده کند. تفسیر آزادی به این معنی، تیشه بزرگی بر ریشه اخلاق زدن است؛ زیرا این گونه آزادی، همان آزادی حیوانی وجنگلی است و موجودی که در آن جا زندگی می کند، می خواهد در برابر میل او، هیچ دیواری وجود نداشته باشد.

آزادی انسان این است که بشر خواست های خود را با دیگر استعدادهای عالی و مقدس خود که در حال شکوفایی هستند، هم گام و هم آهنگ سازد و خود را در مسیر تکامل قرار دهد؛ امّا آزادی به گونه ای که مایه هدر رفتن دیگر استعدادها و شایستگی ها است، آزادی انسانی نیست و جای گاهی ندارد.

ص : ۱۱۸

برفرض این که نام آن را آزادی بگذاریم.

به هر روی، آزادی به معنی گسترده ای که مساوی با بی بند وباری است، نمی تواند دست مایه ای برای شکستن قید و بندهای ازدواج گردد.

ب: اگر هر نوع رابطه ای میان همسران قانونی و دیگران را به رسمیت بشناسیم از کجا بدانیم که همسر قانونی هم به شوهر خود خیانت نکند؛ زیرا هنگامی که هیجان شهوت و طغیان غرایز جنسی و احترام به حقوق دیگران، آن چنان فراموش می شود که عقل انسان را کور و نابینا می سازد و انسان در این بین جز اشباع غریزه جنسی، چیزی را نمی بیند؛ آیا با چنین حال و روزی می توان به پدری گفت «جنینی» که در رحم همسر او هست، از آنِ او است نه دیگری؟!

ج: در نخستین روزهای زناشویی بیشترین کشش و حافظ پیوند همسری، همان کام یابی ها و لذت های جنسی است؛ امّا پس از اندک زمانی، گرایش و علاقه روحی است که جای گزین آن می شود به طوری که همسر، جز شوهر به کسی دل نمی بندد و زندگی آن دو، با مهر و دل دادگی همراه می گردد. آن گاه که به همسران قانونی اجازه داده شود با دیگران، به خوش گذرانی و کام یابی های جنسی گذرا بپردازند، در این صورت، رفته رفته چراغ مهر و مودت به خاموشی می گراید و چشم و دیده هوس باز زن به جای دل بستن به شوهر، دل به دیگران می دهد؛ در نتیجه پیمان ماندگارشان از هم گسسته و ساختار خانواده ها از هم می پاشد.

به این دلیل، در اسلام «رفیق بازی» جنسی به طور کلی ممنوع شده و واژه «دوست دختر و پسر» که به شیوه غربی در میان برخی رایج است، از محرمات مسلّم اسلام به شمار می آید. و در قرآن از آن به «اَخْدان» که جمع «خِدْن» و به

معنی رفیق و دوست است، تعبیر آورده شده:

(...وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصنات غَیرَ مُسافِحات وَلا متّخذاتِ أَخْدان ...) :«مهر آنان (زنان) را به شایستگی بپردازید، عفیف و پاک دامن باشند نه زناکار و نه رفیق گیر».(۱)

تا این جا بی پایگی نظریه راسل روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده که آیه های مربوط به «زنا» را مورد بررسی قرار دهیم:

نخست به روشن گری لفظ «فحشا» که به صورت جمع در آیه بحث شده، می پردازیم:

اصل چهارم از فرمان های پاینده قرآن، دوری از هر چیزی است که از آن در زبان عرب به عنوان «فحشاء» یاد می شود و می فرماید:(...وَلا تَقْرَبُوا الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ ...): «به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیک نشوید».(۲)

در اصطلاح امروز به اعمال جنسی نامشروع، «فحشاء» می گویند؛ در حالی که در زبان عرب، هر نوع رفتار و گفتاری را که فوق العاده بد و تنفر زا باشد، «فحشاء» می نامند.(۳)

بنابراین، هر نوع کار زشت و ناپسند مانند دروغ و «پیمان شکنی» را «فحشاء» می خوانند.

ولی قرآن فاحشه را چه جاهایی به کار برده، در خور توجه است؛ زیرا

۱- [۱] نساء/۲۵.

۲- [۲] انعام / ۱۵۱.

۳- [۳] مفردات راغب، ماده «فحش».

آمیزش های نامشروع زن و مرد را، «فاحشه» می نامد، چون:

(وَلا تَقْرَبُوا الزِّنا إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلًا) :«به زنا نزدیک نشوید حقا که کار بد و روش زشتی است».(۱)

و یا عمل قوم لوط را «فاحشه» می خواند ومی فرماید:

(أَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ أَحَد مِنَ العالَمینَ):«چرا چنین کار زشتی را انجام می دهید که پیش از شما کسی آن را انجام نداده است».(۲)

همچنین متّهم کردن زنان پاکدامن، «فاحشه» می شناسد:

(إِنَّ الّذینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشیعَ الْفاحِشَةَ فِی الّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ...): «آنان که انتشار خبر زشت را درباره افراد با ایمان دوست دارند، برای آنان عذاب دردناک است».(۳)

خلاصه اگر قرآن این سه مورد را، «فحشاء» می نامد، نه به این دلیل است که واژه «فحشاء» کاربردی جز این سه ندارد؛ بلکه به خاطر این است که دامنه کارآیی این واژه بسیار گسترده است. و این سه مورد، از نمونه های آن کلی می باشد. همان طور که یادآور شدیم، بسیاری از گناهان ناگوار، می تواند مصداق آن باشد؛ حتی اعمالی مانند: آدم کشی، نزدیکی به مال یتیم و غیره.(۴)

ص : ۱۲۱

۱- [۱] اسراء/۳۲.

۲- [۲] اعراف / ۸۰.

۳- [۳] نور / ۱۹.

۴- [۴] لفظ «فحشاء» در قرآن ۷ بار و «فاحشه» ۱۳ بار و «فواحش» ۴ بار وارد شده است. و در موارد زیادی در معنی وسیع به کار رفته و گاهی هم در عمل جنسی، اعم از مخالف و موافق به کار رفته است. و لفظ «زنا» با تمام مشتقات خود ۱۰ بار در قرآن وارد شده است.

ولی چون دو مورد اخیر به صورت خاص در این فرمان های قرآن وارد شـده، قطعاً مقصود از آن، در این جا معنی محدودتری خواهد بود.

در نتیجه هر کار شرم آوری، خواه آشکار باشد یا پنهان ــ (ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ) ــ حرام است وباید از آن دوری جست.

مثلاً: کسانی که بی پروا با زنان هرزه نزدیکی می کنند، این همان فحشای آشکار است. در صورتی که برخی در نهان معشوقه هایی دارند که، با آنان طرح دوستی ریخته، و سرو سری پیدا می کنند، فحشای مخفی است.

قرآن به این دو نوع گناه، در آیه دیگر نیز اشاره می کند:

(... وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحصنات غَیْرَ مُسافحات وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدان ...) :«مهر آنان (زنان) را به شایستگی بپردازید، عفیف و پاک دامن باشند نه زناکار، و نه رفیق گیر».(۱)

بـدین جهت می توان گفت: مسائل مربوط به امور جنسـی، اعم از آشـکار و پنهان، یکی از مصادیق قطعی این فرمان است که آیه به آن توجه دارد؛ هرچند نمی توان مفاد آیه را در آن منحصر ساخت؛ بلکه می تواند معنی گسترده تری داشته باشد.

مفاسد زنا

«زنا» این است که دو جنس مخالف بـدون پیوند زناشویی، به منظور خاموش ساختن غریزه جنسـی، عمل جنسـی انجام دهند.و چنین کاری در میان تمام ملل کاری است زشت و ناپسند؛ زیرا چنین کاری پی آمدی جز

۱- [۱] نساء / ۲۵.

تباهی دودمان ها و بروز بیماری های تناسلی و کشیده شدن به جنایات اجتماعی مانند قتل، جرح، سرقت، خیانت و به باد رفتن حیا و عفت که بزرگترین سرمایه جامعه انسانی است، ندارد.

به خاطر چنین پی آمد ناگواری است که قرآن آن را راه بد(ساءَ سَبیلًا)(۱) برای بشر خوانده است.

گذشته از این، آمیزش های نامشروع مایه بی مهری پدران نسبت به فرزندان می گردد و این، منجر به قطع نسل بشر می گردد.

قانون جزایی زنا

برای پاک سازی جامعه از گمراهی های جنسی و ریشه کن ساختن این نوع بیماری ها، لازم است نکاتی که در آغاز یادآور شدیم به دقت اجرا گردد.

آیین اسلام علاوه بر آن، برای چنین عمل زشتی مجازاتی معین کرده که اگر با شرایطی که در فقه اسلامی بیان شده است، اجرا گردد، این کردار پلید که از عوامل مهم فساد اخلاق و تباهی اجتماع و از هم پاشیدن نظام خانواده است، ریشه کن می گردد.

جزای زن و مرد بدکار در سوره نور آیه ۲ چنین وارد شده است:

(اَلزّانِیَهُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا کُلّ واحِد مِنْهُما مائَهَ جَلْدَه وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوم الآخِرِ وَ لیَشْهَد عَذابَهُما طائِفهٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) :«به هر یک از زن و مرد بدکار، صد تازیانه بزنید وهرگز درباره آنان در اجرای دستورهای الهی رأفت و ترحم مکنید، اگر به خدا و روز

۱- [۱] اسراء / ۳۲.

رستاخیز ایمان دارید . باید در اجرای مجازات، گروهی از افراد با ایمان حاضر باشند».(1)

میانی ترین راه پیش گیری همین است که در این آیه وارد شده است، نه جریمه نقدی(2) که برای افراد متمکن چندان اهمیتی ندارد. وبرای افراد فقیر نتیجه ای جز زندان که مشکلی را حل نمی کند و باری بر دوش دولت می افزاید، البته گناه جنسی در میان هیچ ملتی بی مجازات نبوده است. در شریعت حضرت موسی سزای مرد بدکار، قتل بود، و زن زناکار هم، سنگ سار می شد. در قدیم هند، زن را پیش سگ های گرسنه می انداختند تا دریده و خورده شود و مرد بدکار را می سوزاندند. در قانون روم، زن و مرد بدکار را اعدام می کردند. در انگلستان زناکار را در شهرها می گرداندند و آن قدر می زدند تا بمیرد. در برخی اقوام آنان را آتش می زدند و گاهی غرق می کردند و گاه به دار می آویختند.

البته چگونگی اجرای حد یاد شده در قرآن، در کتاب های فقهی به روشنی بیان شده است.

اکنون بحث خود را با بیان نکاتی به پایان می رسانیم:

۱. آن جا که قرآن حکم حد زنا را بیان می کند، نخست از «زانیه» آن گاه از «زانی» نام می برد؛ ولی حد سرقت عکس آن است، نخست از «سارق»

۱- [۱] نور / ۲.

۲- [۲] در مسلک «باب و بها» خیانت جنسی با دادن ۹ مثقال طلا بخشوده می شود واین نوع مجازات جز باز گذاردن دست دارندگان در گناه، نتیجه ای ندارد. درکتاب «اقدس» ص ۱۵ می خوانیم:«قد حکم اللّه لکل زان و زانیه دیه مسلمه إلی بیت العدل و هی تسعه مثاقیل؛ بر هر مرد و زن بدکار لازم است که دیه ای به بیت عدل بدهند و آن عبارت است از نه مثقال طلا».

سپس از «سارقه». آنجا که می فرماید:(... اَلسّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیـدِیَهُما...):«دست های مرد و زن دزد را ببرید» حال نکته این تقدّم و تأخّر چیست؟!».(۱)

پاسخ: از آن جا که عامل اصلی در دزدی مرد است و سبب گرایش به زنا هم زنان بی بند وبار هستند قرآن آن جا که از زنا سخن می گوید، زن را جلوتر از مرد و آن جا که از سرقت سخن می گوید مرد را جلوتر از زن نام می برد.(۲)

۲. در روشن شدن مقدار آلودگی جامعه عرب به فحشا، کافی است که در داستان زیر دقت کنیم:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای فتح دژ طائف، دستور محاصره آن جا را داد، کوشش های سربازان اسلام برای گشودن این دژ به نتیجه نرسید و ارتش اسلام بدون پیروزی به مدینه بازگشت. سران طائف شورا کردند، سرانجام تصمیم گرفتند که به جامعه اسلامی بپیوندند؛ زیرا در منطقه ای که توحید سراسر آنجا را فراگرفته باشد دیگر برای شرک جایی باقی نمی ماند؛ سپس مردم طائف هیأتی را روانه مدینه کرده و پیامبر را از آمادگی خود برای پذیرش اسلام آگاه ساختند؛ ولی افزودند که باید پیامبر شروط آنان را بپذیرد. پیامبر فرمود: شما شروط خود را بنویسید و نزد من بیاورید. نمایندگان ثقیف از علی (علیه السلام) خواستند که وی نامه آنان را تنظیم کند.

وقتی علی (علیه السلام) از شروط آنان آگاه شد، از نوشتن نامه خودداری کرد؛ آن گاه از خالد بن سعید درخواست کردند که وی نامه را بنویسد، علی (علیه السلام) به خالد اعتراض کرد و گفت: می دانی چه می نویسی؟ وی گفت من درخواست

۱- [۱] مائده / ۳۸.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۹، ص ۱۹۲، ط صیدا.

آنان را می نویسم و پیامبر در پذیرفتن شروط شان کاملاً مختار است. وی نامه را تنظیم کرد و آن را به دست هیأت ثقیفی داد. آنـان نـامه را خـدمت پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) آوردنـد. کسـی که مأمور شـد نامه را برای پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بخوانـد، وقتی به این شـرط رسـید که «ربا بایـد برای مردم ثقیف حلال شود» پیامبر ناراحت شـد و این آیه را خواند:(یا أَیُّهَا الّـذینَ آمنوا اتَّقُوا اللّهَ و ذَرُوا ما بقِیَ مِنَ الرِّبا ...) :«ای افراد با ایمان پرهیزگار باشـید وآن چه از سود پول باقی مانـده است، رها کنید».(۱)

شرط دیگر این بود که زنا را بر آنان حلال سازد و از آن جلوگیری نکنـد. هنگامی که خواننده به این جا رسـید پیامبر این آیه را قرائت کرد:(وَلا ـ تَقْرَبُوا الزِّنـا إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبیلًا)(۲) : «به زنا نزدیک نشویـد؛ زیرا آن، کار زشت و راه بـدی است». آن گاه دستور داد که نامه را به شکل دیگری بنویسند.(۳)

تاریخ از بی بند وباری های گسترده در طائف پرده بر می دارد؛ یعنی چنان بود که هیچکس از رو آوردن به آن باکی نداشـت که زنـان آلوده آنـان بر سرِ درِ خانه های خود پرچم می زدنـد تا نشانه این باشـد که آن جا مرکز عمل جنسـی است و آنان را «ذوات الاعلام» می نامیدند.

رسول گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از این امت آلوده و غرق در فساد،آن شیرمردان و زنان را پروراند که برای آیندگان الگو شدند.

۳. جزای صد تازیانه ویژه کسانی است که دارای همسـر نباشند و گرنه سزای آنان سنگسار بوده است و چگونگی هر دو گروه در کتاب های فقهی بیان

۱- [۱] بقره / ۲۷۸.

۲- [۲] اسراء/۳۲.

۳- [۳] اسد الغابه، ج۱، ص ۲۱۶ در مـاده «تمیم بن جراشه». و ابن هشام در سـیره خود، ج۲، ص ۵۴۲_۵۴۴ سرگذشت هیأت نمایندگی ثقیف را به گونه گسترده تر آورده است.

شده است.

۴. قرآن یکی از نشـانه هـای افراد بـا ایمان را، پاک دامنی و پاک زادگی از هر نوع آلودگی می دانـد، آنجا که می فرمایـد (وَ الّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ): «آنان «فرج» خود را از حرام حفظ می کنند».(۱)

و نیز یکی از نشانه های بندگان خدا را دوری از هرزگی و خودفروشـی می شناسد: (وَ لا یَزْنُونَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْق اثاماً) :«از زنا دوری می جویند و هرکس انجام دهد گنهکار به شمار می رود».(۲)

برای این که از چارچوب پنـد و اندرز گفتن بیرون رود و الگویی هم داشـته باشد حضـرت مریم را در این باب معرفی می کند که خود را از آلودگی ها و پلیدی ها به دور نگه داشت: (و مَرْیَمَ ابنتَ عِمْرانَ الّتی أحصـنتْ فرجها ...) : «مریم دختر عمران که فرج خود را از حرام حفظ کرد».(۳)

در قرآن افراد با ایمان با جمله:(وَ الحافِظینَ فُروجَهُمْ والحافِظاتِ...)(۴)؛ معرفی شده اند.

با این تأکیدها، وضع عفت عمومی را در کشورهای به اصطلاح اسلامی مورد بررسی قرار دهید؟!

۱- [۱] مؤمنون /۵.

۲- [۲] فرقان / ۶۸.

۳- [۳] تحریم / ۱۲.

۴- [۴] احزاب/۳۵. «مردان و زنان فرج خود را از کارهای زشت حفظ می کنند».

اصل پنجم : احترام به جان انسان ها

آیات موضوع

۱.(... كُتِبَ عَلَيْكُمُ القِصاصُ فِی القَتْلی ...)(بقره/۱۷۸)

(وَ لَكُمْ فِی القِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِـی الأَلْبابِ ...)(بقره/۱۷۹)

۲.(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ یَشاءُ ...) (نساء/۴۸)

(وَ ما كانَ لِمُؤْمِن أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّخَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خطأً فَتَحْرِیرُ رَقَبه مُؤْمِنه وَدِیَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلی اَهْلِهِ إِلاّ أَن یَصَّدَّقُوا فَإِنْ كانَ مِنْ قَوم عَدُوّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبه مُؤْمِنه وَإِنْ كانَ مِنْ قَوم بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ فَدِیَهٌ مُسَـلَّمهٌ إِلی أَهْلِهِ وَتَحْرِیرُ رَقَبه مُؤْمِنه فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ تَوْبَهً مِنَ اللّهِ وَكانَ اللّهُ عَلیماً حَكیماً) (نساء/۹۲)

(وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمناً مُتَعَمِّداً فَجَزائُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً) (نساء/۹۳)

۳.(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخاسِرینَ) (مائده/۳۰)

ص : ۱۲۸

(... مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَساد فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَالنّاسَ جَمیعاً وَمَنْ أَحیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النّاسَ جَمِیعاً ...)(مائده/۳۲)

۴.(...وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الّتی حَرَّمَ اللّه إِلاّبِالحَقِّ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) (انعام/۱۵۱)

۵. (وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِه وَ لَئِنْ صَبَرتُمْ لَهُوَ خَیرٌ لِلصّابِرینَ)(نحل/۱۲۶)

۶. (... وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلطاناً فَلا یُسرِفْ فِیالقَتْلِ ...)(اسراء/۳۳)

۷.(... إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ)(زمر/۵۳)

۸.(وَ جَزاءُ سَیِّئَه سَیِّئَهٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَی اللّهِ ...) (شوری/۴۰)

ترجمه آیات

۱. «در کشته ها برای شما قصاص حکم شده است».

«در قصاص برای شما ای خردمندان حیات و زندگی است».

۲. «خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد؛ امّا غیر آن را برای هرکس که بخواهد می بخشد».

«برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل رساند مگر این که این کار از روی اشتباه انجام بگیرد. هرگاه کسی فرد با ایمانی را بکشد باید یک برده با ایمان را آزاد کند و خون بهای او را (که هزار مثقال طلا است) بپردازد مگر این که ورثه مقتول او را از پرداخت

دیه معاف سازد.اگر مقتول مسلمان، از خانواده ای باشد که کافرند، ولی با مسلمانان پیمانی دارند، در این صورت برای احترام به پیمان،باید قاتل، برده ای را آزاد کند وخون بهای او را به بازماندگان او بپردازد. واگر دست رسی به بنده ای ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این یک نوع تخفیف و توبه ای است که خدا می پذیرد. خداوند دانا و حکیم است».

«هرکس، فرد با ایمانی را از روی آگاهی بکشد، مجازات او دوزخ است که در آن جاودانه می ماند. و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش اورا دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».

۳.«نفس سرکش رفته رفته او را به کشتن برادر مصمم کرد، او از زیانکاران شد».

«هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا ایجاد فساد در روی زمین بکشد گویی همه انسان ها را کشته است.هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، مثل این است که تمام انسان ها را نجات بخشیده است».

۴.«انسانی را که خداوند محترم دانسته است جز به حق مکشید، این است چیزهایی که خدا شما را به آنها سفارش کرده است، تا در آنها بیندیشید».

۵.«اگر مؤاخذه کردید، به اندازه ای باشد که شما را مؤاخذه کرده اند.اگر صبر و شکیبایی به خرج دهید برای بردباران خوب است».

۶.«هرکس به ناحق کشته شود برای ولی او قدرت داده شده است که انتقام بگیرد، امّا در این مورد نباید از حد تجاوز کند».

۷.«خداوند تمام گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».

۸.«برای کار بد، معادل همان کار است، اگر کسی عفو و صلح کند پاداش آن با خدا است».

ص : ۱۳۰

آگاهی از ابعاد مثبت روحی انسان و شناسایی جای گاهش در قرآن و تشریح ارزش های روحی و جسمی او و که در این کتاب آسـمانی به آن ها اشاره شده است، یکی از مباحث مهم قرآن را تشـکیل می دهد که باید در موقع مناسبی تحت عنوان «انسان در قرآن» گفت و گو شود.

در قرآن، مقام ارزشـمند انسان به گونه ای نو که حاکی از بزرگی و مقام والای او است، مطرح گردیده و او را به شیوه خاصی که در خور هیچ مخلوقی جز او نیست، معرفی کرده است.

قرآن انسان را خلیفه و جانشین خدا در طبیعت (۱) و یگانه کسی که شایستگی حمل بار امانت را دارد (۲) می نمایاند.

انسان از دیـدگاه قرآن، متعلم از جانب خدا (۳)، معلم فرشتگان(۴)، قدرتمند و مسـلط بر خشکی ها و دریاها (۵) که به بهترین وجه آفریده شده است(۶) معرفی گردیده است.

به پـاس این ابعـاد مثبت وارزش هـایی که انسـان در بـازارخلقت و آفرینش دارد، خون او، آبرو، مـال، حـتی مرده او را محـترم شمرده است و این نوع

۱- [۱] «... إنّی جاعِلٌ فِی الأَرْض خلیفةً ... » بقره/۳۰.

۲- [۲] «إِنّا عرضنَا الأمانةَ علی السَّماواتِ والأرضِ والجبالِ فأبینَ أن یحملنها و أشفقنَ منها وحَمَلَهَا الإنسانُ ...» احزاب/۷۲.

۳- [۳] «علّم الإِنسان ما لم یعلم» علق/۵ و نیز آیه «وعلّم آدم الأَسماءَ ... » بقره/۳۱.

۴- [۴] « قال یا آدمُ أَنْبِئهم بأَسمائهم ...» بقره/۳۳.

۵- [۵] «ولقد کرّمنا بنی آدم وحملناهم فی البرّ و البحر ...» اسراء/۷۰.

۶- [۶] «لقد خلقنَا الإِنسانَ فی أَحسن تقویم» تین/۴.

احترام های چهارگانه، معلول انسانیت او است؛ مشروط بر این که به وسیله کفر وشرک یا ظلم و ستم از ارزش خود نکاهد.

احترام به جان بشر و تحریم قتل انسان یکی از گونه های احترام به انسانیت است و به خاطر همین احترام است که قرآن در سه مورد، جامعه بشری را با این مضمون مخاطب می سازد:

(وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الّتی حَرّمَ اللّه إِلاّبِالحَقِّ ...) :«انسانی را که خداوند محترم دانسته است جز به حق مکشید».(۱)

قرآن در نشان دادن احترام جان انسان، به این مقدار اکتفا نمی کند؛ بلکه با بیانات مختلف و تعیین کیفرهای گوناگون، از خون ریزی های ناحق در جامعه انسانی جلوگیری می نماید. و مجموع بیانات قرآن درباره «قتل» و احکام و جریمه هایی که تعیین کرده است، برتری انسان را روشن می سازد، اینک بیان آن ها:

۱. قرآن خون ریزی زورگویانه را آن چنان سنگین معرّفی می نماید که قتل یک انسان را به منزله قتل تمام انسانها می داند:

(... مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْس أَوْ فَساد فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعاً ...):«هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا ایجاد فساد در روی زمین بکشد گویی همه انسان ها را کشته است».(۲)

هرگز نباید چنین داوریی را مبالغه و اغراق تلقی کرد؛ زیرا قرآن در این داوری منطقی دارد که بر گروهی که از خصیصه های انسانی آگاهی دارند،

۱- [۱] سوره های انعام /۱۵۱؛ اسراء/۳۳ وفرقان /۶۸ مراجعه شود.

۲- [۲] مائده / ۳۲.

مخفی و پنهان نیست زیرا:

قاتلی که دست خود را به خون بی گناهی می آلاید، این آمادگی را دارد که انسان های بی گناه دیگری را هم که از نظر انسانیت و بی گناهی با این مقتول مساوی اند، بکشد. او انسان گرسنه ای است که تنها قتل انسان بی گناه اشتهای او را فرو می نشاند. وبرای او، این یا آن بی گناه تفاوتی ندارد.

به همان اندازه که آدم کشان بدسرشت آماده کشتن هر انسان بی گناهی هستند، افراد نیکوسرشت هم به حکم عاطفه انسانی، این آمادگی را دارند که برنامه احیای نژاد بشر را سرآغاز تلاش های خویش بگنجانند. آنان هدفی جز نجات انسان ها ندارند؛ هرچند قدرت آنها محدود است.

با توجه به این، قرآن همان قضاوت را نیز درباره فردی که انسانی را از مرگ می رهاند تکرار می کند ومی فرماید:

(وَمَنْ أَحیاها فَكَأَنَّما أَحْيَا النّاسَ جَمِیعاً ...) :«هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، مثل این است که تمام انسان ها را نجات بخشیده است».(۱)

از این گذشته، افراد جامعه انسانی، بسان اعضای یک پیکر به شمار می روند واگر آسیبی بر یک عضو برسد، خواه ناخواه اعضای دیگر را هم به درد می آورد چنانچه نبود یک فرد، ضربه بر تک تک افراد جامعه را در پی دارد؛ زیرا یک نفر به سهم خود در ساختن یک اجتماع بزرگ و رفع نیازمندی آن، مؤثر می باشد.

۲. قرآن خون ریزی را گام نخستینِ گناه می داند که در روی زمین رخ می دهد. و در این مورد، داستان «هابیل» و «قابیل» فرزندان آدم را پیش

۱- [۱] مائده / ۳۲.

می کشد که دومی اولی را کشت:

(فَطوَّعتْ لَهُ نفسهُ قَتْلَ أخيهِ فَقَتَله فَأَصْبَحَ مِنَ الخاسِرينَ): «نفس سرکش رفته رفته او را به کشتن برادر مصمم کرد، او از زیانکاران شد».(۱)

۳. قرآن قتل مؤمن بی گناه را آن چنان بد شگون و ننگ توصیف می کند که در دیگر جرایم دیده نمی شود:

(وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمناً مُتَعَمِّداً فَجَزائُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عذاباً عَظيماً) :«هرکس، فرد با ایمانی را از روی آگاهی بکشد، مجازات او دوزخ است که در آن جاودانه می ماند. و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش اورا دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».(۲)

در این آیه برای کسی که فرد با ایمانی را آگاهانه بکشد، چهار کیفر شدید اخروی قائل شده است:

۱. در دوزخ جادانه می ماند:(فَجَزائُه جَهنّم خالداً فيها) .

۲. خشم الهی او را فرا می گیرد:(وَ غَضِبَ اللّهُ عليه) .

۳. از رحمت خدا دور می گردد:(ولعنه) .

۴. به عذاب بزرگ گرفتار می گردد: (وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظيماً) .

این چهارگونه مربوط به کیفرهای اخروی است و از نظر افراد عادی، شاید این چهار مجازات به یک کیفر بازگشت کند؛ ولی در نظر افراد واقع بین، هر یک از این ها، سزای مستقلی است؛ ولیکن چون ما از چند و چون آن ها

۱- [۱] مائده / ۳۰.

۲- [۲] نساء / ۹۳.

آگاه نیستیم، به خوبی نمی توانیم این چهار کیفر را از هم جدا سازیم.

به طور مسلم، مجازات چهارم، غیر از ماندگاری در آتش است؛ زیرا چه بسا ممکن است گروهی در آتش باشند؛ ولی ماندن آن ها همیشگی نباشد و جاودانگی در دوزخ، غیر از عذاب بزرگ است که در کمین جانیان هست.

۴. برخی تصور کرده اند که قاتل فرد با ایمان مطلقاً به حکم کیفر نخست (خالداً فیها) که آیه یاد آور می شود، در آتش جاودانه است.

ولی گروهی از مفسران، آیه را مربوط به قاتلی می دانند که فرد با ایمان را به خاطر داشتن ایمان، به قتل برساند که خود مایه کفر است، وجای بحث نیست که چنین قاتل بی ایمانی در آتش، جاودانه خواهد بود.(۱)

برخی دیگر احتمال می دهند که مقصود از (خالداً فیها)عذاب طولانی است که در نظر انسان به صورت یک عذاب همیشگی جلوه می کند.

در هرحال آیات دیگری هست مبنی بر این که خداوند تمام گناهان جز شرک را می بخشد، این دو نظر اخیر را تأیید می کند:

(إِنَّ اللّهَ لاـ یَغْفِرُ أَنْ یُشرکَ بِهِ وَ یَغْفِرُما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ ...) :«خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد؛ امّا غیر آن را برای هرکس که بخواهد می بخشد».(۲)

و همچنین :

(... إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُالذُّنُوبَ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ):«خداوند تمام

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۹، باب ۹، روایات شماره،۱و ۲، ص ۱۹.

۲- [۲] نساء / ۴۸.

گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».(۱)

از این جهت می توان گفت: توبه واقعی چنین فردی پس از پرداخت دیه پذیرفته می شود. هرچند انجام توبه واقعی در این مورد، خالی از دشواری نیست.

۵. حکم «قتل عمدی» نیز در قرآن بحث شده است و در آینده نیز بحث خواهیم کرد. در این جا، فقها از قتل دیگری یاد می کنند، به نام «شبه عمد»، و تفاوت این دو این است که در قتل عمد کار با تصمیم قبلی و با استفاده از وسایل قتل صورت می گیرد؛ مثل این که به قصد کشتن فردی، از چیزی چون چوب یا سنگ استفاده کند؛ در حالی که در شبه عمد تصمیمی بر کشتن نیست، فقط تصمیم بر انجام کاری است که به قتل می انجامد؛مثل این که کسی را کتک بزنند؛ ولی زدن، به قتل بینجامد.او دست به کاری می زند که خود بدان آگاه نیست و در پی کشتن هم نیست. برای کاری اقدام می کند که در آن میان کارش به قتل منتهی می شود و به عبارت روشن تر: قتل عمدی سه صورت دارد و شبه عمد یک صورت:

۱. وسیله ای که با آن آسیبی به دیگری می رسد، کشنده باشد.

۲. شخص در پی کشتن باشد؛ هرچند وسیله یا کار او غالباً کشنده نباشد.

۳. وسیله کشنده داشته و هم در صدد قتل طرف باشد. اگر در هر سه صورت قتل صورت بگیرد. این «قتل عمدی» محسوب می شود و حکم آن«قصاص» است. و در صورت رضایت طرف آسیب دیده، «دیه» پرداخت می شود؛ ولی اگر نه کار و نه وسیله وی کشنده باشد، و نه به دنبال کشتن ،

۱- [۱] زمر / ۵۳.

بلکه تنها بخواهد شخص را بزند؛ ولی ناگهان به مرگ او انجامد، چنین قتلی، قتل شبه عمد خواهد بود.

حکم شبه عمد در قرآن وارد نشده است؛ ولی فقها و احادیث اسلامی متعرض حکم آن گردیده اند.(۱)

در این جا قرآن نوع سومی را یاد می کند به نام «قتل خطایی» و آن را به سه صورت تقسیم می کند و همه را در یک آیه و در سه بخش بیان می کند که ما مجموع آیه را در سه بند نقل می کنیم:

۱. (وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّخَطأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خطأً فَتَحْرِیرُ رَقَبه مُؤْمِنَه وَدِیَهٌ مُسَلَّمهٌ إِلی اَهْلِهِ إِلاّ أَن یَصّدَّقوا...) : «برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل رساند مگر این که این کار از روی اشتباه انجام بگیرد. هرگاه کسی فرد با ایمانی را بکشد باید یک برده با ایمان را آزاد کند و خون بهای او را (که هزار مثقال طلا است) بپردازد مگر این که ورثه مقتول او را از پرداخت دیه معاف سازد».(۲)

این جا برای جبران چنین کرداری، دو موضوع آمده است:

نخست: آزاد کردن «برده»؛ که در واقع جبران آسیب های اجتماعی کشته شدن یک فرد با ایمان شمرده شده؛ زیرا اگر فرد آزادی از طریق قتل از جامعه کم شده است، با آزاد کردن برده ای این خسارت جبران می گردد و فرد آزادی بر افراد جامعه افزوده می شود.

دوم: پرداخت «دیه»؛ این کار نیز، یک نوع جبران خسارت اقتصادی

ص : ۱۳۷

۱- [۱] به تحریر الوسیله، ج۲، ص ۵۵۶ مراجعه شود.

۲- [۲] نساء / ۹۲.

است که در کشته شدن یک نفر، بر خانواده مقتول وارد می گردد؛ البته هرگز نباید «دیه» را قیمت خون مسلمان دانست، بلکه خون فرد مسلمان بالاتر از آن است که بتوان با پول خرید.

و نیز هرگز نباید تصور کرد که خطا مجازات ندارد؛ زیرا بسیاری از خطاها قابل پیش گیری است اگر اسلام برای چنین قتل ها جریمه ای معین نمی کرد دایره آن گسترش می یافت.

از این گذشته هدف این است که بشر توجه کند که خون ریزی مسئله ای ساده نیست که به بهانه خطا، مسئولیت متوجه قاتل نگردد.

۲. (فَإِنْ کانَ مِنْ قَوم عَدُوّ لَکُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبه مُؤْمِنَه...): «اگر مقتول از جمعیتی باشد که دشمنان شما هستند(کافرند) ولی مقتول فرد با ایمانی باشد، در این صورت تنها باید یک برده آزاد سازد».(۱)

علت این که در این جا دیه ای به ورثه مقتول پرداخت نمی شود، این است که ورثه مقتول، کافرند و در حال نبرد با مسلمانان و پرداخت دیه، یک نوع تقویت بنیه مالی آنان است، وچنین کاری برای مسلمانان خطر محسوب می شود.

چون اسلام پیوند مقتول را به حکم این که فرد با ایمانی بوده است، از ورثه او که همگی کافر و در حال نبرد با مسلمانان هستند، قطع کرده، دیگر مسئله جبران خسارت مالی وارد بر خانواده مطرح نیست.

۳. (وَإِنْ کانَ مِنْ قَوم بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ فَدِیَهٌ مُسَلَّمهٌ إِلی أَهْلِهِ وَتَحْرِیرُ رَقَبه مُؤْمِنه فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ تَوبَهً مِنَ اللّهِ وَ کانَ اللّهُ عَلیماً

۱- [۱] نساء / ۹۲.

حَکیماً) :«اگر مقتول مسلمان، از خانواده ای باشد که کافرند، ولی با مسلمانان پیمانی دارند، در این صورت برای احترام به پیمان،باید قاتل برده ای را آزاد کند وخون بهای او را به بازماندگان او بپردازد. واگر دست رسی به بنده ای ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این یک نوع تخفیف و توبه ای است که خدا می پذیرد. خداوند دانا و حکیم است».(۱)

جمله(وَ إِنْ کانَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ)حاکی است که بازماندگان کافرند؛ زیرا معنی ندارد که گروهی مسلمان با گروهی دیگر از خودشان پیمان خاصی داشته باشند و این تنها موردی است که کافر از مسلمان به خاطر پیمانی که میان دو گروه وجود دارد، ارث می برد. و این استثنا به خاطر حفظ پیمان است.

اگر آزاد کردن برده برای جبران یک نوع خسارت اجتماعی است که از کشته شدن یک فرد با ایمان متوجه آن می گردد، یا پرداختنن «دیه» یک نوع جبران خسارت اقتصادی است که از کشته شدن یک نفر متوجه خانواده ای می گردد، مسئله دو ماه روزه گرفتن، آن هم پی در پی، برای جبران خسارت اخلاقی و معنوی است که دامن گیر قاتل می شود؛ هرچند از روی خطا بوده است، البته همه می دانیم آزاد کردن برده کاری است برای تقرب(۲) به خدا؛ پس می تواند روزه دو ماه که خود عبادت است جای گزین آن گردد!

علت این که در صورت نخست، سخن از بخشیدن ورثه مقتول به میان آمده (إلاّ أن یصّدّقوا) در حالی که در صورت های دوم و سوم از چنین مطلبی

۱- [۱] نساء / ۹۲.

۲- [۲] «عمل تقربی» آن کاری است که مایه نزدیکی به خدا گردد؛ هرچند عبادت و پرستش به شمار نیاید؛ مانند، دادن صدقه، زکات و خمس که همگی از کارهای تقربی هستند.

سخنی گفته نشده، این است که بازماندگان او در صورت نخست مسلمانند؛ در حالی که در دوم و سوم، کافر و غیر مسلمان هستند. بنابراین در دو مورد دیگر زمینه ای برای بخشیدن وجود ندارد تا از آن گفت وگو شود. گذشته از این، تا آن جا که ممکن است نباید مسلمان، پایین دست نا مسلمان بوده و منت پذیر او گردد.

با این گفتار روشن شد چرا در صورت نخست، آزاد کردن برده پیش از دستور پرداخت «دیه» آمده است؛ در صورتی که در سومی، جریان عکس آن است؛ چون جایی که ورثه مسلمان باشد، تأخیر در پرداخت دیه چندان واکنش نامطلوبی ندارد؛ در حالی که در سومی، پیش از همه چیز باید دیه را پرداخت و ورثه را بر حفظ پیمان تشویق نمود.

۶. در قتل عمد مسئله قصاص نیز مطرح است . و در آیه های بحث شده با جمله (إِلاّ بِالحقّ) اشاره شده و در آیات دیگر به صورت روشن آمده است. مسئله قصاص از جای گاهی برخوردار است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

قصه قصاص

اشاره

از مسائل شایان اهمیت، مسئله روا داشتن قصاص در قرآن است. این کتاب آسمانی آن را با شرایطی، تأمین کننده حیات جامعه می داند.

در آیه مورد بحث که بیان گر پنجمین اصل از «منشور جاوید قرآن» است و همه گونه خون ریزی را به شدت نکوهش می کند، کشتن انسان را در یکصورت روا دانسته و آن این که برپایه «حق» و عدالت باشد و چیزی جز آن در این کار رخنه نکرده باشد که فرمود:(إِلاّ بِالحقّ) .

ص : ۱۴۰

این جمله دامنه گسترده ای دارد و هر نوع قتلی را که تحت عنوان «قتل بحق» انجام گیرد، در برمی گیرد و روشن ترین مصداق آن «قصـاص» نـام دارد. «قصـاص» در لغت عرب، پی گیری از چیزی نـام گرفته. به این معنی که بازمانـدگان، خون ناحقی که ریخته شده را تعقیب می کنند.

آیاتی که متضمن حکم قصاص است، بر دو نوع است:

۱. برخی به خصوص مسئله قصاص مربوط است مانند:

(وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ ...) :«در قصاص برای شما ای خردمندان حیات و زندگی است».(۱)

(... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلَى ...): «در کشته ها برای شما قصاص حکم شده است».(۲)

(... وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلطاناً فَلا يُسرِفْ فِي الْقَتْلِ...): «هرکس به ناحق کشـته شود برای ولی او قدرت داده شده است که انتقام بگیرد، امّا در این مورد نباید از حد تجاوز کند».(۳)

۲. برخی دیگر،بـا طرح قانون کلی ــ پاسـخ هر نوع تجاوز بایـد به همان انـدازه باشـد ــ مسـئله قصاص را در ضـمن آن نیز یاد کرده اند. مانند:

(وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّهِ ...) :«برای کار بد، معادل همان کار است، اگر کسی عفو و صلح کند پاداش آن با خدا

ص : ۱۴۱

۱- [۱] بقره / ۱۷۹.

۲- [۲] بقره / ۱۷۸.

۳- [۳] اسراء / ۳۳.

است».(۱)

(وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ ...) : «اگر مؤاخذه کردید، به اندازه ای باشد که شما را مؤاخذه کرده اند».(۲)

آیـات مربوط به قصـاص بیش از آن است که در این بخش منعکس گردد؛ ولی دقت در این آیات ما را به نکات یاد شـده در زیر رهبری می کند.

قصاص، تأمین کننده حیات جامعه است

اشاره

بر خلاف انـدیشه گروهی که می گوینـد خون، خون را نمی شوید، قرآن برای حفظ حیات جامعه، قصاص را راه حل می داند و معتقـد است کـه در مـواردی حفـظ جـان انسـان هـا ، در گرو اجرای قـانون قصـاص اسـت چنـان که می فرمایـد:(وَ لَکُمْ فِی القِصاصِ حَیاهٌ یا أُولی الأَلبابِ ...) .

برای این که با انـدیشه های تنـد و حادی که در موضوع «قصاص» وجود دارد آشـنا شویم کمی در این مورد به گفت وگو می نشینیم:

مخالفان قصاص می گویند: چرا شخصی را اعدام کنند و به دار بزنند! هرچند او جنایت کرده و خون بی گناهی یا بی گناهانی را ریخته است؛ زیرا خون را با خون نمی شویند. پس چرا یک نفر دیگر ازبین برود و یا خانواده ای بی سرپرست گردد؟

باید گفت که، این گونه دلسوزی ها و طرز تفکرها تازگی نداشته، از گذشـته های دور هم بوده است تا جایی که این اندیشه سبب پیدایش

۱- [۱] شوری / ۴۰.

۲- [۲] نحل /۱۲۶.

مکتب هایی گردیده و تحول بزرگی در امور کیفری ایجاد کرده است.(۱)

مهمترین علل پیدایش این مکتب، واکنش مردم اروپا به مجازات های بی رحمانه وغیر انسانی بود که برای اندک خلاف و جرمی مجازات سخت قائل بودند....

در سال ۱۷۸۰ در انگلستان ۳۵۰ جرم را با اعدام مجازات کردند، این تعداد در سال ۱۸۳۹ به هفده مورد رسید ودر سایر جرایم به جای اعدام از زندان استفاده می شد.

در مقابل این مکتب، مکتب دیگری پدید آمد که درست خلاف آن رفتار می کرد و آن را «مکتب طرد» نامیدند. مکتب طرد، طرف دار طرد مجرمان خطرناک بود. و معتقد شد که مجرمان و بزه کارانی که زیان های آنان اجتماع و افراد را تهدید می کرد وغیر قابل اصلاح بودند، باید اعدام یا محروم از آزادی گردند و همواره در زندان و در محیط خاصی یا دور از اجتماع نگه داری شوند.

می گویند: حتی افلاطون در گذشته طرف دار این نظریه بوده است.

در قرن شانزده و هفده، دانشمندان زیادی از طرد بزه کاران حمایت می کردند.

«ماکسوِل» Maxwellدانشمند اوایل قرن بیستم نیز از طرف داران طرد بزه کاران بود.

با توجه به دو روش افراط وتفریط، هنوز هم بسیاری از کشورهای بزرگ و کوچک مترقی وغیر مترقی جهان، مجازات اعدام را حفظ کرده اند و اعدام در آن جاها قانونی است. این کشورها عبارتند از: «انگلستان، ایالات متحده

۱- [۱] جرم شناسی، ج۲، ص ۳۲۵.

آمریکا (۴۲ ایالت از ۵۰ ایـالت به اضافه کلمبیا و دولت مرکزی)، فرانسه، ژاپن، ایران، ایرلنـد، برمه، پاکسـتان، ترکیه ، تانزانیا، توگو، جبل الطارق، جزیره موریس، جمهوری آفریقای جنوبی، آفریقای مرکزی، مصر، ویتنام، چک، اسلواکی، چین(تایوان ــ فرمز) داهومی، رودزیـا، زنگبـار، ساحـل عاج، السالوادور، سـنگال، سودان، سورینام، عراق، غنا، فیلیپین، کامبوج، کانادا، کوبا، گامبیا، گواتمالا، گینه جدیـد، لائوس، لبنان، لهسـتان، لیبریا، مالاوی، مالیزی، مراکش، مکزیک(برخی از ایالتش) هند و هنگ کنگ...».(۱)

اکنون وقت آن رسیده که دلایل تجویز قصاص را فشرده تر بررسی کنیم:

۱. برداشتن قصاص، چراغ سبز به جانیان است

از یک طرف بایـد توجه داشـته باشـیم که اسـلام طرف دار همه نوع قصاص نیست؛ بلکه قصاص و تلافی هم باید حد و مرزی داشـته باشد و چنان نباشد که برای قتلی ده ها انتقام و یا برای تلافی یک قتل، از یک قبیله و فامیل، بی جهت انتقام گرفته شود و به اصـطلاح «برای دسـتمالی،قیصـریه را به آتش بکشـند» آن گـونه که در جـاهلیت و پیش از اسـلام بود وحـتی هنوز هم در گوشه وکنار و میان پاره ای از ملل مرسوم می باشد.

از سوی دیگر نمی شود خون مظلوم را نادیده گرفت و به اولیای کشته شده گفت که حق دفاع و قصاص ندارید؛ زیرا این کار به معنای میدان دادن به جانیان و مفسدان و بازگذاردن دست آدم کشان است. ونیز پای مال کردن خون

۱- [۱] اعدام، نوشته: مارک آنسل بنیان گذار مکتب دفاع اجتماعی، ترجمه مصطفی رحیمی، ص ۱۸_۱۹.

بی گناهـان و بی اعتنایی به حس انتقام جویی و تشـفی قلب صاحبان خون است و این هر دو خطرناک است؛ زیرا اولی موجب هرج و مرج و نـا امنی فراوان در اجتمـاع است ودومی، نه تنهـا بـا نظام عادلانه سازگار نیست؛ بلکه با هیـچ نظام مردمی و پیش رفته جهان، سازش ندارد.

پس این منطق که خون را نباید با خون شست، همه جا درست نیست. و گاهی هم باید جانی و ستم گر را برای عبرت دیگران، مکافات داد و اورا سـرجایش نشاند وسـر خصم را به سـنگ کوفت، وجلو یاغی گری او را گرفت. امام علی (علیه السـلام) می فرماید:«رُدّوا الحجر من حیث جاء فانّ الشر لا یدفعه إلّاالشر».(۱)

امـام سـجاد(علیه السـلام) درباره قصاص گفتاری دارد یا تفسـیر آیه قصاص هست که اگر دقت شود، فوایـد چشم گیر قصاص روشن می گردد.

امـام سـجاد (علیـه السـلام) پس از قرائت آیه (وَ لَکُمْ فِی القِصـاصِ حَیـاهٌ یـا أُولی الأَلبـاب...) : ای صاحبـان خرد برای شـما در قصاص حیات و زنـدگی است فرمود:«ولکم، أُمه محمّد فی القصاص حیاه لانّ من همَّ بالقتل فعرف انّه یُقتصّ منه فکفَّ لذلک عن القتـل، کـان ذلـک حیـاهَ الـذی همَّ بقتله وحیـاهً لهـذا الجـانی الـذی أراد أن یقتـل و حیـاه لغیرهمـا من النـاس، إذا علموا انّ القصاص واجب لا یجترون علی القتل، مخافه القصاص».(۲)

«ای امت پیامبر ! بدانید که قصاص برای شما و جامعه اسلامی موجب حیات و زندگی است».

ص : ۱۴۵

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۱۴.

۲- [۲] وسائل، ج۱۹، کتاب قصاص ، باب ۱۹، حدیث ۶، ص ۳۸.

زیرا کسی که در پی کشتن دیگری است و بفهمد که قاتل را هم می کشند و از او قصاص می کنند، بی گمان از فکر شیطانی خود دست برمی دارد و از کشتن منصرف می شود. در نتیجه، تشریع قصاص، نخست باعث حیات کسی است که مورد سوء قصد قرار گرفته است و مانع قتل او می شود».

به دیگر سخن، آن مایه حیات خود جانی هم هست که اگر کسی را می کشت، خود او هم قصاص و کشته می شد؛ ولی از ترس قصاص دست به قتل نمی زند.

بالاتر از آن، موجب حیات دیگران است و برای مردم و جامعه امنیت به ارمغان می آورد؛ زیرا هنگامی که مردم بدانند قصاص واجب است و پیاده می شود، از آن می هراسند و جرأت بر کشتار نخواهند کرد.

۲. اسراف در قتل ممنوع است

همان اندازه که قرآن قصاص را روا می داند از آن به جای یک دارو هم بهره می گیرد و از هر زیاده روی جلوگیری می کند و صریحاً اعلام می دارد:

(فَلا یُسْرَف فِی القَتْل...) :«پس اسراف درخونریزی وافراط در کشتار نکنند...»(۱).

آری تنها یک قتل در برابر یک قتل و یک عضو در برابر یک عضو، قصاص می شود. و این معنا به این شکل آمده:

(وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها اَنَّ النّفسَ بِالنَّفْسِ وَ العَینَ بالعینِ والأَنفَ بالأَنفِ والأُذُنَ بالأُذنِ والسِّنَّ بالسِّنِّ و الجروحَ قصاصٌ ...) .(۲)

۱- [۱] اسراء / ۳۳.

۲- [۲] مائده / ۴۵.

امیر مؤمنـان علی (علیه السـلام) بـا آن همه بزرگی و شخصـیت ارزنـده در قصـاص قاتلش در آخرین وصـیتش فرمود: «إنّما أنا رجلٌ واحدٌ فلا یُقْتَل بی إلاّواحد».(۱)

نکته مهم تر آن که قصـاص تنهـا برای فرو نشانـدن خشم قلب خانـدان مقتـول نیست بلکه مصالـح و منـافع عمـومی و فلسـفه و اجتماعی این حکم، به مراتب بالاتر و مهم تر از این ها است تا آن جا که انتقام و تشفی در برابر آن ها به هیچ شمرده می شود.

۳. در کنار قصاص عفو نیز هست

اگر قرآن قصاص را شایسته می خواند، در کنار آن عفو را نیز یادآور می شود : ومیفرماید (... فَمَنْ عَفا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَی اللّهِ ...):«آن کسی که عفو و صلح کند پاداش آن با خدا است».(۲)

اگر قرآن دسـتور مجـازات جـانی را می دهـد، در مواردی که صبر و بردباری سودمنـدتر باشـد، به آن نیز توجه می دهـد ومی فرماید:

(... وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیرٌ لِلصّابِرینَ):«اگر صبر و شکیبایی به خرج دهید برای بردباران خوب است».(۳)

سرانجام قرآن در انتخاب یکی از دو طرف قضـیه، اختیار را به صاحب کشته هم می دهد و می گوید:(فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیّهِ سُلْطاناً): «قدرت در دست

۱- [۱] نهج البلاغه مکتوب۴۷، حضـرت به فرزندان عبدالمطلب اخطار می کند که مبادا با شعار "امیرمؤمنان کشته شد!"دست های خود را به خون مسلمانان آغشته سازید، آگاه باشید، نباید، جز یک نفر، آن هم قاتلم کسی دیگر کشته شود.

۲- [۲] شوری / ۴۰.

۳- [۳] نحل / ۱۲۶.

ولی است که مصالح را در نظر بگیرد ومطابق مصالح رفتار کند».[۱]

با توجه به این نکات، برتری تشریع قرآن در موضوع قصاص و بی پایگی مکتب های افراطی و تفریطی روشن می گردد.

[۱] اسراء / ۳۳.

ص : ۱۴۸

اصل ششم : یتیم داری

آیات موضوع

۱. (وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلّا اللّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَذِی الْقُرْبی وَ الیَتامی وَ الْمَساکِینِ ...)(بقره/۸۳)

(... وَ آتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُرْبی وَ الیَتامی وَالمَساکِینَ...) (بقره/۱۷۷)

(... قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْر فَلِلْوالِدَیْنِ وَ الأَقْرَبینَ وَ الیَتامی وَالمَساکِینِ ...) (بقره/۲۱۵)

(... وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الیَتامی قُل إِصْلاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانُکُمْ وَ اللّه یَعلَمُ المُفْسِدَ مِنَ المُصْلِحِ ...)(بقره/۲۲۰)

۲. (وَ آتُوا الیَتامی أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِیثَ بالطَّیِّبِ وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبیراً) (نساء/۲)

(وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلّاتُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ ...) (نساء/۳)

ص : ۱۴۹

(وَابْتَلُوا الیَتامی حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَموالَهُمْ وَلا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یکبَرُوا و مَنْ کانَ غَنِیّاً فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقیراً فَلْیَأْکُلْ بِالمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَاشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَکَفی بِاللّهِ حَسِیباً) (نساء/۶)

(وَ إِذا حَضَرَ القِسْمَهَ أُولُوا القُرْبی وَالیَتامی وَ الْمَساکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَولاً مَعْرُوفاً) (نساء/۸)

(إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَسَیَصْلَونَ سَعِیراً)(نساء/۱۰)

(...وَبالوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی القُرْبی وَ الیَتامی وَ الْمَساکِینِ ...) (نساء/۳۶)

(... وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامی بِالقِسْط ...)(نساء/۱۲۷)

۳. (وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ ...) (انعام/۱۵۲)

۴.(وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً)(انسان/۸)

۵. (کَلاّ بَل لاّ تُکْرِمُونَ الیَتیمَ)(فجر/۱۷)

۶.(أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوم ذِی مَسْغَبه * یَتِیماً ذا مَقْرَبَه) (بلد/۱۴_ ۱۵)

۷.(أَلَمْ یَجِدْکَ یَتیماً فآوی)(ضحی/۶)

(أَرَأَیْتَ الّذی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ* فَذلِکَ الّذی یَدُعُّ الیَتیمَ)(ماعون/۱_ ۲)

ص : ۱۵۰

ترجمه آیات

۱.«به یاد آر هنگامی را که خداوند از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و دستور داد که جز خدا کسی را نپرستند و پدران و مادران و بستگان، یتیمان وفقیران را نیکی کنند».

«مال را در حالی که دوست می دارد، به بستگان و یتیمان و بیچارگان بدهد».

«بگو آن چه انفاق می کنید در باره والدین و نزدیکان و یتیمان و بیچارگان(مورد رضایت خدا است)».

«درباره یتیمان سؤال می کنند، بگو هر نوع کاری که به صلاح یتیمان باشد بسیار خوب است و اگر با آنان زندگی کنید، آنان برادران دینی شما می باشند خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می شناسد».

۲.«اموال یتیمان را به خود آنان بدهید. هرگز مال خوب آنها را با مال بد خود عوض نکنید. مال یتیمان را با اموال خویش مخلوط نکرده و نخورید. چرا که این کار گناه بزرگی است».

«اگر از این ترس داشتید که در باره یتیمان عدالت را رعایت نکنید، با زنانی ازدواج کنید که دلخواهتان باشند».

«یتیمان را بیازمایید هرگاه به حدّبلوغ رسیدند اگر از آنان احساس رشد کردید اموال آنان را به خود آنان واگذار کنید.آن گاه که مال یتیم را به او تسلیم کردید شاهد بگیرید و کافی است که خدا حساب گر است».

«هنگام تقسیم ترکه، به نزدیکان و یتیمان و فقیران سهمی بدهید وبا آنان نیکو سخن گویید».

«آن گروه که مال یتیمان را با ظلم می خورند در حقیقت آتشی را می خورند (و در شکم آنان تبدیل به آتش می گردد) و به آتش برافروخته وارد می شوند».

«به پدران ، مادران، بستگان، یتیمان و بیچارگان نیکی کنید».

ص : ۱۵۱

«درباره امور مربوط به یتیمان، قسط را به پا دارید».

۳. «به مال یتیم، نزدیک نشوید مگر به نحو شایسته و نیکو(که حافظ مصالح یتیم باشد) تا به حد رشد و کمال برسد».

۴.«طعام را در حالی که دوست دارند، به بیچاره و یتیم و اسیر می دهند».

۵.«چنین نیست، آنان یتیم را گرامی نمی دارند».

۶.«یا طعام دادن است در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند».

۷.«آیا تورا یتیم نیافت و پناه داد؟».

«دیدی آن کسی را که به روز جزا ایمان ندارد؟ او است که یتیم را از در خانه خود به قهر می راند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

کودک، نخستین خشت ساختمان اجتماع است که درستی واستحکام آن، در گرو سلامت و استواری پایه ها و زیربنای آن می باشد و عنایت به تربیت و پرورش کودک و صیانت او از انحراف ها و کژی ها و حفظ حقوق و شئون او، در حقیقت عنایت به خود جامعه است؛ از این جهت در جوامع مترقی و در آیین اسلام از طریق قرآن و احادیث، کودک از حقوق خاصی برخوردار است که افراد دیگر جامعه از آن برخوردار نیستند.

در میان جامعه کودکان، به یک گروه از آنان، به عنوان «کودک یتیم» عنایت بیشتری شده و در فقه اسلامی برای خود، باب خاصی باز کرده است.

کودک به خاطر ناتوانی که دارد به مربی دل سوز وحامی مهربانی نیازمند است که او را در این بخش از زمان، همراهی کند و از حقوق مادی و معنوی او پاس داری نماید. واین حمایت باید تا روزی که کودک به حدّ بلوغ و رشد و

کمال برسد، ادامه یابد.

کودکـانی که مربیان دل سوز در کنار آن ها هسـتند، پرورش آنان آسان صورت می پـذیرد؛زیرا عواطف پـدری، بزرگ ترین انگیزه حمایت پـدر از فرزنـد است و پـدر هم هرچه بخواهـد از زیر بار آن شانه خالی کند، علائق طبیعی او را به حمایت و دل سوزی وامی دارد.

امّا کودک یتیمی که پشـتوانه طبیعی خود را از دست می دهد، به حمایت بیشتری نیاز دارد و جامعه اسـلامی در برابر این عضو که می توانـد در آینـده سازنـده باشـد، مسـئولیت خاصـی دارد. از این جهت در جای جای قرآن و به نام های مختلفی موضوع یتیم مطرح شده و حقوق و شئون او را بازگو می کند و «یتیم» با دیگر مشتقات خود، بیست وسه بار در آن آمدهاست.

برای آگـاهی از مجموع سـفارش هـای قرآن دربـاره «یتیم» وحقوق لازمی که قرآن به آن توجه داده؛ لازم است تمـام آیـات مربوط به یتیم، یک جا گردآوری شود؛ سـپس درباره آن ها به گونه ای فشـرده که شـیوه تفسیر موضوعی است بحث و گفت و گو شود.

۱. یتیم در شرایع پیشین

نه تنها قرآن یتیم را گرامی می دارد و در این زمینه به مسلمانان سفارش کرده آن را جدی بگیرند، که بر ارج نهادن یتیم ها در دین های پیشـین را نیز صـحه گذاشـته و آن را یکی از ویژگی های مقـدس آیین های گذشـته می نامد و گواه آن هم یکی از پیمـان هـایی که خداونـد در اعصـار گذشـته از «بنی اسـرائیل» گرفته است، که در آن به نیکی و خوش رفتـاری با «یتیم» اشاره شده:

(وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاّ اللّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَذِی

الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ ...) :«به یاد آر هنگامی را که خداونـد از فرزنـدان اسـرائیل پیمان گرفت و دسـتور داد که جز خدا کسی را نپرستند و پدران و مادران و بستگان، یتیمان و فقیران را نیکی کنند» (۱).

۲. پناه دادن یتیم

نخستین گام در اصـلاح وضع یتیم و حفظ حیات او، این است که به زندگی متلاشـی شده او سر و سامان بخشیده شود و برای او سـرپرستی تعیین گردد تا در سایه آن، حیات خود را باز یابـد و گام در مسـیر رشـد بگـذارد. قرآن مجیـد از این معنا به لفظ «ایواء» که به معنی پناه دادن است، تعبیر می آورد؛ زیرا کودکی که پـدر خود را از دست می دهـد، برای او این گونه است که گویـا بزرگ ترین یـا یگـانه پنـاه گاه خود را از دست داده است؛ لـذا در درجه نخست بایـد برای او پناه گاهی یافت و او را به نزدیک ترین فرد از بستگان و خویشاوندانش سپرد تا در میان آنان احساس تنهایی نکند وخود را در دل آنان بیگانه نبیند.

از نعمت هایی که خدا در دوران کودکی به پیامبر اسـلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بخشیده بود، پناهی بود که آن حضرت از آن بهره مند شد. وخداوند آن را پیش از نعمت های دیگر یاد می کند. و اهمیت آن از این جا روشن می شود:

(أَلَمْ یَجِدْکَ یَتیماً فَآوی) :«آیا تورا یتیم نیافت و پناه داد؟».(۲)

اسلام دستور می دهد یتیمان را به داخل خانه خود ببرند و در میان خویش چون فرزندان خود تربیت کنند.

۱- [۱] بقره / ۸۳.

۲- [۲] ضحی / ۶.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«من كفَّل يَتيماً من المسلمينَ فأدخلَه إلی طعامِه وشرابِه أدخله اللّه الجنّةَ البته»:«هركس كودك یتیمی را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها او را شريك خود سازد خداوند او را به بهشت می برد».(۱)

و گویا شاعر خوش سخن ایرانی از گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) الهام گرفته و می گوید:

پدر مرده را سایه بر سر فکن *** غبارش بیفشان و خارش فکن

اگر سایه او برفت از سرش *** تو در سایه خویشتن پرورش

۳. یتیم داری

قرآن در دو جا نیکی به «یتیم» را تذکر می دهد:

(... وَبِالوالِـدَيْنِ إِحْساناً وَ بِـذِی القُرْبی وَ الیَتامی وَ الْمَساكِينِ ...) :«به پدران ، مادران، بستگان، یتیمان و بیچارگان نیکی کنید».(۲)

همین پیام نیز در سوره بقره آیه ۸۳ گوشزد شده است؛ البته نیکی به یتیم می تواند به صورت های مختلفی انجام گیرد؛ ولی هیچ نیکی بالاتر از تربیت وآموزش او نیست.

امیر مؤمنان (علیه السلام) به یکی از دوستان خود دستور می دهد:

«أدّبِ اليتيمَ بما تؤدَّبُ منه ولدَك؛ یتیم را آن چنان تربیت کن که فرزند خویش را تربیت می کنی».(۳)

ص : ۱۵۵

۱- [۱] مستدرك الوسائل، ج۱، ص ۱۴۸.

۲- [۲] نساء / ۳۶.

۳- [۳] وسائل، ج۵، ص ۱۲۵.

۴. یتیم نوازی

دوستی و مهربـانی بـا یتیم، نرم و شـیرین سـخن گفتن با او و احترام و گرامی داشـتن وی،یکی دیگر از حقوق انسانی است که خداونـد آن را از جـامعه اسـلامی خواسـته است. عواطف کودک پـدر از دست داده، آن چنان ظریف و حساس می شود و در گفتار و کردار دیگران کنجکاو می گردد که چه بسا کردار و گفتاری که دیگر کودکان را ناراحت نمی کند، او را می آزارد.

از این جهت، قرآن در چنـدین آیه، بـا نـام های گوناگون به خاطر حساسـیت روح او، مطالبی را یادآور می گرددکه به آن ها می پردازیم:

۱.گروهی را که به یتیم احترام نمی کنند، نکوهش می کند: (کَلاّ بَل لاّ تُکْرِمونَ الیَتیمَ): «چنین نیست، آنان یتیم را گرامی نمی دارند».(۱)

۲. گروهی که به یتیم ارج نمی نهند و او را از در خانه خود می رانند، آنان را از کسانی می داند که به آخرت ایمان ندارند:

(أَرَأَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالـدِّینِ *فَذلِکَ الّذی یَدُعُّ الیَتیمَ):«دیدی آن کسـی را که به روز جزا ایمان ندارد؟ او است که یتیم را از در خانه خود به قهر می راند».(۲)

پیامبر گرامی فرمود:

«مَنْ مسحَ رأسَ یتیم کانتْ له بکلّ شَـعْرَه مرّتْ علیها یدُه حَسَـنات؛ کسی که دست نوازش ومحبت بر سر یتیمی بکشد، خداوند به شماره موهایی که از زیر دست او می گذرد پاداش می دهد».(۳)

ص : ۱۵۶

۱- [۱] فجر /۱۷.

۲- [۲] ماعون / ۱ _ ۲.

۳- [۳] مستدرک، ج۲، ص ۶۱۶.

۵. کمک های نقدی و جنسی به یتیم

هرچند یتیم در جامعه اسلامی تحت سرپرستی فردی از اقوام و خویشاوندان یا رجال صالح قرار می گیرد؛ امّا شاید قدرت مالی آنـان به حـدی نرسـد که بتواننـد تمام هزینه های او را فراهم سازنـد؛ از این رو قرآن دسـتور می دهـد که مؤمنان در این زمینه مسئولیت بپذیرند و کمک های نقدی و جنسی در اختیار آنان بگذارند.

جایی که می فرماید:

(... وَ آتَی المـالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُرْبی وَ الیَتـامی وَ المَسـاکِینَ) :«مـال را در حـالی که دوست می دارد، به بسـتگان و یتیمـان و بیچارگان بدهد».(۱)

در جای دیگر ایتام را در زمره کسانی می داند که باید به آنان کمک مالی کرد:

(... قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْر فَلِلْوالِدَیْنِ وَ الأَقْرَبینَ وَ الیَتامی وَالمَساکِینِ...) :«بگو آن چه انفاق می کنید در باره والدین و نزدیکان و یتیمان و بیچارگان(مورد رضایت خدا است)».(۲)

گاهی نیز خداوند دستور می دهد که بخشش به آنان از طریق اطعام صورت بگیرد. فرد کریم، یتیم را بر سر سفره خود بنشاند و با او غذا بخورد تا او در خود احساس شادابی کند. و آن را به این زبان می آورد:

(وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبُّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً):«طعام را در

۱- [۱] بقره / ۱۷۷.

۲- [۲] بقره / ۲۱۵.

حالی که دوست دارند، به بیچاره و یتیم و اسیر می دهند».(۱)

قرآن یکی از نشانه های درست بودن تکلیف را این می داند که در روز قحطی، به یتیم خویشاوند اطعام کند چنان که می فرماید:

(أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوم ذِی مَسْغَبه * یَتِیماً ذا مَقْرَبه) : «یا طعام دادن است در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند».(۲)

قرآن با این دستورهای روشن خود، ضعیف نوازی را مشخصه مهمی می شناسد وبه این وسیله چهره عاطفی خود را نشان می دهد و ثابت می کند که بر خلاف اندیشه مسیحیان، آیین اسلام آیین مهر و محبت و عاطفه است وجایی که مهر و عاطفه لازم باشد از عاطفه انسانی استفاده می کند و در جایی که باید از شمشیر برنده استفاده کرد، آن را به کار می برد.

۶. یتیم مصداق روشن مستضعف است

این روزها مسئله «مستضعف» توجه همگان را به خود جلب کرده و در بسیاری جاها سرآغاز بحث ها و بررسی ها قرار گرفته است.

اکنون کاری با معنی لغوی «مستضعف» و یا مفاد قرآنی آن نداریم؛ زیرا بحث در این قسمت از چرخه گفتار ما بیرون است؛ ولی اگر معنی «مستضعف» این باشد که فردی به علتی به صورت موجودی ناتوان درآید، فرد یتیم هم که پشتیبان واقعی و دل سوز خود را از دست داده است، مصداق روشن «مستضعف» می باشد.

ص : ۱۵۸

۱- [۱] انسان / ۸.

۲- [۲] بلد / ۱۴ _ ۱۵.

اگر دولت جمهوری اسلامی در صدد ترمیم حقوق مستضعفان و رسیدگی به وضع و زندگی آن ها است وبرای همین هدف «بنیاد مستضعفان» را پایه گذاری کرده، رسیدگی به حال و روز یتیمان و کودکان خردسالی که در حال ناتوانی آغوش گرم پدر را از دست می دهند، یکی از بایسته های اجتماعی است که بر دوش دولت اسلامی سنگینی می کند.

اصولاً ـ یتیم، اعم از ثروتمند وفقیر، خود یک مشکل اجتماعی است که باید آن را با الهام از تعالیم حیات بخش اسلام حل کرد، حل این مشکل به نحو غربی به صورت تأسیس پرورش گاه های عمومی، مورد نکوهش محافل تربیتی است؛ زیرا آن را فاقد ارزش اخلاقی وانسانی می دانند.

کودکانی که در چنین محیطی پرورش می یابند به خاطر دوری از آغوش گرم بستگان، وپرورش در زندگی بی روح، آنان را سرانجام به صورت انسان های بی مهر و مودت درآورده و انسان طبیعی نخواهند بود.

راه طبیعی وصحیح همان است که تاکنون در جوامع اسلامی مرسوم بوده و پیوسته یتیمان به وابسته های نزدیک سپرده می شدند؛ مثلاًـ فرزند برادر و یا خواهر در خانه عمو و دایی، به سان یکی از فرزندان آنان زندگی می کرد. در این صورت نه احساس غربت می کرد و نه از عواطف بی بهره بود؛ در نتیجه چون دیگر مردم به صورت یک انسان طبیعی تحویل اجتماع داده می شود.

گاهی نیز امکان مالی بستگان نزدیک، اجازه تکفل زندگی یتیمی را نمی دهد، از این جهت باید دولت اسلامی هزینه زندگی یتیم را تأمین کند. برای این کار شایسته است بودجه ای در نظر گرفته شود و زیر نظر افراد دل سوز و مهربان هزینه شود و یا با تشکیل انجمن های مددکاری و حمایت از یتیمان سر و سامانی به گذران زندگی اینان داده شود و به جامعه اسلامی هم تفهیم

شود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با نشان دادن دو انگشت خود فرمود:«أَنا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنه؛ من و آن کسی که سرپرستی یتیمی را بپذیرد در بهشت به سان این دو انگشت در کنار یکدیگر خواهیم بود».(۱)

همان طور که گفته شد، مشکلی به نام «یتیم» ــ چه دارا باشد یا بی چیز ــ دردی همگانی است که باید توجه مردم به سوی حل این مشکل جلب شود. قرآن بسیار کوشیده تا دیدگان جامعه را به سوی این انسان بی پناه جلب کند؛ تا آن جا که دستور می دهد هنگام تقسیم ترکه میت، هرگاه یتیمی در میان نزدیکان او باشد، سهمی نیز به او بدهند؛ هرچند وارث نباشد:

(وَ إِذا حَضَرَ القِسْمَهَ أُولُوا القُرْبی وَالیَتامی وَ الْمَساکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَولاً مَعْرُوفاً) :«هنگام تقسیم ترکه، به نزدیکان و یتیمان و فقیران سهمی بدهید وبا آنان نیکو سخن گویید».(۲)

ظاهر آیه مربوط به زمان تقسیم دارایی میتی است. و این تکلیف متوجه وارثان است که بخشی از سهم خود را به یتیم ودو گروه دیگر بدهند. برخی از مفسران می گویند: این آیه مربوط به زمان وصیت است؛ یعنی بر وصیت کننده است که هنگام وصیت، یتیمان وفقیران را در نظر بگیرد.

به هرحال، هدف جلب عواطف جامعه به این گروه ها است.

۷. ارج نهادن به دارایی یتیم

آیاتی که تاکنون مورد بررسی بود، همگی مربوط به یتیم فقیر بود. و قرآن به این ترتیب، با سفارش های لازم مشکل یتیم فقیر را حل نموده است.

۱- [۱] سفینه البحار، ج۲، ص ۷۳۱.

۲- [۲] نساء/۸.

ولی بایـد دانست که مشـکل یتیم دارا نیز، کمتر از فقیر نیست؛ همچنین جا دارد اسـلام ترتیبی دهد که همه شـئون این گونه از ایتام پاس داشته شود و سودجویان به نام حامیان یتیم، اموال او را حیف و میل نکنند.

اینک آیاتی را که در این زمینه هست، به گونه ای به گفت وگوی خود می آوریم:

۱. از برخی از آیـات اسـتفاده می شود که گروهی که مـال یتیم را حیف و میل می کننـد شدیـدترین مجازات در کمین آن ها است چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً):«آن گروه که مال یتیمان را با ظلم می خورند در حقیقت آتشی را می خورند (و در شکم آنان تبدیل به آتش می گردد) و به آتش برافروخته وارد می شوند».(۱)

کمـتر پیش می آیـد که افراد این گـونه تهدیـد شـده باشـند و دیـدگاه قرآن در مورد این حیف و میـل هـا این است که، عمل انسانی، دو صورت دارد:

صورتی آشـکار است وصورتی پنهان صورت آشـکار آن مال دنیا است؛ وصورت پنهانی آن آتش است؛ هرچنـد چنین چیزی برای انسان مادی در این جهان ملموس نیست. و درک این واقعیت حس دیگری لازم دارد.

ظـاهر آیه نـاظر به مسـئله «تجسم اعمـال انسـان» است و این که اعمـال انسـان در جهان دیگر به صورت های باطنی خود را می نمایاند. واین بحث، بحثی فراگیر است که در فرصتی دیگر باید آن را جستجو کرد.

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که در رستاخیز گروهی از قبر

۱- [۱] نساء/۱۰.

برمی خیزنـد در حالی که از دهان آنان آتش بیرون می ریزد. وقتی از حضـرتش سؤال کردنـد که این گروه کیانند؟ پیامبر آیه بالا را تلاوت کرد.

آیات دیگری نیز هستند که به این موضوع پرداخته اند:

(... وَ لاـ تَـأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبيراً):«مال یتیمان را با اموال خویش مخلوط نکرده و نخوریـد. چرا که این کار گناه بزرگی است».(۱) چه گناهی بزرگ تر از این که موجودی نیرومند برای دفاع از خویش به یک موجود ناتوان یورش برده و او را از هستی ساقط کند.

۲. برخی، یتیمان را به شیوه ای دیگر چپاول می کردند. آنان مال خوب یتیم را با مال کم ارزش خود عوض می کردند و قرآن این گروه را با خطاب زیر تهدید می کند :

(وَ آتُوا الیَتامی أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَـدَّلُوا الخَبیثَ بالطَّیِّبِ ...):«اموال یتیمان را به خود آنان بدهیـد. هرگز مال خوب آنها را با مال بد خود عوض نکنید».(۲)

مفسـران اسـلامی می گوینـد: وقتی چنین آیـات تهدیـد آمیزی نـازل گردیـد، اولیـای پـاک دامن که یتیمان را در آغوش خود تربیت می کردنـد و هزینه زنـدگی آن هـا را از مـال خود آن هـا می پرداختنـد، تصـمیم گرفتنـد که به کلی زنـدگی یتیم را از زندگی خود جدا سازند ودیناری از اموال خود را با مال آن ها مخلوط نکنند.

شکی نیست که چنین واکنشـی به مصـلحت یـتیم نبوده است؛ زیرا این امر سـبب می گردد که این گروه نـاتوان، مورد رغبت و علاقه گروه متدین قرار نگیرند؛ از این رو وقتی اداره فردی با مشکلات توان فرسایی توأم گردید، افراد

۱- [۱] نساء/۲.

۲- [۲] نساء/۲.

خیر و پاک دامن کم تر به این کار تن می دهند.

گروهی از مسلمانان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از شیوه رفتار با یتیم و اداره امور مالی او سؤال کردند، قرآن در پاسخ آنان هر دو روش را محکوم کرد و فرمود: رفتار شما با این گروه باید صادقانه و برادرانه باشد، نه مانند گروهی زیاده روی کنید و مال یتیم را خود بر دارید ونه مانند گروهی دیگر اینان را از زندگی خود برانید و جدا سازید بلکه راه سومی را انتخاب کنید:

(...وَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الیَتامی قُل إِصْلاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَ انْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانکُمْ وَ اللّه یَعلَمُ المُفْسِدَ مِنَ المُصْلحِ):«درباره یتیمان سؤال می کنند، بگو هر نوع کاری که به صلاح یتیمان باشد بسیار خوب است و اگر با آنان آمیزش کنید، آنان برادران دینی شما می باشند خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می شناسد».(۱)

بنابراین، تصرف در مال یتیم به هرگونه صورت بپذیرد، باید میزان اینباشد که به سود وی بینجامد. حال چه سود مالی باشد یا تربیتی فرقی ندارد.

گاه ممکن است رشد فکری و عاطفی یتیم ایجاب کند که وی و دیگر اعضای خانواده با هم زندگی کنند و برای او حساب جداگانه ای باز نشود و مبلغی متعارف به عنوان هزینه زندگی از مال او برداشت شود.

قرآن این نوع آمیزش را که به سود معنوی و مادی یتیم است در آیات دیگر نیز اشاره داشته و از آن به جمله (وَلا تَقْرَبُوا مالَ الیَتیمِ إِلّاَبِالّتی هِیَ أَحْسَنُ...)(۲) تعبیر آورده است.

۱- [۱] بقره/۲۲۰.

۲- [۲] سوره های انعام/ ۱۵۲و اسراء/۳۴.

۸. پایان مسئولیت

مسئولیت تربیت وحفظ اموال یتیم نمی توانـد یک مسئولیت کشـدار وبی پایان باشد، قهراً باید برای آن انجامی در نظر گرفته شود از نظر قرآن مسئولیت ولیّ نسبت به یتیم آن گـاه پایـان می پـذیرد که وی گذشـته از این که به حـد بلوغ برسـد، پس از آزمایشهای پیاپی، رشد خود را در حفظ اموال وبهره گیری از آن ثابت کند چنان که می فرماید:

(وَابْتَلُوا الیَتـامی حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکـاحَ فَإِنْ آنَسْـتُمْ مِنْهُمْ رُشْـداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَموالَهُمْ ...) : «یتیمان را بیازماییـد هرگاه به حـدّبلوغ رسیدند اگر از آنان احساس رشد کردید اموال آنان را به خود آنان واگذار کنید».(۱)

قرآن با آینده نگری خاصـی به ولیّ دسـتور می دهد که هنگام واگذاری دارایی او شاهدی بگیرید و گواه ویا گواهان بر عمل کرد او در گذشته صحه بگذارند و بر تسلیم باقی مانده اعمال او گواهی دهند:

(... فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْـهِدُوا عَلَیْهِمْ وَکَفی بِاللّهِ حَسِـیباً): «آن گاه که مال یتیم را به او تسـلیم کردیـد شاهـد بگیریـد و کافی است که خدا حساب گر است».(۲)

جمله (وَ کَفی بِـاللّهِ حَسـیباً) هشـدار به آن گروه از اولیـا است که فکر می کننـد که بـا تنظیم گواهی نامه های ساختگی کار به پایـان می رسـد؛ در حـالی که در آینـده و به دور از دیـدگان شـان یک حساب گر دقیقی وجود دارد که چیزی بر او مخفی و پنهان نمی شود و آن حساب گر دقیق، خدا است.

ص : ۱۶۴

۱- [۱] نساء/۶.

۲- [۲] نساء/۶.

۹. تربیت یتیم مسئولیت است

قرآن پرورش یتیم و اموال او را یک مسئولیت اجتماعی تلقی می کند، از این جهت دستور می دهد که دارامندان در مقابل زحمات خود دیناری از مال او بر ندارند؛ مگر این که ولی، فقیر و بی چیز باشد در این صورت به اندازه ارزش عمل خود از مال یتیم بردارد:

(وَ مَنْ كانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ...) : «اگر ولی متمکن است عفت نفس خود را حفظ کند چیزی از آن بر ندارد و اگر فقیر است به اندازه متعارف (ارزش عمل خود) از آن بردارد».

۱۰. قیام به قسط

جامع ترین سخنی که قرآن درباره قیام در امر یتیم دارد این است که هر نوع معاشرت با آنان باید برپایه میانه روی و خوی اسلامی باشد چنان که می فرماید:(... وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامى بِالقِسْط ...) :«درباره امور مربوط به یتیمان، قسط را به پا دارد».(۱)

از این جهت قرآن از ازدواج با زنانی که یتیمانی در آغوش دارند ومرد از قیام به قسط درباره آنان بیم داشته باشد، باز می دارد ومی گوید : (... وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّتُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ ...) :«اگر از این ترس داشتید که در باره یتیمان عدالت را رعایت نکنید، بازنانی ازدواج کنید که دل خواهتان باشند».(۲)

آیات مربوط به یتیم، گفتنی های اخلاقی واجتماعی دیگری هم دارد که امید است در فرصت دیگر از آن ها بحث شود.

۱- [۱] نساء/۶.

۲- [۲] نساء/۱۲۷.

اصل هفتم : ابعاد قسط و عدل در قرآن

اشاره

عدالت در پیمانه و وزن

آیات موضوع

۱.(... وَ أَوفُوا الکَیْلَ وَالمِیزانَ بِالْقِسْطِ ...) (انعام/۱۵۲)

۲.(قُلْ أَمَرَ رَبّی بِالقِسْطِ ...) (اعراف/۲۹)

(... لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشیاءَهُمْ ...)(اعراف/۸۵)

۳.(... وَ لا تَنْقُصُوا المِکْیالَ وَالمِیزانَ ...) (هود/۸۴)

(وَ یا قَومِ أَوفُوا المِکْیالَ وَالمِیزانَ بالقِسْطِ ...)(هود/۸۵)

۴. (... وَزِنُوا بالقِسْطاسِ المُستَقیمِ ذلِکَ خَیْـرٌ وَأَحْسَنُ تَأْویلًا) (اسراء/۳۵)

۵. (اَلّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الأَرضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَآتَوُا الزَّکاهَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوا عَنِ الْمُنْکَرِ وَلِلّهِ عاقِبَهُ الامُورِ)(حج/۴۱)

۶.(أَوفُوا الکَیْلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ المُخْسِرینَ)(شعراء/۱۸۱)

۷. (ادْعُوهُمْ لِابائِهِم هُو أَقسَطُ عِنْدَ اللّهِ ...)(احزاب/۵)

۸. (... فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقْسِطینَ) (حجرات/۹)

۹.(وَ أَقِيمُوا الوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا المِيزانَ)(الرحمن/۹)

۱۰.(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَالنّاسُ بِالقِسْطِ ...) (حديد/۲۵)

۱۱.(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ* اَلَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النّاسِ يَسْتَوفُونَ * وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ)(مطففين/۱_ ۳)

ترجمه آيات

۱.«پيمانه و وزن را با رعايت عدالت بپردازيد».

۲.«بگو خدايم به من دستور داده است كه اقامه قسط كنم».

«از اموال مردم نكاهيد».

۳.«پيمانه و وزن را كم ندهيد».

«حق پيمانه و وزن را با عدالت ادا كنيد».

۴.«با ترازو درست بكشيد، اين كار، سرانجام نيك خواهد داشت».

۵.«آنان كه اگر در زمين قدرت مندشان سازيم، نماز را به پا داشته و زكات می دهند وبه نيكی ها امر كرده و از بدی ها باز می دارند، سرانجام كارها در دست خدا است».

۶.«حق پيمانه را ادا كنيدو به كسی ضرری وارد مسازيد».

۷.«آنان را با نام پدران شان صدا كنيد، اين كار به عدالت نزديك تر است».

۸.«ميان دو گروه درگير، صلح و سازش برقرار كنيد و قسط را پيشه خود سازيد، خدا گروه قسط پيشه را دوست می دارد».

۹.««حق وزن را به عدالت ادا كنيد و كم مفروشيد».

۱۰.«ما پيامبران خود را با دلايل استوار برانگيختيم و با آنان كتاب و وسيله سنجش حق و باطل فرو فرستاديم تا مردم قسط و عدالت را به پا دارند».

۱۱. «وای بر كم فروشان، كسانی كه وقتی ازمردم پيمانه گيرند تمام گيرند؛ ولی هرگاه برای مردم پيمانه و يا وزن كنند می كاهند».

اشاره

عـدل وقسط که در برابر ظلم و جور به کار می رونـد، از مسائل مهم وحیاتی است که قرآن روی آن ها زیاد تکیه کرده است. تا آنجا که واژه عدل با تمام مشتـقات خود در قرآن ۲۷ بار، وواژه قسط به صورت های گوناگون ۲۳ بار آورده شده است؛ در نتیجه، در هر موردی که محور سـخن، عدل و قسط جامعه انسانی باشد، لزوم رعایت عدل و گسترش قسط را فرمان می دهد و از هر نوع انحراف از جاده عدل باز می دارد.

مـا در این بحث کوتـاه و فشـرده نمی توانیم مجموع مبـاحث عـدل و قسـط و یـا ظلم و جور را به درستی بشـکافیم ویا در ابعاد گونـاگون آن هـا سـخن بگوییم؛ زیرا اصـل بحث ما، رعایت قسط در پیمانه و وزن است. آن چه برای ما درخور توجه است و می تواند یاری مان کند، در چند مقوله قابل بررسی است:

مقصود از قسط چیست؟

نخست بایـد دیـد معنـای قسـط در قرآن چیست؟ گـاهی آن به معنی مطلق دادگری به کـار می رود و گـاهی هم در خصوص عدالت اقتصادی گنجانده می شود. برای آگاهی بیشتر لازم است به آیاتی که در این زمینه وارد شده اند توجه دقیق بنماییم:

در قرآن«قسط» به دو صورت جلوه می کند، گاه همراه با لفظ عدالت و گاهی به صورت تنها.

از مواردی که همراه با عدل وارد شده، آیه ای است که یادآوری می شود:

(...فأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقْسِطينَ) :«میان

ص : ۱۶۸

دو گروه درگیر، صلح و سازش برقرار کنید و قسط را پیشه خود سازید، خدا گروه قسط پیشه را دوست می دارد».(۱)

محدثان اسلامی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده اند که آن حضرت درباره آخرین پیشوای شیعه، حضرت مهدی (علیه السلام)فرمود:

«فَیَملأُ الأرضَ قِسْطاً وعَدْلاً کَما مُلأتْ جَوراً وظُلماً».(۲)

گاهی تصور می شود که قسط وعدل دو لفظ مترادف وبرای تفهیم معنی واحدی هستند و نقشی یگانه دارند، چنان چه ظلم و جور. و آن دو را برای تأکید آورده اند؛ ولی با توجه به آیات واحادیث اسلامی و سخنان نویسندگان فرهنگ عربی می توان گفت:

هرگاه لفظ قسط در کنار عدل آید، مقصود از آن، قسط اقتصادی و به اصطلاح: عدالت در حقوق و اموال است، واگر نگوییم که این مطلب به صورت قانون کلی است، می توان گفت که: غالباً چنین است.

ابن منظور می گوید: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«إذا حَکَمُوا عَدَلوا و إذا أقْسَمُوا أقْسَطُوا؛ هر وقت داوری کنند عدالت میورزند و هر زمان قسمت کنند، نصیب هر کس را به عدالت می پردازند».(۳)

پشتوانه آن، جمله ای است که ابو هلال عسکری در کتاب «الفروق» می گوید: «قسط، حصه و نصیبی است که در تقسیم آن عدالت رعایت شده

۱- [۱] حجرات/۹.

۲- [۲] منتخب الأثر، ص۱۴۷. این حدیث به صورت های مختلف با تقدم جور وظلم ویا ظلم بر جور نقل شده است.

۳- [۳] لسان العرب، ماده قسط.

باشد».(۱)

کوتاه سخن این که: واژه «قسط» چون «تقسیط» به معنی «تسهیم» یعنی سهم و نصیب بندی است؛ مشروط بر این که در تعیین حصه، عدالت رعایت شود.

تا این جا روشن شد که هرگاه این دو لفظ کنار هم به کار روند، مقصود از قسط همیشه یا بیشتر همان عدل اقتصادی به کار رفته؛ یعنی عدل در اموال و حقوق خواهد بود.

هنگام آن رسیده درباره حالت دوم؛ یعنی همان حالت تنهایی لفظ قسط بحث کنیم.

برخی مدعی هستند که قسط در همه جای قرآن واسلام به معنی قسط اقتصادی است و تمام پیامبران برای ایجاد چنین هدفی برگزیده شده اند.

این سخن را اگر کنار آیات بگذاریم می توان پذیرفت؛ مثلاً در آیات مربوط به ادای حق کیل و وزن، کلمه قسط به کار رفته است نه عدل. از این دست است:

(... وَ أَوفُوا الکَیْل وَالمِیزانَ بِالْقِسْطِ ...):«پیمانه و وزن را با رعایت عدالت بپردازید».(۲)

شعیب وقتی قوم خود را به عدالت اقتصادی دعوت می کند، لفظ «قسط» به کار می برد وچنین می گوید:

(وَ یا قَوْمِ أَوفُوا المِکْیالَ وَالْمِیزانَ بِالقِسْطِ ...) : «ای قوم من، حق

۱- [۱] الفروق، ماده قسط.

۲- [۲] انعام/۱۵۲.

پیمانه و وزن را با عدالت ادا نمایید».(۱)

قرآن در دستور العمل های کلی خود راجع به اقامه عدل در داد و ستد، کلمه قسط را به کار می برد:

(وَ أَقِيمُوا الوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِيزانَ) : «حق وزن را به عدالت ادا کنید و کم مفروشید».(۲)

واژه«قسط» به تنهایی در آیات دیگر نیز در عدل اقتصادی به کار رفته است(۳) که از نقل آن ها خودداری می شود.

در پایان می توان نتیجه گرفت که قسط در قرآن همان «عدالت اقتصادی» است خواه با لفظ عدالت همراه باشد یا نه.

همچنین نهج البلاغه نیز، لفظ «قسط» در معنی حق و سهم را در کنار عدالت به کار برده است؛ آن هم گاهی همراه با لفظ «عدالت» و گاهی مجرد از آن مانند:

«وقام بالقسط فی خلقه و عدل علیهم فی حکمه؛ او درباره مخلوقهای خود به قسط قیام کرد و در داوری عدل را پایه آن قرار داد».(۴)

اگر مقصود از «فی خلقه» در سخن امام، انسان ها باشند، مقصود از قسط در خلق، همان امر به عدالت اقتصادی در جامعه خواهد بود.

امام گاهی تنها واژه قسط را به کار می برد و از آن سهم و نصیب عادلانه

۱- [۱] هود/۸۵.

۲- [۲] الرحمن/۹.

۳- [۳] نساء/۳و۱۲۷.

۴- [۴] نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

اراده می کند، به ویژه در آفرینش طاووس می گوید:

«و قلّ صبغ إلّاوأخذ بقسط؛ کمتر رنگی است، مگر این که از آن سهم لازمی را گرفته است».(۱)

نقد این نظریه

بـا درنگی در آیـات دیگر، کلی بودن این قانون را از بین می برد؛ زیرا در قرآن قسط در مواردی به کار رفته که مقصود از آن تنها عدالت اقتصادی نیست؛ بلکه مقصود، همه اطراف عدالت است.

۱. قرآن، هـدف از برانگیختن پیـامبران و فرسـتادن آیین هـا را «اقـامه قسـط» می دانـد. و نظام اقتصادی درست جزئی از هـدف است، نه کل آن؛ بلکه می توان گفت نظام اقتصادی درست از پایه های یک نظام صحیح انسانی حکایت دارد و هرگز هدف نیست. اینک متن آیه:

(لَقَدْأَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ ...).

«ما پیامبران خود را با دلایل اسـتوار برانگیختیم وبا آنان کتاب و وسـیله سنجش حق وباطل فرو فرستادیم تا مردم قسط وعدالت را به پا دارند».

بی شک پی(۲)امبران تنها برای پیاده کردن عـدالت اقتصادی برانگیخته نشـده انـد؛ بلکه هدف آنان اقامه عدل در تمام زوایای زندگی انسان، اعم از فکری ـ عقیدتی ـ فردی واجتماعی می باشد.

ص : ۱۷۲

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.

۲- [۲] حدید/۲۵.

آن گروه که گمان می کنند پیامبران فقط برای تنظیم برنامه اقتصادی برانگیخته شده اند، به دین و شریعت پیامبران از دیده مادی می نگرند، نه بیش از آن. اینان انسان را از این نظر که یک حیوان تولید کننده و مصرف کننده است، در نظر می گیرند؛ در صورتی که برای او غیر از بعد اقتصادی ابعاد دیگری نیز وجود دارد که اهمیت آنها کمتر از بعد اقتصادی نیست.

۲. خداوند پیامبر گرامی را وا می دارد که بگوید: پروردگارم مرا به عدالت و قسط فرمان داده :

(قُلْ أَمَرَ رَبّی بِالقِسْطِ ...) :«بگو: خدایم به من دستور داده است که اقامه قسط کنم».(۱)

ناگفته پیدا است، مقصود از قسط، اقامه عدل در تمام شئون زندگی انسانی است و قسط اقتصادی گوشه ای از این کل است.

۳. قرآن به کسانی که پسر خوانده دارند، دستور می دهد که پسرخوانده های خود را با نام پدران واقعی آنها صدا کنند و این کار به «قسط» نزدیک تر است چنان که می فرماید:

(ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ ...) : «آنان را با نام پدران شان صدا کنید، این کار به عدالت نزدیک تر است».(۲) در این کار که قسط اقتصادی مفهومی ندارد.

نتیجه این که:هرگاه قسط و عدل کنار هم به کار روند ادعای این که مقصود از قسط رعایت نظام مالی اسلام و عدالت اقتصادی است سخنی است مقرون به حقیقت واگر به صورت قانون کلی تلقی نکنیم، می توانیم به

۱- [۱] اعراف/۲۹.

۲- [۲] احزاب/۵.

صورت یک قانون غالبی بپذیریم؛ ولی آن گاه که لفظ «قسط» جدا از عدل وارد شود، در این مورد ضابطه کلی در کار نیست. گاهی به حکم قرائن، مقصود از آن رعایت عـدل در تمام شـئون زندگی مادی و معنوی انسانی است در حالی که در برخی از جاها مقصود عدالت اقتصادی است و در هر مورد باید از قرائن موجود در کلام، ابهام را برطرف نمود.(۱)

ابعاد عدل و قسط در قرآن

اشاره

تشـریح ابعـاد عـدالت و قسط از نظر قرآن، کاوش گسترده ای را می طلبـد. و آن از هـدف ما بیرون است؛ از این جهت به طور اختصار از آن می گذریم.

۱. بعد حکومتی عدل و قسط

یکی از ابعاد عـدالت از نظر قرآن، موضوع«پیشوای برگزیده» است. حکومت های خودبین و خودکامه بر اثر چیرگی بر مردمی که در پرتـو برق سـرنیزه و آتش تـوپ و تانـک چنـدی فرمـان می راننـد، آن را به صـورت موروثی وقـانونی جلوه می دهنـد، بارزترین شـکل گمراهی را به نمایش می گذارند؛ بنابر این قرآن نیز به این سو از عدالت پروری توجه دارد و درست ترین آن ها را معرفی می کند.

پس پایدارترین حکومت ها را آن می داند که در مسیر حق و خداخواهی

ص : ۱۷۴

۱- [۱] آخرین سـخنی که می تـوان در این زمینه گفت این است که:«عـدل» به معنی اعتـدال و میـانه روی و دوری از هر نـوع افراط و تفریـط در کلیه شـئون مـادی و معنوی است. تفـاوتی که قسط با آن دارد این است: این لفظ درموردی به کار می رود که قابل تقسیط و تقسیم وسهم بندی باشد خواه امور مالی باشد، یا امور حقوقی، مرافعه و محاکمه ای در بین باشد یا نباشد.

گام بردارند؛ البته حکومت آن دسته که از سوی خدا برگزیده شده اند، جدا است.

(اَلّذینَ إنْ مَکّنّاهُمْ فِی الأَرضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَآتُوا الزَّکاهَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَللّهِ عاقِبَهُ الامُورِ):«آنان که اگر در زمین قـدرت منـدشان سازیم، نماز را به پا داشـته و زکات می دهند وبه نیکی ها امر کرده و از بدی ها باز می دارند، سـرانجام کارها در دست خدا است».

در ای(۱)ن آیه یـک بعـد از ابعـاد عـدل حکومتی مطرح گردیـده و آن این است که حـاکم اسـلامی بایـد با اقامه نماز، پیوند معنوی خود را با خـدا حفظ کرده وبا پرداخت زکات، جنبه مردمی خـدا را تقویت کنـد و هـدف او ازحکومت اقامه معروف و نیکی و زدودن منکر و بدی ها باشد.

عـدل در حکومت، خود نیازمنـد نگـارش یک کتاب است و در این کوتاه سـخن نمی توان بـدان پرداخت؛ از این جهت دامن بحث را در این قسمت جمع کرده و به بعد دیگر از مطلق عدل و قسط می پردازیم.

۲. بعد قانونی قسط و عدل

مقصود از بعد قانونی عدالت این است که هنگام نوشتن قانون، مصالح و منافع همگان و خواسته های فطری و واقعی جامعه در نظر گرفته شود و برای هیـچ طبقه ای در شـرایط متسـاوی امتیازی قائل نشود و تمام افراد در برابر قانون مساوی و برابر باشـند و پیوسته روادیـدهای پیـامبر مورد نظر باشـد که فرمود:«النـاس کأسـنان المشـط سواء؛ مردم بسـان دنـدانه های شانه با یک دیگر مساوی می باشند و تبعیضی در میان آنان نیست».(۲)

۱- [۱] حج/۴۱.

۲- [۲] الفقیه،ص ۴۵۱.

۳. بعد اقتصادی عدل و قسط

و امّا بعـد اقتصادی این است که هر گونه برتری خواهی در تقسیم ثروت ها و دارایی خزانه از بین برود و لیاقت ها ، شایسـتگی ها، فعالیت ها، تلاش ها و به اصطلاح تفاوت های طبیعی و اکتسابی، ملاک تقسیم گردد؛ زیرا هر امتیازی بر اساس تبعیض، در منطق عدالت محکوم است؛ در حالی که هرنوع امتیاز، بر اساس تفاوت های واقعی اعم از ذاتی و اکتسابی، عین عدالت است.

بر حـاکم اسـلامی است از تورم، تراکم سـرمایه، احتکار و دادن هر نوع امتیازی به کسـی و از نزول و ربا که مایه پدیـد آمـدن اختلاـف طبقاتی است جلوگیری کنـد؛ در حالی که به حق کسـی تجاوز ننمایـد، با تمام قوا در مبارزه با فقر و اختلاف طبقاتی بکوشد.

۴. بعد اجتماعی عدل و قسط

ضروری است روابط افراد با یکـدیگر و روابط آن ها با حکومت بر اساس عدل و حق، به دور از زورگویی و به بند کشـیدن و بیگاری گرفتن باشد و ملت آن چنان قدرت مند و توانا باشند که حق نظارت بر اجرای قوانین داشته باشند تا بتوانند به نیکی ها فرمان دهند و از بدی ها باز دارند.

و یکی دیگر از بایسـته های نظارت بر مسئله داد و ستد است؛ زیرا گذشته از این که افراد باید کوشش کنند که صاحب حق به حق خویش برسـد، بایـد مردم و یـا گروهی، بر چگونگی داد وسـتد نظـارت کننـد تا فرصت طلبان حق مستضـعفان را پای مال نسازند.

قرآن در موارد متعددی از پیامبر عالی قدر حضرت شعیب نقل می کند که

ص : ۱۷۶

وی همواره فریاد می زند که:

(...وَلا تَنْقُصُوا المِکْیالَ وَالمِیزانَ...):«پیمانه و وزن را کم ندهید».(۱)

همچنین:

(وَ یا قَومِ أَوفُوا المِکْیالَ وَالمِیزانَ بالقِسْطِ ...) :«حق پیمانه و وزن را با عدالت ادا کنید».(۲)

و یا:

(أَوفُوا الکَیْلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ المُخْسِرینَ): «حق پیمانه را ادا کنیدو به کسی ضرری وارد مسازید».(۳)

قرآن بشر را با دستوری همگانی خطاب می کند ومی گوید:(وَ أَوفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَزِنُوا بِالقِسْطاسِ المُسْتَقیمِ ...) :«حقّ پیمانه را ادا کنید و با ترازوی درست بکشید».(۴)

قرآن آن گروه فرصت طلب را که در خرید جنس، کوشش می کنند که حق خود را تمام عیار بگیرند، سپس هنگام تحویل، از دادن حقّ مردم خودداری می کنند، نکوهش می کند:

(وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ*اَلَّذِینَ إِذَا اکْتالُوا عَلَی النّاسِ یَستَوفُونَ*وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ) :«وای بر کم فروشان، کسانی که وقتی ازمردم پیمانه گیرند تمام گیرند؛ ولی هر گاه برای مردم پیمانه و یا وزن کنند می کاهند».(۵)

۱- [۱] هود/۸۴.

۲- [۲] هود/۸۵.

۳- [۳] شعراء/۱۸۱.

۴- [۴] اسراء/۳۵.

۵- [۵] مطففین/۱_۳.

نکته جالب این است که قرآن، عـدالت در این قسم از بخش اقتصادی و یا اجتماعی را، به حال همه جامعه مفید می داند؛ حتی برای آن فرد که به غلط فکر می کند با دزدیدن مال مردم، وضع و آینده او خوب خواهد بودچنان که می فرماید:

(... وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ المُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْویلًا):«با ترازو درست بکشید، این کار، سرانجام نیک خواهد داشت».(۱)

زیرا جنبش هـای بزرگ زاییـده ظلم هـای کوچک وحق کشـی های ناچیز است که این ناگواری های کوچک، با جمع شـدن کنـار هم، انفجـاری پدیـد می آورد و خشک وتر را می سوزانـد و لـذا منطق قرآن در رعایت عـدل و قسط در تمام شـئون این است که:

(... ذلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَاویلًا) :«رعایت عدل، برای همه نیک و فرجام آن برای همه نیکو است».(۲)

«تأویل» در این آیه به معنی، «سرانجام» است و می رساند که عدل اقتصادی برای تمام طبقات پایان و انجام نیکی دارد.

در احادیث اسلامی دستورهای مؤکدی در این زمینه وارد شده است. مردی به امام هشتم (علیه السلام) گفت: گروهی از مردم از کیل و وزن کم می کننـد؛ امام فرمود: «أُولئک الّـذین یَبخسون الناس أشـیائهم؛ آنان کسانی هسـتند که به اموال مردم تجاوز می کنند».(۳)

ص : ۱۷۸

۱- [۱] اسراء/۳۵.

۲- [۲] اسراء/۳۵.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج۱۲، ص ۲۵۸.

قرآن در آیاتی به تحریم «بخس» که به معنی کاستن است، اشاره کرده ومی فرماید:(... لا تَبْخَسُوا النّاسَ أشیاءَهُمْ ...)(۱) :«از اموال مردم نکاهید». (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «در میان شماها دو چیز است که به وسیله آن امت های پیشین نابود شدند و آن دو چیز عبارت است از: پیمانه و وزن».(۳)

۱- [۱] اعراف/۸۵.

۲- [۲] در سوره هود، آیه ۸۵ و شعراء آیه ۱۳۳ همین مضمون نیز وارد شده است.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج۱۲، ص ۲۹۱.

اصل هشتم : تکلیف در حدود قدرت

آیات موضوع

۱.(... يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ...)(بقره/۱۸۵)

(وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرِه فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَه ...)(بقره/۲۸۰) (... رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَلا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لاتُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا ...) (بقره/۲۸۶)

۲. (... لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها ...)(انعام/۱۵۲)

۳. (... ما يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَج وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...) (مائده/۶)

۴. (...وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدّينِ مِنْ حَرج ...)(حج/۷۸)

۵. (لَيْسَ عَلَى الأَعْمى حَرَجٌ وَلا عَلَى الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ...) (فتح/۱۷)

ص : ۱۸۰

ترجمه آیات

۱.«خداوند برای شما سهولت و آسانی می خواهد نه سختی ».

«اگر بدهکار در وضع سختی قرار گرفته است، باید انتظار روزی را بکشید تا وضع او بهتر و مشکلات او برطرف گردد».

«پروردگارا! وقتی چیزی را فراموش کردیم یا دچار خطا گشتیم هرگز ما را مؤاخذه مکن و امور مشقت باری را بر ما تکلیف منما، هم چنان که بر امت های پیشین ما، تکلیف کرده ای. پروردگارا! ما را به عملی که طاقت آن را نداریم مکلّف مفرما و از ما درگذر و بر ما رحم بنما».

۲.«هر انسانی را جز به اندازه توانایی او تکلیف نمی کنیم».

۳.«خداوند نمی خواهد شماها را به زحمت بیندازد بلکه می خواهد از این طریق شماها را پاکیزه گرداند».

۴.«در اسلام، احکام مشقت باری جعل ووضع نشده است».

۵. «هرگز بر افراد نابینا و لنگ و بیمار تکلیفی در شرکت در جهاد نیست».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

دانشمندان کنجکاو درباره سرعت نفوذ و گسترش اسلام در میان جامعه های متمدن آن روز، علل و نکته هایی را یادآور شده اند که هرکدام می تواند یکی از علل گسترش اسلام محسوب شود.

ولی در میان این علل ویا در میان زمینه های نفوذ اسلام، به یک مطلب کمتر توجه شده است و آن مسئله آسان بودن اصول و فروع اسلام است؛ به گونه ای که تمام ابعاد آن، از زیربنا و روبنا برای تمام افراد در یک زمان بندی خاص، مفهوم و روشن می گردد و همین آسانی در صدر اسلام سبب می گردید

ص : ۱۸۱

که مسیحیانی که از «لغز گویی های» کشیشان درباره یگانگی و سه گانگی خدا، خسته و یا افرادی که از ثنویت ودوگانگی آیین مجوس و رب النوع های پنداری و گنگ و پیچیده، گیج شده بودند، به آسانی به آیین اسلام بگروند و پیوند خود را از گذشته قطع کنند.

ما از ابهام موجود در آیین های برهمن ها و بودایی ها، سخن نمی گوییم و از خدایان متعدد در آیین زردشت که یکی را سرچشمه خیر و دیگری را شر و در عین حال هر دو را مخلوق خدای برتر می دانستند، بحثی به میان نمی آوریم؛ بلکه نظر خوانندگان را به آیین مسیحیت که در بخش روم شرقی آن روز حکم فرما بود ، معطوف می داریم و از باب نمونه مسئله «تثلیث» را مطرح می کنیم.

از عقاید راسخ وغیر قابل تردید مسیحیان، اعتقاد به خدایان سه گانه است که از آن به نام «اقانیم سه گانه» یاد می کنند. آنان نسبت به این مسئله آن چنان پای بندند که به هیچ قیمتی حاضر نیستند در این اصل بازبینی کنند؛ حتی «لوتر» این رفورمیست معروف مسیحی، با تمام تلاشی که در تجدید نظر و خانه تکانی در باورهای مسیحیان انجام داد، نتوانست در مسئله تثلیث اثری بگذارد، و آن را از عقاید زیربنایی مسیحیان حذف نماید.

از طرف دیگر همین آقایان می خواهند خود را در صف موحدان و یکتاپرستان جا بزنند. با وجود این، چگونه این ضد و نقیض و کوسه و ریش پهن را می خواهند با هم تلفیق کنند؟ خدا می داند.

گروهی خود را از این بن بست با این توجیه که «تثلیث» رمز و رازی دارد که عقل و خرد را راهی به فهم آن نیست، راحت کرده و از دست و پا زدن برای تطبیق آن با قوانین علمی، خلاصه نموده اند؛ گرچه عملاً، به تضاد میان دین

و علم صحه گذارده اند.

گروهی دیگر برای جمع میان «تثلیث» و توحید توجیه های بسیار ناروایی آورده اند که روی سوفیست های یونان را سفید نموده اند. به هرحال یک مسیحی نمی تواند درست بفهمد که چگونه خدایان سه گانه، هم سه تا است و هم یکی!

ولی در برابر عقیده تثلیث سوره «توحید» با روشن ترین بیان، صفات خدا را آن چنان بیان می کند که برای احدی جای ابهام نمی گذارد، آن جا که می گوید:

بگو خدا یکی است، او است مقصود و پناه گاه، نزاییده و زاییده نشده و برای او نظیری نیست.(۱)

این سهولت وآسانی کجا، آن ابهام و سردرگمی کجا؟

نه تنها این قسمت از عقاید اسلامی به سهولت و آسانی بیان شده که در دیگر مسائل زیربنایی نیز جریان از این قبیل است و هرگز اسلام مردم را با یک رشته معماها و لغزها سرگرم نکرده؛ بلکه اصول و فروع خود را به روشن ترین وجه بیان و مطرح نموده است و پیوسته با شعار (... لا نُكَلِّفُ نَفساً إِلاّ وُسْعَها...)(۲) پیش رفته و معتقد است که تکالیفی مانند «تثلیث» و «عشاء ربانی» ــ بر فرض صحت ــ با مقیاس های عقلی سازگار نیست. تکلیف به آن، تکلیف به غیر مقدور است و هرگز نمی توان چیزی را که در عقل مردم نمی گنجد ویا عقل آن را محال می شمارد، تکلیف کرد.

۱- [۱] «قُل هُوَ اللّه أَحَد* اللّهُ الصَّمَد* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَد*وَ لَمْ يكن له كفواً أَحد» .

۲- [۲] این آیه در سوره های انعام /۱۵۲ ، اعراف/۴۲ و مؤمنون/۶۲ وارد و در سوره بقره /۲۳۳ به گونه دیگر وارد شده است.

سهولت در فروع

این تنهـا اصول و عقایـد نیست که فهم و درک آن سـهل و آسـان است؛ بلکه فروع و تکـالیف و وظـایف اسـلامی نیز در مقام عمل از روشنی خاصی برخوردارند.

مقایسه روزه اسلامی ـ که با تغییر فصول، ساعات آن کم و زیاد می شودـ با روزه هایی که در میان کلیمیان و مسیحیان است که گاهی به ۲۶ ساعت هم می رسد، این حقیقت را روشن می سازد.

تنهـا مطـالعه آیـاتی که در سوره بقره درباره روزه داریم، ما را به جای گاه اصل «تکلیف به انـدازه توانایی» آگاه می سازد. در این آیات(۱) روزه، فریضه الهی خوانـده شـده و در عین حـال افراد مریض، مسافر(۲) و افراد پیری را که بـا مشـقت می توانند روزه بگیرند(۳) استثنا می کند و احکام یاد شده را با جمله (...یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلا یُرِیدُبِکُمُ الْعُسْرَ ...)(۴) مدلل می سازد.

دربـاره بـدهکاران که قـادر به پرداخت بـدهی خود نیسـتند، دسـتور می دهـد که از هر نوع فشار بر آن ها خودداری شود و به فروش خانه و لوازم زنـدگی که در اصـطلاح «فقهی» به آن ها «مسـتثنیات دیون» می گوینـد، مجبور نکنیـد و شـعار بـدهکار و بستانکار این باشد:

(وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْره فَنَظِرَهٌ إِلی مَیْسِرَه) : «اگر بدهکار در وضع سختی

۱- [۱] بقره/۱۸۲ـ۱۸۵.
۲- [۲] «...وَ مَنْ کانَ مریضاً أَو علی سَفَرفَعِدَّهٌ مِن أَیّام أُخرَ...» . (بقره /۱۸۵)
۳- [۳] بقره/۱۸۴.
۴- [۴] «خداوند برای شما سهولت و آسانی می خواهد نه سختی».(بقره/ ۱۸۵).

قرار گرفته است، باید انتظار روزی را بکشید تا وضع او بهتر و مشکلات او برطرف گردد».(۱)

قرآن در مواردی، احکام و دستورهای خود را مدلل و روشن می سازد که مبادا افراد کج اندیش، اندیشه «تحمیل» را به مغز خود راه دهند؛ بلکه توجه داشته باشند که این وظایف به نفع خود آنان است و هرگز هدف، ایجاد تکلیف و مشقت برای افراد نیست.

مثلاًـ دستور می دهد که برای نماز وضو بگیرند. اگرجنب باشند غسل کنند و در صورت عذر تیمم نمایند، آن گاه برای زدودن هر اندیشه ناروا درباره این وظایف می فرماید:

(...ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَج وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم ...) : «خداوند نمی خواهد شماها را به زحمت بیندازد بلکه می خواهد از این طریق شماها را پاکیزه گرداند».(۲)

قرآن هنگام دستور جهاد، افراد نابینا و لنگ و بیمار را استثنا می کند(۳) و آنان را از این وظیفه معاف می شمارد ومی فرماید:

(لَیْسَ عَلَی الأَعْمی حَرَجٌ وَلاـ عَلَی الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاـ عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ ...) : «هرگز بر افراد نابینا و لنگ و بیمار تکلیفی در شرکت در جهاد نیست».(۴)

سرانجام قرآن برای تمام قوانین و تکالیف خود، ضابطه ای معین می کند

۱- [۱] بقره/۲۸۰.

۲- [۲] مائده/۶.

۳- [۳] این گروه سه گانه در سوره نور، آیه ۶۱، به گونه دیگری نیز استثناء شده اند.

۴- [۴] فتح/۱۷.

و همه را با آن محدود می سازد ومی فرماید:

(... وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرج ...) : «در اسلام، احکام مشقت باری جعل ووضع نشده است».(۱)

این آیه و نظایر آن ها در احادیث اسلامی مانند: «لا ضرر ولا ضرار» از قوانین ناظر و تعدیل کننده اسلام است که احکام را در محدوده های غیر حرجی وغیر ضرری به رسمیت می شناسند.

امت اسلامی از لطف بیشتری برخوردارند

از آیات قرآن استفاده می شود که امت اسلامی به خاطر شایستگی هایی که به دست می آورند، از لطف بیشتری برخوردار بوده و از امت های پیشین سبک بال ترند؛ زیرا هرگاه امت های گذشته از روی کوتاهی، تکلیفی را فراموش می کردند و یا خطایی از آنان سر می زد، مسئول فراموشی و خطاهای خود شناخته می شدند.

امت اسلامی نه تنها از این دو جهت سبک بال ترند؛ بلکه تکالیف مشقت آمیزی که در امت های پیشین بوده است، در این آیین برداشته شده و این دوحقیقت در اسلام بخشیده شده است:

(...رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَلا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا ...) :«پروردگارا! وقتی چیزی را فراموش کردیم یا دچار خطا گشتیم هرگز ما را مؤاخذه مکن و امور مشقت باری را بر ما تکلیف منما، هم چنان که بر امت های پیشین ما، تکلیف کرده ای».(۲)

۱- [۱] حج/۷۸.

۲- [۲] بقره/۲۸۶.

آیات یاد شده و جز آن حاکی است که تکالیف اسلامی نه تنها محدود به قدرت و توانستن است بلکه مشقت بار هم نیست واگر در امت های پیشین روی مصالح تربیتی، چنین تکالیف پر مشقت و بیرون از طاقت عادی وجود داشته است در آیین مقدس اسلام وجود ندارد چنان که می گوید:

(رَبَّنا وَ لاتُحَمِّلْنا ما لا طاقَهَ لَنا بِهِ وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا ...) : «پروردگارا! ما را به عملی که طاقت آن را نداریم مکلّف مفرما و از ما درگذر و بر ما رحم بنما».(۱)

در این جا دو نکته را یادآور می شویم:

۱. در این مورد یک رشته روایات و احادیثی وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحار ج۵، صفحات ۳۰۰_ ۳۰۸ آنها را گرد آورده است و ما برای اختصار از نقل آنها خودداری می کنیم و فقط حدیثی را یادآور می شویم:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«إنّ هذا الدّینَ مَتینٌ فأوغِلُوا فیه برِفْق ولا تُکْرِهُوا عبادهَ اللّهِ إلی عِباداللّهِ فتکُونُوا کالراکب المُنْبِتِ لا سفراً قَطَع ولا ظهراً أبقی؛ این آیین (اسلام) دین استوار دور از هر نوع تکلیف و زحمت است در آن با آرامی و نرمی وارد شوید، عبادت های خدا را بر بندگان خدا، ناگوار نسازید، در این صورت به سان آن سوارکار تندرو خواهید بود که نه به مقصد رسیده و نه مرکبی باقی گذارده است».(۲)

۱- [۱] بقره/۲۸۶.

۲- [۲] اصول کافی، ج۲،ص ۸۶.

پیامبر گرامی شریعت خود را چنین توصیف می کند:«بعثتُ بالشّریعه السهله السمحه؛ من با شریعت سهل و آسان برانگیخته شده ام».(۱)

در ماه رمضان، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور داد که مسافران روزه خود را بخورند؛ ولی گروهی بر پیامبر سبقت گرفته و روزه خود را نشکستند. گمان کردند که ثواب بیشتری خواهند داشت، پیامبر آنان را افراد گنه کار خواند.«فسماهم رسول اللّه عصاه».(۲)

۲. در این که قدرت چگونه شرط تکلیف است، دانشمندان در علم کلام درباره آن گفتگوها کرده اند؛ چون نقل سخنان آنان، مایه اطاله سخن است علاقه مندان می توانند به مدارک زیر مراجعه کنند.(۳)

ص : ۱۸۸

۱- [۱] سفینه البحار، ج۱، ص ۶۹۵.

۲- [۲] وسائل الشیعه، ج۷، ص ۱۲۵.

۳- [۳] شرح المواقف، ج۳، ص ۱۶۰؛ تفسیر رازی، ج۸، تفسیر سوره لهب؛ المغنی نگارش عبدالجبار معتزلی، ج۱۱، ص ۳۰۹ و بحوث فی الملل و النحل: ج۲، ص ۱۸۴.

اصل نهم : عدالت در سخن گفتن

آیات موضوع

۱. (... وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالعَدْلِ ...)(نساء/۵۸)

(...فَلا تَتَّبِعُوا الهَوى أَنْ تَعْدِلُوا ...)(نساء/۱۳۵)

۲.(...وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَ آنُ قَوم عَلى أَلّا تَعْدِلُوا ...)(مائده/۸)

۳. (... وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَو كانَ ذا قُربى ...) (انعام/۱۵۲)

۴.(... هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدلِ وَ هُوَ عَلى صِراط مُسْتقيم) (نحل/۷۶)

(إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالعَدْلِوَ الإِحْسان وَ ايتاءِذِى القُرْبى ...)(نحل/۹۰)

۵.(يا داوُد إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِى الأَرضْ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالحَقّ وَلا تَتَّبِعِ الهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ ...)(ص /۲۶)

۶.(...وَ أُمِرتُ لِاَعْدِلَ بَيْنَكُم ...)(شورى/۱۵)

ترجمه آیات

۱.«هر زمان میان مردم داوری کردید، با دادگری داوری بفرمایید».

«از هوی و هوس پیروی مکنید، تا اقامه عدالت بنمایید».

۲.«دشمنی با جمعیتی شما را به ترک عدالت نکشاند».

۳.«هر موقع سخن گفتید، عدالت را رعایت کنید هر چند در مورد نزدیکان بوده باشد».

۴.«آیا آن کس که هیچ گونه خیری ندارد با آن کس که به دادگری دستور می دهد وخود در راه راست گام برمی دارد یکی است؟».

«خدا به دادگری ونیکوکاری ونیکی به بستگان دعوت می کند».

۵.«ای داوود، ما تو را جانشین خود در روی زمین ساختیم . میان مردم بر پایه حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی منما مبادا تو را از راه خدا باز دارد».

۶.«من مأمورم که عدالت را میان شما برقرار کنم».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

عدالت و دادگری بسان «حریت»و آزادی، شیواترین و دلکش ترین واژه ای است که تاکنون گوش بشریت آن را شنیده است و برای انسان متعهد و با احساس، چیزی گواراتر از اجرای عدالت و برقراری آزادی های انسانی نیست.

اگر کام ستم گران را، زورگویی، پای مال کردن حقوق دیگران، نفس کشی ها و خفقان، شیرین می سازد، در کام انسان های «بشردوست» و دردمند چیزی شیرین تر از برقراری دادگری و رعایت حقوق، نیست. وبه گفته پیشوای ششم امام صادق (علیه السلام) «العَدْلُ أحْلى مِنَ الشَّهْد؛ رعایت حقوق و حدود

در کام دادگران، از عسل شیرین تر است».(۱)

از خصوصیات دادگری و آزادی این است که تعریف و توصیف آن بسیار آسان و تحقق بخشیدن به آن مشکل است.

بسیاری از افراد می توانند در زمینه عدالت مقاله ومقاله هایی شیوا بنویسند، و در تعریف و ستایش فردی واجتماعی آن سخن بگویند؛ ولی همین افراد هنگام به دست گرفتن مقامی، برای پیاده کردن اصول آن از خود چهره ای بسیار ناتوان به نمایش می گذارند..

از باب نمونه، اگر نظری به سازمان ملل، شورای امنیت، دادگاه لاهه، سازمان عفو بین الملل و سازمان های مشابه آن، بیفکنیم، می بینیم همه این ها که برای پی ریزی عدالت در جامعه بشری و احیای حقوق انسان های ضعیف و ناتوان به وجود آمده اند، میان ادعا وعملشان فرسنگ ها فاصله است و همگی بی شک در سایه ابرقدرت ها حرکت کرده و به قیام حق جویان در ملت های ناتوان، کم تر توجه می کنند.

چهره کریه و ضد انسانی این سازمان های فرمایشی در موضوع نبرد ایران وعراق یا تصرف لانه جاسوسی آمریکا در تهران، کاملاً دیده شد. و روشن گردید آن چه برای این گروه ها مطرح است، همان حفظ منافع ابرقدرت ها است و آن چه که آنان ابداً درباره آن نمی اندیشند، همان حفظ حقوق ملت های مستضعف وبه پا خاسته است.

شکی نیست که سفیر واعضای سفارت از نظر حقوق اسلامی و بینالمللی از احترام خاصی برخوردارند و هرگز ملتی که قرن ها تلخی ستم را

۱- [۱] سفینه البحار، ج۲، ص ۱۶۶.

چشیده و اکنون برای اجرای عدالت بپا خاسته است، قوانین دینی و بین المللی را زیر پا نمی گذارد؛ ولی باید دقت کرد که واقعاً این افراد، سفیر و اعضای سفارت بوده اند یا جاسوسانی که در پوشش سفارت، ضد ملت و حاکمیت مسلم او فعالیت می کردند.

این آقایان هرگز حاضر نیستند، باقی مانده سندهای خیانت و جنایت را از نزدیک بررسی کنند وبه جای این که حادثه را از دیدگاه گروگان گیری اعضای سفارت مطالعه نمایند، باید از دیدگاه «تصرف لانه جاسوسی که ربع قرن ضد ملّت، فعالیت نموده است»، مورد بررسی قرار دهند.

در این جا کاملاً به ارزش و عظمت سخن امیر مؤمنان پی می بریم آنجا که می فرماید:

«الحقّ أوسع الأشیاء فی التواصف وأضیقها فی التناصف؛ حق وسیع ترین چیزها است در موقع گفتن، تنگ ترین و مشکل ترین چیزها است در مقام عمل و دادن حق به صاحب حق».(۱)

مانع اجرای عدالت

اگر امیر مؤمنان برپایی عدل را امر مهمی می داند که بر سر راه آن، مانع یا موانعی وجود دارد، قرآن مجید عامل اصلی را پیروی از هوی و هوس وخواهش های نفسانی می داند و به طور مؤکد دستور می دهد که از آن پیروی نکنید تا شما را از برپایی عدالت باز ندارد چنان که می فرماید:

(...فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی اَنْ تَعْدلُوا ...) :«از هوی و هوس پیروی مکنید،

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۱۱.

تا اقامه عدالت بنمایید».(۱)

اگر در قرآن هشدار می دهد که دشمنی به فرد یا گروهی نباید مانع از اجرای عدالت گردد، به خاطر این است که دوستی و دشمنی دیگران، از هوی و هوس سرچشمه می گیرد:

(...وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَ آنُ قَوم عَلی أَلاّ تَعْدِلُوا ...) :«دشمنی با جمعیتی شما را به ترک عدالت نکشاند».(۲)

در حقیقت هواپرستی دامنه ای گسترده دارد. برای ستم گری که گاهی به صورت حفظ منافع شخصی و گاهی به خاطر حب و بغض دیگران جلوه می کند، امیرمؤمنان آن را چنین ارزیابی می کنند:

« أما اتّباعُ الهَوی فیَصدُّ عن الحقِّ؛ هوا پرستی شما را از حق باز می دارد.(عدالت نیز، هیچ گاه جدا از «حق» نیست)».(۳)

عدالت زیربنای دستورات اسلام

همان طور که توحید با همه شعبه هایش زیربنای تمام اصول و فروع اسلامی است و بودن آن در عقاید و وظایف فردی واجتماعی اسلام به چشم دیده می شود، موضوع عدل وانصاف با جوانبش، بنای زیرین تکالیف فردی و اجتماعی آن را تشکیل می دهد؛ به گونه ای که اثر آن در بسیاری از اندیشه های اسلامی و دستورهای دینی خودنمایی می کند؛ از این جهت، باید توحید و عدل را پایه ای مهم برای دستورهای فردی و اجتماعی شمرد.

۱- [۱] نساء/۱۳۵.

۲- [۲] مائده/۸.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

بنابراین، قرآن دستور می دهد که پیامبر به مردم بگوید:

(...وَ أُمرتُ لِاَعْدِلَ بَیْنَ_کُمْ ...) :«من مأمورم که عدالت را میان شما برقرار کنم».(۱)

یعنی من از جانب خدا آمده ام تا هرگونه ستم و تبعیض و اجحاف را از شئون زندگی انسان بزدایم و جامعه انسانی را از لوث وجودش پاک سازم.

قرآن ارزش جامعه را از آن رهبری می داند که خود بر درستی و به راه راست بوده و پیوسته آنان را هم به دادگستری می خواند . و این برتری را در ضمن پرسشی اندیشه زا مطرح می کند:

(...هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدلِ وَ هُوَ عَلی صِراط مُسْتقیم) : «آیا آن کس که هیچ گونه خیری ندارد با آن کس که به دادگری دستور می دهد وخود در راه راست گام برمی دارد یکی است؟» . (۲)

سپس قرآن با پیامی دیگر همه مردم را به عدل و داد دعوت می کند و سه صفت عالی انسانی را کنار هم یادآور می شود ومی فرماید:

(إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالعَدْلِوَ الإِحْسانِ وَ ایتاءِذِی القُرْبی) :«خدا به دادگری ونیکوکاری ونیکی به بستگان دعوت می کند».(۳)

قرآن به خاطر اهمیتی که مقام قضاوت و داوری دارد، دادرسان دادگاه ها را به طور کلی مورد خطاب قرار می دهد ومی گوید:

(... وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالعَدْلِ ...) :«هر زمان میان مردم داوری کردید، با دادگری داوری بفرمایید».(۴)

۱- [۱] شوری/۱۵.

۲- [۲] نحل/۷۶.

۳- [۳] نحل/۹۰.

۴- [۴] نساء/۵۸.

در جای دیگر، یکی از داوران بزرگ تاریخ را که در طول زندگی سرچشمه شگفت انگیزترین داوری ها بوده است، خطاب می کند و به او دستور می دهد که با خدا باشد وبه هرچه که او حکم کرده داوری کند ومی فرماید:

(یـا داوُد إنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الأرضْ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَلا تَتَّبع الهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ ...) :«ای داوود، ما تو را جانشین خود در روی زمین ساختیم . میان مردم بر پایه حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی منما مبادا تو را از راه خدا باز دارد».(۱)

مقصود از «حق» در آیه همان درست اندیشی و گرامی داشتن حقوق مردم و پیراستگی از هر نوع خودخواهی است و رعایت «حق» به این معنی جدا از عدالت نیست.

اگر در آیه :(فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَ لا تَتَّبع الهَوی فیضلّک عن سَبیلِ اللّهِ)(۲) پیروی از هوی و هوس سدی برابر حق جویی وحکم بر آن معرفی شده و در آیه: (فلا تتّبعوا الهوی أن تعدلوا) (۳) به دنبال هوی و هوس رفتن را مانع از اجرای عدالت، خوانده شده است، در حقیقت پیروی از خواهش های نفس سرکش را سرچشمه آلودگی های روح قرار داده است.خلاصه، این خویی است که سد راه خدا است و با اندک درنگی در دو آیه یاد شده می توان به آن دست یافت.

یکی از نمودهای عدالت در گرو مراقبت ها در سخن گفتن است؛ خواه در مقام داوری باشد یا نقل حادثه وماجرا. هرگز نباید پیوند خویشاوندی سبب گردد که، انسان پا روی حق خواهی بگذارد و به خاطر چنین پیوندی، خلاف

۱- [۱] ص/۲۶.

۲- [۲] ص/۲۶.

۳- [۳] نساء / ۱۳۵.

عدالت داوری کند یا سخنی بگوید. از این رو قرآن می فرماید:

(... وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَو كانَ ذا قُربی ...).(۱)

گروهی هستند که به خاطر وجدان نیمه زنده ای که دارند، از پای مال کردن حقوق دیگران پرهیز می کنند؛ ولی اگر به عللی خرد آنان مغلوب گردد وحقی را پای مال کنند و اندک زمانی از آن گذشت، می پندارند که گذر زمان آن گناه شان را از میان می برد.

در حالی که امیر مؤمنان با چنین پنداری سخت مخالف است و می فرماید:

«الحقُّ القديمُ لا يُبْطِلهُ شَيء؛ حقّ افراد را، چیزی از بین نمی برد».(۲)

در احادیث اسلامی درباره آداب قاضی و نحوه نگاه کردن و سخن گفتن او با شاکی و متشاکی، روایات ارزنده ای وارد شده است.

امیر مؤمنان به قاضی خود شریح چنین دستور می دهد:«ثُمّ واسِ بينَ المُسْلِمينَ بوجهِك و منطقِك و مجلسِك حتّى لا يَطْمَعَ قريبُك فى حيفِك و لا ييأس عدوُك من عدلك؛ میان مسلمانان در نگاه کردن و سخن گفتن و محل نشستن خود،مساوات برقرار کن تا نزدیکان تو چشم طمع به ستم تو ندوزند، دشمن از عدالت و دادگری تو،مأیوس نگردد».(۳)

امیر مؤمنان به خلیفه دوم می گوید: «سه چیز است که اگر آن ها را به خاطر بسپاری و عمل کنی، تو را از دیگر چیزها بی نیاز می سازد. و اگر آن ها را

۱- [۱] انعام/۱۵۲.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج۱۸، أبواب آداب القاضی، باب ۱، حدیث ۱، ص ۱۵۵.

ترک کنی، عمل به غیر آن ها تو را سودی نمی بخشد». خلیفه می گوید: آن سه چیز چیست؟ امام فرمود:

«إقـامهُ الحُـدود علی القریبِ والبعیـدِ، والحکمُ بکتـابِ اللّه فی الرضـاء و السَّخَط، و القسم بالعـدل بین الأحمر والأسود؛ اجرای حدود بر خودی و بیگانه، داوری مطابق کتاب خدا در حالت رضا و خشم، عدالت در تقسیم میان سفید و سیاه».(۱)

احادیث در این زمینه فراوان است. ولی به اندک آن بسنده کردیم.

۱- [۱] مدرک پیش، ص ۱۵۶.

اصل دهم : پیمان های الهی و پای بندی به آن

آیات موضوع

۱. (...وَ أوفوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ ...)(بقره/۴۰)

(...وَ المُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا ...)(بقره/۱۷۷)

۲. (... أَوفُوا بالعُقُودِ...)(مائده/۱) (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوةً لِلّذینَ آمَنُوا الیَهُودَ وَالّذینَ أشرکُوا...)(مائده/۸۲)

(... وَلا نَکتُمُ شهادَةَ اللّهِ ...)(مائده/۱۰۶)

۳.(...وَبِعَهْدِ اللّهِ أَوفُوا ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ)(انعام/۱۵۲)

۴.(وإمّا تَخافَنَّ مِن قَوم خِیانَةً فَانْبِذْ إلَیهِم عَلی سَواء إنّ اللّهَ لا یُحبُّ الخائِنینَ)(انفال/۵۸)

۵. (وَ إِنْ أَحَدٌمِنَ الْمُشْرِکینَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اللّهِ ثمَّأَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ...) (توبه/۶)

ص : ۱۹۸

(... إِلاَّ الَّذينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الحَرامِ فَما اسْتَقامُوا لَكَمْ فَاستَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ)(توبه/۷)

(وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ)(توبه/۱۲)

(أَلا تُقاتِلُونَ قَوماً نَكَثُوا أَيمانَهُمْ ...)(توبه/۱۳)

(وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ ...)(توبه/۱۱۱)

۶.(اَلّذينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ المِيثاقَ ...)(رعد/۲۰)

(وَ الّذينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بعْدِ مِيثاقِهِ ...)(رعد/۲۵)

(... إِنّ اللّهَ لا يُخْلِفُ المِيعادَ) (رعد/۳۱)

۷.(وَ أَوفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ ...)(نحل/۹۱)

۸.(... وَ أَوفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ العَهْدَ كانَ مسْئُولاً)(اسراء/۳۴)

۹. (وَ الّذينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ)(مؤمنون/۸)

ترجمه آیات

۱.«به میثاق هایی که با من بستید پایدار باشید تا من (خدا) نیز وفا کنم و مانند این ها».

«وفاداران به پیمان های خویش، زمانی که پیمان ببندند».

۲.«به عقدها وفا کنید».

«یهود ومشرکان را، لجوج ترین دشمن نسبت به افراد با ایمان می یابی».

«شهادت خدایی را پنهان نمی کنیم».

۳.«به عهد الهی وفا کنید این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا متذکر شوید».

۴.«اگر از خیانت گروهی بترسی، به آنان منصفانه اعلام کن خدا خیانت کاران را دوست نمی دارد».

۵.«هرگاه مشرکی امان بخواهد تا سخن خدا را بشنود به او امان بده، تا کلام الهی را گوش کند؛ آن گاه او را به جای گاه خود بازگردان».

«مگر با آنان که در نزدیکی مسجد الحرام، پیمان بستید تا آنان به پیمان خود وفادارند، شما نیز وفادار باشید خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد».

«اگر آنان پیمان های خود را شکستند و در آیین شما طعن زدند، سران کفر را بکشید، وبرای آنان پیمانی نیست. شاید آنان بپرهیزند».

«چرا با گروه پیمان شکن نبردنمی کنید؟».

«کیست با وفاتر به پیمان خود از خدا».

۶. «آنان که به پیمان های الهی وفادارند و هرگز پیمان ها را نمی شکنند».

«آنان که پیمان های خدا را می شکنند».

«خداوند خلف وعده نمی کند».

۷.«به پیمان های الهی وفادار باشید هر موقع پیمان بستید».

۸.«به پیمان های خود وفادار باشید؛ زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد».

۹. « آنان که امانت ها و پیمان ها را رعایت می کنند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

پای بندی به پیمان و لزوم عمل به آن، ریشه فطری و ارتکازی دارد. و هر انسانی ارزش و مقام پیمان را در نخستین مدرسه

«تربیت» یعنی فطرت و

ص : ۲۰۰

سرشت انسانی می آموزد و از آن الهام می گیرد. کودکان در آغاز زندگی با سرشت پاک خود عمل به پیمان را لازم می دانند، وپیمان شکنی را نکوهش می کنند و از پیمان های پوچ و توخالی برخی از پدران و مادران، ناراحت می شوند؛ کودکان با این احساس، بارور می شوند تا دستی از خارج آنان را از راه راست به بیراهه نبرد و یا از راه چشم و گوش، خلاف مقتضای فطرت، در فضای فکر آن ها وارد نشود؛ این احساس در نهاد آنان باقی می ماند.

به خاطر نهادین بودن این اصل در جامعه انسانی، نقض عهد و پیمان شکنی، از پلیدی های بزرگ اخلاقی به حساب می آید و با این کار ضربت شکننده ای بر شخصیت و انسانیت فرد، وارد می سازد و در صحنه سیاسی هم چیزی ننگ بارتر از پیمان شکنی نیست. تنها ملتی عزیز و سربلند است که، به پیمان های خود عمل کند و آن ها را محترم بشمارد.

به خاطر همین اهمیت است که قرآن دستور می دهد تا به پیمان ها وقراردادهای خود ـ خواه پیمان های الهی و خواه پیمان های دیگر ـ پیوسته وفادار باشیم و بدانیم که در برابر خدا، مسئولیت خاصی داریم آن طور که می فرماید:

(...وَ أَوفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ العَهْدَ کانَ مَسْئُولاً):«به پیمان های خود وفادار باشید؛ زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد».(۱)

ونیز می فرماید:(وَالَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ) : «آنان که به امانت وعهد و پیمان خود وفادارند».(۲)

این دو آیه به اندازه کافی موقعیت پیمان را در قرآن روشن ساخته و ارزش

۱- [۱] اسراء/۳۴.

۲- [۲] مؤمنون/۸.

ویژه آن را بیان کرده است.

آگاهی از جای گاه عهد وپیمان در قرآن بستگی به آن دارد که بخشی از آیات را که به صورت های مختلف ما را به پایداری بر آن دعوت می کند، در این جا منعکس کنیم. در این مورد کافی است که بدانیم لفظ «عهد» با تمام مشتقات خود در قرآن ۴۵ بار وارد شده است و قرآن به صورت های مختلف ما را به رعایت پیمان دعوت نموده است:

الف: به صورت دستور و امر مانند:(وَ أَوفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُم ...) : «به پیمان های الهی وفادار باشید هر موقع پیمان بستید»، و (...وَ أوفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ ...):«به میثاق هایی که با من بستید پایدار باشید تا من (خدا) نیز وفا کنم و مانند این ها».(۱)

ب: به صورت توصیف و بیان حال افراد نیکوکار مانند:(...وَ المُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا ...):«وفاداران به پیمان های خویش، زمانی که پیمان ببندند».(۲) و (الّذینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ المِیثاقَ) : «آنان که به پیمان های الهی وفادارند و هرگز پیمان ها را نمی شکنند».(۳) ودر دو مورد می فرماید:(وَ الّذین هُمْ لأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ): «آنان که امانت ها و پیمان ها را رعایت می کنند».(۴)

ج: در آیاتی، پیمان شکنی را به شدت محکوم کرده ومی فرماید:(وَ الّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بعْدِ مِیثاقِهِ ...):«آنان که پیمان های خدا را می شکنند».(۵)

۱- [۱] بقره/۴۰.

۲- [۲] بقره/۱۷۷.

۳- [۳] رعد/۲۰.

۴- [۴] مؤمنون/۸ و معارج/۳۲.

۵- [۵] رعد/۲۵.

د: قرآن ، خدا را وفادارترین فرد به وعده ها و پیمان می شمارد و از این طریق ما را به اتصاف به چنین شیوه ای برگزیده دعوت می کند آنجا که می فرماید:(... وَ مَنْ أَوفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ ...) :«کیست با وفاتر به پیمان خود از خدا...». (۱) سرانجام بر می گردد، ویکی از صفات خدا را این معرفی می کند که هرگز وعده های خویش را زیرپا نمی گذارد. می فرماید:(... إِنّ اللّهَ لا یُخْلِفُ المِیعادَ): «خداوند خلف وعده نمی کند».(۲)

به این ترتیب، پیمان داری و جای گاه آن در قرآن روشن می گردد.

پیمان شکنی نشانه بی شخصیتی است

نادیده گرفتن پیمان ها جز خودخواهی و بی اعتنایی به حقوق دیگران علتی ندارد. و خودخواه، که محور زندگی او را، غرائز حیوانی پی ریخته اند، نمی تواند خداخواه وحق جو _ که خصیصه یک مسلمان است _ باشد؛ از این جهت پیامبر گرامی پیمان شکنان را، نامسلمان می خواند ومی فرماید:

«لا دِینَ لِمن لا عهدَ له؛ آن کس که به پیمان خود وفادار نیست، مسلمان نیست».(۳)

قرآن بزرگ ترین دشمن اسلام را، یهود و مشرکان می داند، و دشمنی شان را این گونه می خواند:

(لَتَجِدنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوةً لِلّذینَ آمَنُوا الیَهُودَ وَالّذینَ أشرکُوا ...): «یهود ومشرکان را، لجوج ترین دشمن نسبت به افراد با ایمان می یابی».(۴)

۱- [۱] توبه/۱۱۱.

۲- [۲] رعد/۳۱.

۳- [۳] بحار، ج۱۶، ص ۱۴۴.

۴- [۴] مائده/۸۲.

ولی هرگاه پای پیمان به میان می آید دستور می دهد که مسلمانان پیمان های خود را حتی با این گروه ها هم حفظ کنند و چیزی از آن کم نکنند. همچنین می گوید:

(إِلّا الّذینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاستَقِیمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ) (۱):«مگر با آنان که در نزدیکی مسجد الحرام، پیمان بستید تا آنان به پیمان خود وفادارند، شما نیز وفادار باشید خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد».(۲)

از نکوهشی که قرآن درباره پیمان شکنان انجام داده، می توان نظر اسلام را در این مورد به خوبی به دست آورد و ما یک نمونه از آن را در این مورد می آوریم:

(وَ إِنْ نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الکُفْرِ إِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ) :«اگر آنان پیمان های خود را شکستند و در آیین شما طعن زدند، سران کفر را بکشید، وبرای آنان پیمانی نیست. شاید آنان بپرهیزند».(۳)

در آیه دیگر با شدت هرچه تمام تر دستور می دهد که با پیمان شکنان نبرد شود وبه آنان مجال ندهید:(أَلا تُقاتِلُون قَوماً نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ): «چرا با گروه پیمان شکن نبرد نمی کنید؟».(۴)

در اهمیت پیمان داری همین بس که می فرماید اگر به گاه نبرد، از دشمن

۱- [۱] توبه/۷.

۲- [۲] به همین مضمون است آیه ۴، سوره توبه.

۳- [۳] توبه/۱۲.

۴- [۴] توبه/۱۳.

کسی بخواهد از منطق اسلام آگاه گردد تا آن که در گرایش به اسلام بیندیشد. به حکم قرآن، باید به او امان داد و با او پیمان بست تا سخن خدا و منطق قرآن را به خوبی بشنود. هرگاه بخواهد به اردوگاه خود بازگردد، باید او را با کمال احترام به آن جا بازگرداند.و این حقیقت در این آیه به خوبی منعکس شده است:

(وَ إِنْ أَحَدٌمِنَ الْمُشْرِكينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَه ...):«هرگاه مشرکی امان بخواهد تا سخن خدا را بشنود به او امان بده، تا کلام الهی را گوش کند؛ آن گاه او را به جای گاه خود بازگردان».(۱)

وعده های اخلاقی

گروهی از مردم به عهد و پیمان های رسمی احترام خاصی قائلند؛ ولی به وعده های اخلاقی خود چندان توجهی ندارند. وعده کردن وعمل نکردن نزد آنان جرم و گناهی شمرده نمی شود. در صورتی که بی اعتنایی به چنین وعده های دوستانه هرچند جرم محسوب نشود، از نظر اصول اخلاقی اسلام، بسیار نکوهیده است و از یک نوع کم شخصیتی وبی اعتنایی به دیگران حکایت می کند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:«مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ واليومِ الآخِرِ فَلْيَفِ إذا وَعَدَه؛ آن کس که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد باید به وعده های خود وفادار باشد».(۲)

در برخی از روایات، عمل به وعده های اخلاقی به صورت یک امر

ص : ۲۰۵

۱- [۱] توبه/۶.

۲- [۲] اصول کافی، ج۲، ص ۳۶۲.

واجب مطرح شده است. واین گویای اهمیت عمل به چنین وعده هایی است تا آن جا که برخی از پیشوایان معصوم می فرمایند:«یَجِبُ عَلی المُؤْمِنِ الوفاءُ بالمواعیدِ؛ بر فرد با ایمان لازم است به پیمان خود عمل کند».(۱)

گروهی به خاطر خود شیرینی و اظهار شخصیت، چیزی را گردن دار می شوند که به انجام آن قدرت ندارند و چیزی را ضمانت می کنند که از وفای به آن عاجزند.

این گروه غافل از آن هستند که پذیرفتن وعده های خارج از حد توانایی، سرانجام از شخصیت انسان می کاهد و او را یک فرد غیر اصولی و حقیر معرفی می کند.

اسلام، عمل به پیمان را از حقوق ملی اسلامی تلقی نمی کند که تنها باید درباره فرد مسلمان رعایت کرد؛ بلکه آن را از حقوق بین المللی بشر تلقی می نماید و آن را یکی از سه چیزی می داند که باید درباره تمام افراد بشر رعایت گردد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:«سه چیز است که تخلف از آن برای کسی روا نیست. نخست عمل به پیمان، خواه طرف وعده مسلمان باشد یا کافر، دومی نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند یا نامسلمان، سوم ادای امانت، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا کافر».(۲)

در نبرد «صفین» که فرزند ابی سفیان با نیرنگی سپاهیان علی را از میدان به بیرون برد و قرار شد که طرفین به مدت یک سال از یکدیگر فاصله بگیرند و

۱- [۱] مستدرک، ج۲، ص ۸۵.

۲- [۲] ثلاث لیس لأحد فیهنّ رخصه: الوفاء، لمسلم کان أو کافر، و برّ الوالدین، مسلمین أو کافرین، أداء الأمانه، لمسلم کان أو کافر. مجموعه ورام، ج۱، ص ۱۲۱.

در این مدت دو داور که هر یک برگزیده یک طرف بود درباره این دو گروه رأی دهند.

وقتی که قرارداد نوشته شد و مسأله «تحکیم» و داوری نمایندگان دو طرف به امضای هر دو طرف رسید همان گروهی که علی را تحت فشار قرار داده بودند که به موضوع «حکمیت» تن دهد، از کار خود پشیمان شدند و از امام خواستند که پیمان خود را نادیده گرفته و جنگ و نبرد را آغاز کند. امام در پاسخ آنان گفت:

«وَیْحَکُمْ! أبعدَ الرضا والعهدِ نَرْجِعُ أو لیس اللّه یقول(أَوفوا بالعقود) وقال:(وَ أَوفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ) ، (وَ لا تَنْقُضُوا الأیمانَ بَعْدَ تَوْکِیدها وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهُ عَلَیْکُمْ کَفیلاً إِنّ اللّهَ یعلم ما تَفعَلُونَ)»:«وای بر شما! آیا پس از رضایت و بستن پیمان ، سخن خود را پس بگیریم؟ آیا خدا نمی فرماید: به پیمان های خود وفادار باشید ویا: به پیمان های الهی وفادار باشید، و همچنین: سوگندها را پس از محکم کردن نشکنید؟ در حالی که خدا را کفیل خود قرار دادید. خداوند از آن چه که انجام می دهید، آگاه است».

پیمان الهی چیست؟

در قرآن مجید، گاهی لفظ «عهد» به «اللّه» اضافه شده و به صورت «عهد اللّه» استعمال شده است[1] باید دید مقصود از آن چیست؟

ممکن است مقصود پیمان هایی باشد که در آن لفظ جلاله؛ یعنی (اللّه) به گونه ای به کار رفته مانند سوگند به خدا، یا نذر وغیره که گویی طرف معامله

۱- [۱] سوره بقره/۲۷؛ آل عمران/۷۷؛ رعد/۲۰و ۲۵و نحل/۹۱و۹۵.

خـدا است؛از این جهت به آن «عهـد اللّه» گفته می شود؛ یا در جایی لفظ شـهادت به سوی خدا اضافه شده است مانند: (... وَلا نکتم شهاده اللّهِ...): «شهادت خدایی را پنهان نمی کنیم».(۱)

ممکن است احکام وسفارشـها و دسـتورهای کلی الهی باشد که بر دوش امت ها گذارده شده است؛ چون: (... وَ أَوفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ ...): «به سفارش های من عمل کنید تا من نیز به درخواست های شما عمل نمایم».(۲)

همچنین، ممکن است مقصود پیمـان های فطری و تکوینی باشـد که دست آفرینش در نهاد انسان گـذارده است. و در حقیقت مجموع ادراکات فطری، پیمان های تکوینی الهی است که در آفرینش ما نهفته است.(۳)

بهتر این است که بگوییم: مقصود همه پیمـان هـایی است که در آن پـای خـدا به گونه ای در میـان باشـد؛ خواه پیمان تکوینی باشد خواه تشریعی، خواه به صورت سوگند باشد یا به صورت دستورهای کلی الهی.

و امّا نکاتی چند:

۱. فقهـا هرچنـد خریـد، فروش، نکـاح و دیگر عقود را جزء عهـد و پیمـان شـمرده انـد و بر لزوم وفـای به آن ها با آیه : (أَوفُوا بِالعُقُودِ)(۴) استدلال کرده اند؛ ولی چون این گونه از عهدها و پیمان ها برای خود احکام بخصوصی دارند، و

۱- [۱] مائده/۱۰۶.

۲- [۲] بقره/۴۰.

۳- [۳] مانند آیه:«أَلَم أَعْهَد إِلیکم یا بنی آدم أَنْ لاّ تعْبُدُوا الشَّیطانَ...»(یس/۶۰).

۴- [۴] مائده/۱.

در کتابهای فقهی از آن ها بحث شده است؛ ازاین جهت ما در مورد این نوع پیمان ها گفت وگو نمی کنیم.

۲. قراردادهایی که دولت اسلامی هنگام نبرد با متجاوزان و پیمان شکنان می بندد وصلح نامه ها و پیمان هایی که در این وقت ها بـا آنـان بسته می شود، بیشتر مورد توجه قرآن در مسائل مربوط به عهدها و پیمان ها است و گردآوری این نوع آیات، با نکات بس ارزنده ای همراه است، علاقه مندان می توانند در این مورد به تحقیق و بررسی بپردازند.

۳. با این که اسلام پیمان شکنی را سخت نکوهش می کند، در دو مورد شکستن آن را روا می شمارد:

الف: زمانی که دشمن پیمان خود را بشکند، حاکم اسلامی هم می توانـد پیمان خود را نادیده بگیرد. قرآن درباره مشرکان پیمان شکن می گوید:

(کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکینَ عَهدٌ عِنْدَاللّهوعِنْدَ رَسُولِهِ إِلّاالّذینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِد الحَرامِ فَما اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقیمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقینَ)[۱]: «چگونه می شود مشرکان نزد خدا و رسول او پیمانی داشته باشند؛ مگر آنان که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید. تا آنان وفادارند شما نیز وفادار باشید، خداوند پرهیزگاران را دوست دارد».

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با یهودیان «بنی قینُ قاع» و «بنی قریظه» و دیگر یهودیان یثرب پیمان بسته بود تا روزی که آنـان به پیمان های خود وفادار بودنـد پیامبر نیز پیمان خود را محترم می شمرد؛ ولی از روزی که آنان به پیمان شکنی و آزار مسلمانان و جاسوسی پرداختند، پیامبر نیز پیمان خود را نادیده گرفت. همچنین بود رفتار پیامبر با قریش مکه، آن گاه که آنان پیمان خود را با کمک به بنی بکر ضد خزاعه

[۱] توبه / ۷.

که هم پیمان مسلمانان بودند شکستند، پیامبر نیز پیمان خود را نادیده گرفت.

هرگز شکستن پیمان، به بهانه این که پیمان مایه از دست رفتن یک رشته منافع است، جایز نیست. و چنین اندیشه هایی مجوز نادیده گرفتن پیمان ها نمی شود.

ب: آن گاه که حاکم اسلامی از خیانت دشمن بترسد وقرائن و شواهد بر سوء نیت و نقشه های غلط دشمن گواهی دهد، حاکم اسلامی می تواند پیمان را به هم بزند و طرف را مطلع سازد. چنان که می فرماید:

(وامّا تخافنَّ مِنْ قَوم خِیانهً فَانْبِذ إلَیْهِمْ عَلی سَواء انّ اللّهَ لا یُحبُّ الخائنینَ):«اگر از خیانت گروهی بترسی، به آنان به عنوان مقابله اعلام کن که پیمانشان لغو شده است خدا خیانت کاران را دوست نمی دارد».(۱)

تفاوت مهمی که اجتماع اسلامی با دیگر گروه ها دارد این است که، برای اجتماعات دیگر جز حفظ منافع مادی زودگذر، چیزی مطرح نیست؛ لذا تا لحظه ای که عهد و پیمان به حال آنان سودمند باشد و منافع آنان را تضمین کند، با تمام قدرت در حفظ آن می کوشند؛ امّا وقتی به سود آنان نباشد ویا ضررهایی متوجه آنان شود به بهانه های گوناگون آن را نادیده می گیرند و از آن شانه خالی می کنند؛ ولی جامعه اسلامی که هدفی جز نشر معنویت و احیای اصول انسانی و گسترش مهر و محبت ندارد، به هیچوجه نمی تواند پیمان خود را بشکند؛ بلکه باید تا پای جان از آن پاس داری نماید. در این زمینه قرآن می گوید: تا طرف به پیمان خود وفادار است شما نیز وفادار باشید، بلافاصله می گوید:(إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ)(۲) این نگاهی دارد به این که عمل به پیمان،

ص : ۲۱۰

۱- [۱] انفال/۵۸.

۲- [۲] توبه/۷.

جدا از تقوا نیست. ویا می افزاید: اگر از خیانت دشمن هم پیمان می ترسی پیمان خود را نادیده بگیر و او را آگاه ساز و بی درنگ تهدید می کند:(إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الخائِنینَ)(۱)و نادیده گرفتن پیمان را بدون اعلام، خیانت می خواند . نیز می پردازد به جاهای باریک و موردی که: اگر سربازی امان خواست تا سخن خدا را بشنود به او مهلت بده و سپس: اگر نخواست اسلام بیاورد او را به جای گاه خود بازگردان:(ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ) .(۲)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در دیدی گسترده تر فرمود: «ذمّه المسلمین واحده یسعی بها ادناهم؛ تعهد تمام مسلمانان یکی است اگر فردی عادی از آنان امان داد، باید همه بپذیرند».(۳)

نام داران تاریخ

تاریخ از شخصیت های برجسته ای نام می برد که، عمل به پیمان را تا پای جان محترم می شمردند. ما در پرونده سیاه «حجاج» می خوانیم:

وی به قتل گروهی فرمان داد، وقتی نوبت به قتل آخرین آنان رسید، صدای مؤذن بلند شد. وی او را به یکی از مأموران خود سپرد تا شب مراقب او باشد و صبح وی را به دار الاماره بیاورد تا مجازاتش کند. وقتی آن دو، مقر حکومت حجاج سفاک را ترک کردند، زندانی رو به مأمور حجاج کرد وگفت: من بی جهت گرفتار شده ام و به رحمت خداوند امیدوارم. تمنای من این است که به من نیکی کنی واجازه دهی امشب به خانه خود برگردم و همسر و فرزندانم را وداع کنم و وصایای خود را بگویم؛ حقوق مردم را ادا کنم و فردا صبح هنگام

۱- [۱] انفال/۵۸.

۲- [۲] توبه/۶.

۳- [۳] مستدرک الوسائل، ج۳، ص ۲۵۰.

پیش تو بیایم.

مأمور حجاج از این درخواست درشگفت مانـد و گفت: هرگز دیده ای که مرغ از قفس بپرد و بار دیگر به آن باز گردد؟! من چگونه تو را آزاد کنم؛ در حالی که امیـدی به بازگشت تو نـدارم، وی گفت: عهد می کنم که فردا صبح گاه باز گردم وخدا را بر این عهد گواه می گیرم.

مأمور حجاج بر خلاف مأموران دستگاه های طاغوتی، لحظه ای منقلب شـد و او را آزاد ساخت وقتی او از دیدگان وی غایب گشت سخت پریشان شـد و خود را در معرض خشم حجاج دیـد. آن شب تا صبح نخوابید. وقتی صبح شد، آن مرد به پیمان خود عمل کرد و در خانه مأمور حجاج را زد. وقتی چشم مأمور به وی افتاد، گفت: چرا بازگشتی؟ گفت: هرکس عهـد کند و خداوند را به آن گواه بگیرد، باید به آن پای بند باشد. و از سوی دیگر، به رحمت پروردگار جهان اطمینان کامل دارم.

مأمور او را به دار الاماره برد و سرگذشت خود را با حجاج در میان نهاد و از وفای او به پیمان خود سخت تعجب کرد. حجاج او را به مـأمور بخشـید، مأمور نیز با کمال مهربانی وی را آزاد ساخت. هنگام آزاد شـدن هرگز از مأمور حجاج سپاس گزاری نکرد؛ولی فردای آن روز آمـد و مراتب حق شناسـی خود را بازگفت وعلت تأخیر آن را چنین بیان کرد: نجات دهنده من خدا بود و تو وسـیله این کار بودی. هرگاه از تو تشکر می کردم، تو را شـریک نعمت خـدا قرار داده بودم لازم دانسـتم. نخست از خدا تشکر کنم، آن گاه از تو سپاس گزار باشم! (۱)

ص : ۲۱۲

۱- [۱] ناسخ التواریخ، ج۱، حالات امام باقر (علیه السلام) ، ص ۹۷.

اصل یازدهم : انسان و مسئولیّت ابزار شناخت

آیات موضوع

۱. (وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْئُولاً) (اسراء/۳۶)

۲. (حَتّی إِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَیهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصارُهم وجُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ)(فصلت/۲۰)

(وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنا اللّهُ الّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْء وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ)(فصلت/۲۱)

۳.(...وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْم إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ)(جاثیه/۲۴)

۴.(...وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الحَقِّ شَیْئاً) (نجم/۲۸)

ترجمه آیات

۱.«از آن چه که نمی دانی پیروی نکن، گوش و چشم و دل مسئول می باشند».

۲.«آن گاه که به آتش نزدیک شدند، گوش ها و دیدگان و پوست های آنان به اعمال حرامی که به وسیله آن ها مرتکب می شدند گواهی

ص : ۲۱۳

می دهند».

« آن گاه که اعضا بر خلاف کاری های افراد گواهی دادنـد، صاحبان آن ها که همان گنه کاران هسـتند به آن ها اعتراض می کننـد که چرا بر ضـرر ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند خدایی که همه چیز را به سـخن درآورده، ما را به سـخن گفتن واداشته است».

۳.«هرگز به آن چه ادعا می کنند علم و اذعانی ندارند، بلکه از وهم و پندار پیروی می کنند».

۴.«گمان و پندار، تو را از پیروی حق بی نیاز نمی سازد».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

حس کنجکاوی و واقع گرایی یکی از ابعاد روح و روان انسان به شـمار می رود، هر فردی به طور فطری حقیقت طلب آفریـده شده است. اگر آفرینش انسان با حسّ و اقع جویی آمیخته نبود، هرگز به دریدن پرده های جهل موفق نمی گشت.

انسـان ها همواره و در هر رویـدادی خواهان فهم حقیقت آن است، وتا به سـرحد شـناخت کامل نرسـد، هرگز گمان و پنـدار، عطش واقع جویی او را فرو نمی نشاند.

به خاطر فطری بودن همین مطلب، ابن سـینا می گویـد:«هرکس از نظریه ای بدون دلیل پیروی کند، او فطرت انسانی خود را از دست داده است».

در حالی که پیروی از دانش و دوری از گمان و پنـدار برای انسان ها یک امر فطری است. گاهی دیده می شود که گروهی به خاطر یک رشته منافع زودگذر، یا رسیدن به مقامی، چشم و گوش بسته، از مسلکی پیروی می کنند

ص : ۲۱۴

که بسا برای ارضای وجدان سرزنش کننده خود چنین وانمود می کنند که به آن مطلب، علم و اذعان دارند. قرآن این گروه را در آیات متعددی نکوهش می کند ومی فرماید:

(...وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْم إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ) :«هرگز به آن چه ادعا می کنند علم و اذعانی ندارند، بلکه از وهم و پندار پیروی می کنند».(۱)

و در آیه مورد بحث می فرماید:(وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) :«از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن» و در حقیقت این جمله یادآور حکمی است که نهاد و فطرت انسان است و ما را نسبت به آن توجه می دهد.

پیروی از علم اصل اساسی است

همان طور که در آغاز بحث یادآور شدیم، مفاد آیه مورد بحث، بیان گر یک حکم فطری و طبیعی انسان است. و این که او در هر رویدادی تا به سرحد شناخت قطعی نرسد، آرام نمی گیرد. از این رو مفاد آیه، کلی و گسترده خواهد بود وانسان نباید در هیچ جایی بدون مدرک قطعی به چیزی تکیه کند.

در این جا سؤالی مطرح می باشد که: اگر پیروی از علم یک اصل کلی واساسی است، پس چرا ما در مواردی از ظن و گمان پیروی می کنیم؛ مثلاًـ در یافتن صاحب چیزی، اگر در دست کسی ببینیم، می گوییم : او «ذو الید» است. و می گوییم مال از آن او است. یا در احکام الهی، به نقل یک روایت از سوی کسی که عادل است، به عنوان روایت امام معصوم می پذیریم (حجیت خبر و احد در احکام). و در تشخیص موضوعات مثلاً فلان چیز پاک است یا نجس؛ ملک فلانی هست یا نیست؛ به قول دو عادل عمل

۱- [۱] جاثیه/۲۴.

می نماییم(حجیت بینه در موضوعات). از این که ما در این موارد به این امارات و قراین عمل می کنیم و هیچ کدام علم و یقین آفرین نیست معلوم می شود که، مفاد آیه یک اصل کلی نیست و گاهی انسان به گمان وپندار تکیه می کند.

این پرسش را فخر رازی در تفسیر خود مطرح و روی آن تکیه کرده است(۱) و موارد ده گانه ای را یادآور شده است که در آن جاها شارع اجازه داده است که به ظن عمل شود؛ ولی رازی از یک نکته غفلت کرده است و با توجه به آن، اذعان خواهد کرد که حتی در این موارد، عمل تکیه گاه قطعی دارد، نه ظنی، و در حقیقت عمل به علم وقطع است نه ظن و گمان.

درست است که هر کدام از این قراین و امارات، یقین آفرین نیست؛ ولی از آن جا که حجیت و صحت اعتماد بر آن ها از جانب شارع، به وسیله دلایل قطعی ثابت شده است؛ از این جهت عمل به آن ها عمل به چیزی است که به طور یقین حجت ومورد رضای شارع است.

وبه عبارت دیگر: چون تحصیل یقین در تک تک احکام و موضوعات، مایه رنج و زحمت می باشد، صاحب شریعت به حکم این که اسلام آیین سهل و آسانی است، اجازه داده است که در این موارد به چنین قراین و اماراتی عمل کنیم و اجازه و امضای شارع در مورد این ها به طور یقین به ما رسیده است و برای ما مانند آفتاب روشن است که شارع در این موارد به ما اجازه داده است که به این دلایل ظنی، عمل کنیم. در این صورت عمل ما به این قراین، به حکم اجازه قطعی، عمل به یقین و قطع است نه عمل به ظن و پندار.

آن چه برای هر انسانی قطعی است، این است که در مسیر زندگی تکیه گاه قطعی داشته باشد، نه ظنی. و چون اجازه عمل به این قراین، به

۱- [۱] به تفسیر مفاتیح الغیب، ج۵، ص ۵۸۸ مراجعه فرمایید.

خـاطر آسـانی زنـد گی، بـا دلایل قطعی ثابت شـده است قطعاً انسان در این موارد تکیه گاه قطعی دارد نه پنـداری؛ و به عبارت روشن تر: انسـان در انجـام تکـالیف یا بایـد به دلیل قطعی عمل کنـد؛ مثل این که دسـتوری را از خود پیامبر بشـنود یا به چیزی عمـل کنـد که با دلیل قطعی حجیت آن ثابت شـده است و موارد ده گانه ای که فخر رازی یادآوری کرده است، از قبیل قسـم دوم است. و قابل اعتماد بودن آن ها با دلیل قطعی روشن شده است و به همین جهت در آیه دیگر می فرماید:

(... وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الحَقِّ شَیْئاً)(نجم/۲۸) :«گمان و پندار، تو را از پیروی حق بی نیاز نمی سازد». و هیچ انسان خردمندی تکیه گاه قطعی را با گمان که ممکن است به طور تصادف صحیح باشد، عوض نمی کند.

از این جهت دایره سـخن گفتن و قضاوت کردن برای انسان بسـیار محدود است. فقط آن جا که می داند ، باید سخن بگوید و آن جا که نمی داند، باید لب تکان ندهد. حضـرت باقر (علیه السلام) در این مورد می فرماید: «حقُّ اللّهِ علی خلْقِه أَنْ یقُولوا ما یعْلَمون و یقِفُوا عنـدَ مـا لاـ یعْلَمُون؛ حق خـدا بر بنـد گان این است که آن چه را می داننـد بگوینـد و در مرز آن چه نمی دانند توقف کنند».(۱)

در آیین دادرسـی اسـلام قاضی باید بداند حکمی که می دهد، حکم خدا است . و اگر روی شاید و گمان داوری کرد هرچند به حق باشد، جای گاه او آتش است. امام صادق(علیه السـلام) می فرماید:«رَجلٌ قَضی بالحقّ و هُو لا یعْلَم(۲)؛ آن دادرسی که به حق (اما ندانسته) قضاوت کند، جای گاه او در دوزخ است».

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۸، أبواب صفات قاضی، باب ۱۲، حدیث ۲۷.

۲- [۲] وسائل الشیعه، ج۱۸، ص ۱۲۷.

مسئولیت ابزار شناخت در قرآن

در اهمیت دیدن و شنیدن (این دو ابزار مهم شناخت) همین بس که لفظ سمع در قرآن ۲۲ بار و بصر ۴۸ بار وارد شده است. و در آیه مورد بحث در حالی که خود فؤاد مسئول شمرده می شود در کنار آن، ابزار فؤاد که همان سمع و بصر است نیز مسئول شمرده شده است. و مقصود از «فؤاد» همان دل و روح است که واقعیت انسان را تشکیل می دهد و مسئول واقعی حتی در زمینه سمع و بصر او است؛ ولی به خاطر اهمیتی که این دو وسیله شناخت در زندگی انسان دارند، خود آن ها هم مسئول معرفی شده اند.

اگر آغاز آیه ما را به یک حکم فطری (پیروی از علم) توجه می دهد، ذیل آیه حکم فطری را به گونه ای مدلل می سازد و آن این که ابزار شناخت را مسئول می شمارد و مسئول بودن ابزار، در حقیقت همان مسئول بودن خود انسان است و می توان این مسئولیت را به سه گونه تفسیر کرد:

۱. خداوند در وجود انسان این ابزار را جا داده تا از طریق آن ها، حق را از باطل بازشناسد و زندگی را بر اساس حق بنا نهد؛ از این جهت مسئول است به جای بستن چشم و گوش و پندار گرایی، به وسیله آن ها حقایق را از اوهام تمیز دهد و علم و شناخت را مبنای زندگی قرار دهد.

۲. او مسئول است در بهره برداری از این ابزار از هر نوع زیاده روی و کوتاهی بپرهیزد و بر آن باشد تا آن چه را به وسیله چشم و گوش دریافته، درست دیده و شنیده است و یا آن چه که در دل او نشسته به گونه درست و به جا بوده است؟ زیرا هر نوع دیدن و شنیدن نمی تواند پایه شناخت و دریافت دل باشد و هر دو نوع مسئولیت در آیه ای گنجانده شده است:

ص : ۲۱۸

(إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَوَالفُؤاد کُلَّ أولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْئُولاً) .

۳. او مسئول است که از این ابزار به طرز صحیح و مشروع بهره برداری کند. از دیدنی های ناشایست چشم فرو بندد و از شنیدن غیبت و تهمت و هرآنچه آهنگ حرام دارد گوش ببندد.(۱) چرا که در روز رستاخیز همین اعضا به فرمان خداوند، علیه انسان که مسئولیت مستقیمی در مورد آن ها دارد، گواهی می دهند. در این زمینه آیات متعددی ما را به این مسئولیت هشدار می دهد؛ ما به عنوان نمونه یکی از آن ها را می آوریم:

(حَتّی إِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلیهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصارُهُم وجُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ):«آن گاه که به آتش نزدیک شدند، گوش ها و دیدگان و پوست های آنان به اعمال حرامی که به وسیله آن ها مرتکب می شدند گواهی می دهند».(۲)

(وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیء وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ):« آن گاه که اعضا بر خلاف کاری های افراد گواهی دادند، صاحبان آن ها که همان گنه کاران هستند به آن ها اعتراض می کنند که چرا بر ضرر ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند خدایی که همه چیز را به سخن درآورده، ما را به سخن گفتن واداشته است».(۳)

۱- [۱] در احادیث اسلامی با این آیه بر تحریم شنیدن «غیبت مؤمن» و یا غنا و موسیقی استدلال شده است، به کتاب «مکاسب» شیخ انصاری مراجعه بفرمایید.

۲- [۲] فصلت/۲۰.

۳- [۳] سوره فصلت/۲۱.

اصل دوازدهم : اسراف و تبذیر

آیات موضوع

۱.(...رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَإِسْرافَنا فِی أَمْرِنا...)(آل عمران/۱۴۷)

۲.(...کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لایُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ)(انعام/۱۴۱)

۳.(یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِد وَ کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحبُّ المُسْرِفینَ)(اعراف/۳۱)

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینهَ اللّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الحَیاهِ الدُّنْیا خالِصهً یَوم القِیامَهِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَوم یَعْلَمُونَ)(اعراف/۳۲)

(إِنَّکُم لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَهً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَومٌ مُسْرِفُونَ)اعراف/۸۱)

۴. (... وَ إِنَّ فِرْعَونَ لَعال فِی الأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفینَ)(یونس/۸۳)

ص : ۲۲۰

۵.(... وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً * إِنَّ المُبَذِّرينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطينِ وَكانَالشَّيطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً)(اسراء/۲۶_۲۷)

(وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْها كُلَّ البَسْطِفَتَقْعُدَ مَلوماً مَحسوراً)(اسراء/۲۹)

(... وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسرِفْ فِى القَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً) (اسراء/۳۳)

۶.(وَ كَذلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآياتِ رَبِّهِ ...)(طه/۱۲۷)

۷.(وَ الّذينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسرِفُوا وَلَمْ يَقتُرُوا وَكانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً) (فرقان/۶۷)

۸.(...وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الخُلَطاءِ لَيَبْغى بَعْضُهُمْ عَلى بَعْض إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ ...) (ص/۲۴)

۹.(قلْ يا عِبادِيَ الّذينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعاً إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحيمُ) (زمر/۵۳)

۱۰.(اَلأَخِلاّءُ يَومَئذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عُدُوٌّ إِلاّ المُتَّقِينَ)(زخرف/۶۷)

۱۱.(وَالّذِينَ تَبَوَّءُ الدّارَ وَ الايمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَإِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا اُوتُوا وَ يُؤثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَو كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحونَ)(حشر/۹)

۱۲. (وَيُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناًوَ يَتِيماً وَ أَسِيراً)(انسان/۸)

ترجمه آیات

۱.«پروردگارا! گناهان و زیاده روی های ما را در زندگی خویش، ببخش».

۲.«از آن میوه به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید وحق آن را به هنگام درو بپردازید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد».

۳.«ای فرزندان آدم به هنگام رفتن به مسجد زینت خود را با خود بردارید (با بهترین وضع از نظافت و لباس به مسجد بروید) و بخورید و بیاشامید واسراف نکنید او (خدا) مسرفان را دوست نمی دارد».

«بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفرید، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؛ بگو این زینت در این جهان از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هرچند در این جهان دیگران نیز با آنان مشارکت دارند) ولی در روز رستاخیز مخصوص مؤمنان خواهد بود آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم».

«شما به جای زنان با مردان آمیزش می کنید، شما گروه تجاوزگر هستید».

۴.«فرعون فرد برتری طلب است و او از مسرفان می باشد».

۵.«اسراف مکن، اسراف گران برادران شیطان ها هستند، شیطان نیز (به خاطر خودخواهی خارج از حد)، به پروردگار خود کفر ورزید».

«هرگز دست خود در احسان به گردن محکم بسته مدار و بسیار باز و گشاده مدار که هرکدام کنی به نکوهش و حسرت خواهی نشست».

«هر کس بی گناه کشته شود، ما به ولی او قدرت دادیم که قصاص

کند (دیه بگیرد ویا عفو کند) ولی در قتل اسراف نورزد؛ زیرا ولی او نصرت یافته است».

۶.«این چنین اسراف گران را کیفر می دهیم، کسانی که به آیات پروردگار خود مؤمن نباشند».

۷.« آنان که وقتی انفاق می کنند، اسراف نمیورزند و سخت گیری نیز نمی کنند، بلکه میان این دو راهی را بر می گزینند».

۸.«بسیاری از شریکان برخی بر برخی دیگر تعدی می کند جز افراد با ایمان ونیکوکار».

۹.«بگو به بندگان من که درباره خویش زیاده روی کرده اند، از رحمت خدا نومید نشوید، خداوند تمام گناهان را می بخشد؛ اوست رحیم و آمرزنده».

۱۰.«دوستان، در روز رستاخیز برخی دشمن برخی دیگر است؛ مگر پرهیزگاران».

۱۱.«آنان که پیش از مهاجران (انصار) در مدینه مسکن گزیده اند و به شرف ایمان آراسته اند وکسانی را که به سوی آنان مهاجرت می کنند دوست دارند، هرگز از چیزی که به مهاجران داده شده است، رنج نمی برند و آن ها را بر خویشتن هرچند نیازمند باشند، مقدم می دارند وهرکس از بخل نفس خود مصون شد او از رستگاران است».

۱۲.«غذا را با این که دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر می دهند».

تفسیر موضوعی آیات

(یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحبُّ المُسْرِفینَ) :«ای فرزندان آدم به هنگام رفتن به مسجد زینت خود را با خود بردارید (با بهترین وضع از نظافت و لباس به مسجد بروید) و بخورید و

بیاشامید واسراف نکنید او (خدا) مسرفان را دوست نمی دارد».(۱)

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الّتی أخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الحَیاهِ الدُّنْیا خالِصهً یَومَ القِیامَهِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَوم یَعْلَمُونَ) :«بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفرید و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؛ بگو: این زینت در این جهان از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هرچند در این جهان دیگران نیز با آنان مشارکت دارند) ولی در روز رستاخیز مخصوص مؤمنان خواهد بود آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم».(۲)

توزیع ظالمانه مواد غذایی

در حالی که در جهان سوم فقر وگرسنگی بیداد می کند و مرگ تدریجی نیمی از مردم جهان را تهدید می نماید و انبوهی از مردم آفریقا و آسیا وحتی آمریکای لاتین با این مسئله تلخ و ناگوار دست به گریبان هستند. ملت های مغرب زمین خصوصاً کشورهای جهان خوار و یغماگر، غرق نعمت و تجمل پرستی واسراف می باشند.

مردم جهان عملاً به دو گروه متمایز تقسیم شده اند:

گروهی غرق در نعمت ورفاه _ که همه کس همه چیز دارد _ ، گروهی فقیر و مستمند، محروم و عقب مانده، حتی خوراک به اصطلاح بخور و نمیر هم برای آنان نیست.

فقر و گرسنگی یک عارضه غیر طبیعی است. اگر ثروت جهان به

۱- [۱] اعراف/۳۱.

۲- [۲] اعراف/۳۲.

صورت عادلانه میان همه بشر تقسیم گردد، یک نفر هم گرسنه نمی ماند. طبق نظر کارشناسان بین المللی، بشر با وسایل کنونی می تواند نیاز ۱۷ میلیارد انسان را از صحرا و دریا فراهم سازد، تاچه رسد به این که تکنولوژی پیشرفت کند و وسایل تولید، قوی تر و نیرومندتر شود. امّا متأسفانه هزینه های کمرشکن تسلیحات نظامی، حرص و آز سرمایه داران بزرگ، فزونی خواهی ملت های مغرب زمین و سیاست های غلط استعماری به منظور اسارت ملت ها، سبب شده است که دوسوم ملت جهان (دو میلیارد انسان) در سطح پایین تر زندگی کنند که از تهی دستی مطلق شروع شده و به تنگ دستی ونابسامانی زندگی منتهی می گردد.

برای آگاهی از این افراط و تفریط به آمار زیر که سمپوزیم تغذیه در شیراز آن را منتشر کرده است توجه فرمایید:

مجموع پروتئین حاصل از فراورده های گوشتی و لبنیات و تخم مرغ در دنیا بیش از ۱۰،۷۳۶،۰۰۰ تن در روز است؛ در صورتی که پروتئین مورد نیاز جمعیت کنونی بیش از ۱۰،۴۳۹،۰۰۰ تن نیست. بنابر این، تولید کنونی حدود ۳۰۰ هزار تن در روز بیش از میزان احتیاج است. با این حال می شنویم، دوسوم مردم دنیا گرسنه اند و میلیون ها نفر از گرسنگی مرده ومیلیون ها نفر در آستانه مرگند! می پرسید چرا؟ پاسخ این سؤال روشن است:

تا زمانی که در یک کشور، مقدار پروتئین حیوانی مورد مصرف یک فرد ۸۳ گرم و در کشور دیگر ۵ گرم در روز باشد، دو سوم جمعیت جهان از گرسنگی رنج خواهند برد؛ این در حالی است که یک سوم دیگر به علت مصرف زیاد پروتئین و غذاهای نامناسب، به بیمارهای مختلف دچار می گردند.(۱)

۱- [۱] کیهان شماره ۹۵۵۴.

این آمار،به روشنی می تواند پایه اسراف و شکم خوارگی در غرب و فقر و بدبختی و گرسنگی در کشورهای توسعه نیافته را ترسیم کند. و در ضمن مشت نویسندگان اعلامیه حقوق بشر و سازندگان شعارهای زیبا امّا تو خالی را (همین پروتئین خورهای ۸۳ گرمی) باز می کند؛ آیا با این وضع باز می توان به این اعلامیه و سازمان ها و شوراها اعتماد کرد؟!

آمار دیگر نشان می دهد که مجموع غذایی که امریکاییان مصرف می کنند، برای تغذیه جمعیّت یک میلیارد ونیم چینی کافی است.

در این زمینه خوب است در آمار زیر بیندیشیم:

هر کودکی که در یکی از کشورهای پیش رفته زاده می شود، چند برابر کودکان هندی و فیلیپینی غذا مصرف می کنند! «جان مایر» کارشناس تغذیه دانشگاه «هاروارد» خاطر نشان می سازد که: همان اندازه مواد غذایی که ۲۱۵ میلیون نفر آمریکایی تغذیه می کنند، برای تغذیه یک میلیارد و نیم چینی در میزان متوسط غذایی پرهیزکارانه چینی کافی است.(۱)

دنیای دو چهره ما که هر لحظه ای به رنگی در می آید و به سازی می رقصد و دم از یاری کارگر، مادر، کودک و حقوق بشر می زند؛ ولی هرگز به انسان به اندازه سگ هم احترام قائل نیست. اگر باور کردنش سخت باشد، آمار زیر گویاتر است:

در میان هر سه خانواده فرانسوی یک خانواده، سگ نگه می دارد. خوراکی های ویژه ای که به طور کلی برای این حیوانات اهلی تهیه شده است، در سال ۱۹۶۱ افزون بر ۱۲ میلیون قوطی بود؛ در حالی که این رقم در سال

۱- [۱] دشمنان بشر، ص ۱۱۳.

۱۹۷۰ به ۲۷ میلیون قوطی رسیده است.

روی هم رفته این حیوانـات ۱۲ میلیـون تن خوراک مصـرف می کننـد. و این، میزانی است که برای تغـذیه ۱۲ میلیون کودک آسیایی کافی است. این غذاها دارای پروتئین فراوانی هستند، به ویژه آن چه برای گربه ها تهیه می شود.(۱)

حمـایت از حیوانـات، اصـل انسـانی واسـلامی است؛ولی آیـا روا است که ما تنها یک اصل را بگیریم، و تماشاگر صـحنه های گرسنگی در جهان انسان ها باشیم؟

اکنون که با صـحنه های تأسف بار آشـنا شدیم، کمی به تعالیم اسلام درباره اقتصاد در زندگی و اعتدال وجلوگیری از اسراف گوش فرا دهیم:

میانه روی در غـذا و خوراک، لباس و پوشاک، تفریح و ورزش، علاقه و مهر به افراد، خدمت به جامعه و مردم، مجاهدت های روحی ونفسانی، کوشش های علمی و فکری، به طور خلاصه در همه حالات زندگی فردی و اجتماعی، مورد ستایش وتشویق اسـلام بوده و هر نوع انحراف از خط میانه ــ هرچند از نظر کمیت کوچک باشد ــ سرانگشت نکوهش قرآن و اسلام به سوی آن است.

قرآن در تبیین این نوع انحراف ها، از واژه «اسـراف» و «تبذیر» کمک می گیرد و تنها واژه «سـرف» به صورت مفرد وجمع، ۱۵ بـار در قرآن آمـده اسـت. و در آیـه ای که در آغـاز بحث آوردیم، می فرمایـد: (إِنَّهُ لا ـ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ): «او اسـراف گران را دوست نمی دارد»(۲) و این نکوهش به اندازه ای تکان دهنده است که نکوهش فرعون، به خاطر این است که او نیز از

۱- [۱] مجله مکتب اسلام، شماره ۸، سال ۱۵.

۲- [۲] اعراف/۳۱.

مسرفان و متجاوزان از راه میانه بوده است. قرآن می فرماید:(...وَ إِنَّ فِرْعَونَ لَعال فِی الأرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفینَ):«فرعون فرد برتری طلب است و او از مسرفان می باشد».(۱)

بنابر این، هیچ کدام از الفاظ «تجمل پرستی»، «هرزه خوری»؛ «شکم بارگی» و «ول خرجی» نمی توانـد در تفهیم این معنی وسیع، جانشین واژه «اسراف» گردد.

گاهی قرآن برای نکوهش از «اسراف» از کلمه «تبذیر» که به معنی «بخشش مال به صورت بیهوده است» استفاده می کند و می فرماید:

(وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً* إِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطینِ وَکانَ الشَّیطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً) :«اسراف مکن، اسراف گران برادران شیطان ها هستند، شیطان نیز (به خاطر خودخواهی خارج از حد)، به پروردگار خود کفر ورزید».(۲)

چه نکوهشی بالاتر از این که اسراف گران، برادران شیاطین معرفی شده اند. وعلت کفر شیطان، به خاطر تجاوز از حد او بوده است که نوعی اسراف به شمار می رود.

توجه به جوانب و اطراف

یکی از ویژگی های قرآن، توجه عمیق به جوانب و اطراف قضیه است. توجه به کلیات ، او را از توجه به جزئیات وجنبه های استثنایی باز نمی دارد. واین خود یکی از نقاط برجسته قرآن است.

مثلاً آن جا که گفتگو درباره دوستی های دنیوی می شود، می گوید: دوستان این جهان، در سرای دیگر دشمنان یکدیگرند. بلافاصله می افزاید،

۱- [۱] یونس/۸۳.

۲- [۲] اسراء/۲۶ _ ۲۷.

پرهیزگاران و مؤمنان مستثنا هستند. واینک دو نمونه :

(اَلأَخِلاّءُ یَومَئذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عُدُوٌّ إِلاّ المُتَّقینَ):«دوستان، در روز رستاخیز برخی دشمن برخی دیگر است؛ مگر پرهیزگاران».(۱)

آن جا که در باره دو شریک دنیوی هم سخن می گوید و این که پیوسته برخی به برخی دیگر تعدی می کنند، فوراً افراد با ایمان را استثنا می کند و می فرماید:

(... وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْض إِلاَّ الّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ): «بسیاری از شریکان برخی بر برخی دیگر تعدی می کند جز افراد با ایمان ونیکوکار».(۲)

در آیه های دوم و سوم که در آغاز بحث آوردیم عنایت قرآن به جزئیات این موضوع به خوبی به چشم می خورد؛ در حالی که در آیه دوم دستور می دهد که فرزندان آدم از گونه های زینت های حلال در تمام احوال، به ویژه هنگام اجتماع در معبد برای عبادت استفاده کنند. در آیه سوم با سخنانی تندتر به پاسخ آن ها که فکر می کنند «تحریم زینت و پرهیز از غذاها و روزی های پاک، نشانه زهد و پارسایی ومایه قرب به خدا است» می پردازد.(۳)

ولی همین توجه به اصل موضوع، قرآن را از توجه به جزئیات باز نداشته است، پس در آیه دوم فوراً به مسئله اسراف توجه می کند و این که مبادا طبع فزونی خواهی انسان، از این دستور الهی سوء استفاده کند و راه میانه را به تجمل پرستی، واسراف و تبذیر بدهد.ومی فرماید:(کُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا

۱- [۱] زخرف/۶۷.

۲- [۲] ص/۲۴.

۳- [۳] در آیه دوم می گوید:«خذوا زینتکم» ، در آیه سوم می فرماید:«قل مَنْ حَرّم زینه اللّه» .

إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) :«بخورید و بیاشامید واسراف مکنید خداوند اسراف گران را دوست نمی دارد».(۱)

درست است که موضوع سخن در جمله (کُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا) همان خوردنی ها وآشامیدنی ها است؛ ولی چون موضوع بحث در دو آیه، اعم از این دو می باشد، به قرینه این که در هر دو آیه ، بهره برداری از «زینت های الهی» مورد بحث قرار گرفته است نه خصوص خوردنی ها و آشامیدنی ها. می توان گفت که این جمله به طور «مثل» وارد شده است و هدف از آن، طرح قانون اعتدال درکلیه شئون زندگی و یا دست کم میانه روی در بهره برداری از مواهب طبیعی است.

کمیت مطرح نیست

نکته مهم در اسراف، جلوگیری از هر نوع اتلاف است؛ هر چند جزئی و کوچک باشد. و ملاک در اسراف این نیست که برای حفظ قیمت گندم در جهان، هزاران خروار گندم را به دریا بریزیم ویا آتش بزنیم، بلکه کیفیت استفاده از آن نیز در اسراف اهمیت دارد، آن جا که دیناری در راه گناه مصرف گردد، یا هسته ای(۲) که می تواند کارآمد باشد، بی بهره بماند یا در بیابان سوزان در برابر فرد تشنه ای، نیم خورده ای به دور ریخته شود، آن هم زیاده روی است.

در نتیجه قرآن در مسئله قصاص جایی که به جای جانی، دیگری کشته

۱- [۱] اعراف/۳۱.
۲- [۲] انّ السرف یبغضه اللّه حتی طرحک النواه فانّها تصلح للشیء حتی صبّک فضلَ مائک.(بحار الأنوار، ج۱۵، ص ۱۹۹).

شود، مسئله اسراف را مطرح می کند می فرماید:

(...وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسرِفْ فِی القَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً) :«هر کس بی گناه کشته شود، ما به ولی او قدرت دادیم که قصاص کند (دیه بگیرد ویا عفو کند) ولی در قتل اسراف نورزد؛ زیرا ولی او نصرت یافته است».(۱)

در جاهلیت اگر قتلی رخ می داد یاران کشته، میان کشنده و بستگان او، تفاوتی قائل نبودند، گاهی بزرگ قبیله ای را به این نام که قاتل از آن قبیله است، از پای در می آوردند. قرآن تمام این ها را اسراف می خواند؛ زیرا بر فرض که در این موارد، فقط یک نفر (رئیس قبیله) در برابر یک نفر کشته شود، با ز هم چون فرد بی گناهی به جای قاتل کشته شده است، آن را اسراف می نامد.

به خاطر همین، قرآن قوم لوط را اسراف گر معرفی می کند؛ زیرا از نعمت های الهی به صورت های غیر طبیعی استفاده می کردند، ومی فرماید:

(إِنَّکُم لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَومٌ مُسْرِفُونَ) :«شما به جای زنان با مردان آمیزش می کنید، شما گروه تجاوزگر هستید».(۲)

«راغب» که فرهنگی برای قرآن نوشته است، درباره اسراف سخنی دارد که از اهمیت خاصی برخوردار است .وی می گوید: هرکاری که از نظر کمیت و یا کیفیت، از اندازه خود تجاوز کند، آن اسراف است. و هرچیزی که در راه غیر اطاعت خدا مصرف گردد هرچند کم باشد، اسراف خواهد بود.(۳)

۱- [۱] اسراء/۳۳.

۲- [۲] اعراف/۸۱.

۳- [۳] مفردات راغب، ص ۲۳۰.

به خاطر گستردگی معنی اسراف، قرآن در آیاتی روی اسراف، بدون قیدوشرط تکیه می کند و هرنوع تجاوز از حد در هر موضوعی را نکوهش می کند ومی فرماید:

(وَ کَذلِکَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِآیاتِ رَبِّهِ ...):«این چنین اسراف گران را کیفر می دهیم، کسانی که به آیات پروردگار خود مؤمن نباشند».(۱)

ولی با این سرزنش، در آیات دیگر به همه اسراف گران هشدار می دهد که اگر از کردارهای زشت خود پشیمان گردند، و به شرایط توبه عمل نمایند، درهای توبه و آمرزش به روی آنان باز است:

(قُلْ یا عِبادِیَ الّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ):«بگو به بندگان من که درباره خویش زیاده روی کرده اند، از رحمت خدا نومید نشوید، خداوند تمام گناهان را می بخشد؛ اوست رحیم و آمرزنده».(۲)

و در آیه دیگر کلیه اسراف گران را راهنمایی می کند که به گاه پوزش خواهی، چنین بگویند:

(... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَإِسْرافَنا فِی أَمْرِنا ...) :«پروردگارا! گناهان و زیاده روی های ما را در زندگی خویش، ببخش».(۳)

۱- [۱] طه/۱۲۷.

۲- [۲] زمر/۵۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۴۷.

اصل سیزدهم : میانه روی در انفاق

اشاره

آیه موضوع

(وَلا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ وَلا تَبْسُطها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً)(اسراء/۲۹)

«دست خود را به گردنت مبند و آن را هم به تمام معنی باز مکن، مبادا به صورت ملامت شده وحسرت خورده بر جای خود بنشینی».

انفاق و بخشیدن نیروهای اضافی، مخصوص موجود زنده نیست، بلکه اصلی است که در همه جهان آفرینش حکمفرما است. مثلاً آفتاب پیوسته نورافشانی کرده وهر روز ۴۵۰ هزار میلیون تن از جرم و مواد آن به نور و حرارت تبدیل می شود، چه انفاقی بالاتر از این؟! ریشه درختان، میلیون ها تن از مواد غذایی زمین را به صورت میوه و غلات وچوب، برگ و گل در می آورند، همه ساله میلیاردها تن از آب دریاها تبخیر شده به صورت قطرات باران ودانه های شفاف برف در نقاط مختلف فرود می آیند و در دل زمین فرو می رود.

بنابر این، «انفاق» یک قانون طبیعی وناموس تکوینی است که در نهاد هر موجودی گذارده شده است، وبهره برداری انسان از انفاق جهان طبیعت، آنچنان اعجاب انگیز است که افراد عاقل و خردمند در برابر آن متحیرند.

در حقیقت از جانب خدای بزرگ، به زمین الهام شده است که مواد غذایی و قندی خود را به گل ها رسانیده، و در راه پرورش آنها انفاق کند، و به گل ها الهام شده است که شیره خود را به زنبور عسل

برسانند، به زنبور عسل هم وحی شده است که شیره هایی را که از گل ها و درختان گرد آورده است، در اختیار انسان بگذارد. تو گویی همه فعل و انفعال ها، و همه انفاق ها، برای زندگی انسان در روی زمین صورت گرفته است!

اکنون که روشن گردید که انفاق نیروهای اضافی، یک سنت همگانی، و قانون طبیعی است، انسان که خود جزئی از این طبیعت و جهان آفرینش می باشد، نمی تواند از این قانون مستثنی گردد. او نیز باید از روش طبیعت پیروی نموده و در این راه گام بردارد.

کسانی که دست و دل بازی ندارند، و از انفاق به دیگران وکمک به همنوعان، خودداری می کنند از خاک هم کمتر و پست ترند. این گونه افراد، پیوسته مطرود درگاه الهی خواهند بود، زیرا به تکالیف الهی و وظایف مذهبی (زکات و دیگر مالیات های اسلامی) عمل نمی کنند و مورد غضب وخشم مردم نیز قرار می گیرند.

امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید:

«السخی قریب من اللّه، قریب من الجنه، قریب من الناس، البخیل بعید من اللّه، بعید من الجنه، بعید من الناس».(۱)

«افراد سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم، نزدیکند، و افراد بخیل و ممسک از خدا و بهشت، و از مردم دورند».

انفاق محدود

اسلام با توجه به حیاتی بودن انفاق، از جهاتی آن را محدود کرده است، ویکی از شرایط آن، این است که از حد اقتصاد و میانه روی خارج نشود، زیرا انفاق بیش از حد، مایه نابودی انسان می شود واحیاناً سبب می گردد که لطمه

۱- [۱] سفینه البحار، ج۲.

روحی و آبرویی بر انسان وارد گردد و دیگر نتواند بسان یک موجود فعال مشغول کار شده، و اطراف خود را روشن سازد.

بزرگ ترین انفاق گر جهان، قلب انسان است، کار او پخش خون به تمام اعضای بدن و سیراب کردن تمام سلول های انسان است، ولی با این همه، پیوسته مقداری خون به اندازه نیاز حوزه وجود خود نگاه می دارد، ومقدار اضافی را به سرتاسر بدن پخش می کند، و اگر در این راه بیش از حد انفاق کند،از اداره دستگاه بدن باز می ماند.

امساک و خودداری از تعاون وکمک، علاوه بر این که بر خلاف اصول و سنن آفرینش است، خود موجب هدر رفتن نیروها است، زیرا سرمایه های هر موجودی غالباً بیش از نیازهای آن است، از این رو باید نیروهای اضافی را در اختیار دیگران بگذارد تا هم از هدر رفتن نیروها جلوگیری گردد، وهم از نیروهای مقابل استفاده شود.

کسانی که در جامعه، علم و دانش بیشتر، یا مال و ثروت انبوه تری دارند، و از مواهب بیشتری برخوردارند مسئولیت بیشتری نسبت به همنوعان خود که به علم و ثروت آنان نیازمندند، دارند، درست است که همه این نعمت ها به ظاهر متعلق به خود آنها است، ولی باید بدانند خود آنان نیز متعلق به جامعه و وابسته به آن هستند، همه باید از وجود و مواهب مادی و معنوی آنان بهره مند گردند و استفاده کنند.

کوتاه سخن، انفاق در حدود امکان و به صورت اقتصاد ومیانه روی، از اصول عالی اسلام است که در آیه مورد بحث و د ر آیات دیگر، به آن اشاره شده است. چنان که می فرماید:

(وَلا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ وَلا تَبْسُطها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً).(۱)

۱- [۱] اسراء/۲۹.

«دست خود را به گردنت مبند و آن را هم به تمام معنی باز مکن، مبادا به صورت ملامت شده وحسرت خورده بر جای خود بنشینی».

افرادی که دست خود را به گردن ببندند، قدرت انفاق نخواهند داشت، کسانی که همه دست خود را بگشایند چیزی برای آنان باقی نمی ماند، در این صورت مورد ملامت دیگران واقع شده به اموالی که به دیگران بخشیده اند کمال نیاز را پیدا خواهند کرد و ناچار با حسرت به آن خواهند نگریست، شاعر شیرین زبان پارسی مفاد آیه را در قالب شعر ریخته می گوید:

مبند از سر امساک دست بر گردن *** خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهی

مکن به جانب اسراف نیز چندان میل *** که هر چه هست به یکدم کنی ز دست رها

پس اختیار وسط راست در جمیع امورامام که *** بدان دلیل که خیر الامور اوسطها

امام صادق (علیه السلام) هر سه موضوع (امساک ، اسراف واعتدال) را به شیوه خاصی مجسم نموده است، امام در حالی که این آیه را تلاوت می کرد در برابر یکی از یارانش قرار گرفته بود، در این موقع خم شد و مشتی از ریگ های زمین را برداشت و مشت خود را محکم گرفت به طوری که دانه ای از آن به زمین نریخت و فرمود: «هذا الاقتتار الذی ذکر اللّه فی کتابه» : «این همان تقتیری است که خداوند در قرآن خود بیان کرده است»، سپس مشت دیگر برداشت و دست خود را باز کرده همه را به زمین ریخت و فرمود: «هذا الاسراف»: «این همان اسراف است» سپس مشت دیگری برداشت و قسمتی را ریخت و قسمتی را در دست نگاه داشت و فرمود: «وهذا القوام»: «این همان میانه روی

است که روش عادلانه است که خداوند از آن به لفظ (قواماً) یاد کرده است».(۱)

نه تنها میانه روی در انفاق، اساس زندگی است، بلکه تعالیم اسلام بر اساس میانه روی استوار می باشد و از هر نوع افراط و تفریط جلوگیری کرده است، اینک نمونه هایی از این گونه دستورها را یادآور می شویم:

۱. (وَاقْصِد فی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الأَصْوات لَصَوْتُ الحَمیر).(۲)

«در راه رفتن میانه رو باش، از صدای خود بکاه، بدترین صداها، صدای خران است».

۲. دوستی علی(علیه السلام) مایه نجات انسان و موجب تکامل روحی و معنوی است، تا آنجا که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«عنوان صحیفه المؤمن حبّ علی بن ابی طالب».(۳)

«سرلوحه پرونده فرد با ایمان، دوستی علی بن ابی طالب است».

ولی مع الوصف پیامبر گرامی فرمود:

«یا علی هلک فیک اثنان محب غال ومبغض قال».

«دو نفر در راه تو هلاک شدند، کسی که در محبت و علاقه به تو افراط ورزد و غلو کند، و آن کس که تو را دشمن بدارد».

۳. قرآن مجید ملت اسلامی را «امت وسط» می خواند و می فرماید:

(وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ...) .(۴)

۱- [۱] تفسیر برهان:۳/۱۷۳.

۲- [۲] لقمان/۱۹.

۳- [۳] حلیه الأولیاء: ۱/۸۶.

۴- [۴] بقره/۱۴۳.

«ما شما را امت وسطی قرار دادیم تا بر مردم گواهانی باشید».

و مقصود از «امت وسط» همان امت میانه رو است که در تمام شئون زندگی اعتدال و میانه روی را از دست ندهند مثلاً در نظام اجتماعی الغای مالکیت بر خلاف فطرت انسان است زیرا هر فردی، فطرتاً خود را به دسترنج خود اولی و شایسته می داند همچنان که سیستم سرمایه داری غربی بر خلاف اصول انسانی می باشد.

در نظام اخلاقی، فرو رفتگی در شهوت،مذموم و بد است، همچنان که رهبانیت و ترک دنیا نیز زشت وحرام است چنان که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: «لا رهبانیه فی الإسلام».

سقراط می گوید: هر فضیلتی حدّ وسطی است میان دو رذیله اخلاقی، مثلًا «شجاعت» از صفات برجسته انسانی است که میان دو رذیله اخلاقی به نام «جبن و ترس، و تهور و بی باکی» قرار گرفته است همان طور که «کرم» حدّ وسطی است میان «تبذیر و اسراف»، و «تقتیر وامساک»، وهم چنین است سایر صفات برجسته انسان.

۴. امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از پایان یافتن جنگ جمل، آگاه شد که یکی از دوستانش به نام «علاء بن زیاد» بیمار است و در خانه خود بستری است، از این جهت امام به عیادت او رفت، چشم حضرت به خانه وسیع او افتاد و فرمود:

تو خانه ای بدین وسعت را در دنیا برای چه می خواهی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری، سپس فرمود: آری همین خانه وسیع، می تواند مایه سعادت تو در آخرت شود زیرا می توانی در این جا مهمان نوازی کنی و از بستگان خود صله رحم نمایی و حقوق شرعی آنان را بپردازی، در این موقع

همین خانه وسیع وسیله کسب آخرت خواهد بود.

علاء رو به حضرت کرد و گفت: من از دست برادر خود «عاصم بن زیاد» به تو شکایت می کنم،زیرا وی مانند راهبان مسیحی، گلیمی پوشیده و از زندگی دست کشیده است.

امام فرمود: او را حاضر کنند، هنگامی که چشم امام به عاصم افتاد فرمود: «یا عُدیَّ نفسِه لقد استهامَ بک الخبیثُ أما رحمْتَ أهلَكَ وولْدک؟ أتری اللّه أحلَّ لک الطیّباتِ وهو یکْره أن تأخذَها؟».

«ای دشمنک خویش!شیطان ناپاک تو را سرگردان کرده، آیا دلت به حال همسر و فرزندان خود، نمی سوزد؟آیا نمی بینی که خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده و تو بر خلاف برنامه خدا نمی خواهی از آنها بهره مند شوی».(۱)

گروهی از فلاسفه یونان مانند «کلبی ها» تصور می کردند که خوشبختی، جنبه روانی دارد، ووضع جسمی و مادی در سازندگی سعادت نقش و اثری ندارد، ویگانه راه سعادت، همان تحصیل کمالات نفسانی و فضایل اخلاقی است.

گروه افراط گر این فلاسفه، معتقدند که مادامی که روح و روان با بدن ارتباط و پیوند دارد، سعادت نصیب انسان نمی گردد، وتنها راه سعادت این است که روح از این بدن جدا شود و از آلودگی های مادی زندگی، پیراسته گردد، به خاطر همین مطلب، گروهی از آنان، به زندگی دنیا پشت پا زده و از هر نوع بهره برداری از لذایذ جهان روی گردان بودند، تا آن جا که حکیم یونانی «دیوجانس» از تمام وسایل زندگی یک خم و یک ظرف بیش نداشت، از خم به جای اتاق، و از ظرف به جای وسایل زندگی استفاده می کرد، روزی مشاهده

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

کرد که یک نفر با دست خود آب می نوشد، آن ظرف را هم شکست و یا بدور انداخت.

در برابر این گروه، گروه دیگری هستند که در بهره برداری از لذایذ جهان، به هیچ قید وشرطی پای بند نبوده، وخوشبختی را در لذایذ مادی می دانند، این گروه همان «اگزیها» هستند که هر نوع مانع را در راه التذاذهای نفسانی، محکوم می کنند.

«اگزیستانسیالیسم» مکتبی است که برای کوبیدن قیدهای عقلی و اجتماعی، وشکستن بندها و سیل بندها و اشباع غرایز به طور مطلق پدید آمده است، وگروهی دیوانهوار دنبال آن می روند.

پیروان هر دو مکتب «کلبیسم » و «اگزیستانسیالیسم» یک بعد از ابعاد روحی انسان را مورد مطالعه قرار داده و از ابعاد دیگر کاملاً بی خبر هستند در صورتی که سعادت انسان در این است که به تمام جنبه های او توجه گردد. نه به یک جنبه.

روح و روان در تکامل و سیر سعادتی خود، از بدن و تن بی نیاز نیست و اهمال این بخش، مایه توقف سیر تکامل روحی انسانی است، از این جهت رهبانیت و ترک دنیا، و زندگی در بیغوله ها و دل کوه ها وشکاف درختان و میان خم، شدیداً ممنوع شمرده شده است.

همچنان که بدن و تن مقدمه تکامل روح و لباس روان است توجه کامل به مقدمه و غفلت از هدف خلقت، مایه سقوط در دره مهیب بدبختی است.

تعلیمات راستین و استوار، آن است که بر اساس خلقت و آفرینش متکی بوده و سر سوزن از آن پا فراتر نگذارد که فلاسفه واقع بین جهان، مانند ارسطو و حکمای اسلامی تعالیم خود را روی آن بنا کرده اند.

در قرآن مجید و در آیات متعددی به این حقیقت اشاره شده است آنجا که می فرماید:

(...فَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَمالَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاق*وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَفِی الآخِرَهِ حَسَنَهً وَقِنا عَذابَ النّار*أُولئِکَ لَهُمْ نَصیبٌ مِمّا کَسَبُوا وَاللّهُ سَریعُ الحِساب).(۱)

«برخی از مردم می گویند: خداوندا! در این جهان به ما نیکی بده، درحالی که در آخرت نصیبی ندارند و برخی می گویند پروردگارا! در دنیا وآخرت به ما نیکی کن و ما را از عذاب دوزخ بر کنار دار، آنان از کارهای خود بهره می برند. خداوند، سریع الحساب است».

میانه روی در نیکی ها

انفاق یکی از کارهای نیک است که اسلام به آن دستور داده است؛ ولی اگر از حد میانه بیرون رود، وباعث تنگی زندگی انسان گردد، چه بسا پی آمد خوبی نداشته باشد؛ از این جهت قرآن دستور می دهد که در این کار نیز گام از حد اعتدال بیرون ننهیم:

(وَ الّذینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یسرِفُوا وَلَمْ یَقتُرُوا وَکانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً) :«آنان که وقتی انفاق می کنند، اسراف نمیورزند و سخت گیری نیز نمی کنند، بلکه میان این دو راهی را بر می گزینند».(۲)

یکی از دستورهای اسلام این است که هنگام چیدن میوه و درو محصول، مقداری ازآن را به افراد مستحق بپردازند و در کتاب های فقهی به آن «

۱- [۱] بقره/۲۰۰_ ۲۰۲.

۲- [۲] فرقان/۶۷.

حق الحصاد» می گویند واین دستور غیر از «زکات» واجب است که باید بعداً پرداخت؛ ولی قرآن در همین مورد دستور می دهد که در انجام این وظیفه باید راه میانه را پیش گرفت و نباید آن چنان دست و دل باز بود که هرچه دارند به این و آن بدهند و خود و فرزندان خود معطل بمانند. در این زمینه می فرماید:

(کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ):«از آن میوه به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید وحق آن را به هنگام درو بپردازید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد».(۱)

در احادیث پیشوایان بزرگ به این نوع از اسراف اشاره شده است که برخی را نقل می کنیم:

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این مورد می فرماید:

«بخشنده باش؛ ولی اسراف گر مباش،میانه رو و اندازه گیر باش، سخت گیر مباش».(۲)

برخی احادیث به جای اسراف، به اندازه گیری در زندگی دعوت کرده اند و امام علی (علیه السلام) فرمود: «آن کس مزه ایمان را می چشد که در او سه صفت موجود باشد:

آگاهی از حقیقت دین، استقامت در گرفتاری ها و اندازه گیری در معیشت».(۳)

ص : ۲۴۲

۱- [۱] انعام/۱۴۱.
۲- [۲] کُنْ سَمِحَا و لا تکُنْ مبذرًّا و کن مُقْدِراً ولا تکن مقتراً(نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۲).
۳- [۳] لا یذوقُ المرأُ حقیقهَ الإیمان حتی یکونَ فیه ثلاثُ خصال: الفقهُ فی الدین، والصبرُ فی المصائبِ وحسنُ التقدیر فی المعاش.(بحار الأنوار، ج۱۵، ص ۱۹۹).

امیر مؤمنان می فرماید: «آن کس که دخل و خرج خود را اندازه گیری نکند، فقیر می گردد».(۱)

پاسخ یک پرسش

آیات یاد شده گواهی می دهد که قانون عمومی در مسئله انفاق همان میانه روی در انفاق و رعایت اقتصاد و اعتدال می باشد.

در این مورد سؤالی مطرح است و آن این که: در برخی از آیات از ایثار هرچند مایه تنگ دستی گردد ستایش شده است؛ زیرا:

(...وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) :«دیگران را بر خویشتن هرچند نیازمند باشند، مقدم می دارند کسانی که از حرص نفس محفوظ بمانند رستگار خواهند بود».(۲)

در این آیه، از بخشش حتی در صورت نیاز به آن، ستوده شده است واین ستایش به ظاهر خلاف دعوت به اعتدال و میانه روی است که در آیات دیگر روی آن تکیه شده بود.

همچنین در زندگی امیر مؤمنان و خاندان رسالت می خوانیم که سه شب افطاری خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند.و خود با آب افطار کردند، سپس در مورد آنان این آیه نازل گردید:

(وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً) :«غذا را با این که دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر می دهند».(۳)

۱- [۱] ترکُ التقدیر فی المعیشهِ یُورِثُ الفَقْرَ.

۲- [۲] حشر/۹.

۳- [۳] انسان/۸.

رفتار خاندان رسالت را که بهترین الگوی ایثار هستند، چگونه می توان با دعوت به میانه روی در انفاق سازگار ساخت؟

پاسخ

شکی نیست که هر یک از این دو اصل: میانه روی در انفاق و ایثار در عین احتیاج، از اعمال بسیار مفید است.و از سجایای انسانی و فضایل اخلاقی پرده بر می دارد؛ولی با وجود این، میانه روی در انفاق یک اصل همگانی است که همه مردم به آن دعوت شده اند و مصالح عمومی نیز ایجاب می کند که نوع مردم در انفاق و بخشش از این اصل بهره بگیرند؛ ولی اصل ایثار در حال نیازمندی، یک اصل خصوصی است که تنها گروهی فداکار و از خودگذشته، می توانند به آن عمل کنند.

از آن جا که اصل ایثار در عین نیاز، از فداکاری و خودگذشتگی بیشتری سرچشمه می گیرد، و بیشتر مردم چنین تربیت و روحیه ای ندارند، این اصل در گروه خاصی تبلور می یابد که علیوار زندگی می نمایند؛ در حالی که اصل میانه روی در انفاق مربوط به تمام طبقات است که اشخاص می توانند با حفظ مصالح خود، به مصالح جامعه نیز بپردازند.

این تنها «اعتدال»و «ایثار» نیست که یکی اصل عمومی و دیگری جنبه خصوصی دارد؛ بلکه در اصول اخلاقی واجتماعی هم نمونه هایی از این قبیل موجود است.

مردی از امیر مؤمنان پرسید: عدالت شریف تر وبالاتر است یا جود و بخشندگی.

امام فرمود: عدالت امور را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد، امّا جود

امور را از مجرای طبیعی خود خارج می سازد.

یعنی: عدالت این است که به هرکسی به اندازه استحقاق طبیعی وی پرداخت شود، و مقدار لیاقت و استعداد و کار و کوشش او در نظر گرفته شود ولی در جود وبخشش، این ملاک مورد نظر نیست. شخص بخشنده، مال خود را بدون در نظر گرفتن استحقاق طبیعی، به دیگری می بخشد و این کار در عین تقدیر و ستایش، کاری است برخلاف جریان طبیعی، وجنبه استثنایی دارد. لذا امیر مؤمنان در ذیل سخن خود فرمود:

«العَدْلُ سائسٌ عامٌّ والجودُ عارِضٌ خاصٌّ».(۱)

عدالت قانونی است همگانی و اداره کننده ای است کلی، که همه اجتماع را در بر می گیرد وبزرگ راهی است که همه می توانند از آن بروند، حال آن که جود و بخشش یک حالت استثنایی وغیر کلی است.

پاسخ دیگر

در این جا به این پرسش پاسخ دیگری نیز می توان داد و آن این که ایثار مربوط به موردی است که صرف مال در آن از اهمیت زیادتری برخوردار باشد. در این مورد است که باید به جای میانه روی در انفاق از راه «ایثار» وارد شد.

مثلاً انصار ــ که بومیان مدینه بودند ــ با هجوم انبوه مهاجران به مدینه روبه رو شدند، مهاجری که دستش از همه جا کوتاه شده و دست زن و بچه خود را گرفته و رهسپار مدینه شده بود، نگاهداری این گروه که به عشق اسلام و پیامبر، دیار خود را ترک کرده و به مدینه رو آورده بودند، از اهمیت بیشتری

۱- [۱] العدلُ أفضل أم الجود؟ فقالَ:العَدْلُ یضعُ الأشیاءَ مواضَعها و الجُودُ یُخْرِجُها مِنْ جهتها العدل.... کلمات قصار شماره ۴۳۷.

برخودار بود. اگر در این مورد خدمات درخور حق آنان انجام نمی گرفت، اسلام از پیشرفت و گسترش باز می ماند. این جا است که خداوند انصار را به خاطر ایثار، تعریف و توصیف می کند و می فرماید:

(وَالَّذِينَ تَبَوَّءُ الدّارَ وَ الايمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجةً مِمّا اُوتُوا وَ يُؤثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَو كانَ بِهِمْ خَصاصةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحون):

«آنان که پیش از مهاجران (انصار) در مدینه مسکن گزیده اند و به شرف ایمان آراسته اند ، کسانی را که به سوی آنان مهاجرت می کنند دوست دارند، هرگز از چیزی که به مهاجران داده شده است، رنج نمی برند و آن ها را بر خویشتن هرچند نیازمند باشند، مقدم می دارند وهرکس از بخل نفس خود مصون شد او از رستگاران است».(۱)

اندیشه در این آیه و آیه پیش تر از آن، این مطلب را روشن می کند و آن این که: در موضوعات مهم و از آن جمله حفظ گروه مهاجر در مدینه در مورد آیه و برای نزدیکی دل های یتیمان، مستمندان و اسیران به اسلام، در مورد امیر مؤمنان که از اهمیت به سزایی برخوردار بوده اند، ایثار بر اعتدال تقدم دارد؛ از این جهت آنان راه ایثار را برگزیدند و از میانه روی در انفاق سرباز زدند.

بنابر این، هر موردی که از اهمیت شایانی برخوردار است، مانع ندارد که انسان بر خود زحمت ومشقت را هموار سازد تا آن چه اهمیت دارد، استوار گردد.

در اینجا از اشاره به نکته ای ناگزیریم و آن این که در اصل دوازدهم

۱- [۱] حشر/۹.

موضوع «اسـراف» و «تبـذیر» مطرح گردید و در این اصل موضوع «میانه روی در انفاق» مورد بررسـی قرار گرفت، از رویارویی دو بحث و همچنین اصل آینـده «میانه روی در رفتار» می توان گفت که اسـلام پیوسـته طرفدار اعتدال و حدّ وسط در اخلاق و رفتار است.

ص : ۲۴۷

اصل چهاردهم : میانه روی در رفتار

آیات موضوع

۱. (وَلا تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً...)(لقمان/۱۸).

۲. (وَاقْصُدْ فی مَشْیِکَ)(لقمان/۱۹) .

ترجمه آیات

۱. «با غرور و بی خبری راه مرو».

۲. «در راه رفتن میانه رو باش».

خضوع یکی از ستوده ترین فضایل اخلاقی است، ولی اگر از حد خود تجاوز کند، به صورت بدترین صفات به نام «تملق» و «چاپلوسی» در می آید چنان که وقار، یکی از فضایل اخلاقی است که اگر به رنگ بی اعتنایی و گردنکشی و رخ تابی از مردم و ناچیز شمردن حقوق دیگران درآید، به صورت یکی ازبدترین و زشت ترین صفات به نام «تکبر» و «خودپسندی» جلوه می کند، گاهی فروتنی به چاپلوسی، و متانت به «کبر» و خودخواهی مشتبه می شود. از این نظر، چاپلوسان اجتماع برای توجیه اعمال خود به فروتنی و تواضع پناه می برند، چنانچه خود پسندان و متکبران، اعمال زشت وگردنکشی و بی اعتنایی خود را با متانت و وقار توجیه می نمایند. در صورتی که هر کدام در رتبه و درجه ای هستند، که هرگز آمیخته به دیگری نمی شوند.

ص : ۲۴۸

تواضع و فروتنی

فروتنی یعنی تسلیم در برابر حق، احترام به همنوعـان، اعتراف وشـناسایی مقام واقعی خود و حقوق دیگران که همگی از ثبات روحی و آرامش روانی سرچشمه می گیرد، حاکی از یک شخصیت تام و تمامی است که در تکمیل آن، احتیاج به ابراز تفوق و گردنکشی نیست.

چاپلوسی

هر گاه سـتایش کسـی از حد شایستگی وی تجاوز کرد چاپلوسی و تملق تلقی می شود. خضوع و تذلل در برابر شخصیتی برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی از مصادیق تملق بشمار می رود.

علی (علیه السلام) می فرماید:

«الثَّناءُ بِأَكْثَرَمِنَ الاستحقاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصيرُ عَنِ الاسْتِحْقاقِ عَيٌّ أَوْ حَسَدٌ».(۱)

«ثنای بیش از استحقاق تملق گویی و چاپلوسی است. ومدح به کمتر از آنچه درخور آن است، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد است».

معمولاً افراد چاپلوس کسانی هسـتند که بی شخصـیت و بی اراده بار آمـده اند، و حاضـرند برای خاطر منافع جزئی و مادی، بر منش و شخصیت خود قلم قرمز کشند و استقلال خود را از بین ببرند.

وقار و متانت

هر گاه یک فرد برای رسـیدن به مقاصد خود اصول اخلاقی را مراعات کند، و اهداف خود را بدون شـتابزد گی و حرص و ولع و دست پاچگی، تعقیب نماید، اعمال چنین فرد توأم با وقار و متانت خواهد بود.

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۴۷.

کبر و خودپسندی

کبر یـک بیماری روانی است که مبـدأ آن احساس حقارت وکوچکی است که بر اثر گـذشت زمان به «عقـده حقارت» تبـدیل می شود، معمولاًـ فرد متکبر در خود احسـاس حقـارت و قصور می کنـد، و می خواهـد این قسـمت را بـا خودفروشـی و گردن کشـی، وبـا غرور و طغیان جبران نمایـد و معمولاً این گونه اوصاف در افرادی پیـدا می شود که در محیط های پست و خانواده های کمارزش، رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصیت ذاتی باشند.

و اگر شخصـیت فردی در نظر خودش تکمیل باشـد، و درخود احساس حقارت و کمبود شخصـیت ننمایـد، هرگز علت نـدارد حـالت عصـیان و طغیان به خود بگیرد. این ناراحتی و بی ثباتی و بی قراری، نتیجه یک ناراحتی است که پیوسـته شـخص را وا می دارد که به وسیله کبر فروشی و تقدم خواهی و بی اعتنایی و گردنکشی آلام خود را تسکین دهد.

آنچـه گفتـه شـد آخریـن تحقیقی است که دانشـمندان روان شـناس در این بـاره به آن دست یـافته انـد ولی امـام صـادق (علیه السـلام) هزار و انـدی پیش با یک جمله کوتاه در عین حال پر معنی و سودمند پرده از روی این حقیقت علمی که روان کاوان امروز پس از سالیان درازی به آن رسـیده انـد برداشـته است زیرا آن حضـرت چنین فرمود: «ما مِنْ رَجُل تَکَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلاّ لِذِلَّه یَجِدُها فی نَفْسِهِ»(۱) کبر متکبران، و سـتم ظالمان به خاطر ذلت و حقارتی است که در خویش احساس می کننـد و می خواهند با اعمال خود آن را جبران نمایند.

از آثار خانمان برانـداز «کبر» این است که روح، حالت عصـیان زدگی پیـدا می کنـد، که آرامش و قرار روانی را از دست می دهد. و در سایه حب ذات

ص : ۲۵۰

۱- [۱] اصول کافی:۲/ ۳۱۲.

رهبری نشـده ، در برابر حق وحقیقت تسـلیم نمی شود، حقوق دیگران را محترم نمی شـمرد، در پایمال کردن حقوق و شخصیات بی پروا می باشد.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند نخستین پایه «الحاد»(انکار حقایق) چیست ؟ در جواب فرمود کبر است.(۱)

ونیز جمله جامع تری در این باره فرمود:« اَلکِبْرُ أَنْ تَغْمَضَ النّاسَ وَ تَسَفَّهَ الْحَقَّ».(۲)

«خودپسندی این است که مردم و حقوق آنان را نادیده بگیری».

زندگانی پیامبران،و پیشوایان اسلام مخصوصاً زندگی پیامبر عالیقدرو گرامی وجانشین بلافصل وی امیر مؤمنان، بهترین سرمشق زندگی است، در لابلای تاریخ نمونه های کامل از تواضع و فروتنی و احترام به حقوق هم نوعان زیاد به چشم می خورد، امیر مؤمنان پیشاپیش سپاه گران برای برانداختن حکومتی که فرزند ابوسفیان بوجود آورده بود حرکت می کرد، در نیمه راه به یکی از شهرهای عراق به نام «انبار» رسید که در قلمرو حکومت علی (علیه السلام) بود، مدت ها این شهر زیر نظر ساسانیان اداره می شد، و رسم و رسوم آن زمان که سجده در برابر زمامداران بود، هنوز از میان آن مردم، رخت برنبسته بود.

خبر عبور ارتش خلیفه اسلام از میان این شهر در بین مردم منتشر گردید همه به استقبال علی شتافتند و در برابر علی (علیه السلام) زیر آفتاب داغ وسوزان به سجده افتادند به گمان این که به این وسیله می توانند مراتب رضایت علی (علیه السلام) را بدست آورند.

امیر مؤمنان از اسب پیاده گردید وچنین فرمود: در این سجده به خدا شرک میورزید وساعت ها زیر آفتاب گرم و سوزان بسر می برید و خود را ناتوان

۱- [۱] سفینه البحار:۲/۴۵۹.

۲- [۲] معانی الاخبار، ص ۴۲۶.

وبیچاره قلمداد می کنید، در صورتی که من و شما هر دوبنده ضعیف خداوندیم و من هم مثل شما اسیر بستر بیماری می گردم، دچار چنگال مرک می شوم و شما باید برای خدایی سجده کنید که بیمار نمی شود و نمی میرد من از این که پیشوای شما هستم، هیچ مزیتی بر شما ندارم فقط بار مسئولیت من سنگین تر است(۱).

حالت طغیان زدگی در عده ای از جوانان

امروز روی عللی که بازگشت همه به کبر و خودپسندی است یک حالت عصیان زدگی نسبت به حقوق، نادیده گرفتن زحمات دیگران، حق قضاوت در همه چیز، ابراز نظر در امور و مسایلی که هرگز کوچکترین اطلاعی درباره آن نیست، در گروهی از جوانان و گروهی از مربیان و استادان به وجود آمده است.

گاهی فردی که رشته تخصص اوشناختن بیماری های دامها است، در پیچیده ترین مسایل فلسفی وکلامی ومذهبی قضاوت کرده و کتاب منتشر می سازد.

همان طوری که امام ششم (علیه السلام) فرمود: نخستین پایه انکار حقایق همان «کبر» است امروز بعضی از درس خوانده ها با فرا گرفتن چند فرمول ریاضی وفیزیکی، به خود حق می دهند که در تمام مسایل جهانی ابراز نظر کنند، هنگامی که سخن ازخدا و روح و از موجودات ماوراء الطبیعه، پیش می آید با قیافه مخصوصی که نشانه تخصص و غرور فوق العاده در این مسایل است همه را به باد مسخره می گیرند، در صورتی که عمر خود را فقط در حلّ معادلات جبری صرف کرده ولحظه ای در این قسمت به دقت و تحقیق

۱- [۱] وقعه صفّین، ابن مزاحم/۱۴۴؛ شرح نهج البلاغه حدیدی:ج۳/۲۰۳.

نپرداخته اند.

راستی این بیماری واگیریست که امروز دامنگیر نسل کنونی شده است، هرگز از خاطرم نمی رود، که در یکی از روزنامه های تهران موضوع «تعدد زوجات» که از پیچیده ترین مسایل اجتماعی و در عین حال فقهی ومذهبی است مطرح شده بود و طراح موضوع از تمام طبقات رأی و نظر خواسته بود ولی در این مسأله به جای این که دانشمندان، استادان حقوق، جامعه شناسان رأی دهند عطاران وقصابان تیغ زن به جواب دادن برخاسته، ومسأله را از دریچه نظر خود تحلیل می کردند.

لقمان در یکی از سخنان خود به فرزندش یادآور می شود که در زندگی از تملق و چاپلوسی و یا تکبر و ابراز برتری دوری بجوید و در گفتار و کردار خود میانه رو باشد چنان که می فرماید:

۱. (وَلا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ) : «با تکبر روی از مردم بر مگردان».

۲. (وَلا تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً) :«با غرور و بی خبری راه مرو».

چرا، زیرا خداوند متکبران خودپسند را دوست نمی دارد چنان که می فرماید: (إِنَّ اللّهَ لا ـ یُحِبُّ کُلّ مُخْتال فَخُور)زیرا کبر و خودپسندی آفت فضایل انسانی و سجایای اخلاقی است.

۳. (وَاقْصُدْ فی مَشْیِکَ) : «در راه رفتن میانه رو باش».

۴. (وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ...)(۱) :«از صدای خود بکاه».

چرا زیرا خروج از اقتصاد و میانه روی نشانه شتابزدگی و عدم توازن روحی است، گذشته بر این صدای نامطبوع، موجب نارضایتی مردم می باشد.

۱- [۱] لقمان/۱۸_۱۹.

پاسخ یک سؤال

ممکن است سؤال شود که چرا لقمان روی یک کار جزئی به نام «راه رفتن» تکیه می کند و به پسر دستور می دهد که در راه رفتن میانه رو باش نه تنها لقمان بلکه خود قرآن مجید در سوره فرقان روی این موضوع تکیه کرده و می فرماید:

(وَعِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوناً...) .(۱)

«بندگان خدا کسانی هستند که به تواضع راه می روند».

پاسخ

صفات و روحیات بد و نیک انسان غالباً از خلال کارهای جزئی او آشکار می شود چه بسا نحوه سیگار کشیدن شخصی، کیفیت امضای فردی نمایانگر روحیات او می باشد ازا ین جهت قرآن مجید می خواهد با روحیات بد یا بروز نخستین جوانه آن مبارزه کند و هرگز نباید نسبت به این نوع کارهای جزئی با دیده بی اعتنایی بنگریم زیرا چه بسا کار جزئی و کوچک، نشان دهنده کانونی از فساد در درون می باشد که به این شکل جوانه می زند.

جوش های مختصر و یا دمل های کوچکی که در اطراف بدن نمایان می گردند هر چند جزئی وکوچکند اما همین ها از نظر یک پزشک نشان دهنده چرک های عظیم درونی است که در میان خون لانه گزیده اند و خود را از این طریق نشان می دهند.

تفسیر چهارده اصل در دو منشور قرآن به پایان رسید. اکنون به تفسیر دیگر اصول اخلاقی که در آیات دیگر وارد شده می پردازیم.

ص : ۲۵۴

۱- [۱] فرقان/۶۳.

اصول دیگر اخلاقی و اجتماعی در قرآن

۱۵. زبان در قرآن

۱۶. شکر و سپاس

۱۷. امتحان و آزمایش های الهی

۱۸. از خودبیگانگی

۱۹. قرآن و سرگذشت امم

۲۰. قلب و فؤاد در قرآن

۲۱. زندگی اجتماعی طرحی است در آفرینش

۲۲. بعد جهانی و یا الهی جامعه

۲۳. اصالت فرد یا جامعه و یا ...

۲۴. ترکیب جامعه

۲۵.قانون مندی جامعه و تاریخ

۲۶. تصادف در تاریخ چه مفهومی دارد

۲۷. سنت های الهی واکنش اعمال جامعه است

۲۸. سنت های تغییر ناپذیر خدا در تاریخ انسان ها

۲۹. جوامع پیشین، آیینه عبرت

۳۰. ارزش کتاب های تاریخی

ص : ۲۵۵

اصل پانزدهم : زبان در قرآن

آیات موضوع

۱.(إِنَّما یَفْتَری الکَذِبَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللّهِ ...)(نحل/۱۰۵)

۲. (... إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً)(مریم/۵۴)

۳.(وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی* یَفْقَهُوا قَولی) (طه/۲۷_ ۲۸)

۴.(وَاجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْق فِی الآخَرینَ) (شعراء/۸۴)

۵.(... وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِکُمْ ما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ ...)(نور/۱۵)

۶.(وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوانِکُمْ...) (روم/۲۲)

۷. (...وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً ...)(حجرات/۱۲)

۸.(وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ * إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمینِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ * ما یَلْفِظُ مِنْ قَول إِلاّلَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ)(ق/۱۶_ ۱۸)

ص : ۲۵۷

ترجمه آیات

۱. «آن کس دروغ می گوید که به آیات خداوند ایمان ندارد».

۲. «او در وعده های خود راستگو و از رسولان و پیامبران بود».

۳.«خدایا! گره از زبانم بگشا تا سخن مرا درست بفهمند».

۴.«برای من زبان تحسین گری در میان مردم قرار بده».

۵.«با دهان خود چیزی می گویید که به آن یقین ندارید».

۶.«از نشانه های خدا، آفرینش استوار آسمان ها و زمین و تعدد زبان ها واختلاف رنگ های شماها است».

۷. «از یکدیگر غیبت نکنید».

۸.«ما انسان را آفریدیم و از وساوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم، دو فرشته (رقیب و عتید) از طرف راست و چپ به مراقبت او نشسته اند، سخنی از خیر و شر به زبان نمی آورد جز آنکه در آن دم دو فرشته بر ضبط آن آماده اند».

تفسیر موضوعی آیات

نقش زبان در زندگی انسان

از زبان که عضو حساس بدن انسان است به دو شکل می توان سخن گفت:

۱. نقش زبان در زندگی مادی و معنوی انسان.

۲. مسئولیت های زبان در حیات انسانی از نظر اسلام.

و ما هر دو را به گونه ای فشرده به بحث می نشینیم:

۱ . نقش زبان در زندگی انسان.

زبان پاره ای گوشت است که یگانه وسیله سخن گفتن، فرو بردن غذا و

چشیدن است و به شکل بیضی و از بیخ قسمت پشتی کف دهان و به استخوان لامی چسبیده است. دارای یک پوشش رویی، یک پوشش زیرین، دو لبه جانبی و یک نوک می باشد.

ساختار زبان به شکلی است که کار آن جویدن غذا و بلع آن و احساس طعم مواد غذایی و سخن گفتن وغیره می باشد.

با این که زبان مانند چشم و گوش یکی از ابزار شناخت است و می توان به وسیله آن چهار نوع طعم غذا: شیرینی، تلخی، شوری و ترشی را حس نمود؛ ولی قرآن در میان وظایف مختلف آن، روی نقش گفتاری آن تکیه می کند و از این زاویه به آن می نگرد. و از دیگر وظایف آن سخن نمی گوید و ما نیز از این جهت آن را مورد بحث قرار می دهیم و نکته آن این است:

این قسمت از هنرنمایی زبان، آن اندازه اهمیت دارد که دیگر وظایف آن را تحت الشعاع خود قرار داده است. تجربه و آزمایش ثابت کرده است که غالب کسانی که قادر به سخن گفتن نیستند، فاقد نیروی شنوایی نیز می باشند.

برخی معتقدند که کری مادر زاد، سبب لالی می گردد و کودک به جهت ناشنوایی، لال می شود.

ما با این نظریه علمی کار نداریم. و کودکی را فرض کنید که رشد جسمانی آن آغاز شده؛ ولی توان گفتاری ندارد، آیا چنین کودکی می تواند آن شخصیت متناسب را که دیگر همسالان او می یابند، به دست آورد؟ به طور مسلم نه.

انسان از طریق گفتگو و پرسش و پاسخ، مسائل لازم را به دست می آورد و بر عمق شخصیت خود می افزاید.

تعلیم و تربیت که رشد انسان ها و تکامل افراد به آن بستگی دارد، از

طریق آموزش صورت می گیرد و تنها وسیله آن زبان است.

فردی را فرض کنید که سالیان درازی رنج کشیده و برای خود و جامعه، اندوخته های علمی و فکری فراهم آورده است، ناگهان مبتلا به لکنت زبان و عجز از بیان می گردد.

هگاه قلم و نوشتن که کاری سخت است و در همه جا نمی توان از آن بهره گرفت، به داد او نرسد، از نظر ارزش با یک فرد عادی مساوی خواهد بود.

مغز و فکر انسان گنجینه ای است مستقل و دربسته و یگانه کلید آن زبان است. و تا با این کلید، در ِگنجینه گشوده نشود، مقام و موقعیت انسان روشن نمی گردد. از این رو امیر مؤمنان می فرماید: شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است، نه در زیر کلاه او.

(الرَّحْمنُ *عَلَّمَ القُرآنَ *خَلَقَ الإِنْسانَ * عَلَّمَهُ الْبیانَ) ؛ «خدای

مهربان که به رسول خود قرآن آموخت، انسان را آفرید و به او تعلیم بیان نمود».(۱)

این تنها چیزی نیست که قرآن از آن یاد کرده است؛ بلکه این واژه ۲۵ بار در قرآن به صورت جمع و مفرد وارد شده است و به اهمیت آن اشاره می کند:

(أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِساناً و شَفَتَينِ):«آیا ما برای او دو چشم و یک زبان و دو لب قرار ندادیم».(۲)

قرآن در اشاره به این که زبان کلید شخصیت انسان(۳) است، جمله ای از ملک مصر نقل می کند:

(...فَلَمّا كَلَّمهُ قالَ إِنّكَ اليومُ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ) ؛ «وقتی با یوسف سخن گفت: آنگاه به او گفت تو امروز نزد ما دارای موقعیت خاص، و امین دارایی می باشی».(۴)

وقتی یوسف خواب ملک را به شکل آموزنده ای تعبیر کرد و شیوه نگهداری غله کشور را به صورت طبیعی بدون ساختن سیلوهای مصنوعی پر خرج، به آنان آموخت، و در رابطه با محکومیت خود، پرده از روی خیانت زن

۱- [۱] الرحمن/۱_۴.
۲- [۲] بلد/۸_۹.
۳- [۳] و به یک معنی نیمی از شخصیت انسان است چنانکه شاعری می گوید: لسان الفتی نصف و نصف فؤاده *** فلم یبق إلاّصوره اللحم و الدم زبان یک انسان جوانمرد، نیمی از شخصیت او است، و نیم دیگر اورا عقل و خرد او تشکیل می دهد اگر ازاین دو بگذریم، جز گوشت و خون چیزی نیست. و در زبان عرب مثلی است بیان گر این نکته که می گوید: المرء بأصغریه: قلبه ولسانه: واقعیت انسان به دو عضو کوچک او بستگی دارد این دو عضوعبارتند از: دل و زبان.
۴- [۴] یوسف/۵۴.

عزیز مصـر و پاکـدامنی خود برداشت و ازاین طریق شخصـیت بزرگ خود را نمایان ساخت، در این هنگام ملک برای او چنین مقام و موقعیتی قائل شد و او را کلید دار انبارهای سـرزمین مصـر کرد. و تا یوسف سخن نگفته بود، شخصیت او در پشت پرده سکوت، مستور مانده و در گوشه زندان افتاده بود.(۱)

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمود: «تکلّمُوا تُعْرَفُوا؛ سخن بگویید تا شناخته شوید».(۲)

نقش مهمی که زبان در ادای رسالت رسولان به ویژه پیامبران آسمانی دارد، موسی را بر آن داشت، که از خدا بخواهد هر نوع لکنت را از زبان او بردارد:(وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانی* یَفْقَهُوا قَولی) : «خدایا گره از زبانم بگشا تا سخن مرا درست بفهمند».(۳)

او تنها به این اکتفا نکرد، بلکه از خدا خواست برادر او را که ازوی فصـیح تر بود و بیان رساتری داشت، همراه او بفرسـتد تا او را در ادای رسالت یاری کند ومی گوید:

۱- [۱] در این مورد سـعدی از قرآن واحادیث اسـلامی که پیوسته الهام بخش شعرای بزرگ میهن ما بوده است، الهام گرفته و می گوید: زبان در دهان ای خردمند چیست؟ *** چو در بسته باشد چه داند کسی کلید در گنج صاحب هنر *** که گوهر فروش است یا پیلهور

۲- [۲] الظرائف واللطـائف، ص ۵۸، این جمله از امیر مؤمنـان نیز نقـل شـده است به نهـج البلاغه، بخش کلمات قصار، شـماره ۳۹۲ مراجعه بفرمایید.

۳- [۳] طه/۲۷_۲۸.

(وَ أَخی هـارُون هُوَ أَفْصَحُ مِنّی لِساناً فَارسِلْهُ مَعِی رِدءاً ...)(۱):« برادرم هـارون کـه از مـن فصـیح تر است همراه من به عنـوان کمک و یاورم بفرست».(۲)

اصولاً ـ کـار بزرگ پیامبران ــ که ادای رسالت الهی است ــ به وسـیله همین عضو انجام می گیرد و برای همین هم خداونـد به پیـامبر نویـد می دهـد که ما پیام های خود را به زبان تو آسان گردانیـدیم تا به کمک آن پرهیزگاران را بشارت و گروه ستیزه جویان را بیم دهی:(فَإِنَّما یَسَّرناهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ المُتَّقینَ وَ تُنذِرَ به قوماً لُدّاً): «ما قرآن را تنها به زبان تو سهل و آسان کردیم تا به اصل تقوی بشارت دهی و معاندان لجوج را از عذاب خدا بترسانی». (۳)

پیامبران گرامی پیوسـته از خداونـد می خواسـتند که زندگی شان با مردم به گونه ای باشد که توده مردم ثناگوی آنان در حال زندگی و پس از مرگ باشند و ابراهیم از خداوند بزرگ همین معنا را درخواست می کند ومی گوید:

(وَاجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْق فِی الآخَرینَ) : «برای من زبان تحسین گری در میان مردم قرار بده».(۴)

و در آیه دیگر از چنین درخواستی از سوی اسـحاق و یعقوب را گزارش می دهـد.چون از چیزی که در پاسخ خواسـته آنان به آنها بخشیده بود می گوید:

(وَ وَهَبْنـا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنـا وَ جَعَلْنـا لَهُمْ لِسـانَ صِـدْق عَلِیّاً) : «آنان را از رحمت خود بهره منـد ساختیم و در زبان مردم نامشان را نیکو، و بلند گردانیدیم».(۵)

۱- [۱] قصص/۳۴.

۲- [۲] به همین مضمون است(سوره شعراء/۱۳).

۳- [۳] مریم/۹۷.

۴- [۴] شعراء/۸۴.

۵- [۵] مریم/۵۰.

سرانجـام قرآن بر می گردد، اختلاف زبـان ها را که تاکنون ریشه آن به صورت علمی به دست نیامـده است، یکی از آیات و نشـانه هـای خـدا می دانـد،و در عظمت این آیت همین بس که آن را در کنـار آفرینش آسـمان ها و زمین قرار می دهـد ومی فرماید:

(وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوانِکُمْ...): «از نشانه های خدا، آفرینش اسـتوار آسمان ها و زمین و تعدد زبان ها واختلاف رنگ های شماها است».(۱)

بالأخره زبان، یگانه وسـیله ای است که نیایش خـدا و بسـیاری از فرایض ماننـد اقامه نماز، ادای شـهادت، اظهار ایمان و تحقق اسـلام با آن صورت می گیرد. آن جا که خداوند می خواهد عنایت خود را نسبت به یکی از پیامبران به گونه ای ابراز کند، او را به مقـام کلیمی، مفتخر سـاخته و با او سـخن می گویـد و او را به پاسـخ وا می داردچنانکه می فرمایـد:(...وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسـی تَکْلِیماً): «خداوند موسی را به سخن در آورد»(۲) در آیه دیگر سخن گفتن کودک گهواره ای را نشان خدایی می داند.

(... تُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلاً ...) : «با مردم در گهواره و هنگام بزرگی سخن می گویی».(۳)

مقام وعظمت این نعمت چیزی نیست که بر احـدی مخفی باشد و سـخن از حکیمان در وصف این عضو به اندازه ای است که اندک آن در این صفحات نمی گنجد.

ص : ۲۶۴

۱- [۱] روم/۲۲.

۲- [۲] نساء/۱۶۴.

۳- [۳] مائده/۱۱۰.

یکی از اندیشمندان در این زمینه می گوید: «زبان، گواه ضمیر، و داور میان حق و باطل، بیانگر حقایق اشیا، واعظ بازدارنده از گناه، پدید آورنده محبت و دوستی، وسیله سپاسگزاری، مستوجب فزونی نعمت و... می باشد».(۱)

خدمت بزرگی که زبان قرآن و حضرت محمد در جامعه انسانی انجام داد هیچ قدرتی آن را انجام نداد و برندگی آن، از برندگی شمشیر تیزتر است.(۲)

اکنون که از عظمت این عضو و حساسیت خاص آن آگاه شدیم، باید در برابر عظمت موقعیت آن، از عظمت مسئولیتش نیز آگاه گردیم و کافی است که بدانیم با همین یک تکه گوشت، بزرگ ترین خدمت ها و عظیم ترین جنایت ها انجام می گیرد. همچنین با همین عضو می توان بیست نوع گناه انجام داد که برخی از آنها در قرآن و برخی دیگر در احادیث وارد شده است. اکنون ما نیز وارد این قسمت می شویم و قبلاً درباره مسئولیت زبان آیه ای را یادآور می گردیم:

۲ . مسئولیت های سنگین زبان

(وَ لَقَدْخَلَقْنَا الإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ *إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمينِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ *ما يَلْفِظ مِنْ قَول إِلاّلَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ).

۱- [۱] الظرائف واللطائف، ص ۵۰.

۲- [۲] در این مورد شاعری می گوید: لسان محمد امضی غراراً *** وانفذ من ظبا حدّ الحسام زبان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) تیزتر و نافذتر از برندگی شمشیرها است.

«ما انسان را آفریدیم و از وساوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم، و از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم، دو فرشته (رقیب و عتید) از طرف راست و چپ به مراقبت او نشسته اند، سخنی از خیر و شر به زبان نمی آورد جز آنکه در آن دم دو فرشته بر ضبط آن آماده اند».(۱)

بحث گذشته، ما را با نقش زبان در گذران زندگی و پیچ و خم ها و فراز و نشیب های روحی ناشی از آن آشنا ساخت و موقعیت آن را در هر دو قلمرو شناختیم. در عظمت آن همین بس که کفر و ایمان از طریق گواهی دادن زبان، اعتبار می یابد. و در وسعت قلمرو کار آن همین بس که، چشم فقط رنگها را درک می کند، گوش فقط امواج صوتی را می شنود و دست فقط به سوی اجسام دراز می شود؛ در حالی که برای کار زبان، حد و مرزی نیست. زبان در همه زمینه ها چون موجود و معدوم، حق و باطل، معلوم و مجهول و خیر و شر سخن می راند و نقش کلیدی دارد. و نیز، نه در پهن دشت خیر، برای زبان مرزی وجود دارد و نه در دامنه شر؛ از این جهت، اگر قید و بندی برای آن نباشد و عنان زندگی به دست آن سپرده شود، انسان را در تنش های ناگواری دچار می سازد.

امیر مؤمنان در این زمینه می فرماید:

«فانّ هذا اللسانَ جَموحٌ بصاحبه و اللّه ما أری عبداً یتّقی تقوی تنفعه حتی یُخزِن لسانَه؛ زبان برای دارنده آن، به سان اسب سرکش است، فرد پرهیزگار آن گاه از تقوای خود سود می برد که، مراقب زبان خود باشد».(۲)

این پاره گوشت ممکن است با سخنی، در میان گروهی آتش بیفروزد.

ص : ۲۶۶

۱- [۱] ق/۱۶_ ۱۸.

۲- [۲] نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۴.

ویا ب بذر محبت و دوستی بیفشاند و لجوج ترین دشمن را آرام سازد وبه تعبیر جامع تر: زبان با چرخش خود، سرنوشت ساز و یا بدبختی آفریناست؛ بدین روی، قرآن در آیه گذشته از وجود دو مراقب برای زبان سخن می گوید، که تمام سخنان انسان را ضبط کرده و در روز جزا، سندمحکومیت او را در اختیار وی می گذارند؛ به گونه ای که دیگر برای او راهگریزی نیست: (ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْل إِلاّ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ): «انسان سخنی ازخیر و شر به زبان نمی آورد؛ مگر این که دو فرشته آن را ضبط می کنند».(۱)

با توجه به این است که، امیر مؤمنان در باره آن می گوید:«اللسان سَبُعٌ إن خُلِّیَ عنهُ عَقَرَ؛ زبان درنده ای است که ا گر رها گردد دیگران را زخمی می کند».(۲)

بهترین وسیله برای مهار آن، اندیشیدن و سنجیدن، آن گاه سخن گفتن یا به زبان مثل«اوّل اندیشه وانگهی گفتار» و به تعبیر امیر مؤمنان:«لسان العاقل وراءَ قلبِ و قلبُ الأحمقِ وراءَ لسانِه؛ زبان فرد خردمند ، پشت عقل و دستگاه تفکر او است، تا نیندیشد سخن نمی گوید، در حالی که عقل ابله پشت زبان او است».(۳) و پیوسته نسنجیده سخن می گوید آن گاه می فهمد که چقدر اشتباه بوده است.

ص : ۲۶۷

۱- [۱] ق/۱۸.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۶۰.

۳- [۳] همان مدرک، کلمات قصار، شماره۴۰.

آسیب های زبان

علما و دانشمندان اخلاق برای زبان، آفات و جرایم فراوانی برشمرده اند و بیش از همه «غزالی» در کتاب احیاء العلوم(۱) در این مورد بحث کرده و بیست آفت و گناه که به وسیله زبان انجام می گیرد، یادآور شده است که برخی از آنها در قرآن وارد شده است، در حالی که دیگر اعضای انسان از نظر گناه، محدود بوده و فقط در میدان خاصی می توانند نافرمانی نمایند.

این جا است که باید گفت: اگر زبان نقش عظیم و تأثیر فوق العاده ای در حیات انسان دارد، مسئولیت عظیم تر و سنگین تری را نیز برعهده گرفته است، در این مورد پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «انّ أکثر خطایا ابن آدم فی لسانه؛ زبان، مرکز بسیاری از خطاهای فرزندان آدم است».(۲)

ما در این بحث قسمتی از نافرمانی هایی را که به وسیله زبان انجام می گیرد برمی شماریم، واگر قرآن به خصوص آن نافرمانی اشاره کرده، آیه را آورده و تنها به خلاصه ای از آن پرداخته و تفصیل هر یک از آن ها را ــ که بخشی از محرمات اسلام را تشکیل می دهد ــ به وقت دیگر وا می نهیم:

۱. غیبت: یکی از گناهان کبیره، غیبت است و مفاسد آن بر کسی پوشیده نیست قرآن در این مورد می فرماید:(... وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً...):«از یکدیگر(۳) غیبت نکنید». شکی نیست که این گناه به وسیله زبان صورت می پذیرد.

ص : ۲۶۸

۱- [۱] المحجه البیضاء، ج۵، ص ۱۹۴.

۲- [۲] احیاء العلوم، ج۳، ص ۱۰۸ــ۱۶۲ چاپ بیروت دار المعرفه.

۳- [۳] حجرات/۱۲.

۲. بدعت: چیزی را که می دانیم جزء دین نیست. آن را وارد دین سازیم مثلاً حلالی را حرام و حرامی را حلال معرفی کنیم و احکام الهی را به بازی بگیریم به آن بدعت می گویند، قرآن در مواردی از این گناه یاد کرده و در آیه ای چنین می گوید:

(وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ ...) :«با زبان خود دروغ هایی را توصیف نکنید و نگویید این حلال و این حرام است سرانجام به خدا افترا نبندید».(۱)

۳. نفاق: دورویی از بیماریهای کشنده جامعه است و واقعیت آن این است: گفتار انسان با آنچه که در دل دارد موافق نباشد. قرآن این معنا را چنین آورده: (...یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ ...) : «در زبان چیزی می گویند که در دل آنان نیست».(۲)

و در آیه دیگر می فرماید: (...وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِکُمْ ما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ...) :«با دهان خود چیزی می گویید که به آن یقین ندارید».(۳)

۴. کتمان شهادت: ادای شهات در مسائل مربوط به حقوق انسان واجب است، و این وظیفه زبان است که آن را باید ادا کند و کتمان نکند. قرآن در این زمینه می فرماید: (...وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ ...) : «هرگز شهادت خود را درباره انسان ها پنهان نکنید».(۴)

۵. مسخره: اسلام با مسخره افراد با ایمان، که بازی با آبروی آنان است جداً مخالف است. قرآن در این مورد می فرماید: (...لا یَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوم

ص : ۲۶۹

۱- [۱] نحل/۱۱۶.

۲- [۲] فتح/۱۱.

۳- [۳] نور/۱۵.

۴- [۴] بقره/۲۸۳.

عَسی أَنْ یَکونُوا خَیْراً مِنْهُمْ ...) : «هرگز گروهی، گروهی را به مسخره نگیرد شاید از آنان بهتر باشد».(۱)

۶. وعده های دروغین: وعده دروغ، نشانه بی شخصیتی انسان است. قرآن در این مورد، رفتار حضرت اسماعیل را مثال می زند: (...إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً) : «او در وعده های خود راستگو و از رسولان و پیامبران بود».(۲)

۷. دروغگویی: در سنگینی و بزرگی این گناه، آیات و روایات بسیار است، فقط یک آیه را یادآور می شویم:(إِنَّما یَفْتَرِی الکَذِبَ الّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِ آیاتِ اللّهِ ...):«آن کس دروغ می گوید که به آیات خداوند ایمان ندارد».(۳)

۸. نمّامی: سخن چینی پدید آرنده عداوت در میان دوکس یا دو گروه می باشد و به این فرد در اصطلاح قرآن (حماله الحطب) گفته می شود و هیزم کش و آتش بیار جامعه به شمار می رود. قرآن در مذمت یکی از مستکبران می گوید(همّاز مشّاء بِنَمیم):«این فرد، پیوسته عیبجو و برای به هم زدن دو طرف در حال رفت وآمد است».(۴)

۹. خوض در باطل: مقصود از آن شرح اوضاع و احوال زنان و مجالس میگساری و نقل داستان هایتباه کننده اخلاق است. قرآن علت محکومیت گروهی را در روز قیامت همین می داند؛ زیرا می گویند:(وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضینَ) (۵) :«ما با اهل باطل، به باطل سخن می گفتیم».

۱- [۱] حجرات/۱۱.

۲- [۲] مریم/۵۴.

۳- [۳] نحل/۱۰۵.

۴- [۴] قلم/۱۱.

۵- [۵] مدثر/۴۵.

قرآن مسلمانان را از شرکت در این مجالس نهی کرده، می فرماید: (...فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدیث غیرِهِ ...) :«هرگز با آنان در مجالس شرکت ننمایید ، تا آنان از سخنان باطل فارغ گردند».(۱)

۱۰. عیب جویی: قرآن سرنوشت شوم گروه عیب جو را این چنین اعلام می دارد آنجا که می فرماید:(وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَه لُمَزَه) :«وای بر هر عیب جوی هرزه گو».(۲)

گناهانی که به کمک زبان انجام می گیرد، منحصر به این ده تا نیست؛ بلکه در این مورد گناهان دیگری است که ابزار آن زبان است و در قرآن به برخی نیز اشاره ای شده و در روایات، بحث گسترده ای درباره آنها انجام گرفته که عبارتند از:

۱. غنا؛۲. مراء و مجادله؛ ۳. فحش؛ ۴. لعن؛ ۵. افشای سر؛ ۶.مدح بی جا؛ ۷. ذم بی جهت؛ ۸. مزاح خارج از حدّ شرعی؛ ۹. سخنان بی جا، که علمای اخلاق به آن «مالا یعنی» می گویند؛ ۱۰. سخنان بیش از حد و اندازه و ۱۱. سخنان دشمنی آفرین و....(۳)

به خاطر همین مسئولیت بزرگی که زبان بر دوش دارد پیامبر گرامی می فرماید:

«خداوند زبان را به نحوی عذاب می کند، که هیچ عضوی را به آن شکل معذب نمی سازد، وقتی زبان به شکایت می پردازد، خطاب می رسد، تو سخن

۱- [۱] نساء/۱۴۰.

۲- [۲] همزه/۱.

۳- [۳] در تشریح این آلودگی های اخلاقی که برخی حرام و برخی احیاناً مکروه است، به کتاب های «احیاء العلوم» ج۳، ص ۱۰۸_۱۶۲ و «المحجه البیضاء» ج۵، ص ۱۷۹_ ۲۸۸ مراجعه بفرمایید.

گفتی که به شرق وغرب رسید، خون ها ریخته شد از این جهت تو را به گونه ای عذاب می کنیم که دیگر اعضا را به آن شکل عذاب نمی کنیم.(۱)

آن کس که در صدد تزکیه روح و روان است، باید متوجه باشد که استواری ایمان در دل، در گرو مراقبت های شدید زبان است و گرنه، خانه دل خالی از ایمان خواهد بود. در این زمینه پیامبر گرامی فرمود:

«ولا یستقیمُ إیمانُ عبد حتی یستقیمَ قلبُه ولا یستقیمُ قلبُه حتی یستقیمَ لسانُه؛ ایمان بنده ای استوار نمی گردد؛ مگر آن که ایمان در قلبش جای بگیرد و این کار صورت نمی پذیرد؛ مگر آن که زبان او به راه راست و مستقیم باشد».(۲)

ص : ۲۷۲

۱- [۱] سفینه البحار، ج۲، ص ۵۱۰، ماده لسان.

۲- [۲] المحجه البیضاء، ج۵، ص ۱۹۲.

اصل شانزدهم : شکر و سپاس

آیات موضوع

۱. (فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لی ولا تَکْفُرُونِ)(بقره/۱۵۲)

(... فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ)(بقره/۱۵۸)

۲. (لا تَحْسَبَنَّ الّذینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَه مِنَ العَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ)(آل عمران/۱۸۸)

(... وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمواتِوَ الأَرْضِ ...)

(آل عمران/۱۹۱)

۳.(ما یَفْعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ ...)(نساء/۱۴۷)

۴. (...أَلَیْسَ اللّهُ بَأَعْلَمَ بِالشّاکِرینَ)(انعام/۵۳)

۵.(...وَ لا تَجِدُ أَکْثَرهُمْ شاکِرینَ)(اعراف/۱۷)

۶.(قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّمواتِوَ الأَرْضِ ...)(یونس/۱۰۱)

۷.(وَ إِذْتَأَذَنَّ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابیلَشَدیدٌ)(ابراهیم/۷)

ص : ۲۷۳

۸. (وَ اللّهُ أَخْرجَكَمْ مِنْ بُطُونِ أَمَّهاتِكَمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكَمُ السَّمْعَ وَالأبْصارَ وَ الأفْئِدَه لَعَلَّكَمْ تَشْكَرُونَ) (نحل/۷۸)

(يَعْرِفُونَ نِعْمَه اللّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها وَأَكْثَرهُمُ الكافِرُونَ)(نحل/۸۳)

(شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَهَداهُ إِلى صِراط مُسْتَقيم)(نحل/۱۲۱)

۹.(... إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً) (اسراء/۳)

۱۰.(... إِنّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا)(كهف/۳۰) ۱۱.(...رَبِّ أَوزِعْنی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الّتی أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلیوالِدَیَّ ...) (نمل/۱۹)

(... وَ مَنْ شَكَرَفَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ...)(نمل/۴۰)

۱۲.(...وَلَذِكْرُ اللّهِ أَكْبَرُ ...)(عنكبوت/۴۵)

۱۳.(أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ...)(روم/۸)

۱۴.(... اِعْمَلُوا آلَ داودَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّكُورُ)(سبأ/۱۳)

۱۵.(لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ) (فاطر/۳۰)

۱۶.(... وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ) (زمر/۶۶)

۱۷.(... ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعمَهَ رَبِّكُمْ إِذا استَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبحانَ الّذی سَخَّرَلَنا هذا و ما كُنّا لَهُ مُقرِنينَ)(زخرف/۱۳)

۱۸.(...وَ اللّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) (تغابن/۱۷)

۱۹.(أَفَنَجْعَلُ المُسْلِمينَ كَالمُجْرِمينَ * ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (قلم/۳۵_۳۶)

ترجمه آیات

۱.«مرا یاد کنید و سپاس مرا به جای آورید و کفران نعمت مکنید».

«خدا سپاس شکرگزاری را پذیرا و دانا است».

۲.« آنـان را که به کارهای زشت خود خوشـحالند و دوست دارنـد که مردم آنها را با کارهای خوبی که هرگز انجام نـداده اند ستایش کنند ــ این گروه را ــ نجات یافته از عذاب مپندار؛ برای آنان عذاب دردناکی هست».

«آنان در آفرینش آسمان ها و زمین به تفکر و اندیشه می پردازند».

۳. «خداوند چه غرضی دارد که شما را عذاب کند، اگر شما سپاسگزار باشید و به او ایمان بیاورید».

۴.«آیا خدا از شکرگزاران آگاه نیست».

۵.«بیشتر بندگان را سپاسگزار نخواهید یافت».

۶.«بگو، چشم باز کنید ببینید که در آسمان و زمین چه چیزهایی است».

۷.«هنگـامی که خداونـد اعلام نمود که اگر سـپاس گزار باشـید، بر نعمت شـما می افزایم واگر کفران نعمت کنیـد عـذاب من شدید است».

۸. «خداونـد شـماها را از شـکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی دانستید، به شـما چشم و گوش و قلب عطا فرمود تا مگر سپاس گزار باشید».

«نعمت های خدا را می شناسند. آن گاه آن را انکار می کنند، بیشتر آنان کافرند».

«ابراهیم سپاسگزار نعمت های خدا بود او را برگزید و به راه راست هدایت کرد».

۹.«او (نوح)بنده قدردانی بود».

۱۰.«ما پاداش عمل نیکوکاران را ضایع نمی کنیم».

ص : ۲۷۵

۱۱.«پروردگارا! به من عنایت بفرما که شکر نعمت هایی را که بر من و والدینم ارزانی داشته ای، به جا آورم».

«هر کس سپاس گزار باشد نتیجه آن عاید خود او می گردد».

۱۲.«یاد خدا بالاتر و برتر است».

۱۳.«آیا در آفرینش خود فکر نمی کنند».

۱۴. «فرزندان داوود سپاسگزار خدا باشید، بندگان سپاسگزار من بسیار کم است».

۱۵.«تا پاداش آنان را بپردازد و از کرم خود بر آنان بیفزاید؛ او است آمرزنده و قدردان».

۱۶.«از سپاسگزاران باش».

۱۷.«نعمت های خدا را متذکر شوید آنگاه که بر روی آنها قرار گرفتید، بگویید منزه است خدایی که آنها را برای ما مسخر گردانید و ما بر آن قادرنبودیم».

۱۸.«خدا شکر پذیر و بردبار است».

۱۹.«آیا مسلمان مطیع را با مجرم یکسان قرار می دهیم، چگونه داوری می کنید».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

شکر و سپاس از مفاهیم اخلاقی و اجتماعی است که تمام ملل با آن آشنایی دارند و به یک معنی، ریشه فطری و وجدانی دارد و هر فرد با وجدانی خود را در برابر نیکی افراد، خاضع و خوشحال و موظف به ادای سپاس می بیند.

دانشمندان امروز به مسئله «سپاس» و «تقدیر» از دیده «مدیریت» و رهبری می نگرند و از شرایط لازم مدیریت را این می دانند که، مدیر در تقدیر

افراد نیکوکار و وظیفه شناس بکوشد و هرگز به دو گروه: وظیفه شناس و متخلف از وظیفه، با یک چشم ننگرد.

تقدیر و تشویق، در احیای روح کار، و تشویق نیکوکاران به فعالیت های ثمربخش ، نقش مؤثری دارد و اگر از کوشش های گروه های مسئول و متعهد، تقدیر و تشویقی به عمل نیاید، چه بسا این کار مایه بی رغبتی این گروه، و سبب جرأت متخلفان گردد.قرآن در این باره می فرماید:

(أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ *ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)(۱):«آیا مسلمان مطیع را با مجرم یکسان قرار می دهیم، چگونه داوری می کنید».(۲)

امیر مؤمنان در یکی از نامه های خود به این حقیقت، تصریح می کند ومی فرماید :

«لا یکونن المحسنُ و المسیئُ عندکَ بمنزله سواء فانَّ فی ذلکَ تزْهیداً لأهل الاحسانِ فی الاحسانِ و تدْریباً لأهل الاسائهِ فی الاسائهِ؛ هرگز نباید نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند؛ زیرا چنین یکسان نگری ، مایه بی رغبتی نیکوکار و جرأت متخلف می گردد».(۳)

شکر: بعد معنوی دارد

در حالی که در جهان امروز به مسئله «سپاس» از زاویه امور مادی ودیده مدیریت صحیح وجلب افراد نیکوکار به کارهای نیک می نگرند (و این در حد خود مطلب درست و مفید است) دانشمندان اخلاق اسلامی، به این مسئله از

۱- [۱] قلم/۳۵_۳۶.

۲- [۲] در این زمینه به سوره آل عمران /۱۱۳_ ۱۱۵و حدید/۱۰ مراجعه فرمایید.

۳- [۳] نهج البلاغه، نامه ۵۳، نامه امام به مالك اشتر.

دیـده دیگری می نگرنـد و شـکر و سـپاس خدا را از مقامات سالکان راه حق، و عارفان واقعی می دانند و سـپاس را عالی ترین عملی می دانند که انسان را به مقصود معنوی می رساند.

اگر مردم، امروز سـپاس و تقـدیر را نشـانه انسـانیت، مظهر ادب، اخلاق و فرهنگ پیش رفته می داننـد، قرآن برای سـپاس، بعد معنوی عظیمی (علاوه بر بعـد مادی) قائل است و آن را در ردیف یاد خـدا که به موجب آیه (...وَ لَذِکْرُ اللّهِ أَکْبرُ ...) :«یاد خدا بالاتر و برتر است»(۱)، قرار می دهد و در آیه مورد بحث می فرماید:

(فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لی ...):«مرا یاد کنیـد و سـپاس مرا به جای آورید».(۲) و درآیه دیگر، آن را در کنـار ایمـان به خدا می آورد ومی فرماید:

(ما یَفْعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُمْ إِنْ شَـکَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ...): «خداوند چه غرضی دارد که شما را عذاب کند، اگر شما سپاسگزار باشید و به او ایمان بیاورید».(۳)

در اهمیت این مقام، همین بس که شیطان تهدید می کند که نخواهد گذارد بندگان خدا سپاسگزار او باشند، و یگانه آرزوی او این است که بندگان خدا به جای سپاس، کفران نعمت کنند به این دلیل که.

(... وَ لا تَجِدُ أَکْثَرهُمْ شاکِرینَ) : «بیشتر بندگان را، سپاسگزار نخواهی یافت».(۴)

از این جهت خداوند به فرزندان حضـرت داوود، هشدار می دهد که سپاسـگزار باشـند؛ زیرا بندگان سپاسـگزار خدا بسیار کم هستند:

(اِعْمَلُوا آلَ داوdَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ) : «فرزندان داوود

۱- [۱] عنکبوت/۴۵.

۲- [۲] بقره/۱۵۲.

۳- [۳] نساء/۱۴۷.

۴- [۴] اعراف/۱۷.

سپاسگزار خدا باشید، بندگان سپاسگزار من بسیار کم است».(۱)

خداوند هم برای پاسداشت و توصیف بندگان بلند پایه خود از شکر و قدردانی آنان یاد می کند و نوح و ابراهیم را «شکور» و «شاکر» لقب می دهد:

(... إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً) :«او (نوح)بنده قدردانی بود».(۲)

(شاکِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَهَداهُ إِلی صِراط مُسْتَقیم) :«ابراهیم سپاسگزار نعمت های خدا بود او را برگزید و به راه راست هدایت کرد».(۳)

برای گرامی داشتن این خوی مؤمنان و ایجاد انگیزه برای دیگران، خداوند، خود را هم به همین دو صفت می خواند و می گوید:(... وَ اللّهُ شَکُورٌ حَلِیمٌ) (۴) و (... فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ) (۵) :«خدا سپاس شکرگزاران را پذیرا و دانا است». (۶)

بی گمان شاکر بودن خدا، در برابر شاکر بودن بندگان، یک تشابه لفظی بیش نیست. واگر خدا خود را با این دو وصف گرامی می دارد، به معنی شکرپذیری و پاداش دهی است، نه شکرگزاری و سپاس گری.

وبه عبارت دیگر: اگر خداوند خود را «شاکر و شکور» می خواند برای این است که عمل انسان ها را نادیده نمی گیرد و همه رفتار آنها را زیر دیدگان خود دارد بر همان پایه هم به آنان پاداش می دهد؛ از این رو در آیه ای دیگر، آنگاه که خود را «شکور» می خواند، پاسخ علتی است که پیش تر در جمله (لِیُوَفِّیَهُمْ أُجُورَهُمْ)داشته تا «شکور» بودن خدا روشن شده باشد و می خوانیم:

۱- [۱] سبأ/۱۳.

۲- [۲] اسراء/۳.

۳- [۳] نحل/۱۲۱.

۴- [۴] تغابن/۱۷.

۵- [۵] بقره/۱۵۸.

۶- [۶] وباز می فرماید: «وکان اللّه شاکراً علیماً» (نساء/۱۴۷).

(لِيُوَفِّيَهُمْ أُجورَهُمْ وَ يَزيـدَهُمْ مِنْ فَضْـلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَـكُورٌ) : «تـا پـاداش آنـان را بپردازد و از کرم خود بر آنان بیفزایـد؛ او اسـت آمرزنده و قدردان».(۱)

و در آیات دیگر به نوع رفتاری که شایسته سپاس است اشاره می کند:

(... إِنّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا) : «ما پاداش عمل نیکوکاران را ضایع نمی کنیم».(۲)

درجات سپاس

اشاره

به هر حال، به مسـئله شـکر وسپاس، خواه از دیده مسائل اخلاقی ـ اجتماعی بنگریم و سپاس از نظر بشر را ارزیابی کنیم ، یا از دیـده یـک عارف و سالک؛ و هر دو سپاس انسانی و خـدایی را در کنار هم بگـذاریم و با هم بسـنجیم، بایـد توجه داشت که سپـاس، دارای مراحـل و درجاتی است که غالباً افراد به یکی از این درجات توجه نموده و از درجات دیگر آن غفلت ورزیـده اند.

علمـای اخلـاق، سـپاس را به صورت هـای مختلفی تعریف کرده انـد و هر کـدام بـا برداشت خود، تنها به درجه ای از درجات شکر اشاره کرده اند و کمتر تعریفی است که بتواند همه مراتب را بازگو کند . وبا آشـنایی با درجات سـپاس، مفاد این معرفی ها به روشنی معلوم خواهد گشت.

آگاهان اخلاق می گویند: پایه های «سپاس» را سه چیز تشکیل می دهد:

۱. شناخت نعمت و منعم؛ ۲. انفعال نفسانی که با خضوع در برابر

۱- [۱] فاطر/۳۰.

۲- [۲] کهف/۳۰.

فرد نیکوکار و فرح از نعمت همراه است ۳. انجام دادن کاری که مقصود فرد بخشنده از بخشش خود، همان بوده باشد.(۱)

ارزیابی مراتب شکر، واقعیت امور سه گانه ای را روشن می سازد:

۱. شناخت ارزش نعمت و نعمت بخش

۱. نخستین مرحله شکر و سپاس، شناخت ارزش کار و موقعیت فرد نیکوکار است و یک چنین شناختی، پیوسته با یک نوع انفعال نفسانی و خضوع قلبی، توأم با سرور و شادی از انعام منعم همراه می باشد. این شناخت، با قلب انسان و مراکز تفکر و اندیشه ارتباط دارد و از وظایف روح و روان به شمار می رود. و در حقیقت، شناخت کار و نیکوکار، نخستین مرتبه از مراتب سپاس به شمار می رود. و این، نقطه جدایی یک انسان فهمیده از افراد غافل و بی توجه است که به سان یک حیوان، از خوان نعمت بی کران الهی بهره می گیرند؛ ولی از آفریننده نعمت و بخشاینده آن، غافل و نا آگاهند.

و به یک معنی می توان روح سپاس را در این نقطه جستجو کرد و گفت که: همین شناخت است که انسان را بالا می برد و به او تکامل می بخشد.

به عبارت دیگر: شناخت ارزش کار نیکوکار، و خضوع قلبی در برابر بزرگواری بخشنده، به سان «قصد قربت» در عبادت الهی است که انگیزه بندگی به شمار می رود. و جنبه های ارزنده و سازنده آن، فقط و فقط در جنبه های الهی آن است؛ یعنی کار برای خدا و به فرمان خدا و هر عملی منهای چنین خصیصه روحی، به سان جسد بی جان و درخت خشکی است که

۱- [۱] المحجه البیضاء، ج۷، ص ۱۴۴.

کاری از آن ساخته نیست.

به خاطر اهمیتی که این موضوع دارد، امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ أنعمَ اللّه علیه بنعمه فَعَرفَها بقلبِهِ فقد أدّی شُکْرَها؛ هر کس که مورد بخشش قرار گیرد، و آن را از صمیم قلب بشناسد، حق سپاس آن را ادا کرده است».(۱) امام صادق در حدیث دیگر می فرماید:«و من الشکر رؤیه النعمه من اللّه؛ از درجات سپاس این است که بدانیم نعمت از جانب خدا است».(۲)

در حدیثی وارد شده است که موسی بن عمران با خداوند مناجات می کرد و می گفت: خدایا چگونه سپاس تو را به جا آورم؛ در حالی که انجام هر سپاسی، به وسیله نعمتی است که برای خود سپاسی را لازم دارد. در این موقع خطاب آمد:«اکنون که چنین شناختی به تو دست داد،سپاس مرا انجام دادی».(۳)

۲. اظهار شناخت و خضوع

درجه دیگر سپاس این است که شناخت خود را اظهار کند، و به تصدیق و خضوع قلبی خود اعتراف نماید.بسا ممکن است حقیقتی بر انسان روشن باشد؛ امّا اظهار و اعتراف به آن، برای او سنگین باشد. وبرازنده یک انسان کامل است که خود بزرگ بینی را کنار بگذارد، و به حق اعتراف کند و شناخت قلبی خود را در چارچوبی بریزد که بتواند هنگام نیاز آن را واگویه کند؛ زیرا

۱- [۱] اصول کافی، ج۲، ص۹۶، حدیث ۱۵.

۲- [۲] سفینه البحار، ج۱، ص ۷۱۰.

۳- [۳] اصول کافی، ج۲، ص ۹۸، حدیث ۲۷، غزالی نیز این حدیث را در احیاء العلوم ، ج۴، ص ۱۰۸، ط حلبی آورده است.

خضوع حقیقی آن گاه تبلور می یابد که انفعال روحی خود را ظاهر سازد و از ابراز آن نهراسد و کوچکی خود را در برابر فرد نیکوکار، آشکار سازد.

مردی از امیر مؤمنان واقعیت و حقیقت اسلام را پرسید، امام در پاسخ او فرمود: اسلام همان حالت تسلیم ظاهری است که از یقین سرچشمه گیرد. و یقین نیز به تصدیق درونی (که همراه با دلیل است)، منتهی شود، و سرانجام از طریق زبان، آشکار شود.(۱)

از این جهت کارشناسان اخلاق می گویند: پس از شناخت قلبی، نوبت زبان می رسد که انسان حق شناس، با اعتراف زبانی، خضوع خود را آشکار سازد.

گروهی بودند که از نعمت و مقام منعم، شناخت قلبی داشتند؛ ولی از بازگفت آن خودداری می کردند که علتی جز کبر و غرور نداشته است. قرآن در شأن این گروه می فرماید:

(یَعْرِفُونَ نِعْمَهَ اللّهِ ثُمَّ یُنْكِرُونَها وَأَكْثَرُهُمُ الكافِرُونَ):«نعمت های خدا را می شناسند. آن گاه آن را انکار می کنند، بیشتر آنان کافرند».(۲)

تفاوت سپاس و چاپلوسی

مفاهیم اخلاقی از نظر مرزهای منطقی از ظرافت خاصی برخوردار است. آشنایی با ویژگی های برتر اخلاقی چندان سهل و آسان نیست؛ چرا که ممکن است فضیلت والایی رابا فرومایگی، اشتباه کنیم و مرز هر دو را

۱- [۱] الإسلام هوالتسلیم، والتسلیم هو الیقین، و الیقین هوالتصدیق والتصدیق هو الاقرار .(نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۰).

۲- [۲] نحل/۸۳.

تشخیص ندهیم؛ از این جهت، شناختن این نوع از مفاهیم، هوشیاری خاصی لازم دارد که انسان از این نوع لغزش ها مصون بماند، از باب نمونه:

شکی نیست که شجاعت در برابر تهور و بی باکی، یکی از فضایل اخلاقی است که مایه تکامل انسان در ابعاد مختلف است؛ امّا فاصله آن با ضد آن، بسیار ظریف و باریک است وگاهی این دو با هم مشتبه می شوند و انسان به زحمت می تواند مرز این دو را از هم تمیز دهد.

تشکر و سپاس از فضایل اخلاقی است و در برابر آن، تملق و چاپلوسی از رذایل اخلاقی به شمار می رود و فاصله این دو به اندازه ای کم است که دست یابی به مرز واقعی آن دو، به آسانی ممکن نیست.

روشن ترین تفاوت میان این دو این است که، هرگاه تقدیر، در حدود شایستگی طرف باشد، توصیف ما رنگ سپاس به خود می گیرد و اگر از بلندای شایستگی طرف بیرون باشد، چنین تمجیدی تملق و چاپلوسی محسوب می شود.

امیر مؤمنان در یکی از سخنان خود به چنین تفاوتی اشاره می کند ومی فرماید:

«الثناءُ بأكثرَ مِنَ الاستحقاقِ مَلَق و التقصيرُ عَنِ الاِستِحْقاقِ عَيٌّ أو حَسَدٌ؛ گرامی داشتن فردی بیش از شایستگی، تملق و چاپلوسی است و کوتاهی از آن، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد ورزی است».(۱)

بنابر این،باید سپاس را از چاپلوسی و شکر را از تملق باز شناسیم و از دومی به شدت بپرهیزیم و از ثناگویی های بی جا که مورد علاقه خودکامگان و

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۴۷.

زور گویان دوران ها است، دوری جوییم.

سیه دلان و تیره بختانی که در زندگی خود سرچشمه زشتی ها بودند، پیوسته چاپلوسان بیمایه را دور خود گرد می آوردند که ثناگویان آنان باشند تا ناپسندی های آنان را بپوشانند. و این گروه پیوسته مورد نفرت قرآن است؛ چون:

(لا تَحْسَبَنَّ الّذینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَه مِنَ العَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ):« آنان را که به کارهای زشت خود خوشحالند، و دوست دارند که مردم آنها را با کارهای خوبی که هرگز انجام نداده اند ستایش کنند ــ این گروه را ــ نجات یافته از عذاب مپندار؛ برای آنان عذاب دردناکی هست».(۱)

در طول تاریخ تمام طاغوت های زمان و شاهنشاهان دوران، القاب زیادی را با خود یدک می کشیدند و همگی، خود را عدالت گستر و رعیت پرور و گاه نیز کلب آستان معصومان نیز می خواندند. و برخی سرایندگان و نویسندگان متملق وشاید گویندگان چاپلوس، بر القاب آسمانی آنها صحه می گذاردند؛ ولی چیزی که در بساط زندگی آنان وجود نداشت مسئله عدالت و رعیت پروری بود. پیامبر گرامی در باره این ثناگویان وچاپلوسان فرمود:«احثوا التراب فی وجوه المداحین؛خاک بر صورت مداحان بی شخصیت و چاپلوسان دروغ آفرین بپاشید».(۲)

تا این جا، دو مرحله از مراحل سپاس روشن گردید. اکنون به توضیح

۱- [۱] آل عمران/۱۸۸.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج۷۳/۲۹۴.

مرحله سوم می پردازیم:

تجسم شکر در لباس عمل

اگر شناسایی نعمت و شناخت قلبی از مقام و موقعیت کار نیك و کننده آن درجه ای از سپاس حساب می شود، و اگر اعتراف به مقام و موقعیت بخشش و بخشنده، درجه دومی از سپاس به شمار می رود، بهره گیری از آن از راه مشروعی که بخشش ها برای آن آفریده شده و رضای بخشنده نیز در آن نهفته است، تجسم آن شناخت قلبی و زبانی، در قالب عمل است. و این یکی از درجات بسیار مهم سپاس است که غالباً از آن غفلت می شود.

اگر برخی، سپاس را با جمله:«الثناءُ علی الجمیل الاختیاری»؛ سپاس تمجید زبانی است بر کار نیکی که فردی با کمال آزادی آن را انجام داده است» یا با جمله های قریب به این مضمون تفسیر کرده اند، درحقیقت به یک درجه از درجات سپاس اشاره نموده اند؛ در حالی که حقیقت شکر نه منحصر به شناخت قلبی و نه منحصر به اعتراف زبانی است.

اگر پیامبر گرامی فرمود:«لِیَتَّخِذَ أحدُکُم لِساناً ذاکراً و قَلْباً شاکِراً؛ هر یك از شماها زبان سپاسگزار وقلب شاکر داشته باشد».(۱) هدف، بیان درجاتی از مراتب سپاس بود؛ در حالی که برای سپاس درجه سومی وجود دارد، که حقیقت سپاس به وسیله آن زنده می گردد و آن را دانشمندان چنین تعریف می کنند: «صرفُ النعمهِ فی محلّها»؛نعمت را در محل مناسب خود مصرف کردن است».

گویی واقعیت سپاس و تشکر از فرد نیکوکار همین است و بس. و

۱- [۱] المحجه البیضاء، ج۷، ص ۱۴۳.

مراحل قبلی صیغه شکر و سپاس می باشد و واقعیت و بزرگ ترین کفران نعمت این است که انسان از نعمت های خداوند بهره ای نگیرد و یا آن را در مواردنامشروع به کار ببرد. قرآن به این مرحله از شکر در آیاتی اشاره می کند و می فرماید:

(وَ اللّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَ الأَفْئِدهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ):«خداوند شماها را از شکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی دانستید، به شما چشم و گوش و قلب عطا فرمود تا مگر سپاس گزار باشید».(۱)

مقصود از سپاس این گونه نعمت ها این است که، چشم و گوش خود را باز کرده و در آسمان و زمین و علت پیدایش آن به دو اندیشه بپردازیم و از اسرار و رازهای نهفته در آنها، آگاه گردیم و از شناخت خود طبیعت، راه مهار و بهره برداری از آن را بیاموزیم و راز درست زندگی را اندیش مندانه دریابیم. آن گاه از شناخت هستی که نشانه پدید آورنده آن است، به شناخت خدا (ذی الآیه) پی ببریم.

شکل قدردانی این سه نعمت بزرگ(گوش، چشم و دل) در آیه های قرآن آمده، خط دهنده خوبی برای خواستگاران دانش است:

(قُلِ انْظُرُوا ماذا فِی السَّمواتِوَ الأَرْضِ ...) :«بگو، چشم باز کنید ببینید که در آسمان و زمین چه چیزهایی است».(۲)

(... وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمواتِوَ الأَرْضِ ...) : «آنان در آفرینش

۱- [۱] نحل/۷۸.

۲- [۲] یونس/۱۰۱.

آسـمان ها و زمین به تفکر و انـدیشه می پردازند».(۱) همچنین در: (أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ...) :«آیـا در آفرینش خود فکر نمی کنند؟».(۲)

در نهـج البلاغه هم اشاراتی به این نوع از سپاس هست:«لَوْ لَمْ یتوعّد اللّه علی معصـیه لکان یجب أن لا یُعْصـی، شـکراً لنعمته»؛ هر گاه خداوند بر مخالفت اوامر خود وعده عذاب نداده بود شایسته بود که به خاطر ادای سپاس گناهی انجام نگیرد».(۳)

هر لغزشـی که از بنـدگان خـدا سـر می زند، جز این نیست که نعمت ها در جای واقعی خود به کار نمی رود و از این راه، قدر ناشناسـی آن نعمت، فراهم می آید. امیر مؤمنان به این درجه از سـپاس اشاره می کند ومی فرماید: «شُـكْرُ كلّ نعمه، الورعُ عمّا حرَّم اللّه»؛ پاس داشت هر نعمت این است که از حرام های خداوند پرهیز شود (و هر نعمت در محل خود به کار رود)».(۴)

واقعیت سـپاس این است که نعمت در محل خود صـرف گردد؛ مثلًا چشم و گوش را باز کند شنیده ها و دیده ها را به درستی بشناسد، اندیشه به کار بندد، و نتایج صحیح به دست آورد.

اگر به زبان می گوییم«شـکراً للّه» این وسـیله و بهانه شکر است نه حقیقت آن؛ یعنی ما با این واژه خبر می دهیم که خدا یا!، ما بـا به کـار بردن نعمت هـای تو در محلی که برای آن آفریـده ای یا دسـتور داده ای که آن را در آن جاها صـرف نماییم، تو را شکرگزاریم و با این جمله از چنین شکر و تقدیری گزارش

۱- [۱] آل عمران/۱۹۱.

۲- [۲] روم/۸.

۳- [۳] نهج البلاغه، کلمات قصار،شماره ۲۹۰.

۴- [۴] سفینه البحار، ج۱، ص ۷۱۰.

می دهیم.

امیر مؤمنان درباره صفات پرهیزگاران می فرماید:

«غَضُّوا أبصارَهم عَمّا حرَّم اللّه علَیهم وَ وَقَفُوا أسماعَهم علی العِلْمِ النافِعِ لهم»؛ دیدگان خود را از آنچه خداوند حرام کرده است بسته اند وگوش های خود را بر دانش های سودمند، وقف نموده اند».(۱)

عین این حقیقت در جمله «استغفر اللّه ربّی و أتوب إلیه» تبلور می یابد؛ زیرا استغفار همان ندامت قلبی است و تصمیم بر این که بنده بار دیگر به گناه باز نگردد ،و جمله یاد شده، که بازگفت آن تصمیم قلبی است، آن را بر زبان می راند.

در پایان یادآور می شویم که حس یکی از ابزار شناخت است، نه تنها وسیله و نه وسیله کافی؛ بلکه باید در کنار این حس ابزارهای دیگری هم باشد تا بتواند ما را درست در راستای حقایق و واقعیات بگذارد. و همین طور در مورد هر احساسی، تا عقلی دخالت نکند ، نمی توان از آن نتیجه مثبت گرفت. توضیح این مطلب را در کتاب «شناخت» می توانید بخوانید.

سپاس و فزونی نعمت

قرآن میان سپاس گزاری و افزایش نعمت، رابطه ناگسستنی قائل است و یادآور می شود که سپاس نعمت، مایه فزونی آن است:

(وَ إِذْتَأَذَنَّ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ): «هنگامی که خداوند اعلام نمود که اگر سپاس گزار باشید، بر

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

نعمت شما می افزایم واگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید است».(۱)

همچنین، در آیه دیگر می فرمایـد:(... وَ مَنْ شَکَرَفَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ...) :«هر کس سپاس گزار باشد نتیجه آن عاید خود او می گردد».(۲) این آیات حاکی است که میان این دو، دوستی پا برجایی هست. اکنون باید دید علت این رابطه چیست.

رابطه میـان سپاس و فزونی نعمت در صـورتی روشن می گردد که بـدانیم معنی سپاس در برابر نعمت هـای خـدا، غیر ازمعنی سپاس در برابر کارهای نیک بندگان خدا است.

سپاس در برابر نعمت های خـدا، به معنی تشویق و تقـدیر از خـدا نیست؛ زیرا تشویق که ملازم با انفعال روحی در طرف است، در ساحت خـدا متصور نیست و بنـده خـدا کمتر از آن است که از خـدا تقـدیر کند؛ بلکه بندگان خدا با سپاس خود، لیاقت و شایسـتگی خود را نسبت به نعمتی که خـدا به بر آنان نهاده است ثابت می کنند. و افراد لایق و شایسـته، پیوسـته مسـتحق دوام فیض خواهنـد بود و در برابر این گروه، افراد نالا‌یق و ناشایست هسـتند؛ اینان حتی نعمتی که در کف دارنـد برای آنان اضافی است تا چه رسد به فزونی آن.

آری! نتیجه سپاس از نیکوکاران، تشویق آنان به ادامه کارهای خداپسـندانه است. به سان درختی که با دادن میوه، باغبان را به خدمت بیشتر دعوت می کند، وعزم او را راسخ تر می سازد.

و در هر حال خواه نتیجه سپاس، اثبات لیاقت و شایسـتگی باشـد یا تشویق و تقـدیر، میان سپاس گزاری و فزونی نعمت، رابطه کاملاً منطقی

۱- [۱] ابراهیم/۷.

۲- [۲] نمل/۴۰.

حکمفرما است.

مولوی در این زمینه می گوید:

شکر نعمت، نعمتت افزون کند کفر نعمت از کف_ـت بیرون کند

امام صادق (علیه السلام) در تبیین این رابطه منطقی می فرماید:

«مَنْ أُعْطِیَ الشکرَ أُعْطِیَ الزیادةَ» ؛ به هرکس توفیق سپاس داده شده، فزونی نعمت نیز به او داده شده است».(۱)

در پایان نکاتی را یادآور می شویم:

۱. یکی از خوهای بندگان خدا این است که در برخورد با هر نعمت جدیدی ـ هر چند در تمام لحظات، غرق در نعمت های نو است ـ زبان به سپاس خدا بگشاید، سپاسی که حاکی از خضوع و عرفان قلبی نسبت به خدای بخشاینده نعمت باشد. تا جایی که هنگام بهره گیری از وسایل حمل و نقل؛ مانند کشتی و چهارپایان هم خدا را سپاس گوییم.

(ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعمَهَ رَبِّکُمْ إِذا استَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَتَقُولُوا سُبحانَ الّذی سَخَّرَلَنا هذا و ما کُنّا لَهُ مُقرنینَ) :«نعمت های خدا را متذکر شوید آنگاه که بر روی آنها قرار گرفتید، بگویید: منزه است خدایی که آنها را برای ما مسخر گردانید و ما بر آن قادرنبودیم».(۲)

نمونه این آیات در قرآن فراوان است.

۲. هر نوع تلاش و ایستائی می تواند الگوی سپاس و یا نادیده انگاشتن نعمت باشد. اگر انجام دادن واجبات و مستحبات مایه سپاس باشد، انجام

۱- [۱] المحجه البیضاء، ج۷.

۲- [۲] زخرف/۱۳.

دادن محرمات و حتی مکروهات در مکتب سالکان و پویندگان راه حق، پایین ترین نمونه کفران نعمت است؛ هرچند مؤاخذه ای بر مکروهات مترتب نیست.

۳. به جا آوردن سپاس به صورت کامل برای احدی مقدورنیست؛ زیرا انجام آن برای هر نعمتی به کمک نعمتی دیگر انجام می گیرد که خود آن نیز به شکر و سپاسی نیازمند است. و به قول سعدی «منت خدای را عزّ وجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت؛ هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب».

از دست و زبان که برآیـــد *** کز عهده شکرش به در آید

در روایات اسلامی نیز به این مطلب تصریح شده است.

مقام شاکرین

از گفتار خدا و معصومان(علیهم السلام) برمی آید که سپاس گزاران دارای مقام و منزلتی هستند که پیوسته اولیای الهی از خداوند بزرگ درخواست می کردند که آنان را به جرگه «شاکران» درآورد و از ملاحظه آیاتی که در آن دستور داده شده که انسان از «شاکران» باشد، این مطلب به روشنی استفاده می شود؛ مانند:(... وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ) «از سپاسگزاران باش» (۱).
(أَلیسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بالشّاكرينَ): «آیا خدا از شکرگزاران آگاه نیست» (۲).

۱- [۱] زمر/۶۶.
۲- [۲] انعام/۵۳.

سلیمان از خداوند بزرگ می خواهد که به او توفیق دهد تا سپاس نعمت هایی را که به او و والدین او ارزانی داشته است به جا آورد:(... رَبِّ أَوزِعْنی أَنْ أَشْـکُرَ نِعْمَتَـکَ الّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی والِدَیَّ ...):«پروردگـارا! به من عنـایت بفرما که شـکر نعمت هایی را که بر من و والدینم ارزانی داشته ای، به جا آورم».(۱)

حضـرت حسـین بن علی (علیهما السلام) در شب عاشورا در خطبه معروف خود می فرماید:«وجعلتَ لنا أسْماعاً وأبصاراً و أفئده فاجْعَلْنا من الشاکرین»؛ برای ما گوش ها وچشم ها و قلوب عنایت فرمودی ما را از سپاس گزاران قرار ده».(۲)

حضرت سید الساجدین در میان راز و نیاز پانزده گانه خود، مناجاتی به نام «شاکرین» دارد که آغاز آن این است:«الهی اَذْهلنی عن اقامه شکرک تتابع طولک»؛ پروردگارا ! نعمت های پیاپی تو، مرا از ادای شکر نعمت هایت، غافل ساخته است».

ازخداوند بزرگ خواهانیم به همه ما توفیق عنایت فرماید که به وظیفه خود در برابر نعمت های بی کران او عمل کنیم.

ص : ۲۹۳

۱- [۱] نمل/۱۹.

۲- [۲] ارشاد مفید، ص ۲۴۳.

اصل هفدهم : امتحان و آزمایش های الهی

آیات موضوع

۱. (... وَما يُعَلِّمانِ مِنْ أحَد حَتّى يَقولا إِنّما نَحْنُ فِتْنَهٌ ...)(بقره/۱۰۲)

(وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِمات فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّى جاعِلُكَ لِلنّاسِإِماماً ...)(بقره/۱۲۴)

(وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىء مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَنَقْص مِنَ الأَمْوالِوَ الأَنْفُسِوَ الثَّمراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرينَ)(بقره/۱۵۵)

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الجَنَّهَ وَلَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ البَأْساءُ وَالضَّرّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالّذينَ آمَنُوا مَعَه مَتى نَصْرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَريبٌ)(بقره/۲۱۴)

(... كَمْ مِنْ فِئَه قَلِيلَه غَلَبَتْ فِئَهً كَثيرَهً ...) (بقره/۲۴۹)

۲.(... وَلِيَبْتَلِىَ اللّهُ ما فِى صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ ما فِى قُلُوبِكُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) (آل عمران/۱۵۴)

ص : ۲۹۴

(ما كانَ اللّهُ لِيَذَرَ المُؤْمِنينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَمِيزَ الخَبيثَ مِنَ الطَّـيِّبِ ...)(آل عمران/۱۷۹)

(لَتبلُوَنَّ فى أَموالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ...)(آل عمران/۱۸۶)

۳.(يا أَيُّهَا الّذينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَىء مِنَ الصِّيدِ تَنالُهُ أَيديكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالغَيبِ ...)(مائده/۹۴)

۴.(... إنْ هِىَ إلّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تهدى مَن تَشاءُ)(اعراف/۱۵۵)

۵.(وَاعْلَمُوا اَنَّما أَموالكُمْ وَأَولادُكُمْ فِتنَةٌ ...)(انفال/۲۸)

(لِيَمِيزَ اللّهُ الخَبيثَ مِنَ الطَّـيِّب وَ يَجْعَلَ الخَبيثَ بَعضَهُ عَلى بَعْض فَيَرْكُمَهُ جَميعاً فَيَجعَلَهُ فى جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ)(انفال/۳۷)

۶.(... وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤيَا الّتى أَريناكَ إلّافِتنَةً لِلنّاسِ ...)(اسراء/۶۰)

۷.(إنّا جَعَلْنا ما عَلَى الأَرضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (كهف/۷)

۸.(... وَ فَتَنّاكَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنينَ فى أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئتَ على قَدَر يامُوسى) (طه/۴۰)

(... الّذى أَعْطى كُلَّ شىء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى) (طه/۵۰)

(...قَدْ فَتَنّا قَومَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ السّامِرِىُّ)(طه/۸۵)

۹.(... وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالخَيْرِ فِتْنَهً ...)(انبياء/۳۵)

۱۰. (أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ) (عنكبوت/۲)

(وَلَقَدْ فَتَنَّا الّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّهُ الّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّالكاذِبِينَ)(عنكبوت/۳)

۱۱.(... وَ إِذْ زاغَتِ الأَبصارُ وَبَلَغَتِ القُلُوبُ الحَناجِرَ وَتَظُنُّونَ باللّهِ الظُّنُونا)(احزاب/۱۰)

(هُنالِكَ ابتُلِىَ المُؤمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلزالاً شَديداً)(احزاب/۱۱)

(... ما وَعدنَا اللّهُ وَرَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً)(احزاب/۱۲)

(...هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رسُوله وَصَدَقَ اللّهُ و رسُولُهُ وَما زادَهُمْ إِلاّإِيماناً وَ تَسْلِيماً) (احزاب/۲۲)

۱۲.(أَذلِكَ خَيرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَهُ الزَّقُّومِ* إِنّا جَعَلْناها فِتْنَهً لِلظّالِمينَ *إِنَّها شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فِى أَصْلِ الجَحِيمِ*طَلْعُها كَأَنَّهُ رُءُوُسُ الشَّياطِينِ)(صافات/۶۲ __ ۶۵)

۱۳.(...وَ ظَنَّ داوُد اَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وخَرَّ راكعاً و أنابَ) (ص/۲۴)

(وَ لَقَدْ فَتَنّا سُليمانَ وَأَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسداً ثُمَّ أَنابَ)(ص/۳۴)

۱۴.(إِنّا مُرسِلُوا النّاقَهِ فِتنَهً لَهُمْ فَارتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِر)(قمر / ۲۷)

ص : ۲۹۶

۱۵.(وَما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاّمَلائِکَهً وَما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاّفِتْنَهً لِلّذینَ کَفَرُوا ...) (مدثر/۳۱)

۱۶.(الّذی خَلَقَ فَسوّی *وَ الّذی قَدَّرَ فَهَدی)(اعلی/۲_۳)

۱۷. (إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی) (لیل/۱۲)

ترجمه آیات

۱.«آن دو فرشته با تعلیم سحر، به مردم می گفتند که ما مایه آزمایش هستیم».

«بیاد آر زمانی را که خداوند ابراهیم را با یک رشته امور آزمایش کرد و او نیز به خوبی از عهده آن ها بر آمد و به او گفت من تو را پیشوای مردم قرار می دهم».

«ما شماها را به وسیله ترس و گرسنگی و نقصان دارایی و نفوس و میوه ها می آزماییم و به افراد با استقامت بشارت بده».

«آیا گمان کردید که وارد بهشت می شوید بدون این که حوادثی چون رویدادهای گذشتگان به شما برسد، به آنان دشواری و ناراحتی رسید و پیامبر و افراد با ایمان گفتند یاری خدا کجا است؟(به آنان گفته شد) یاری خدا نزدیک است».

«چه بسا گروه کمی که به صبر واستقامت مجهز بودند، بر گروه زیادی پیروز شدند».

۲.«تا خداوند آنچه را که در سینه ها پنهان دارید بیازماید و هرچه در دل دارید پاک و خالص گرداند، خداوند از آنچه که در درون است آگاه است».

«هرگز خداوند مؤمنان را بر آنچه که هستند وانمی گذارد تا ناپاک را از

پاک جدا سازد».

«با اموال و جان هایتان امتحان می شوید».

۳. «ای افراد با ایمان خداوند شما را به وسیله شکاری که در دسترس شما و نیزه های شما قرار دارد می آزماید تا بداند (معلوم گردد) که چه کسی در باطن ازخداوند می ترسد».

۴.« این امتحانی است از جانب تو که به وسیله آن، گروهی را که بخواهی گمراه، وگروهی را که بخواهی هدایت می کنی».

۵.«بدانید دارایی و فرزندان شما مایه امتحان می باشند».

«تا ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکان را روی هم قرار دهد و همه را گرد آورده در دوزخ قرار دهد، آنان زیان کارانند».

۶.«خوابی را که برای تو نشان دادیم مایه امتحان برای مردم شد».

۷.«ما آنچه که در روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا بیازماییم که کدام یک نیکوکارتر است».

۸.«ما تو را با آزمایش هایی آزمودیم. آنگاه در میان مردم مدین اقامت گزیدی اکنون به مقام نبوت رسیدی».

«خداوند به همه پدیده هایش نعمت وجود بخشیده، آن گاه آن را به راه کمالش هدایت کرد».

«ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آنان را گمراه ساخت».

۹. «ما شماها را با شر وخیر می آزماییم».

۱۰.«آیا مردم گمان کردند همین که گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و به آزمایش کشیده نمی شوند؟».

«ما امت هایی را که پیش از آنان بودند آزمایش کردیم خدا راستگویان و دروغ گویان را کاملاً می شناسد».

۱۱.«آنگاه که چشم ها حیران شده و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های مختلفی شد».

«در آنجا افراد با ایمان مورد امتحان قرار گرفتند (و افراد ضعیف الایمان) سخت متزلزل شدند».

«وعده خداوند و پیامبر او فریبی بیش نبود».

«این همان جنگی است که خدا و رسول او به ما وعده داده است و جز ایمان و انقیاد بر آنان، چیزی نیفزود».

۱۲.«آیا بهشت منزلگاه خوبی است، یا آن جا که درخت زقوم وجود دارد؟ ما این درخت را بهانه امتحان برای ظالمان (مشرکان) قرار دادیم. آن، درختی است که در درون دوزخ می روید و میوه آن در زشتی به سان سرهای شیاطین است».

۱۳.«داوود تصور کرد که ما او را به آزمون نمی کشیم! از خداوند جهان طلب آمرزش کرد و به رکوع افتاد و به خدا روی آورد».

«ما سلیمان را آزمایش کردیم و جسد مرده ای را بر تخت او افکندیم آنگاه او به سوی خدا بازگشت».

۱۴. «ما برای آزمایش، شتری برای آنان می فرستیم، تو مراقب باش و صبر پیشه کن».

۱۵.«ما نگهبانان دوزخ را فرشته و تعداد آنان را نوزده نفر قرار ندادیم، جز برای آزمایش افراد کافر».

۱۶.«خداوندی که هر موجودی را آفرید، آنگاه به آن پرداخت، هر موجودی را اندازه گیری کرد و به راه کمالش هدایت نمود».

۱۷.«بر ما است هدایت و رهبری».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

مسئله آزمون، از جمله مسائلی است که در قرآن مجید، روی آن، زیاد تکیه شده و مطالب مربوط به آن با تعبیرهای مختلف، مانند: «فتنه»؛ «بلاء»؛

«تمحیص»؛ «تمییز» و «امتحان» وارد شـده است وبا مراجعه به «المعجم المفهرس» از طریق این مواد، می توان به اهمیت وعنایت قرآن به موضوع آزمایش پی برد.

مسـئله آزمایش الهی در قرآن به دو صورت مطرح گردیـده است: گاهی به صورت کلی و این که افراد در کشاکش زنـدگی، مورد آزمون قرار می گیرنـد. ومحـک آن راسـتگو را از دروغگو جـدا می سـازد وگاهی دیگر، به صورت ملموس وعینی و با تشریح سرگذشت امت های پیشین، که مورد آزمایش قرار گرفته اند و گروهی رفوزه و گروهی نیز پیروز شده اند.

حقیقت آزماییدن پیوند خاصی با اموری دارد که به وسیله آنها تحقق می پذیرد و از این امور می توان به شرح زیر نام برد:

۱. آزماینده ای که فرد یا گروهی را به آزمون می کشد.

۲. آزموده ای که به آزمون در می آید.

۳. ابزار آزمون که آزمایش به وسیله آنها انجام می شود و حقیقت به آن وسیله آشکار می گردد.

۴. انگیزه ای که آزماینده به خاطر آن دست به آن می زند.

وهر چهار مسئله در قرآن، در ضمن آیاتی وارد شده است اینک به شرح مباحث چهارگانه می پردازیم:

۱. ممتحن کیست؟!

از آنجا که بحث ما در خصوص آزمایش های الهی است، بی شک کننده آن خدا خواهد بود که بندگان خود را در آزمایش های مختلفی قرار می دهد و در آیه ۱۵۵ سوره بقره با جمله (ولنبلونّکم)و در آیات دیگر به ممتحن بودن خود

تصریح می کند و به خاطر روشن بودن مطلب در اینجا توقف زیادی نمی کنیم. چیزی که هست، آزمایش گر بودن خدا، خود بحث انگیز است و پرسش زیر را به دنبال دارد. و آن این که: آن کس دست به آزمایش می زند که از حقیقت امر آگاه نباشد و خدای آگاه از درون و برون بندگان و آگاه بر پیدا و نهان، چه نیازی به آزمایش دارد؟ پاسخ این سؤال در بحث چهارم که به عنوان «انگیزه های امتحان» مطرح می شود خواهد آمد.

۲. آزمایش شدگان

آزمود گان ، بندگان الهی هستند که از دوران بلوغ تا هنگامه مرگ در بوته آزمایش های مختلف قرار می گیرند وبرخی پیروز و برخی دیگر با شکست ازصحنه امتحان خارج می گردند.

گاهی قرآن از یک آزمایش عمومی که متوجه تمام بندگان خدا می گردد نام می برد ومی فرماید : (أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ):«آیا مردم گمان کردند همین که گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و به آزمایش کشیده نمی شوند؟».(۱)

آیات در زمینه آزمایش های عمومی بیش از آن است که در این اندک گنجانده شود.

گاهی قرآن از یک رشته آزمایش های خصوصی پرده برمی دارد که متوجه اشخاص و طایفه معینی بوده است. و این موضوع یک رشته از قصص و داستان های قرآن را پدید می آورد و تشریح این نوع آزمایش ها بر عهده کتابهایی است که قصه های قرآن را گرد آورده اند و ما اشارهوار از آن ها می گذریم.

۱- [۱] عنکبوت/۲.

افرادی که قرآن از آن ها به خصوص نام می برد که در بوته امتحان قرار گرفته اند، عبارتند از:

۱. ابراهیم خلیل الرحمن: قرآن درباره وی می فرماید:(وَ إِذ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِمات فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً ...): «بیاد آر زمانی را که خداوند ابراهیم را با یک رشته امور آزمایش کرد و او نیز به خوبی از عهده آن ها بر آمد، و به او گفت من تو را پیشوای مردم قرار می دهم».

۲. داوو(۱)د، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل: او با طرح پرسشی از جانب دو نفر که مشروح آن در قرآن آمده آزموده می شود و در این مورد می فرماید: (وَ ظَنَّ داوُدَ اِنَّما فَتَنّاهُ فَاستغفَرَ ربَّهُ وخرَّ راکعاً و أناب) :«داوود تصور کرد که ما او را به آزمون نمی کشیم! از خداوند جهان طلب آمرزش کرد و به رکوع افتاد و به خدا روی آورد».(۲)

۳. سلیمان فرزند حضرت داوود: او نیز همانند پدرش داوود آزمایش شد. و قرآن به آن این گونه می پردازد:(وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلیمانَ وَأَلْقَیْنا عَلی کُرسِیِّهِ جَسداً ثُمَّ أَنابَ) : «ما سلیمان را آزمایش کردیم و جسد مرده ای را بر تخت او افکندیم آنگاه او به سوی خدا بازگشت».(۳)

و امّا جایی که قرآن از گروه هایی که آزمون شدند نام می برد، مانند:

۴. قوم بنی اسرائیل که در غیبت موسی به وسیله (سامری) آزمایش شدند:(قَدْ فَتَنّا قومَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السّامِریُّ) : «ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری، آنان را گمراه ساخت».(۴)

۱- [۱] بقره/۱۲۴.

۲- [۲] ص/۲۴.

۳- [۳] ص/۳۴.

۴- [۴] طه/۸۵.

۵. باز گروهی از برگزیدگان قوم موسی در میقات، آزمایش شدند و از موسی درخواست کردند که، حتماً باید خدا را با دیدگان ظاهری ببینند در این هنگام صاعقه آنان را فرا گرفت. قرآن به این مورد در این آیه تصریح می کند:

(...إِنْ هِیَ إِلاّ ـ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهدی مَن تَشاءُ...):« این امتحانی است از جانب تو که به وسیله آن، گروهی را که بخواهی گمراه و گروهی را که بخواهی هدایت می کنی».(۱)

۶. قوم صالح: این گروه از پیامبر خود خواستند که به معجزه، شتری از کوه بیرون آورد، خداوند به درخواست آنان در پوشش آزمایش پاسخ مثبت گفت. قرآن آن را به این شکل تعریف می کند:

(إِنّا مُرسِـلُوا النّاقَهِ فِتنَهً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ) :«ما برای آزمایش، شتری برای آنان می فرستیم، تو مراقب باش و صبر پیشه کن».(۲)

۷. گروهی از بنی اسرائیل به وسیله دو فرشته که به مردم سحر و جادو می آموختند و آموزش دیدگان می توانستند آن را در موارد خوبی به کار بگیرند آزمود. خداوند این داستان را چنین بیان می کند:

(... وَما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَد حتّی یَقولا ـ إِنّما نَحْنُ فِتْنَهٌ ...): «آن دو فرشته با تعلیم سحر، به مردم می گفتند که ما مایه آزمایش هستیم».(۳)

۸. نیز گروهی از بنی اسرائیل که کنار دریا زندگی می کردند، آزمایش شدند و به آنان دستور داده شد که روزهای شنبه که دریا سرشار از ماهی است از صید آن ها خودداری کنند. آنان به سه گروه تقسیم شدند: گروهی

۱- [۱] اعراف/۱۵۵.

۲- [۲] قمر/۲۷.

۳- [۳] بقره/۱۰۲.

بی تفاوت، گروهی گنهکار، گروه سوم مبارز. سرانجام جز گروه سوم، همگی گرفتار خشم الهی شدند.(۱)

۹. قرآن از افرادی یاد می کند که در صنعا، صاحب باغی بودند، و تصمیم داشتند که میوه های باغ را به گونه ای بچینند که بینوا و بیچاره ای از آن آگاه نشود و همه را بدون پرداخت مالیات، به فروش برسانند. ناگهان عذاب سهمناکی باغ را فرا گرفت و آن را به صورت سنگلاخی درآورد که هرگز گیاهی در آن نمی رویید.(۲)

۱۰. سپاهیان طالوت به سرپرستی گروهی از بنی اسرائیل مأمور گردید که ستمگر زمان خود «جالوت» را سرکوب کند. وی وقتی با سپاهیان خود از نهری ــ که میان اردن و فلسطین قرار دارد ــ عبور می کرد، از جانب خدا ندا رسید که پایه صبر و ایستادگی سربازان خود را بیازماید؛ از این رو گفت: هرکس ازاین آب بخورد، از من نیست. و آن کس که از آن جز یک کف نخورد، از من است. در این میان گروهی رفوزه وگروه کمی از امتحان سربلند درآمدند. و همان گروه از امتحان پیروز شده بودند که در هنگام رویارویی با ستمگر زمان به نام «جالوت» گفتند:(...كَمْ مِنْ فِئَه قَلِيلَه غَلَبَتْ فِئَهً كَثيرهً ...) :«چه بسا گروه کمی که به صبر واستقامت مجهز بودند، برگروه زیادی پیروز شدند».(۳)

۱۱. حضرت موسی بن عمران(علیه السلام) از تولد تا روزی که دیده از جهان فرو بست در معرض آزمایش های مختلف قرار گرفت و قرآن بسیاری از گونه های

ص : ۳۰۴

۱- [۱] مشروح سرگذشت آنان در قرآن در سوره اعراف/۱۶۴_۱۶۷ وارد شده است.
۲- [۲] قرآن سرگذشت این گروه را در سوره قلم در آیه های ۱۸_۳۳ یادآور شده است.
۳- [۳] قرآن جریان امتحانِ این گروه را در سوره بقره، آیه های ۲۴۵ ــ ۲۶۲ بیان کرده است.

آزمایش او را یاد کرده است. و پس از بازگویی آنها، به موسی خطاب می کند ومی فرماید:

(... وَ فَتَنّاکَ فُتُوناً فَلَبِثتَ سِنینَ فی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ علی قَدَر یا مُوسی) : «ما تو را با آزمایش هایی آزمودیم. آنگاه در میان مردم مدین اقامت گزیدی اکنون به مقام نبوت رسیدی».(۱)

۱۲. گروهی از بنی اسرائیل

گروهی از بنی اسرائیل برای هدف مقدسی مورد امتحان قرار گرفتند و به فرمان موسی مأمور شدند که گاوی بکشند. آنان برای شانه خالی کردن از بار تکلیف، پی درپی از خصوصیات گاو سؤال کردند. گاه از سن آن می پرسیدند! وقتی گفته شد: نه پیر از کار افتاده، و نه جوان کار نکرده، بی درنگ پرسیدند : رنگ آن چگونه باشد! وقتی گفته شد: زرد زرینی باشد که بیننده را فرح بخشد، دیگر بار پرسیدند. تا آنکه، از روی ناچاری تن به فرمان خدا دادند و گاوی با آن خصوصیات را به قیمت گران خریده و ذبح کردند!(۲)

۱۳. آزمایش مسلمانان در جنگ احزاب آیاتی از سوره احزاب (آیه های ۹_۲۷) بیانگر اجمالی جنگ خندق است، جنگی که قرآن کریم آن را آزمایش سخت مؤمنان می داند و می گوید:(هُنالِکَ ابتُلِیَ الْمُؤمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلزالاً شَدیداً):«در آنجا افراد با ایمان مورد امتحان قرار گرفتند (و افراد ضعیف الایمان) سخت متزلزل شدند».(۳) ورود سپاه دشمن آنچنان رعب و ترسی در دل

۱- [۱] طه/۴۰.

۲- [۲] قرآن سرگذشت آنان را در سوره بقره، آیه های ۶۷ _ ۷۳ بیان کرده است.

۳- [۳] احزاب/۱۱.

افراد ایجاد کرد که قرآن از آن با جمله زیر یاد می کند:

(... وَ إِذْزاغَتِ الأَبصارُ وَبَلَغَتِ القُلُوبُ الحَناجِرَوَتَظُنُّونَ باللّهِ الظُّنُونا) :«آنگاه که چشم ها حیران شده و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های مختلفی شد».(۱)

در این وقت افراد حاضر بر دو قسم تقسیم شدند، گروهی با سم پاشی و ایجاد تزلزل در ایمان و افکار سپاهیان، قصد فرار از معرکه در سر پروراندند و آنان همان کسانی بودند که می گفتند:(... ما وَعَدنَا اللّه وَرَسُولُهُ إِلاّغُروراً) (احزاب/ ۱۲) :«وعده خداوند و پیامبر او فریبی بیش نبود»؛ ولی گروهی دیگر که با ایمان راسخ گام به میدان نبرد نهاده بودند وقتی چشم های آنان به سپاهیان دشمن افتاد، گفتند:(... هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رسُوله وَصَدَقَ اللّهُ و رسُولُهُ وَما زادَهُمْ إِلاّإِيماناً وَ تَسْلِيماً) : «این همان جنگی است که خدا و رسول او به ما وعده داده است و جز ایمان و انقیاد بر آنان، چیزی نیفزود».(۲)

۱۴. آزمایش مسلمانان در میدان احد در سوره آل عمران آیاتی سرگذشت نبرد اُحد را به ترسیم کشیده و موضوع آن ازا یه ۱۵۰ آغاز می شود و به آیه ۱۷۱ پایان می پذیرد. در این نبرد، نخست پیروزی با مسلمانان بود؛ ولی از لحظه ای که گروهی از یاران پیامبر، برای گردآوری غنایم جنگی از دستور پیامبر سرپیچی کردند، دشمن از پشت سر بر آنان تاخت و آنچنان عرصه را بر مسلمانان تنگ کرد که گروهی پا به فرار نهادند. فقط انگشت شماری در میدان برای دفاع از وجود شریف پیامبر ایستادگی کردند. و برای همین قرآن

۱- [۱] احزاب/۱۰.

۲- [۲] احزاب/۲۲.

می فرماید:

(... وَلِيَبْتَلِـىَ اللّهُ مـا فِى صُـدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مـا فِى قُلُوبِكُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدورِ) : «تا خداونـد آنچه را که در سـینه ها پنهان دارید بیازماید و هرچه در دل دارید پاک و خالص گرداند، خداوند از آنچه که در درون است آگاه است».(۱)

در این جـا به گفتگوی خود برای شـناسایی کسـان یـا گروه هـایی که به میـدان آزمایش فرا خوانـده شدنـد ، پایان می دهیم ، وبرای آشـنایی با چگونگی آزمایش ها، به تفسیر آیاتی که در این بخش آوردیم، توجه کنیم؛ زیرا نقل سرگذشت هر یک از این افراد و گروه ها مجال زیاد می طلبد.

اینها افراد یا گروههایی بودند که به آزمون برده شدند و قرآن از آنها یاد کرده است.

تا این جا گفتار دوم ما که آزمایش شـدگان در قرآن هسـتند به پایان می رسد. اکنون باید دید مهم ترین وسـیله های آزمایش های الهی چیست؟

۳. ابزار آزمایش های الهی

در آیه ۱۵۵ سوره بقره، ترس و گرسـنگی، زیان های مالی و جانی وکمبود میوه ها، ابزار آزمایش معرفی شـده است؛ در حالی که وسایل آزمایش، منحصـر به این امور نیست و در آیه های دیگر، ثروت و فرزنـد، بهانه آزمایش معرفی شـده انـد، چنان که می فرماید:(وَاعْلَمُوا اَنَّما أَموالُکُمْ وَأَولادُکُمْ فِتنَهٌ...):«بدانید: دارایی و فرزندان شما مایه امتحان می باشند».(۲) وباز

۱- [۱] آل عمران/۱۵۴.

۲- [۲] انفال/۲۸.

می فرماید:(لَتُبلَوُنَّ فی أَموالِكَمْ وَأَنفُسِكَم ...) :«با اموال و جان هایتان امتحان می شوید».(۱)

در آیه دیگر خواب پیامبر به عنوان وسیله آزمایش مردم معرفی شده است ومی فرماید: (...وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤیَا الّتی أَرَیناكَ إِلاّفِتنَةً لِلنّاسِ ...): «خوابی را كه برای تو نشان دادیم مایه امتحان برای مردم شد».(۲) حالا خواب پیامبر چه بود؟ وچگونه سبب امتحان برای مردم شد؟ مفسران در تفسیر آیه یاد شده، درباره آن بحث و گفتگو كرده اند.

قرآن مجید برای آزمودن پایه های ایمان مردم به جهان غیب، از روییدن درختی در میان دوزخ به نام درخت «زقوم» نام می برد ومی گوید كه این درخت در دوزخ می روید، میوه می دهد و شكل آن، مانند سرهای شیاطین است. و گروه كافران از آن می خورند. آنان كه پایه ایمانشان به امور پوشیده از حس، قوی و نیرومند است، آن را می پذیرند. و هرگز در شگفت نمی مانند كه چگونه در دل دوزخ و شعله های آتش، درختی می روید؛ ولی گروه های دیگر، به تكذیب آن برمی خیزند: (أَذلِكَ خَیرٌ نُزلاً أَمْ شَجَرَهُ الزَّقُّوم* إِنّا جَعَلْناها فِتْنَهً لِلظّالِمینَ* إِنَّها شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الجَحِیمِ* طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤسُ الشَّیاطینِ): «آیا بهشت منزلگاه خوبی است، یا آن جا كه درخت زقوم وجود دارد؟ ما این درخت را بهانه امتحان برای ظالمان (مشركان) قرار دادیم. آن، درختی است كه در درون دوزخ می روید و میوه آن در زشتی به سان سرهای شیاطین است».(۳)

۱- [۱] آل عمران/۱۸۶.

۲- [۲] اسراء/۶۰.

۳- [۳] صافات/۶۲_۶۵.

قرآن مجید در باره نگهبانان دوزخ و شماره آنان یادآور می شود که ۱۹ فرشته از آن نگهبانی می کند. آنگاه می افزاید:

ایـن گزارش، وسیله امتحـان و آزمـایش است، آنـان که ایمـان قـوی و نیرومنـدی به غیب و امـور پوشیده از حس دارنـد، این گزارش را از صمیم دل می پذیرند؛ ولی گروه دیگر به تکذیب آن می پردازند، چنانکه می فرماید:

(وَمـا جَعَلْنـا أَصـحابَ النّارِ إِلاّ مَلائِکَهً وَما جَعَلْنا عِـدّتَهُمْ إِلاّ فِتْنَهً لِلّـذینَ کَفَرُوا ...): «ما نگهبانان دوزخ را فرشـته و تعـداد آنان را نوزده نفر قرار ندادیم، جز برای آزمایش افراد کافر».(۱)

قرآن گستره ابزار امتحـان را بیش از پیش می دانـد و یـادآور می گردد که مـا شـماها را، بـا خوبی ها وبـدی ها، با نعمت ها و بلاها و به طور خلاصه با هرچیزی که نام آن شـر و خیر است، آزمایش می کنیم. چنانکه می فرمایـد:(...وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَالخَیْرِ فِتْنَهً) :«ما شـماها را با شـر وخیر می آزماییم». زیرا همان طو(۲)ر که بلاهـا و مصیبت ها مایه آزمایش است، همین نعمت های الهی مانند جوانی و تندرستی، تمکن وثروت، زیبایی و دل آرایی، بهانه و وسیله آزمایش افراد می باشد.

بالا۔تر از آن، این که خداونـد هر آنچه را که در روی زمین قرار دارد، مـایه آزمـایش دانسـته ومی فرمایـد: (إِنّا جَعَلْنـا مـا عَلَی الأَرضِ زِینهً لَهـا لِنَبْلُوهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً) : «مـا آنچه که در روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا بیازماییم که کـدام یک نیکوکارتر است».(۳)

۱- [۱] مدثر/۳۱.

۲- [۲] انبیاء/۳۵.

۳- [۳] کهف/۷.

قرآن در آیه ای «تحریم شکار در حال احرام» را ابزار امتحان می دانـد: (یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکَمُ اللّهُ بِشیء مِنَ الصِّیدِ تَنالُهُ أَیـدیکُمْ وَ رِماحُکُمْ لِیَعلَمَ اللّهُ مَنْ یخافُهُ بالغَیبِ ...): «ای افراد با ایمان خداوند شـما را به وسیله شکاری که در دسترس شـما و نیزه های شما قرار دارد می آزماید تا بداند (معلوم گردد) که چه کسی در باطن ازخداوند می ترسد».(۱)

ابزار بیش از آن است که در این جا نام برده شـد؛ چون با نگاهی به سر گذشت چهارده نفر یا گروهی که امتحان شدنـد ، می توان ابزار بیشتری را شـمارش کرد؛ مثلاً ابراهیم با وسایل گوناگونی از قبیل قربانی فرزند، رها ساختن زن و فرزند در بیابان بی آب وعلف، آمادگی برای اعـدام، سوختن در آتش و... مورد امتحان قرار گرفت. و همچنین است افراد یا گروه های دیگر که با تأمل در سرگذشت آن ها روشن می گردد.

تـا این جـا، سه مقـوله ازبحث هـای مربـوط به امتحـان که به صـورت تفسـیر موضوعی مطرح گردیـد، به پایـان رسـید. واکنون چهارمین آن:

۴. انگیزه های آزمایش های الهی

آزمایش های الهی، یک سـنت همگانی است که به فرد و یا گروه خاصی اختصاص ندارد؛ بلکه تمام افراد، به تناسب امکانات و اسـتعدادهای خود، در معرض امتحـان قرار می گیرنـد. و بـا توجه به انگیزه هـای آزمایش های الهی که در این بحث خواهد آمد، باید گفت: امتحان الهی، یک قانون طبیعی است که نمی تواند به فرد و یا گروهی اختصاص داشـته باشد؛ زیرا در بررسی انگیزه ها، خواهیم دید که امتحان مایه تکامل افراد و بروز لیاقت ها و

۱- [۱] مائده/۹۴.

شایستگی ها و در نتیجه رحمت الهی است که شامل همه بشر می گردد. بنابر این، نمی تواند مخصوص گروه یا فردی باشد.

قرآن به همگانی بودن آزمایش های الهی یاد می کند و می فرماید:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الجَنَّهَ وَلَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ البَأْساءُ وَالضَّرّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالّذينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَريبٌ) :«آیا گمان کردید که وارد بهشت می شوید بدون این که حوادثی چون رویدادهای گذشتگان به شما برسد، به آنان دشواری و ناراحتی رسید و پیامبر و افراد با ایمان گفتند یاری خدا کجا است؟(به آنان گفته شد) یاری خدا نزدیک است».(۱)

البته این جمله «یاری خدا کجا است» نه به معنی اعتراض است، بلکه یک نوع دعا و درخواست کمک از خدا است.

پرسشی که در مورد انگیزه های الهی مطرح می گردد، این است که، هدف، پرده برداری از امور پنهانی است، وخدای آگاه از آشکار و نهان، نیازی به امتحان ندارد تا بندگان خود را بیازماید، پس این چه کاری است او انجام می دهد؟ پاسخ آن، از تشریح انگیزه های امتحان روشن می گردد وآن این که ، آزمون انگیزه های گوناگونی را در پی دارد که یکی از آن ها آگاهی از امور پوشیده است در حالی که در کنار این انگیزه، انگیزه های دیگری است که می تواند انگیزه الهی در امتحان بندگان باشد.

به عبارت دیگر: مهم ترین مسئله، آگهی از انگیزه های امتحان است و یکی از آن ها این است که توانایی ها و شایستگی های نهفته در افراد، در سایه

۱- [۱] بقره/۲۱۴.

امتحـان، نمود پیـدا می کنـد و از این طریق، افراد به کمـال مطلوب خود نزدیک تر می شونـد. واگر امتحان و آزمایش در کار نبود، کمالات نهفته در درون افراد به صورت گنج پنهان باقی می ماند و خود را نشان نمی داد.

تشریح این مطلب که امتحان برای گروه هایی، مایه تکامل و نردبان ترقی است نیاز به مقدمه ای دارد که ذیلاً بیان می گردد:

هدایت همگانی الهی

آفرینش هر موجودی با هـدایت تکوینی و راهنمایی طبیعی آن به سوی کمال و هـدفی که برای آن آفریـده شده است، توأم و همراه می باشـد. گویی خداونـد با آفریـدن هر موجودی دو کار انجام می دهد: ۱. به آن، وجود و هستی می بخشـد. ۱. دست آن را می گیرد و از راههای پرپیچ و خم عبور داده و به کمال مقصود آن، هدایت و رهبری می کند.

خداونـد دو نوع هـدایت دارد: هـدایتی، مخصوص به موجوداتی است که بـا عقل و خرد مجهزنـد و در سایه آن می تواننـد بار تکلیف را به دوش بکشـند؛ این پدیده ها از درون به وسـیله عقل و خرد و از برون به وسیله پیامبران و آموزگاران الهی رهبری می شوند و از طریق دو حجت باطنی و ظاهری به اهداف عالی انسانی می رسند.

چنـان چه گفـتیم؛ این نوع هـدایت از درون و برون، مخصوص یـک گروه از موجودات است که دارای عقـل وخرد بوده و در انتخاب راه خود کاملاً آزادند.(۱)

در برابر این نوع هدایت، هدایت دیگری است که همه موجودات، در

۱- [۱] طه/۵۰.

پوشـش آن قرار دارنـد ویژه طبقه معینی نیست و در اصـطلاح علمی به آن «هدایت تکوینی» می گویند. قرآن مجید به این نوع از هـدایت فراگیر، در آیاتی از آن جمله این آیه اشاره می کنـد (... الّـذی أَعْطی کُلَّ شَــیء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی):«خداوند به همه پدیده هایش نعمت وجود بخشید، آن گاه آن را به راه کمالش هدایت کرد».(۱)

در آیه دیگر می فرمایـد:(اَلّـذی خَلَقَ فَسوّی*وَ الَّذی قَـدَّرَ فَهَدی) :«خداوندی که هر موجودی را آفرید، آنگاه به آن پرداخت، هر موجودی را اندازه گیری کرد و به راه کمالش هدایت نمود».(۲)

این آیات و جز آن حاکی است که آفرینش هر چیزی با هدایت و راهنمایی خاصـی که در حیوان، از آن به «غریزه» و در نبات و جماد از آن به «قوانین راسخ خلقت»، تعبیر می کنند همراه بوده و این راهنمایی غیر از آن هدایت درونی و یا برونی است که ویژه موجودات عاقل است؛ در نتیجه برخی هدایت یافته و برخی دیگر روگردان و گمراهی، پیشه خود ساختند.

آیه (وَ الّـذی قَـدّرَ فَهَدی) حاوی نکته ارزنده ای است و آن این که هدایت خداوند پس از تقدیر و اندازه گیری است. مقصود از «تقـدیر» و انـدازه گیری همـان مجهز سـاختن موجود بـا اسـباب و امکانـاتی است که می توانـد آن را به هـدفی که برای آن آفریـده شـده است برسانـد یک چنین «تجهیز» در درجه نخست، آن گاه همراه شدن آن با هدایت همگانی، وصول به هدف و کمال مطلوب را تضمین می کند.

قرآن در آیه دیگر، همه هدایت های فردی و اجتماعی، تشریعی و

۱- [۱] اعلی/۲_۳.

۲- [۲] لیل/۱۲.

تکوینی را از آن خدا دانسته می فرماید:(إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى) :«بر ما است هدایت و رهبری».

با توجه به انواع رهنمود، که مخصوص انسان ها را«هدایت تشریعی» ومربوط به تمام موجودات جهان را «هدایت تکوینی» می نامیم، لازم به یادآوری است که یکی از وسایل هدایت انسان ها، به سوی کمال و سعادتی که برای آن آفریده شده اند، همان امتحان و آزمایش های الهی است؛ به طوری که اگر چنین آزمایش هایی در کار نبود، افراد آماده به آن درجه از کمال نرسیده و نیروهای نهفته در درون آنان، به صورت زمینه وقوه، باقی می ماند و هرگز به فعلیت نمی رسید.

اینک ما پس از این مقدمه، به تشریح این انگیزه که در حقیقت ثمره بزرگ امتحان است تحت عنوان پرورش استعدادها می پردازیم وبعداً به بیان دیگر انگیزه ها خواهیم پرداخت.

انگیزه های امتحان های الهی

۱. تربیت و پرورش استعدادهای نهفته

اشاره

بشر بر اثر نارسایی دانش خود، در رفع هر گونه ابهامی ناچار است از در آزمایش وارد شود در صورتی که همین حالت برای خدا محال است؛ ولی امتحان او انگیزه دیگری دارد که می توان از آن به فعلیت رسیدن قوه ها، تربیت و پرورش استعدادها نام برد. نیروهای درونی انسان به سان همه منابع، بدون وسایل مخصوص، ظهور و بروز ننموده و از مرحله استعداد به مرحله فعلیت نمی رسد. وسیله ای که می تواند این شایستگی ها را ظاهر سازد، همان امتحان و آزمایش است.

همگی می دانیم فلزات در کوره آتش، آبدیده تر و تواناتر می شوند وبر عمر فلز افزوده و به آن توان و ویژگی خاصّی می بخشد.

یکی از وسایل امتحان خدا، همان سختی ها و کمبود میوه ها و ارزاق است وانسان در آغاز کار با خود می اندیشد که هدف از این کمبودها و دشواری ها و به تعبیر قرآن (البأساء والضرّاء) چیست؟ ولی پس از اندیشه در مثال یاد شده «آهن در دل کوره» در می یابد که این نوع مسائل، شخصیت ساز واستقامت آفرین است.به سان درختی که در دل بیابان های سوزان و بادهای داغ قرار می گیرد. به طور مسلم چنین درختی در مقابل ناملایمات مقاومت خاصی پیدا می کند در حالی که درخت لب جویبار از مقاومت اندکی برخوردار است و در برابر تشنگی و خشک سالی و بادهای ویرانگر، مقاومت و توانایی زیادی ندارد.

از این جا می توان پی برد که چرا خداوند بندگان صالح خود را با بلاهای گوناگون می آزماید تا آن جا که گفته اند:البلاء للولاء: دشواری ها و سختی ها از آن مقربان ونزدیکان است. اگر چنین آزمایش هایی نبود، این صفات در درون انسان پدید نمی آمد. انسان مورد امتحان قرار گرفته و فشار دیده، آن چنان راه زندگی را می آموزد که مشکلات برای او به صورت امر عادی در می آید و برای ادامه زندگی، فکر و اندیشه خود را به کار می اندازد و برای رهایی خود، چاره ای می اندیشد و کمالی را که قبلاً به صورت زمینه در دل او وجود داشت به فعلیت کامل می رساند.

البته انکار نمی کنیم که امتحان برای همه افراد مفید و سودمند نیست و همگان پیروزمندانه از آن بیرون نمی آیند؛ بلکه می گوییم امتحان در زمینه های مساعد، مایه بالا رفتن کمالات و معرف روحیات نهفته انسان می گردد.

ص : ۳۱۵

قرآن بـه ایـن انگیزه در ایـن آیـه یـاد می کنـد: (...وَلِیَبْتَلِی اللّـهُ مـا فی صُـدُورِکُم و لِیُمَحِّصَ مـا فی قُلـوبکَمْ وَ اللّـهُ عَلِیـمٌ بِـذاتِ الصُّدُورِ):«خداوند آنچه را که در سینه های شما است بیازماید، و آنچه در روحیات شما قرار دارد پاک سازد، خداوند از آن چه که در سینه ها است آگاه است».(۱)

جمله (وَ اللّهُ عَلیمٌ بِـذاتِ الصُّدُور)می گویـد ، هـدف خـدا از امتحـان تشـخیص واقعیـات نیست؛ بلکه هـدف، تربیت و آشـکار ساختن زمینه هایی است که در کانون وجود انسان ها قرار دارد و به این حقیقت در لغت عرب «تمحیص » می گویند.

امیر مؤمنان در سخنان کوتاه خود یادآور می شود که، هرگز نبایـد ازخدا خواست تا ما را به امتحان نبرد؛ زیرا جهان آفرینش، جهـان آزمون است. بلکه بایـد از خـدا خواست که ما را دچار امتحان هایی نسازد که از عهـده آن برنیاییم. آن گاه امام انگیزه آزمـایش الهی را بـه این شـکل بیـان می کنـد و آن این که: هـدف آشـکار سـاختن صـفات خـوب و بـدی است که به انسـان شخصـیت می بخشد؛ مثلاً در برخی از مردم حساسیت های خاصی نسبت به بعضی از حوادث است و در افرادی زمینه ناراحتی به برخی از مسائل مانند داشتن دختر و کمبود مال نهفته است؛ در حالی که در برخی دیگر نه تنها چنین زمینه ای وجود ندارد؛ بلکه یـک نـوع رضـایت منـدی وخرسـندی به تقـدیرهای الهی است. هرگـاه این دو گروه به آزمون برده نشونـد، این زمینه ها آشکار نمی شود و توان ها به فعلیت تبدیل نمی شود؛ در نتیجه گروهی از همین مسیر، تربیت کامل انسانی پیدا می کنند.(۲)

ص : ۳۱۶

۱- [۱] آل عمران/۱۵۴.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۹۳.

از همه آیات در این زمینه می توان این گونه نتیجه گرفت که امتحان الهی نقش باغبانی را دارد؛ آن گاه که باغبان دانه مستعدی را در سرزمینی می کارد، دانه با استفاده از مواهب طبیعی شروع به رشد می کند و با انبوهی از مشکلات روبه رو می گردد و با طوفان های سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان آن قدر پیکار می کند تا سرانجام شاخه گلی یا میوه شیرینی را که به صورت زمینه در دل آن دانه وجود داشت، ظاهر می سازد. و اگر این دانه در کوران این حوادث قرار نمی گرفت، هرگز چنین کمالی را از خود نشان نمی داد و قوه و توان آن میوه نمی شد. اکنون ما این انگیزه را با طرح و بیان اجمالی امتحان های ابراهیم به بحث می نشینیم.

تکامل ابراهیم در سایه آزمایش

قرآن مجید ابراهیم خلیل را به صورت یک انسان کامل می ستاید. کمتر پیامبری مانند خلیل الرحمن در قرآن مورد ستایش قرار گرفته است.

یکی از علل ترقی و تکامل حضرت خلیل الرحمن این است که او یکی پس از دیگری در بوته امتحان قرار گرفت و بر اثر استقامت شایان تقدیر، توانست از عهده امتحان برآید وبه عالی ترین کمال انسانی که همان مقام امامت و رهبری جهانی است، برسد. و اگر او با چنین امتحان هایی روبه رو نشده بود هرگز چنین کمالات روحی را که او را شایسته مقام رهبری ساخت، دارا نمی گشت.

ابراهیم در طول عمر خود، چند بار محک زده شد و در هر امتحانی نوعی کمال روحی در وجود او جوانه زد و پیوستن این کمالات به هم، او را لایق مقام امامت و رهبری ساخت.

ص : ۳۱۷

خدا به او فرمان داد تا با کمال رشادت و بی پروایی با پرستندگان ساخته دست بشر و اجرام آسمانی به بحث و مذاکره بپردازد و خواری و بیچارگی معبودهای آنان را بر ملا سازد.(۱)

به او فرمان داد: یک تنه با بت پرستان به نبرد برخیزد و در روز خاصی وارد بتکده آنان گردد و تمام بت های آنان را بشکند. و در مقام بازجویی، از گفتن حقیقت باک نداشته باشد. و اگر او را به سوزاندن در میان توده های آتش محکوم ساختند، حاضر و آماده شود.(۲)

به او فرمان داد: فرزند خود اسماعیل را به قربان گاه ببرد و او را در راه خدا سر ببرد و فرمان خدا را بر مهر پدری مقدم دارد.(۳)

به او فرمان داد: زن و فرزند خود را در بیابان بی آب و علف رها سازد و خود راهی نقطه دیگری گردد.(۴)

هر یک از این دستورها، کمالی را در روح و روان او به وجود آورد و آن چنان در او عشق به کمال مطلق(خدا) پدیدار ساخت که در راه او، سر از پا نمی شناخت، و هر نوع خودخواهی را در خود کشته و سراپاگوش به فرمان او گشت و روح فرمان برداری و تسلیم در برابر تمام خواسته های او پیدا کرد.

یک چنین کمال (عشق به کمال مطلق و محو هر نوع خودخواهی) پیش از امتحان، در وجود ابراهیم به صورت قوه و زمینه وجود داشت به سان نوآموزی که اگر به مدرسه برود دانشمند می گردد؛ ولی تا مدرسه نرفته این توانایی ها در

۱- [۱] سوره انعام /۷۶_۷۹.

۲- [۲] صافات/۹۲_۹۷.

۳- [۳] صافات/۱۰۳_۱۰۵.

۴- [۴] ابراهیم/۳۷.

او زنده نخواهند شد که، مایه سرافرازی و سعادت آفرینی او را فراهم سازند. به دیگر سخن این که اگر او این فرازها و فرودها در زندگی او نبود و در صحنه های آزمون رام امر خدا نمی شد، هرگز این کمالات در وجود او پدید نیامده و او را به صورت انسان کامل در نمی آورد.

چنان که گویی امتحان و آزمایش به سان کوره ای است که در آن کوره، طلای خالص، کمال و ارزش خود را نشان می دهد و اگر پوششی بر روی طلاـ باشد از این طریق به کنار می رود و حقیقت عیان می گردد. اتّفاقاً در قرآن مجید به این راز از رازهای امتحان به گونه ای اشاره شده است آنجا که می فرماید:(وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْء مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَنَقْص مِنَ الأَمْوالِوَ الأَنْفُسِوَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرين):«ما شماها را به وسیله ترس و گرسنگی و نقصان دارایی و نفوس و میوه ها می آزماییم و به افراد با استقامت بشارت بده».(۱)

دشواری ها چونان کوره ای است که به آهن، صلابت و استقامت می بخشد. انسان نیز در کوره حوادث و مشکلات، پر قدرت ونیرومند می گردد و قادر به شکستن موانع سر راه زندگی و سعادت خود می شود.

وقتی شخصی از امام هشتم (علیه السلام) از حقیقت آزمایش های الهی پرسید و خواست که آیه (أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا...) را تفسیر نماید و حقیقت فتنه را که در این آیه آمده است روشن سازد، امام در پاسخ او فرمود:«يُفْتَنُون كما يُفْتَنُ الذهبُ، يَخْلُصُونَ كما يَخْلُصُ الذهبُ»؛ انسان ها چون طلاها در بوته آزمایش قرار می گیرند و مانند طلا که از دیگر فلزهای مخلوط جدا می شود آنان نیز پاک و پیراسته می شوند».(۲)

۱- [۱] بقره/۱۵۵.

۲- [۲] کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

تا این جا نخستین انگیزه از انگیزه های امتحان های الهی بود که روشن گردید.

۲. مقیاس پاداش ها و کیفرها

بی گمان تنها داشتن صفات درونی، مقیاس پاداش و کیفر نیست؛ بلکه تا صفات خوب و بد انسان ظاهر نشود، هرگز نمی توان کسی را به دلیل داشتن برخی صفات درونی، به عذاب دچار ساخت یا پاداش داد و این صفات از طریق افعال و برداشت های انسان آشکار می گردد و ظهور آن بدون این که انسان در بوته امتحان قرار بگیرد امکان پذیر نیست. و این خود یکی از انگیزه های امتحان خدا است که در سخنان امیر مؤمنان بدان اشاره شده است، «وإن کان سبحانَهُ أعلمُ بهم من أنفُسِهِمْ و لکنْ لِتُظْهِرَ الأفعالَ الّتی بها یُسْتحقّ الثوابُ و العقابُ»؛ خداوند انسان را بهتر از خود او می شناسد؛ ولی برای این که افعالی که ملاک پاداش و کیفر است آشکار گردد، آنان را می آزماید».(۱)

۳. جداسازی نیکان و بدان

سومین انگیزه برای آزمایش های الهی جداسازی خوب از بد است ؛ زیرا در جامعه ای که همه گروه ها خود را انقلابی قلمداد کرده و به ظاهر از آن دفاع می کنند؛ در حالی که گروهی از آنان منافق و ضد انقلاب هستند، بهترین وسیله برای شناساندن افراد درست از نادرست و مؤمن از منافق، آزمایش های الهی است. در غیر این صورت همه گروه ها با نقاب انقلابی در یک صف قرار

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۹۳.

گرفته و از یکدیگر تمیز داده نمی شوند. قرآن در این مورد می فرماید:

(ما كـانَ اللّهُ لِيَـذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّی يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّـيِّبِ ...):«هرگز خداونـد مؤمنان را بر آنچه كه هسـتند وانمی گذارد تا ناپاک را از پاک جدا سازد».(۱)

و در آیه دیگر می فرماید:

(لِيَميز اللّه الخَبيثَ مِنَ الطَّـيِّبِ وَيَجْعَـلَ الخَبيثَ بَعْضَهُ عَلی بَعْض فَيَرْكُمَهُ جَميعاً فَيَجْعَلُهُ فی جَهَنَّم أُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ): «تا ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکان را روی هم قرار دهد، و همه را گرد آورده در دوزخ قرار دهد، آنان زیان کارانند».(۲)

۱- [۱] آل عمران/۱۷۹.

۲- [۲] انفال/۳۷.

اصل هیجدم : از خود بیگانگی انسان

آیات موضوع

۱.(خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ...)(بقره/۷)

(... وَ ما یَخْدَعُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ ...)(بقره/۹)

۲. (... وَما یُضِلُّونَ إِلاّأَنْفُسَهُمْ وَما یَشْعُرُونَ) (آل عمران/۶۹)

(وَ الّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّه فَاسْتَغْفَروا لِذُنُوبِهِمْ ...) (آل عمران/۱۳۵)

۳.(إِنَّ الّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ)(اعراف/۲۰۱)

۴.(... أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)(رعد/۲۸)

۵.(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بآیاتِ ربّهِ فأَعرَضَ عَنْها وَنَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ ...)(کهف/۵۷)

۶. (إِنَّنِی أَنَا اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکْری)(طه/۱۴)

ص : ۳۲۲

۷.(فَرَجَعُوا إِلی أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّکَمْ أَنْتُمُ الظّالِمُونَ)(انبیاء/۶۴)

۸. (مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَولیاءَ کَمَثَلِ العَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیتاً وَإِنَّ أَوهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ العَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ)(عنکبوت/۴۱)

(أُتْلُ ما أُوحیَ إِلَیْکَ مِنَ الکِتابِ وَأَقِمِ الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الفَحشاءِ وَ الْمُنْکَرِ ...) (عنکبوت/۴۵)

۹. (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثیراً * وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَأَصِیلًا)(احزاب/۴۱_۴۲)

۱۰. (... ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعمَهً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیهِ مِنْ قَبلُ ...) (زمر/۸)

۱۱. (وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ)(حشر/۱۹)

۱۲. (... إِنَّ الإِنْسانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) (علق/۶_۷)

ترجمه آیات

۱. « خداوند بر دل های آنان مهر زده، (دیگر نور خداشناسی در دل آنان وارد نمی شود) و بر گوش ها و چشم های آنان پرده افکنده که دیگر سخن حق را نمی شنوند و نشانه های بودن او را نمی بینند».

«فقط خود را فریب می دهند».

۲.«فقط خود را می بینند، در حالی که نمی دانند».

ص : ۳۲۳

«آنان که آن گاه که کار بـد می کننـد یا به نفس خویش سـتم می کنند فوراً خدا را یاد کرده و برای گناهان خود آمرزش می طلبند».

۳.«افراد متقی و پرهیزکار اگر دچار وسوسه شیطانی شوند خدا را یاد می کنند سپس بصیر و بینا می شوند».

۴. «یاد خدا مایه آرامش دلها است».

۵.«کیست سـتمگرتر از آن کس که آیات خـدا به او تـذکر داده شود، آن گاه از آن روی گردانـد و کارهای زشتی را که قبلاً انجام داده است فراموش کند».

۶. «من خداوندم جز من خدایی نیست مرا پرستش کن و نماز را برای من بر پا دار».

۷. «داوران دادگاه که بت پرست بودند، پس از تذکر ابراهیم به خویشتن بازگشتند و گفتند: شما مردم ستمگری هستید».

۸.« آنان که جز خـدا برای خویش اولیایی برگزیـده انـد(تا آنان را در سـختی ها و دشواری های زنـدگی کمک کنند) به سان عنکبوتنـد که برای خود لانـه ای می تنـد (و بر آن اعتماد می کنـد) در حالی که سـست ترین خانه ها، لانه عنکبوت است اگر بدانند».

«آنچه به تو از کتاب وحی شده است تلاوت بنما نماز را بر پا دار، نماز از بدی ها و زشتی ها باز می دارد».

۹. «ای افراد با ایمان خدا را بیشتر یاد کنید. و او را صبح و شب تسبیح نمایید».

۱۰.«آن گاه که نعمتی از سوی خدا به او ارزانی شد، خدایی را که قبلاً می خواند فراموش می کند».

۱۱. «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. سرانجام خداوند آن ها را به فراموشی خویشتن دچار ساخته است».

۱۲.«انسان آن گاه سرکشی می کند که احساس بی نیازی کند».

ص : ۳۲۴

اشاره

فراموشی، مقابل آن یاد آوری است، این دو، حالت روانی هستند که عارض نفس و روح انسانی می گردند. حقیقت فراموشی این است که ذهن هنگام نیاز با مراجعه مجدد، چیزی را که در گذشته اندوخته بود، نمی یابد؛ ولی دستگاه حافظه ممکن است در نهان خانه خود تصویری از آن داشته باشد که به عللی نتواند به آن دست یابد.

رو به روی آن «تذکر و یادآوری» است که در مراجعه مجدد، مفاهیم و یا تصاویر قبلی در ذهن انسان مجسم می گردد.

فراموشی عللی دارد که در کتاب های روان شناسی، به آن ها اشاره شده است که مهم ترین آن ها ضعف دستگاه حافظه، بی اهمیت تلقی کردن چیز فراموش شده، متمرکز نساختن دستگاه ذهن به یک نقطه معین، غفلت از نقاط دیگر و ... می باشد.

به همین خاطر نسیان و فراموشی یکی از ویژگی های نوع انسان شمرده می شود و جز انسان های انگشت شمار، کسی از آن در امان نیست؛ ولی باید توجه داشت که یک قسمت از فراموشی ها اختیاری است و انسان می تواند از آن ها جلوگیری کند؛ از این جهت برخی از نسیان ها به خاطر پی آمدهای بدی که دارند، در قرآن نکوهش شده اند.

از میان نسیان های نکوهیده در قرآن می توان چند نمونه از آن ها را یاد کرد:

نسیان های نکوهیده در قرآن

۱. نسیان جرایم

فراموش کردن گناهان دیرینه، از جمله نسیان هایی است که در قرآن از

آن مذمت شده است؛ زیرا از یاد بردن آن ها حاکی از آن است که فرد گنهکار، لغزش خود را کوچک شمرده و آن را ناچیز تلقی کرده است و همین امر سبب می شود که انسان بار دیگر با سهولت به همان گناه باز گردد؛ در حالی که گناه روح انسان را دچار تیرگی و آلودگی می کند، نباید بدان رو کند. قرآن در این مورد می فرماید:

(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ ب آیاتِ ربِّهِ فَأَعرضَ عَنْها وَنَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ...) : «کیست ستمگرتر از آن کس که آیات خدا به او تذکر داده شود، آن گاه از آن روی گرداند و کارهای زشتی را که قبلاً انجام داده است فراموش کند».(۱)

آسان ترین پی آمد از یاد بردن گناهان، همان طور که گفته شد، آسان شدن بازگشت به آن است؛ از این جهت قرآن چنین شخصی را ستمکارترین فرد خوانده که قبل از همه، به خودستم روا می دارد.

۲. نسیان خدا

خطرناک تر از فراموشی جرایم ، از یاد بردن خدا است، خدایی که سرچشمه هستی بوده و بندگان خود را در برابر اعمال نیک و بد، پاداش و کیفر می دهد در چنین انسانی، همه خواهش های حیوانی زنده می شود؛ در نتیجه هر نوع قید و بندی را زیر پا می نهد.

در برخی از آیات قرآن مجید به این نوع از نسیان اشاره شده است که ذیلاً برخی را یادآور می شویم:

(... ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعمَهً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلیهِ مِنْ قَبلُ ...): «آن گاه

۱- [۱] کهف/۵۷.

که نعمتی از سوی خدا به او ارزانی شد، خدایی را که قبلاً می خواند فراموش می کند».(۱)

در این آیه علت فراموشی، فزونی و غرق شدن در نعمت معرفی شده است؛ در حالی که در آیه دیگر ، این حقیقت به تعبیر دیگر وارد شده است. و قرآن احساس بی نیازی را مایه طغیان و حد و مرز نشناسی انسان می داند. چنان که می فرماید: (... إِنَّ الإِنْسانَ لَيَطْغى*أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى):«انسان آن گاه سرکشی می کند که احساس بی نیازی کند».(۲)

دارایی و مال و منال، هنگامی مایه فراموشی خدا، و پایه گذار سرکشی و شکستن قید وبندها می گردد که نعمت های مادی و همه اسباب را، بی کم و کاست مؤثر بداند و تصور کند که این وسایل مادی بدون مشیت الهی می تواند غبار غم و رنج را از چهره انسان بزداید. این جا است که قرآن پایدارترین وسایل و پناهگاه مادی را سست تر از لانه عنکبوت می خواند و همه را غیر قابل اعتماد می شمارد:

(مَثَلُ الّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَولياءَ كَمَثَلِ العَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بيتاً وَإِنَّ أَوهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ العَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ):« آنان که جز خدا برای خویش اولیایی برگزیده اند(تا آنان را در سختی ها و دشواری های زندگی کمک کنند) به سان عنکبوتند که برای خود لانه ای می تند (و بر آن اعتماد می کند) در حالی که سست ترین خانه ها، لانه عنکبوت است اگر بدانند».(۳)

۱- [۱] زمر/۸.

۲- [۲] علق/۶_۷.

۳- [۳] عنکبوت/۴۱.

۳. فراموشی خویشتن

بدترین فراموشـی ها، فراموشی خویشتن است. اگر انسان در دو مرحله نخست، گناه ویا علت و آفریننده خویش را فراموش می کنـد این بـار، بـدبختی و تیره روزی او به پـایه ای می رسـد که خویشـتن را فراموش می کنـد. وتا آن انـدازه ازخود بیگانه می گردد که سـعادت و خوشـبختی خـود را از یـاد می برد و هر روز بـا فرو رفتن بیشـتر در گنـاه، برای تبـاهی و نـابودی خـود می کوشد.

در قرآن مجید به این نوع از فراموشی، در آیاتی اشاره شده است که برخی را یادآور می شویم:

(وَ لا تَکُونُوا کَالّذینَ نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَ_هُمْ ...) : «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. سرانجام خداوند آن ها را به فراموشی خویشتن دچار ساخته است».(۱)

چگونه خدافراموشی مایه خودفراموشی است

نکته مهم در این آیه این است که «خویشـتن فراموشـی» نزدیـک ترین میوه فراموش کردن خـدا معرفی شـده است. اکنون باید دید چگونه فراموشی خدا، مایه خودفراموشی است. این مطلب را با دو بیان می توان اثبات کرد:

۱. یادآوری خدا مایه دوری از گناه و در مقابل، فراموشی خدا مایه آلودگی به آن می باشد و فرد غرق در گناه چنان در پاسخ گویی خواسـته هـای حیوانی فرو می رود که، جایگاه انسانی خود را فراموش می کنـد و به صورت حیوانی در می آیـد که جز خور و خواب و شهوت، فکری در سر نمی پروراند. و

۱- [۱] حشر/۱۹.

بدیهی است که چنین کسی، حیوانی است به صورت انسان!

علی (علیه السلام) درباره گروهی که انسانیت خود را فراموش کرده و به صورت حیوانی درآمده اند چنین می فرماید:

«قبیح علی العاقل أن یکون بهیمه و قد أمکنه أن یکون إنساناً؛ برای خردمند زشت است که خوی حیوانی پیدا کند؛ در حالی که می تواند انسان باشد (و خویشتن را با اخلاق انسانی و خوی پسندیده بیاراید)».(۱)

خلاصه: یاد خدا، مایه آراستگی نفس به رفتارهای خوب انسانی و قهراً مایه حفظ شئون انسانیت است؛ در حالی که فراموشی خدا، مایه آلودگی به گناه و زشتی ها و غلبه روح حیوانی است؛ از این رو فراموشی خدا، مایه فراموشی خویشتن (انسانیت) معرفی شده و طبعاً یاد خدا، مایه جلا- یافتن برتری ها و وارستگی های انسانی است. شما اگر زندگانی فردی و اجتماعی کسانی را که خدا را فراموش کرده اند و توجهی به او ندارند، ملاحظه کنید خواهید دید، درندگانی هستند که از انسانیت ، تنها صورتی را یدک می کشند نه سیرتی. و چیزی که انسان را از حیوان نیرومند درنده جدا می سازد، خوی انسانی و اخلاقی او است و پشتوانه آن یاد خدا، یاد مقامات و اولیای الهی و یاد درکات دوزخیان می باشد. هرگاه چنین صفات وسجایایی از دست آدمی گرفته شود، قهراً حیوانی بیش نخواهد بود و به قول معروف:

آدمی زاده طرفه معجونی است *** کز فرشته سرشته وز حیوان

گر کند میل این، شود کم از این *** ور کند میل آن، شود به از آن

۱- [۱] شرح حدیدی، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

جان آدمی از دو نیروی مختلف به نام های عقل و نفس ترکیب شده که یکی حکم بازدارنده و دیگری حکم وادار کننده و هیجان دارد، عقل و وجدان در محیطی که نفس انسانی برای ارضای غرایز، مانع و رادعی نمی بیند، توان مهار آن کم می شود؛ در نتیجه، نفس در محیط آزاد، به هر سو چنگ می اندازد و سرنوشت ساز می شود و سرنوشت گروهی که زمام زندگی آنان به دست نفس و گرایش های بی مرز نفس اماره بیفتد، بسیار روشن است. چنین فردی، سعادت و خوشبختی خویش را کاملاً فراموش می کند و در حقیقت خود را فراموش می کند و بر کعبه خواهش های خود، بوسه می زند. و به قول شاعر:

تا به دیو خشم و شهوت، مام نفس آبستن است *** عمر ما را عاقبت، سوز آتشی در خرمن است

خود چه خواهی کرد با خصمی که در پهلوی تو *** هر بدی را کان و، هر شور و شری را معدن است

این گروه،از نظر قرآن «خود فریبان» یا خودپسندان می باشند که بدترین خیانت ها را بر خویش روا می دارند:

(... وَ ما یَخْدَعُونَ إِلّاأَنْفُسَهُمْ ...) :«فقط خود را فریب می دهند».(۱) (...وَما یُضِلُّونَ إِلّاأَنْفُسَهُمْ وَما یَشْعُرُونَ):«فقط خود را می بینند، در حالی که نمی دانند».(۲)

ص : ۳۳۰

۱- [۱] بقره/۹.

۲- [۲] آل عمران/۶۹.

۲. یاد خدا، از سرمایه های پر ارج انسانی است که با سرشت بشر آمیخته شده و یکی از ابعاد وجود او را تشکیل می دهد. و در قرآن و احادیث اسلامی از آن به «معرفت فطری» یاد شده است. خداشناسی فطری با بالا رفتن سن کودک، کم کم شکفته تر شده و کودک در صدد تحقیق از اسرار هستی و شناخت سر سلسله وجود برمی آید.

معنی فطری بودن یاد خدا این است که، ریشه های آن در اعماق وجود ما قرار دارد چونان بسیاری از درون مایه های گمراهی که با خلقت و آفرینش ما همراه می باشند؛ ولی چه بسا ممکن است که «معرفت فطری» به عللی کم فروغ گردد؛ ولی هیچ گاه ریشه کن نمی شود. و در این مورد، تجربه مؤید این معنی است. ما توضیح این قسمت را در کتاب «راه خداشناسی»(۱) آورده ایم . در این زمینه یکی از دانشمندان می گوید:

«ایمان یک امر طبیعی است و مستقیماً زاده نیازمندی های درونی و احساساتی ما است دین را یک قرن زیر فشار بگذار و بعد فشار را کم کن، و ببین که چطور دوباره در طی یک سال سر می زند».(۲)

بنابر این، فراموشی خدا، یک نوع خودفراموشی است؛ زیرا یاد خدا و به قول روان شناسان «حس مذهبی» مانند «حس کنجکاوی» جزء سرشت ما است؛ همان طور که اگر «حس کنجکاوی» از انسان گرفته شود، شخصیّت او آسیب می بیند. همچنین اگر انسان خدا را فراموش کند، در حقیقت سرشت و شخصیت خود را فراموش کرده و به صورت کوردلی در می آید که، از شناخت خود نیز ناتوان می گردد.

۱- [۱] به صفحات ۶۲_ ۷۳ مراجعه شود.

۲- [۲] لذات فلسفه، ص ۴۷۶.

امیر مؤمنـان می فرمایـد: «مَنْ نَسـی اللّهَ سـبحانَه أنسـاهُ نفْسَه و أعْمَی قلبَه»؛ کسـی که خـدا را فراموش کنـد، خـدا او را به خـود فراموشی دچار می کند و بصیرت را از دل او می گیرد».(۱)

کسانی که دچار «خدافراموشی» می شوند، بر دو نوعند:

۱. گـاهی بر اثر گـذشت زمان، ریشه های خـدا شناسـی در دل کم سو می شود و بارور شـدن دیگر باره آن، به صورت محال عـادی درمی آیـد. این گروه کسـانی هسـتند که، قرآن در مورد آنـان می فرمایـد: (خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصـارِهِمْ غِشـاوَهٌ ...) :« خداونـد بر دل های آنان مهر زده، (دیگر نور خداشناسـی در دل آنان وارد نمی شود) و بر گوش ها و چشم های آنان پرده افکنده که دیگر سخن حق را نمی شنوند و نشانه های بودن او را نمی بینند».(۲)

۲.در برابر آنان کسانی دیگر هسـتند که بر اثر فرمان های شـیطانی، گاهی از یاد خدا بیرون می روند و به دام خودسری و گناه می افتنـد؛ ولی چیزی نمی گذرد که برق ایمان دل های کم فروغ آنان را روشن می سازد و تیرگی به روشـنی مبدل می شود؛ از این رو بار دیگر به یاد خدا افتاده و یادآور می شوند. قرآن در آیه زیر به این حقیقت اشاره می کند ومی فرماید:

(إِنَّ الَّـذینَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُمْ طـائِفٌ مِنَ الشَّیْطـانِ تَـذَکَّرُوا فَـإِذا هُمْ مُبْصِـرُونَ) : «افراد متقی و پرهیزکار اگر دچار وسوسه شـیطانی شوند خدا را یاد می کنند سپس بصیر و بینا می شوند».(۳)

ص : ۳۳۲

۱- [۱] فهرست غرر الحکم، ص ۳۸۱.

۲- [۲] بقره/۷.

۳- [۳] اعراف/۲۰۱.

گاهی که گام از دایره فکر و اندیشه بیرون نهاده و نیرنگ شیطانی آنان را می لغزاند چیزی نمی گذرد که ، ندامت و پشیمانی به آنان دست داده و به سوی خدا باز می گردند.

(وَ الّـذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَهً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْـتَغْفَرُوا لِـذُنُوبِهِمْ...):«آنان که آن گاه که کار بـد می کنند یا به نفس خویش ستم می کنند فوراً خدا را یاد کرده و برای گناهان خود آمرزش می طلبند».(۱)

امیر مؤمنان در حدیثی، مفاد آیه را یاد می کند ومی فرماید:

«ذکرُ اللّه دعامهُ الدین وعصمهٌ مِنَ الشیطان»؛ یاد خدا ستون استوار دین در قلوب، و مصونیت از پیروی از افکار شیطانی است».

از آیه دیگر استفاده می شود که هدف از اقامه نماز، یاد خدا است، آنجا که می فرماید:

(إِنَّنِی أَنَا اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُـدْنی وَ أَقِمِ الصَّلاهَ لِـذِکْری):«من خداونـدم جز من خدایی نیست مرا پرسـتش کن، و نماز را برای من بر پا دار».(۲)

نماز که تنها برای زنده نگاه داشتن یاد خدا است در جای دیگر عامل باز دارنده ای جلو کارهای زشت معرفی شده است.

(أُتْـلُ مـا أُوحیَ إِلَیْـکَ مِنَ الکِتـابِ وَأَقِمِ الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الفَحشاءِوَ الْمُنْکَرِ): «آنچه به تو از کتاب وحی شـده اسـت تلاوت بنما نماز را بر پا دار، نماز از بدی ها و زشتی ها باز می دارد».(۳)

۱- [۱] آل عمران/۱۳۵.

۲- [۲] طه/۱۴.

۳- [۳] عنکبوت/۴۵.

یکی از ویژگی های نماز، بازدارندگی از منکرات و محرمات است به این صورت که نماز یاد خدا است و یاد خدا، یاد پاداش ها و کیفرهای الهیاست؛ پس چنین یادی، چون سدی، برابر روی کرد به گناه نقش دارد. یاد خدا به دیده نام آوران الهی، توجه به کمال مطلق و جمال بی نقص وحاکمیت بی چون و چرای او است.و توجه به چنین قدرت بی پایانی نزد نفوس مستعد و آماده، ناخواسته انسان را به سوی کمال رهنمون می گردد، و کسی که در هاله چنین کمال قرار گیرد، گرد فحشا و منکر که حجاب بزرگ بین او و کمال مطلق است، نمی گردد.به همین خاطر، در آیه دیگر ، یاد خدا مایه آرامش دل و جان معرفی شده است چنان که می فرماید: (... أَلا ـ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) :«یاد خدا مایه آرامش دلها است».(۱) دل در پناه خدا، حاکمیت بی چون و چرا، سرچشمه مهربانی ها، در برابر حوادث ناگوار، خود را نمی بازد، و آرامش خود را از دست نمی دهد؛ زیرا یک چنین تکیه گاه نیرومندی دارد.

بدان دلیل که یاد خدا تأثیر فراوانی در زندگی معنوی و مادی انسان دارد، امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«هر فریضه الهی برای خود حدی دارد که با رسیدن به آن حد، عمل پایان می پذیرد؛ مثلاً روزه ماه رمضان برای خود انجامی دارد و پایان آن یک ماه روزه در سال است. فریضه حج برای خود مرزی دارد و آن مجموع کارهایی است که انسان در فریضه حج انجام می دهد، جز یاد خدا،«فانّ اللّهَ لم یرضَ منه بالقلیل و لَمْ یجعل له حدّاً ینتهی إلیه».

«جز یادخداکه خداوند به کم از آن قانع نشده و برای آن حدّی معین نساخته است».

ص : ۳۳۴

۱- [۱] رعد/۲۸.

سپس امام این آیه را تلاوت می کند:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثیراً * وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا) :«ای افراد با ایمان خدا را بیشتر یاد کنید و او را صبح و شب تسبیح نمایید».

اینک ما (۱)گفتگوی پیرامون، «خدافراموشی» که ملازم با «خویشتن فراموشی» و به تعبیر امروز «از خود بیگانگی انسان» است را، جمع کرده و گفتار در زمینه یاد خدا را که در قرآن به صورت گسترده وارد شده است به جای دیگر موکول می کنیم.

یادآوری دونکته

۱. امروز در مکتب های فلسفی غرب گفتار مهمی وجود دارد که عبارت است از:

«از خود بیگانگی»، «خویشتن گرایی» ویا «بازگشت به خویشتن» ولی باید توجه نمود که هر دو معنی به روشنی در قرآن مجید وارد شده است.

قرآن به موضوع «از خود بیگانگی» در آیه مورد بحث اشاره می کند ومی فرماید: (فَأَنْساهُمْ أَنْفسهم) چنانچه به موضوع بازگشت به خویشتن در تشریح دادگاه ابراهیم اشاره شده : (فَرَجَعُوا إِلی أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّکُمْ أَنْتُمْ الظّالِمُونَ) : «داوران دادگاه که بت پرست بودند، پس از تذکر ابراهیم به خویشتن بازگشتند و گفتند: شما مردم ستمگری هستید».(۲)

گروهی که در برابر بت های چوبی و فلزی پیشانی به خاک می سایند و آنها را در سرنوشت و سعادت خویش مؤثر می دانند، انسانیت خود را فراموش

۱- [۱] احزاب/۴۱_۴۲.

۲- [۲] انبیاء/۶۴.

می کنند و عقل و خرد انسانی را از دست می دهند و آن گاه که در برابر دلایل استوار خداشناسان ناتوان می مانند، به فطرت اصیل انسانی که سالیان درازی از آن فاصله گرفته بودند باز می گردند. و می فهمند که چگونه سالیان درازی با اندیشه ای که سرشت و خرد انسانی آن را محکوم می کرد، به سر برده انـد. قرآن نام این نوع بیداری را، بازگشت به فطرت و خویشتن می داند ومی فرماید: (فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ) : «به فطرت سالم و انسانیت خویش بازگشتند».

۲. مارکسـیسم از هواداران «انسان مسـلکی» و «خویشتن گرایی» وبه اصطلاح «اومانیسم» است. مارکس می گوید: «علاقه انسان بـه مـال و ثروت و خداونـد، مـوجب یـک نـوع از خودبیگـانگی است؛ زیرا چنین انسـانی به چیزی دل می بنـدد که از درون و خویشـتن او بیرون است، و بایـد برای بیرون رفتن از خود بیگـانگی اقتصـادی، از خودبیگـانگی مـذهبی، مالکیت اختصاصـی و علاقه به خدا و مذهب از بین برود، تا انسان از خود بیگانگی درآمده و به خویشتن گرایی برسد».

نقد نظریه مارکس در این زمینه در این مجال کوتاه ممکن نیست فقط دو مطلب را یادآور می شویم:

نخست: مارکسـیسم تکامـل انسـان و جـامعه را در گرو تکامل ابزار تولیـد می دانـد و معتقـد است که با پیشرفت قهری وسایل تولید که زیربنای تکامل است، انسان و جامعه تکامل پیدا می کند، آیا مکتبی که عامل تکامل را در درون انسان جسـتجو نمی کند و عامل خارج از ذات او را مایه تکامل می اندیشد، چگونه می تواند دم از اومانیسم و انسان مسلکی بزند؟!

دوم: مالکیت شخصـی آن گاه مایه از خود بیگانگی می گردد که مال و ثروت شخصـی هدف باشد نه وسیله. هرگاه درویشی به خرقه خود دلبستگی

پیدا کند، از خود بیگانه می گردد؛ ولی اگر فرد متمکن، ثروت خود را وسیله ای بیش نداند و دنیا را گذرگاه، نه توقفگاه بیندیشد، زاهد و درویش و صد در صد خویشتن گرای خواهد بود که ملک و مال را وسیله ای برای دفع سرما و گرما و تشنگی و گرسنگی می داند.

درباره علاقه به خدا و مذهب، سخن به گونه دیگر است؛ زیرا هر نوع علاقه به غیر، مذموم و مایه انحطاط نیست . گاهی علاقه به غیر و ارتباط با موجود کامل و برتر، به سان علاقه شاگرد به استاد، مایه تکامل و تعالی است. ارتباط انسان با خدا ارتباط فقر مطلق با غنای مطلق، نقص محض با کمال محض است. و هرگز نباید چنین پیوندی را از خود بیگانگی مذهبی خواند.(۱)

استاد عالیقدر حضرت علامه طباطبائی رحمه اللّه روزی این چند بیت را برای نگارنده خواند و مضمون آن با موضوع بحث کاملاً مناسب است؛ از این جهت در این جا نقل می کنیم:

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد *** رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون، سر خود مجنون شد *** از سمک، تا به سما، کش، کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه *** ذره ای بودم و عشق تو مرا بالا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود *** که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

۱- [۱] برای آگاهی بیشتر از سستی و بی پایگی ادعای مارکسیسم درباره گرایش های مذهبی به کتاب «مارکسیسم و مذهب» صفحات ۱۶_۲۰ مراجعه فرمایید.

اصل نوزدهم : قرآن و پندهای داستانی

آیات موضوع

۱. (وَ راوَدَتْه ُالّتی هُـوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبّی أَحْسَنَ مَثوایَ إِنّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ) (یوسف/۲۳)

(لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الأَلْبابِ ...) (یوسف/۱۱۱)

۲.(... وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْء ...)(نمل/۲۳)

(... ما کنتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتّی تَشْهَدُونَ)(نمل/۳۲)

(قُلْ سِیرُوا فِی الأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ المُجْرِمینَ) (نمل/۶۹)

۳. (... یُذَبِّحُ أَبْنائَهُمْ وَیَسْتَحیی نِسائَهُمْ ...)(قصص/۴)

۴. (... إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنی مِنَ القَومِ الظّالِمینَ)(تحریم/۱۱)

۵. (... أَنَا رَبّکُمُ الأَعْلی) (نازعات/۲۴)

ص : ۳۳۸

ترجمه آیات

۱.«بانویی که یوسف در خانه او بود، از وی خواهش مصرانه کرد و تمام درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیا شده است. یوسف گفت از این کار به خدا پناه می برم. عزیز مصر بزرگ و صاحب ما است مرا گرامی داشته است ستمگران رستگار نمی شوند».

«در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است».

۲.«وی (ملکه سبا) زنی بود که از تمام نعمت های مادی و معنوی برخوردار بود».

« گفت من درباره هیچ موضوعی بدون شور و مشورت و تصدیق و گواهی شما تصمیم نمی گیرم».

«بگو در روی زمین سیر کنید و سرانجام گنهکاران را تماشا کنید».

۳.«کودکان را سر می برید و زنان را به اسیری می گرفت».

۴.«پروردگارا! برای من نزد خویش در بهشت خانه بساز و مرا از فرعون و کردار او و همچنین از قوم ستمگر نجات بخش».

۵.«من پروردگار برتر شما هستم».

تفسیر موضوعی آیات

یکی از مباحث جالب و سازنده قرآن سرگذشت نامه ها است. اگر انتقاد صریح و بازگویی کاستی های دیگران در جاهایی مفید و سازنده باشد، در جاهایی هم نه تنها نتیجه بخش نیست؛ که نتیجه ناپسند دارد. گروهی چنان از خود راضی هستند که هرگز رک گویی را تحمل نمی کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است؛ اما از دیگران. برای راهنمایی این گروه که

طبع سرکشی دارند و مزاجشان امر و نهی پذیر نیست، بهترین راه سخن گفتن در سرگذشت دیگران است. و بازگویی زندگانی مرگبار اقوام و ملل پیشین که از جهاتی با مزاج شنونده سازگار است، چون داروی تلخی است که به صورت قرص همراه با روکشی شیرین به بیماران بد مزاج، داده می شود. حدیث دیگران هرچه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است و لبه تیز آن متوجه شنونده نیست واکنش تندی نخواهد داشت و معنویت داستان در هوش نهان و عقل باطن نفوذ کرده و در نتیجه در انسان وجدانی روشن و ضمیری آگاه پدید می آورد.

خوشتر آن باشد که وصف دلبران..

آثار پرورشی داستان های قرآن به جهاتی است که خود قرآن آن را پسندیده:

الف. قهرمانان داستان های قرآن مولود خیال و اندیشه و پندار کسی نیست که واقعیت نداشته باشد.

سرگذشت نامه هایی که امروزه به صورت «داستان» چاپ و منتشر می گردد اگر هم مضر و گمراه کننده نباشد، بازدهی آموزشی یک سرگذشت صد در صد طبیعی را ندارد؛ زیرا بیشتر خوانندگان از ساختگی بودن و خیال پردازی ذهن نویسندگان داستان ها، آگاهند. هرچه هم نویسنده «داستان» کوشش کند که به گفتار خود رنگ طبیعی بخشد و سرگذشت را یک امر واقعی و به دور از دروغ و پندار جلوه دهد، ولی سابقه ذهنی خواننده به این که بیشتر آن ها واقعیت ندارند، اثر خود را به جا می گذارد.

قهرمانان این نوع داستان ها به فرض این که افراد آلوده نباشند، نمی توانند الگوهای خوبی برای افراد باشند؛ زیرا انسان باور نمی کند که همه این

ص : ۳۴۰

صحنه ها واقعیت داشته باشد. چه، تصور می کند که این همه رویدادهای تلخ و شیرین و برخوردهای موجود در آن، ساخته خیال پردازی های نویسنده بوده و از اندیشه و پندار او سرچشمه می گیرد. در صورتی که داستان های قرآن از واقعیات گوارا و ناگوار آن، از صمیم حقایق سرچشمه می گیرد و در بردارنده یک رشته واقعیاتی است که به نوشتار درآمده و قابل مقایسه با پرداخته های دست بشر نیست.

قرآن به این نکته در مواردی اشاره می کند؛ مثلًا آنجا که داستان یوسف را شرح می دهد در پایان داستان می فرماید: (... ما کانَ حَدیثاً یُفتَری وَلکِنْ تَصْدیقَ الّذی بَیْنَ یَدَیهِ ...):«این سخنی نیست که ساخته باشند بلکه تصدیق کتاب هایی است که پیش از قرآن بوده است».(۱)

اگر تاریخ، بزرگ ترین آزمایشگاه زندگی باشد، داستان های راستین قرآن مؤثرترین و مطمئن ترین آموزشگاه زندگی است که ما را به نتایج قطعی کردار و رفتار ملل جهان آشنا می سازد.

ب. قرآن در نقل داستان های خود اهداف عالی را تعقیب می کند و با بیان این سرگذشت ها می خواهد در نوع خود الگوهایی را به جامعه بشری بدهد که آنان را با رستگاری و یا بدبختی ملت های پیشین آشنا سازد. و این حقیقت از بررسی اجمالی داستان ها به خوبی به دست می آید.

نخستین داستان قرآن از نظر قدمت زمان، سرگذشت شیطان و نپذیرفتن سجده بر آدم است. آموزش های این داستان بر کسی پوشیده نیست و آخرین داستان قرآن از نظر زمان، «سپاه پیل» است که پیام های برجسته اجتماعی و اعتقادی فراوانی دارد. و اگر یک داستان در قرآن به مناسبت هایی تکرار می شود

۱- [۱] یوسف/۱۱۱.

به خاطر نکات تازه ای است که در تکرار، وجود دارد و یا به خاطر مناسبتی است که ایجاب می نماید بار دیگر آن سخن بازگو شود. در هر حال این کتاب آسمانی در طرح زندگی پیشینیان و یا بازگفتن مبارزه پیامبران، به دنبال یک رشته اهداف انسانی و اجتماعی است که با اندک توجهی روشن می گردد.

قرآن به دور از طرح داستان های عشقی، پلیسی، جنایی و... آن چه سزاوار و شایسته است همراه عفت، بیان کند اگر سخن به مسائل جنسی و عشقی هم برسد گفتنی ها را می گوید؛ امّا کوچک ترین لغزشی از چارچوب رویدادهای اخلاقی ندارد.

نویسندگان حرفه ای امروز می کوشند فصل خاصّی را به زیبایی چهره، کمان ابرو و ستبری سینه قهرمان داستان، سخن سرایی کنند و در داستان های پلیسی و جنایی کوشش می شود که به خواننده راه فرار از قانون و این که در دام پلیس نیفتد آموخته شود. و چنان چهره ای از او ترسیم کنند که اثری از بزه کاری وی بر جای نماند. حاشا که قرآن گرد این مباحث برود و در آن اشاره ای به بدآموزی ها باشد.

دقت در مضمون آیه زیر، ما را به متانت و عفت بیان قرآن آشنا می سازد:

(وَ راوَدَتْهُ الّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَک قالَ مَعاذَ اللّهِ اِنَّهُ رَبّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ): «بانویی که یوسف در خانه او بود، از وی خواهش مصرانه کرد و تمام درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیا شده است. یوسف گفت: از این کار به خدا پناه می برم. عزیز مصر بزرگ و صاحب ما است مرا گرامی داشته است ستمگران رستگار نمی شوند».(۱) اینک نکات این آیه را یادآور می شویم:

۱- [۱] یوسف/۲۳.

۱. در لغت عرب درخواست اصرار آمیز را «راود» می گویند. این واژه حاکی است که همسر عزیز بر درخواست خود بسیار پافشاری نمود؛ امّا به خاطر عفت بیان از بازگویی موارد اصرار که همان کام گیری می باشد خودداری می کند.

۲. هرگز نام اصرار کننده را نمی برد و نمی گوید: زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مصرانه کرد؛ بلکه او را با جمله (الّتی هو فی بیتها)معرفی می کند؛ یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و از طریق تسلطِ اصرار کننده بر یوسف و این که او پیوسته در چنگال آن بود، به استقامت فوق العاده یوسف اشاره می کند.

۳. جمله (و غلقت الأبوابَ) : «درها را بست» ترسیم کننده خلوتگاه عشق است؛ ولی نه به صورت صریح و آشکار.

۴. جمله(قالت هیت لکَ) : «بشتاب به سوی آنچه برای تو آماده شده است» آخرین سخنی است که آن بانو برای رسیدن به آرزوی خود، به یوسف می گوید. امّا چقدر سنگین و پر متانت، بی آن که در آن تحریک باشد.همچنین است دیگر جمله های این آیه و دیگر آیه های این سوره که در جای جای آن از متانت در بیان وعفت در سخن، کاملاً برخوردار است.

ج. سومین ویژگی داستان های قرآن که زیربنای آثار تربیتی آن را تشکیل می دهد، همان فزونی مایه های عبرت و درس های زندگی در سراسر داستان های آن است؛ چه بسا در یک سرگذشت مانند داستان یوسف، چهل درس عبرت است که تنها به یک نکته اشاره می کنیم:

دقت در این سرگذشت ما را به یک اصل حساس که از هر نظر مایه

اعتبار است رهبری می کنـد و روشن می سازد که اراده الهی بالاتر و برتر از تمام نقشه های شـیطانی بشـری است تا آن جا که وسیله ای را که انسانی برای نابودی هم نوع خود فراهم می کند، خدا آن را وسیله ترقی او قرار می دهد.

برادران یوسف اورا به چاه افکندنـد و او را به بهای چند درهم فروختند.(۱)؛ ولی همین کار، پل پیروزی او گردید و سبب شد کـه در مهـد عزت و در آغـوش نعمـت در میـان قصـرهای بزرگ عزیز مصـر قرار گیرد. زلیخـا او را متهـم کرد و بـه زنـدانش انداخت؛ ولی همین زندان مایه نام آوری او گردید. سرانجام امین ملک فراعنه مصر شد.(۲)

برادران یوسف پیراهن خون آلود وی را برای پـدر آوردنـد و او از دیـدن این منظره سـخت متأثر گردید و آن چنان در دریای غم فرو رفت که بینـایی خود را از دست داد.(۳) ولی بار دیگر پیراهن یوسف مایه بازگشت بینایی یعقوب گشـت(۴) تو گویی وسایـل مـادی جهان ماننـد سـکه دو رو است و اگر اهریمن صـفتان، از یک روی آن اسـتفاده کننـد اراده الهی اثر آن را خنثی ساخته و روی دیگر آن را ظاهر می سازد.

الگوهای روشن و بزرگ

قرآن در هر موضوعی که سـخن می گویـد، سـعی دارد بزرگ ترین قهرمان آن موضوع را معرفی کنـد، قهرمانی که می تواند برای آن موضوع بهترین الگو

۱- [۱] یوسف /۱۵و۲۰.

۲- [۲] یوسف/۵۴و۵۶.

۳- [۳] یوسف/۸۴.

۴- [۴] یوسف/۹۳.

باشد، از باب نمونه :آن جا که قرآن می خواهد در مورد بزرگ ترین جباران جهان و ستمگران دوران سخن بگوید و این که چگونه اراده الهی بینی این گروه را به خاک مذلت مالید و آنان را محو و نابود ساخت، از قدرتمندترین ستمگران جهان سخن می گوید. و زندگی فرعون و نمرود را دست مایه بحث قرار می دهد. اوّلی لاف خدایی می زد و می گفت: (أَنَا رَبّکم الأَعلی)(۱) «من پروردگار برتر شما هستم».و کودکان را سر می برید و زنان را به اسیری می گرفت(۲) و پیوسته با داشتن سرزمین وسیع مصر و آب های جاری و گنج ها و خزائن فراوان، خود سری می کرد و قوم خود و پیروانش را به استعمار فکری می کشید.(۳) دومی ادعای الوهیت داشت و تصور می کرد که می تواند زنده کند و بمیراند و به نقل تواریخ، پیامبر خدا «ابراهیم» را در دل آتش افکند.

هنگامی که قرآن در کشمکش های عقل و نفس سخن می گوید و صحنه مبارزه این دو نیروی انسانی را ترسیم می کند، داستان یوسف و زلیخا را مطرح می سازد که بزرگ ترین نمونه برای مبارزه عقل و نفس است.

زمانی که قرآن می خواهد نمونه بارزی از بانوان مترقی و پرهیزگار را نشان دهد به شرح زندگی دختر عمران «مریم» که زیر نظر پیامبر عظیم الشأنی مانند زکریا(۴) پرورش یافته بود، می پردازد. و در جاهایی از قرآن به فضایل انسانی و سجایای اخلاقی وی اعتراف می کند و او را برترین زنان عصر خود می خواند(۵)

۱- [۱] نازعات/۲۴.

۲- [۲] «یذبح أبنائهم و یستحیی نسائهم» (قصص/۴).

۳- [۳] به سوره زخرف آیه های ۵۱_۵۴ مراجعه بفرمایید.

۴- [۴] آل عمران/۳۷.

۵- [۵] آل عمران/۴۲.

و سوره ای به نام او نام می گذارد.(۱)

قرآن برای سوق دادن جامعه زنان به فداکاری و جانبازی در راه دین و چشم پوشی از مظاهر فریبنده زندگی و پشت پا زدن به جاه و جلال، ترسیمی کوتاه ولی پر مغز ، از زندگی یک زن فداکار را ارائه می دهد که در راه معنویت و اندیشه های مذهبی، از همه چیز صرف نظر نمود و مرگ را در راه هدف مقدس، بسیار سهل و آسان شمرد.

این زن فداکار همان ملکه مصر «آسیه » است که در سرزمین فراعنه جلال و شکوه عظیمی داشت؛ ولی چون برخورداری مادی خود را با دیدگاه مقدس (خداپرستی) سازگار ندید، بر آن شد همه آن ها را رها سازد و به خدا رو کند و بخواهد برای او به جای کاخ های آسمان خراش و سر به فلک کشیده مصر، خانه ای در بهشت بسازد و او را از کردار زشت فرعون و کارگردانان ستمگر او رهایی بخشد.(۲)

آن جا که قرآن می خواهد الگویی از زنان با درایت و کفایت نشان دهد سرگذشت ملکه «سبا» را عنوان کرده ومی فرماید: وی زنی بود که از تمام نعمت های مادی و معنوی برخوردار بود.(۳) و گواه کار کشتگی او این است که پاسخ نامه سلیمان را به همه پرسی گذارد و برای پاسخ دادن به نامه وی خودسرانه دست به کاری نزد و در جمعی که شخصیت های بزرگ در آن جا گرد آمده بودند، به این نکته تصریح کرد و گفت: من در هیچ زمینه ای بدون

۱- [۱] سوره مریم نوزدهمین سوره قرآن.
۲- [۲] «اِذْ قالت ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّه و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظّالمین» (تحریم/۱۱).
۳- [۳] «و اوتیت من کلّ شیء» (نمل/۲۳).

نظرخواهی و گواهی شما تصمیم نمی گیرم.(۱)

قرآن برای نمایانـدن نتایـج تربیت های غلط و معاشـرت با افراد کج اندیش دو نمونه اززنان گمراه تاریخ را معرفی می کند(۲) که سـرانجام به قهر و خشم الهی دچار گردیدنـد. با این که آنان افتخار همسـری رسولان خدا را داشـتند؛ امّا بر اثر تربیت های غلـط و یـا معاشـرت بـا گمراهان، نور نبوت که محیط زنـدگی آن ها را روشن ساخته بود، نتوانست خانه قلب آن ها را روشـن سازد و آنان را از اسارت شـهوت و بردگی هوی و هوس برهاند و سرانجام کار آنها به جایی رسید که به شوهران خود خیانت ورزیدند و در آتش خیانت خود سوختند.(۳)

قرآن با پیش کشـیدن شـیوه زندگی این الگوهای مختلف و متضاد می خواهد بگوید: یک زن هم می تواند بالاترین جای گاه نـام آوران را به دست آورد و یـا در پـایین ترین انـدازه از شخصـیت خود، به پرتگـاه هـای خواری دچار شود، که این در گرو پرورش های صحیح و یا اثر تربیت های نادرست وآمد و شدهای ناپسند زن است که از آن ها چنین شخصیت های مختلفی به وجود می آید.

در نـتیجه، از ایـن رهگـذر به مربیـان و مسـئولان جـامعه انسـانی هشـدار می دهـد که در هر زمـان و مکـانی و در هر شـرایط و اوضاعی می توان از طبقه زن، ناموران پرهیزگار و فداکار با درایتی، تحویل اجتماع داد.به این ترتیب رکن دوم اجتماع بشـر را که توان دست یابی به بالاترین مقامات انسانی را دارد، می تواند به جایگاه درخور خود رهنمون شود.

۱- [۱] «ما کنت قاطعه أمراًحتی تشهدون» (نمل /۳۲).

۲- [۲] همسران حضرت نوح و لوط(علیهما السلام) .

۳- [۳] (تحریم /۱۰) چنانکه می فرماید:«...فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من اللّه شیئاً و قیلادخلاالنار مع الداخلین» .

محدودیت در بررسی تاریخ اقوام

در روزگار ما، پیشینه نویسی ملت ها به دست نویسندگان مادی صورت می گیرد و همت محققان تاریخ بر این معطوف است که زندگی ملل جهان را از نظر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مورد بررسی قرار دهند؛ در حالی که بررسی جهات اخلاقی و دینی نیاکان ما ، خود حائز اهمیت بیشتری می باشد.

شکی نیست که رعایت جهات اخلاقی و دستورهای دینی با سرنوشت ملت ها، ارتباط تنگاتنگی دارد. گروهی که اصول اخلاقی و ضوابط دینی را رعایت کنند، در پوشش گسترده رحمت خدا قرار می گیرند؛ در حالی که سرانجام مجرمان و گنهکاران، درست نقطه مقابل این است. و نرمش و خشم خدا جز واکنش اعمال و نتیجه رفتار و کردار خوب و بد ملت ها، چیز دیگری نیست. وقرآن روی این جهت انگشت گذارده و دل های آگاه و پندگیر را متوجه آن می سازد چنان که می فرماید:

(قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْض فَانْظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَهُ المُجْرِمينَ) : «بگو در روی زمین سیر کنید و سرانجام گنهکاران را تماشا کنید».(۱)

تاریخ جامع و پویا، تاریخی است که تمام جهات زندگی اقوام و ملل را در صفحات خود، فرا روی دیدگان بگذارد و از میان زوایای زندگی به جهات سیاسی ، فرهنگی واقتصادی اکتفا نکند. و رعایت امور اخلاقی و انجام دستورهای الهی و یا سرپیچی از آن ها را زیربنای حیات ملت تلقی کند که با دگرگونی این جهات، سرنوشت ها دگرگون می گردند و مسیر تاریخ عوض می شود.

ص : ۳۴۸

۱- [۱] همین مضمون به گونه ای در سوره نحل /۳۶ وارد شده است.

سقوط نظامی فرانسه در آغاز جنگ بین المللی دوم، مغزها را تکان داد و همه را در شگفت بسیاری فرو برد. و جهانیان انگشت تعجب به دندان گرفتند که چگونه ملتی پیشرفته که کشورش مهد علم و صنعت بود، در برابر حمله نازی ها در مدت کوتاهی از پای درآمد ، پس از بررسی روشن گردید که سقوط اخلاقی یک ملت مایه سقوط نظامی و سیاسی آن گردیده و آنان را محکوم به سقوط ساخته است و هر گاه رئیس جمهوری فرانسه می خواست دستور حمله و یا دفاع صادر کند معشوقه طناز وی ــ که جاسوس نازی ها بود ــ با عشوه گری های خاص خود، او را از پیاده کردن آن باز می داشت.

گواه نبوت و برهان رسالت

سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین در کتاب های عهد جدید و قدیم با یک رشته تحریف های روشن و غلط ها و سردرگمی ها رو به رو است. رویارویی قصص قرآن با آنچه که در عهدین وارد شده است می تواند روشنگر اشتباهات و خطاهای کتب پیشینیان گردد، و سرانجام آسمانی بودن خود را روشن سازد.

در جهان امروز، فقهی به نام «فقه مقارن» و حقوقی به نام «حقوق تطبیقی» داریم . در آن، شیوه بحث، مقایسه فقهی با فقه دیگر، رویارویی حقوقی است با حقوق دیگر. در این مقایسه و تطبیق، به نقاط ضعف و قوت مکتب ها به خوبی می توان پی برد و هر دو را با موازین صحیح ارزیابی نمود.

اگر دو مکتب فقهی و یا حقوقی با یکدیگر فاصله زمانی داشته باشند به آسانی می توان تأثیر کردن یکی در دیگری یا تأثیر نکردن آن دو را به دست آورد. اگر یک دانشمند حقوقی، حقوق اسلامی را با حقوق رایج آن زمان در ایران و روم مقایسه کند، می تواند به آسانی داوری کند که قوانین اسلام از قوانین رایج

جامعه هـای یـاد شـده تأثیر نپـذیرفته و از آن ها چیزی نگرفته است؛ زیرا آن چنان فاصـله میان این دو نوع تشـریع هست که به زحمت می توان قدر مشترک هایی میان دو نوع حقوق یافت.عین این مقایسه را می توان در پهنه قصه های قرآن و سرگذشـت ملت های پیشـین در عهدین انجام داد. در این مقایسه خواهیم دید که قرآن محتویات خود را در مورد پیامبران و گذشـتگان از عهـدین نگرفته است؛ زیرا آن چنان اختلاف عظیم و تباین در محتوا، بالأخص در بیان صـفات پیامبران، میان آن ها وجود دارد که هرگز نمی توان یکی را اصل و دیگری را حاشـیه ای دانست. و اگر می بینید داستان های قرآن ریشه هایی در عهدین دارد به خاطر این است که هر دو از موضوع واحدی سخن می گویند قهراً باید ریشه های مشترکی داشته باشند.

گذشـته بر این، تورات و انجیل و ...از کتاب های آسمانی است که تحریف به تمام محتویات آن راه نیافته است؛ بلکه به خاطر خیـانت احبار، فقط تحریف، به گونه ای در برخی از محتویات آن ها راه یافته است، از این رو بایـد میان این دو نوع کتاب هم قدر مشترک و هم جهات ممیزه ای وجود داشـته باشد. جهات مشترک معلوم است. جهات ممیزه هم همان پیراسـتگی از افسانه ها و خرافات است که عهدین را پر کرده است و در قرآن اثری از آن ها نیست.

بی گمـان یکی از راه هـای اثبـات اعجاز قرآن، داسـتانهای دل نشـین آن است؛ زیرا یک فرد درس نخوانـده د رمحیطی که در آن، از این داسـتان هـا خبر و اثری نبود و خود و پیروانش بـا این مطـالب آشـنا نبودنـد، بـدون یـک پشـتوانه نهـانی، نمی تواند سرگـذشت پیـامبران و اقوام پیشـین را به صورت خردپسـند که شایسـته مقام پیامبران است ــ بی آن که به خرافه وافسانه آلوده گردد ــ تنظیم کند

ص : ۳۵۰

و آن ها را به عنوان (احسن القصص) و یا (حدیث دیگران) باز گو کند.

این که گفتیم، بی آن که به خرافه وافسانه آلوده گردد، به این خاطر است که عهدین در بیان سرگذشت پیامبران و توصیف آنان، آن چنان دچار افسانه گویی شده است که هرگز به حکم عقل و خرد نمی توان آن ها را به بندگان برگزیده خدا نسبت داد.

کافی است که شما سرگذشت آدم، نوح، ابراهیم، لوط، یعقوب، داوود و سلیمان را در عهد عتیق مطالعه بفرمایید و آنچه را که قرآن در مورد آنان گفته است برابر آن قرار دهید. سپس داوری کنید که کدام کتاب می تواند کتاب آسمانی باشد و رهنمودهای کدام با حکم عقل وخرد مطابق است.

خدا در تورات در داستان آدم (نعوذ باللّه) او را یک فرد دروغ گو! و نوح شراب خوار! ابراهیم یک بی تفاوت به همسر! لوط آلوده به گناه با دختر خود! یعقوب مکار وحیله گر! داوود یک خون ریز ــ که به خاطر تجاوز به همسر دیگری ــ او را می کشد! وسلیمان یک بت پرست! معرفی شده اند(1)؛ در حالی که قرآن این گروه را انسان های زبده و پاک زاده و بیزار از گناه که دارای برجستگی های اخلاقی بسیاری بودند، معرفی می نماید، شما می توانید مشروح این بحث را در کتاب «برهان رسالت» مطالعه بفرمایید.

ص : ۳۵۱

۱- [۱] البته تورات و انجیل واقعی و دیگر کتاب های آسمانی که از جانب خدا به سوی بشر نازل شده اند، پیراسته از این خرافه ها و افسانه ها هستند و این پیرایه هامربوط به آن گروه از کتاب های آسمانی است که دست تحریف به آنها راه یافته است.

اصل بیستم : قلب و فؤاد در قرآن

آیات موضوع

۱. (... وَ اتَّقُوا اللّهَ و يُعَلِّمُكُمُ اللّهُ ...)(بقره/۲۸۲)

۲.(... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ ...) (نساء/۱۰۰)

۳. (... لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها ...) (اعراف/۱۷۹)

۴.(يا أَيُّهَا الّذينَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرقاناً ...)(انفال/۲۹)

۵.(قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِى السَّماواتِ وَالأَرْضِ ...)(يونس/۱۰۱)

۶.(وَ اللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(نحل/۷۸)

۷. (... إِنَّهُمْ فِتْيَهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدًى) (كهف/۱۳)

(وَ رَبَطْنا على قُلوبِهِم إِذ قامُوا فَقالُوا ربُّنا ربُّ السَّماواتِ و الأرضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً)(كهف/۱۴)

۸.(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِی الأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَو آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَی الأَبْصارُ وَ لكنْ تَعْمَی القُلُوبُ الّتی فِی الصُّدُورِ)(حج/۴۶)

۹.(وَ الّذینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَاِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِین) (عنکبوت/۶۹)

۱۰.(سَنُرِيهِمْ آياتِنا فی الآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الحَقُّ...)(فصلت/۵۳)

۱۱. (وَ الّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدًی وآتاهُمْ تَقْواهُمْ)(محمّد/۱۷)

۱۲. (إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِكْری لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ)(ق/۳۷)

ترجمه آیات

۱.«تقوا پیشه کنید و خداوند به شما می آموزد».

۲. «کسی که دیار خود را برای مهاجرت به سوی خدا ترک کند، ولی در نیمه راه مرگ او فرا رسد، پاداش او با خدا خواهد بود».

۳.«برای آنان قلب هایی است؛ ولی با آن نمی فهمند، چشم هایی است ؛ ولی نمی بینند».

۴.«ای افراد با ایمان اگر از گناهان بپرهیزید، خدا برای شما نیرویی که وسیله آن، حق را از باطل جدا سازید، مرحمت می کند».

۵.«بگو بنگرید و ببینید چیست در آسمان ها و زمین؟».

۶. «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد؛ در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش ها و چشم ها و دل هایی قرار داد تا او را سپاسگزار باشید».

۷. «آنان (اصحاب کهف) جوانمردانی بودند که به خدا ایمان آورده بودند، ما نیز بر هدایت و راه یابی آنان افزودیم».

«ما بر قلوب آنان قوت و قدرت بخشیدیم آن گاه که برخاستند و گفتند پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین ها است جز او کسی را خدای خود قرار نمی دهیم، زیرا در این صورت به سوی باطل گرویده ایم».

۸.«چرا در زمین سیر نکردند تا برای آنان قلب هایی باشد که با آن تعقل کنند .کافران را چشم هایی که در سر است کور نیست، بلکه قلب هایی که در سینه دارند کور است».

۹. «آنان را که در راه خدا مجاهدت می کنند به راه های خود هدایت می کنیم خداوند با نیکوکاران است».

۱۰.«ما نشانه های خود را در جهان طبیعت و ارواح و نفوس آنان نشان می دهیم».

۱۱. «آنان که هدایت یافته اند (و راهی به حقیقت پیدا کرده اند) بر هدایتشان می افزاییم(و اگر بنده ای در راه هدایت به سوی خدای خود گامی بردارد، خدا گام هایی به سوی او بر می دارد)».

۱۲.«در این حادثه برای آن گروه که قلب (عقل) دارند و با حضور قلب گوش فرا می دهند یاد آوری است».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

واژه قلب در قرآن با تمام صیغه ها و مشتقات خود ۱۳۲ بار، و «فؤاد» که به گونه ای می توان آن را با قلب هم خانواده دانست، با شکل های گوناگون خود، شانزده بار آمده است.

قلب هرچند یک واژه عربی است؛ امّا از آن جا که بر اثر مرور زمان در زبان فارسی جای کلمه اصلی را گرفته است، چون دیگر کلمات فارسی به کار

می رود، و همگی با مفهوم آن آشنایی کامل داریم.

معنی اصلی «قلب» همان انقلاب و دگرگونی است و اگر به پاره ای از پیکر انسان ـ که در سمت چپ سینه قرار دارد و با باز و بسته شدن، خون را برای تصفیه به ریه ها می فرستد و بار دیگر آن را با مکیدن به اعضای بدن باز می گرداند ـ قلب می گویند به خاطر این است که پیوسته در حال دگرگونی و تلاش است تا با حرکت های منظم خود، حیات انسانی را در همه جا تنظیم کند.

در اصطلاح پزشکان هر گاه واژه قلب گفته شود، مقصود عضو صنوبری شکلی است که نقش مهم وحساسی را در زندگی بر عهده دارد. در قرآن این لفظ در معانی گوناگونی استعمال شده است که برای هر موردی با آیه ای استدلال می کنیم.

۱. عضو گوشتی که در سمت چپ سینه قرار دارد:

(... فَإِنَّها لا تَعْمَی الأَبْصارُ ولکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ) : «کافران را چشم هایی که در سر است کور نیست، بلکه قلب هایی که در سینه دارند کور است».(۱) حالا چگونه قرآن به قلبی که در سینه قرار دارد، کوری نسبت می دهد و آن را نابینا می خواند، خود جهتی دارد.(۲)

ص : ۳۵۵

۱- [۱] حج/۴۶.

۲- [۲] علت این که از میان این همه واژه ها، واژه «قلب» در آیه به عنوان کنایه از عقل و روح انتخاب شده، این است که قلب صنوبری به دید مردم، سنبل حیات و زندگی محسوب می شود؛ زیرا آنان، با کار کردن قلب و توقف آن، زنده و مرده را از هم تمیز می دهند. تعادل ضربان قلب و تندی آن در بیشتر اوقات نشانه صحت و بیماری است.و اثرات روحی هم حادثه ای در نخستین مرحله در قلب ظاهر می شود؛ از این لحاظ کلمه ای که برای عضوی تعیین شده که آثار ظاهری حیات در آن بیشتر محسوس است، در مورد روح ونفس و عقل به کار می برند.

۲. گاهی قرآن این لفظ را در عقل و قوای مدرکه استعمال می کند:

(إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أوْ أَلْقَى السَّمعَ و هو شهيدٌ) : «در این حادثه برای آن گروه که قلب (عقل) دارند و با حضور قلب گوش فرا می دهند یاد آوری است».(۱)

به طور مسلم، مقصود از قلب در این آیه عضو گوشتی نیست؛ زیرا اگر مقصود آن باشد، علتی ندارد که بگوید:«اگر دارای قلب باشد» در صورتی که تمام افراد انسان، دارای چنین عضو می باشند.

از این جهت بسیاری از فرهنگ نویسان قرآن «قلب» را به معنی «عقل» ، «خرد»، «علم» و فهم می گیرند.(۲) و همین طور هم هست؛ زیرا قرآن عقل و درک را به قلب نسبت می دهد؛ آن جا که می فرماید:

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها ...): «چرا در زمین سیر نکردند تا برای آنان قلب هایی باشد که با آن تعقل کنند».(۳)

و در مورد دیگر، قلب را وسیله فهم معرفی می کند: (... لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرونَ بِها ...):«برای آنان قلب هایی است؛ ولی با آن نمی فهمند، چشم هایی است ؛ ولی نمی بینند».(۴)

با مراجعه به آیات قرآن روشن می گردد که این کتاب آسمانی، بسیاری از حالات روحی و روانی را به قلب نسبت می دهد و آوردن متون آیات، سبب

۱- [۱] ق/۳۷.

۲- [۲] به مفردات «راغب» مراجعه شود چنانکه می فرماید: و یعبر به عن المعانی التی تختص بالإنسان من الروح والعلم والشجاعه.

۳- [۳] حج/۴۶.

۴- [۴] اعراف/۱۷۹.

گسترش گفتار است. نکته مهم این است که باید دید مقصود از آن چیست؟

همان طور که گفته شد؛ مقصود از آن، عضو گوشتی نیست؛ زیرا چنین قلبی اختصاص به انسان ندارد و در چهارپایان نیز وجود دارد، در این زمینه دیدگاهی هست که:

۳. گروهی از عارفان و مفسران برای انسان غیر از دستگاه تفکر، حقیقت و جوهری دیگر قائلند که در اثر تصفیه و تزکیه، حقایقی در آن منعکس می گردد. و از این طریق، شناخت خاصی به او دست می دهد. به طور مسلم این حقیقت و جوهر، جدا از روح و نفس انسانی نیست؛ ولی در عین حال غیر از دستگاه اندیشه است که انسان را از طریق تلاش فکری به حقیقتی می رساند؛ در حالی که انسان در این مورد به جای تلاش فکری، به تصفیه و پاکسازی روح ونفس می پردازد، و آیینه دل را آن چنان صاف، و ضمیر باطن را آن چنان پاک می سازد که در نتیجه، هم حقایق جهان ماده را به خوبی درک می کند و در زندگی روشن و بینا و زیرک می گردد و هم حقایقی از جهان دیگر در آن نقش می بندد.(۱)

برخی از مفسران، این مقام از روح را «قلب و فؤاد» می نامند و مدعی هستند که در بسیاری از موارد مقصود از این دو لفظ، این مقام از روح است. به ویژه فؤاد که جز در این معنی، در معنی دیگری به کار نرفته است. و اگر قلب در عضو گوشتی و در معنی عقل به کار رفته است، فؤاد جز به معنی دل به اصطلاح عرفا، به کار نرفته است.

۱- [۱] و به قول جلال الدین مولوی: آئینه دل چون شود صافی و پاک *** هم ببینی نقش و هم نقاش را نقش ها بینی برون از آب و خاک *** فرش دولت را و هم فراش را

در میان فیلسوفان و اشراقیون، هم از یونانی ها وهم از اسلامی ها به چنین ابزار شناختی، اعتقاد راسخ دارند. آنان می گویند: قلب آدمی همچون آیینه است و وجود و هستی پروردگار و دیگر موجودات نورانی، همچون آفتاب عالمتاب، اگر آیینه دل را زنگار هوی و هوس تار کند، نوری در آن منعکس نمی شود؛ آن گاه که در پرتو تقوی و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود، نور خیره کننده آن آفتاب پر فروغ، در آن منعکس می گردد و خانه دل را روشن می سازد.

در طول تاریخ مردان و زنان پرهیزگار دارای روشن بینی هایی بودند که هرگز تحصیل آن بینایی ها از طریق علم و دانش معمولی امکان پذیر نیست. آن ها ریشه بسیاری از رویدادها را در لابه لای آشوب های اجتماعی می شناختند و چهره های منفور دشمنان حق را، از پشت هزاران پرده فریبنده می دیدند.

افراط و تفریط در این مورد

مطلب یاد شده در بالا مورد تأیید قرآن و احادیث اسلامی است که برخی را منعکس خواهیم کرد؛ ولی نکته ای را قبلًا یادآور می شویم و آن این که: گروهی در موقعیت این ابزار شناخت، راه افراط پیموده و آن را یگانه ابزار شناخت انگاشته اند. و در میان عارفان اسلامی، مولوی از آن کسانی است که استدلال استدلال گران را بی ارزش خوانده و تنها به اشراق حقایق از جهان بالا بر قلوب پاکان، تکیه می کند و در این زمینه می گوید:

پای استدلالیان چوبین بود *** پای چوبین سخت بی تمکین بود

غیر آن قطب زمان دیده ور *** کز ثباتش کوه گردد خیره سر(۱)

۱- [۱] مثنوی دفتر اول، ص ۵۶.

وی در نقل داستان مسابقه نقاشان چینی با نقاشان رومی که خود داستانی دارد(۱)، چنین می گوید:

رومیان آن صوفیانند ای پسر *** نی زتکرار و کتاب و نی هنر

لیک صیقل کرده اند آن سینه ها *** پاک ز آز وحرص و بخل و کینه ها

در میان دانشمندان غربی «هانری برکسن» ۱۸۵۹_۱۹۴۱، از جمله کسانی است که می گوید: حس و عقل هیچ یک وسیله کشف حقیقت نیستند. وسیله کشف حقیقت، قوه دیگری است که می توان آن را درون بینی و یا شهود باطنی خواند و هم آن را عالی ترین مراتب عقل نامید، وی می گوید: انسان با یک نوع تفکر در خود و شهود درونی به حقیقت مطلق راه می یابد.

شکی نیست که این تندروی، کند روی خاصی را به دنبال دارد؛ از این جهت برخی ناآگاه، هر نوع تصفیه قلب و دل را از آلودگی، صوفی گری نامیده و پیروان راه حق و حقیقت را خیالباف و درون گرا می نامند.

تک ابزاری محکوم است

اسلام برخلاف هر دو گروه، تک ابزاری را محکوم کرده؛ و در حالی که حس و عقل را از ابزار شناخت می داند، به موضوع «فؤاد» و «قلب» و تصفیه دل وجان، اهمیت به سزایی می دهد و آن را یکی از ابزار شناخت می داند، و در آیه ای، هر دو (حس و دل) را یک جا یاد می کند:

(وَ اللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَوَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ):«خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون

۱- [۱] داستان را در دفتر اول، ص ۹۱، طبع میرخانی مطالعه فرمایید.

آورد؛ در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش ها و چشم ها و دل هایی قرار داد تا او را سپاسگزار باشید».(۱) به عقیده برخی، مقصود از «افئده» که جمع فؤاد است؛ همان جوهر انسانی است که به وسیله تقوا تصفیه می گردد و آن چنان پاک می شود که ناخود آگاه، حقایق در آن منعکس گردد.

قرآن با اعتراف به چنین ابزاری، ما را به اندیشه و بهره برداری از حس دعوت کرده، و ماده عقل را در قرآن ۴۹ بار و تفکر را ۱۸ بار باز گفته است. و از این طریق «تک ابزاری» محکوم شده است.

حساب تزکیه از درون گرایی جدا است

درون گرایی به معنی روگردانی از برون گرایی و ترک نظاره در گستره طبیعت از آسمان و زمین، در اسلام محکوم است؛ زیرا شکی نیست که قرآن انسان ها را به برون گرایی وکشف اسرار هستی دعوت کرده، آن جا که فرموده است:(قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَالأَرْضِ ...): «بگو: بنگرید و ببینید چیست در آسمان ها و زمین؟».(۲)

مسلمانان در بسیاری از دوران ها به خود درونی سرگرم بوده و از جهان اطراف چشم پوشیده بودند. ره آورد آن این بوده است که در دعوت به برون گرایی راه افراط پیش گرفتند و از توجه به باطن گرایی سرباز زده اند؛ در حالی که اسلام ما را به همان اندازه که به درون گرایی فرا می خواند به برون گرایی هم اهتمام دارد. و نه برون گرایی ، در عین درون گرایی، دعوت می کند و پیوسته می فرماید:(سَنُرِيهِمْ آياتنا فى الآفاقِ وَفِى أَنْفُسِهِمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ

ص : ۳۶۰

۱- [۱] نحل/۷۸.

۲- [۲] یونس/۱۰۱.

اَنَّهُ الحَقُّ...) : «ما نشانه های خود را در جهان طبیعت و ارواح و نفوس آنان نشان می دهیم».(۱)

ازاین جهت، نمی توان در شناخت حقایق، تنها به درون گرایی و یا برون گرایی پرداخت و از دیگری غفلت نمود.

تا این جا توانستیم به معانی گوناگون قلب در قرآن و به معنی غالبی قلب و انحصاری فؤاد در این کتاب، اشاره کنیم. اکنون وقت آن رسیده است که آیاتی را وارد بحث کنیم که به روشنی برای انسان، ابزار شناختی غیر ازحس و عقل، و منبع شناختی غیر از این دو ثابت می کنند. و آشکارا می رسانند که، برای انسان ابزار و منبع شناخت دیگری وجود دارد که در سایه تقوی و پرهیزگاری می توان از آن ها بهره گرفت.

قرآن می گوید: پاک سازی روح و روان با تقوی و پرهیزگاری، به انسان بینش و آگاهی ویژه ای می بخشد که تحصیل آن از طریق عادی امکان پذیر نیست. اینک بخشی از این آیات:

۱.(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرقاناً ...)(انفال/ ۲۹) .

«ای افراد با ایمان اگر از گناهان بپرهیزید، خدا برای شما نیرویی که وسیله آن، حق را از باطل جدا سازید، مرحمت می کند»(۲) .

در این آیه، تقوا مایه شناخت واقعیات و درکی درست، و بی تقوایی سرچشمه گونه ای نا آگاهی و یا سوء شناخت شمرده شده است.و شاید نکته آن این باشد که به کار افتادن نیروها و انرژی ها و هدر رفتن سرمایه ها در راه گناه

۱- [۱] فصلت/۵۳.

۲- [۲] فرقان صیغه مبالغه از ماده (فرق) است مقصود، نیروی روشن بینی خاصی است که به وسیله آن حق از باطل تمییز داده می شود.

و گسترش بی بند وباری ها و دست زدن به خودخواهی ها، سبب می شود که آگاهی مردم از حق و باطل در سطح بسیار پایینی قرار گیرد. و افکار منحط و پست در زندگی آنان جوانه زند؛ هرچند ممکن است در صنایع وعلوم پیشروی روشن کنند.

شناخت حق و باطل علاوه بر تقوای عملی، به تقوای فکری و عقلی نیز نیاز دارد. و این که انسان در ارزیابی درستی ها، خود را از هر چیزی که او را از جاده درستکاری منحرف می سازد، برهاند و افراد پرهیزگار که بر هوی و هوس تسلط کامل دارند، بهتر وآسان تر بر این هدف دست می یابند.

۲. (...وَ اتَّقُوا اللّهَ و یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ ...):«تقوا پیشه کنید و خداوند به شما می آموزد».(۱)

این آیه می رساند که میان پرهیزگاری و آموزش های الهی، پیوند ناگسستنی است و نکته آن همان است که در تفسیر آیه قبل یاد کردیم.

۳. (وَ الّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدًی وآتاهُمْ تَقْویهُمْ) : «آنان که هدایت یافته اند (و راهی به حقیقت پیدا کرده اند) بر هدایتشان می افزاییم(و اگر بنده ای در راه هدایت به سوی خدای خود گامی بردارد، خدا گام هایی به سوی او بر می دارد)».(۲)

۴. (... اِنَّهُمْ فِتْیَهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدًی) :«آنان (اصحاب کهف) جوانمردانی بودند که به خدا ایمان آورده بودند، ما نیز بر هدایت و راه یابی آنان افزودیم».(۳)

۱- [۱] بقره/۲۸۲.

۲- [۲] محمد/۱۷.

۳- [۳] کهف/۱۳.

در این آیه، ایمان به خدا مایه هدایت و بینش انسان معرفی گردیده است؛ زیرا ایمان به خدا واستقامت در راه او، به انسان بصیرت و روشنی می بخشد؛ نه تنها مایه روشنی می شود بلکه به انسان قوت قلب و شادابی روحی می دهد که در نظام ناگوار شرک بر ضد آن قیام می کند چنان که در باره همین گروه می فرماید:

۵.(وَ رَبَطْنا علی قُلوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا ربُّنا ربُّ السَّماواتِ و الأرضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً): «ما بر قلوب آنان قوت و قدرت بخشیدیم آن گاه که برخاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین ها است جز او کسی را خدای خود قرار نمی دهیم، زیرا در این صورت به سوی باطل گرویده ایم».(۱)

این استواری قلبی و نشاط روحی که مایه قیام، برضد نظام های طاغوتی می گردد، نتیجه ایمان و تزکیه نفس و محاسبه و مراقبت است.

۶.(وَ الّذینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ اِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ) : «آنان را که در راه خدا مجاهدت می کنند به راه های خود هدایت می کنیم خداوند با نیکوکاران است».(۲)

مقصود از «جهاد» در این آیه، جهاد با دشمن درونی و خواسته های نسنجیده نفس انسانی است، نه جهاد با دشمن خارجی. و بر فرض این که، مقصود آن باشد، جهاد با دشمن خارجی و به اصطلاح فرد خارجی از جهاد عرفانی و معنوی جدا نیست؛ زیرا جهاد ظاهری بدون جهاد باطنی کوچک ترین ارزش معنوی ندارد.

۱- [۱] کهف/۱۴.

۲- [۲] عنکبوت/۶۹.

جهادی که برای خـدا نباشـد، به منظور تحکیم حکومت خـدا و جایگزین شدن قوانین او و گسترش عدل انجام نگیرد، پشـیزی ارزش نخواهـد داشت. جهـاد آن گـاه عبـادت و عمـل نیک محسوب می شود که سرچشـمه آن، اخلاص و اجرای فرمان خـدا باشـد؛ حتی اگر آیه یـاد شـده را به معنی جهـاد اصـطلاحی بگیریم چنین جهادی، در صورتی عبادت به حساب می آیـد که از اخلاص و به اصطلاح اهل معرفت و کمال، از مراقبه و محاسبه نفس، خالی نباشد.

برای آگاهی جوانان انقلابی که به جهاد و ایثار خون در راه خـدا، عشق میورزند و مبارزه با شـیاطین شـرق و غرب و ابرقدرت هـا را در سـرلوحه زنـدگی خود قرار داده انـد، حـدیثی را مطرح می کنیم که روشن گر مقصود (جهـاد ظاهری از جهاد باطنی جدا نیست) می باشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«مَنْ کـان هجرَتُه إلی اللّه و رسوله فهجرتُه إلی اللّه و رسولِهِ و مَنْ کـان هجرته إلی مـال یُصـیبه فهجرته إلی ما هاجر إلیها»؛ آنان که از نقـاط مختلف جهـان به مـدینه مهـاجرت می کننـد، هرگـاه هجرت آنـان به سوی خـدا وپیامبر او باشـد (برای آگاهی از دسـتورات خـدا و عمـل به آن ها انجام گیرد) این مهاجرت و ترک خانه و کاشانه، مهاجرتی است به سوی خـدا؛ ولی آنان که برای کسب مال و تحصیل غنایمی، مهاجرت می کنند هجرت آنان به همان چیز است که به سوی آن مهاجرت کرده اند».(۱)

نقطه آغازین مهاجرت گروه نخست، مادی است؛ یعنی خانه و کاشانه را ترک می کنند در حالی که واپسین آن معنوی؛ یعنی کسب رضای خدا و عمل به دستورهای پیامبر است؛ ولی آغاز و انجام در گروه دوم، مادی است. سیر و

۱- [۱] صحیح بخاری، ج۱، کتاب ایمان، باب ۴۲، ص ۱۶.

سفر گروه نخست بسیار عجیب و شگفت انگیز است؛ زیرا آغاز سفر مادی و طبیعی؛ ولی پایان آن خدایی است.

قرآن مجید به این نوع سیر معنوی اشاره می کند و می فرماید:(... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوتُ فَقَدْوَقَعَ أَجْرُه عَلَى اللّهِ...) :«کسی که دیار خود را برای مهاجرت به سوی خدا ترک کند، ولی در نیمه راه مرگ او فرا رسد، پاداش او با خدا خواهد بود».(۱)

در این آیه، آغاز راه یک امر مادی؛ یعنی بیرون رفتن از خانه است ولی پایان آن یک امر معنوی؛ یعنی مهاجرت به سوی خدا، می باشد؛ زیرا کسی که از دیار خود برای آگاهی از دستورات خدا و به کار بستن آن ها حرکت می کند، از همان لحظه تصمیم می گیرد که پستی ها و خودخواهی ها را دور بریزد و هرچه به شهر مدینه نزدیک تر می گردد به خدا و رسول او نزدیک تر شود.

قلب منبع شناخت، و ابزار آن تزکیه است

در بحث های شناخت یادآور شده ایم: قلب به معنی عرفانی، چونان عقل، هم منبع شناخت و هم ابزار شناخت می باشد، قلب منبع یک رشته الهامات و ادراکات است که وسیله و ابزار آن، تصفیه و تزکیه است، همان طور که خرد، منبع شناخت است و ابزار آن استدلال منطقی و قیاس عقلی است که عمل ذهن و فکر به شمار می رود؛ مثلاً برای شناخت قوانینی مانند:«هر معلولی علتی را لازم دارد» یا «دور و تسلسل باطل است» سندی نیاز است که جز خرد نمی تواند چیزی باشد، و ابزار آن استدلال منطقی و قیاس های عقلی به شمار می رود.

ص : ۳۶۵

۱- [۱] نساء/۱۰۰.

عین این مطلب در قلب نیز ــ آن هم به معنی عرفانی ــ وجود دارد. قلب ریشه یک رشته الهامات و مکاشفات و آگاهی های خاص است که تحصیل آن ها از منابع دیگر امکان پذیر نیست و یگانه ابزار آن، پاک سازی محیط روح و روان و تزکیه قلب از آلودگی ها و پیرایه های نامشروع است.

مادی گرایان، وجود چنین منبع و ابزاری را سخت رد می کنند و برابر آن ها، الهی به وجود چنین منبع و ابزاری اعتقاد راسخ دارد. علت انکار مادی گراها این است که اگر آنان به وجود چنین منبع و ا بزاری که مایه یک رشته الهامات وآگاهی های خارج از مجرای حسی است، معتقد گردند، اساس مکتب شان فرو می ریزد؛ زیرا آنان جهان خارج از ماده و طبیعت را با سر سختی انکار می کنند. اگر به چنین منبع و ابزاری بگرایند، اصالت ماده از بین رفته و جهان آن سوی آن، ثابت می شود.

مکانیزم قلب

عارفان اسلامی ساختار قلب و نحوه فعالیت این منبع و ابزار شناخت را در کتاب های مربوط به سیر و سلوک روشن کرده اند. آنان گفته اند که: روح انسان با طی منازلی معنوی، آن هم زیر نظر یک استاد الهی، می تواند یک رشته پابندها را از سر راه دریافت چیزها، با دیده دل و بینش صحیح بردارد.

در دستگاه خلقت، چشم برای دیدن است؛ ولی گاهی فضا را آن چنان گرد و غبار می گیرد که انسان نمی تواند جلوی پای خود را ببیند؛ در صورتی که اگر فضا و چشم انداز ابزار بینایی، زلال باشد دیدنی هایی را که در صد یا دویست قدمی او قرار دارند، می بیند.

از نظر اهل صفا، طی مراحل و منازل معنوی، کم ترین اثری که دارد این

است که موانع دید از قبیل حب و بغض و هوی و هوس را از برابر دیده عقل بر می دارد و به انسان روشنی می بخشد. حقایق و واقعیات را خوب درک می کند. اثر تصفیه منحصر به رفع موانع از دیدن حقایق با دیده دل نیست، بلکه گاهی صفای دل مایه الهام ها و سروش های غیبی می گردد و به انسان آگاهی هایی می بخشد که به دیگران دست نمی دهد؛ از این جهت می توان گفت: تزکیه نفس، دو اثر دارد:

۱. موانع را از سر راه دیده انسان بر می دارد و در انسان آن چنان آمادگی ایجاد می کند که حقایق را آن چنان که هست درک می کند، این مطلب با توجه به نکته ای که قبلاً گفتیم: «بزرگ ترین حجاب معرفت، انگیزه های نفسانی است» به یک منظور هستند.

۲. منبع یک رشته الهامات می گردد و انسان صورت هایی را مشاهده می کند که برای افراد عادی مشاهده آن غیر ممکن است.

در کتاب های اخلاق، ما با دو رشته مفاهیم اخلاقی روبه رو می شویم که یکی را باید به کار بست و از دیگری باید پرهیز نمود؛ مثلاً ایثار، شجاعت، سخاوت و استقامت را می ستایند و می گویند: باید آن ها را تحصیل کرد و از خودخواهی، ترس و بخل، نکوهش می کنند و می گویند باید از آن ها دوری جست؛ ولی هرگز به انسان یاد نمی دهند چگونه خود رابا صفات نیک بیاراییم و از صفات بد بپرهیزیم و انسان در سایه چه عواملی می تواند خود را با ایثار و شجاعت بیاراید و از صفات مقابل آن ها بپرهیزد.

عرفا و اهل درک به انسان می گویند تو به سان یک نهالی هستی که در حال حرکت و سیر می باشی. تو باید منازل معینی را طی کنی و با طی این منازل به مقصد گرانمایه انسانی برسی. و سرانجام، خود را با مجموع صفات

انسـان آرایش کنی و از صـفات بـد بپرهیزی. و راه آراسـتن نفس با این صـفات و پیراسـتگی از صـفات متقابل، جز با طی این مراحل امکان پذیر نیست؛ شاید یک چنین بحث مختصر درباره قلب برای درک حقیقت ساختار آن کافی باشد.

در این جـا نکته ای را که در آغـاز بحث گفـتیم، بـازگو می کنیم و آن این که مقصود از طرح این بحث این نیست که عینیت گرایی و طبیعت شناسـی یعنی شـناخت جهـان را رها کنیم و در کنجی به درون گرایی بپردازیم؛ بلکه مقصود این است که در کنار شناخت عینیت ها و واقعیت ها و هستی شناسی ها و کشف رازهای ماده و قوانین جهان حس، به خودشناسی نیز بپردازیم. و اگر قرآن و حدیث ما را به مطالعه طبیعت دعوت می کند، به معنی روگردانی از شناخت ماورای آن نیست.

انسـان کامل کسـی است که از زیاده روی و کوتاهی بپرهیزد و در عین درون گرایی به برون گرایی و بالعکس بپردازد. وعلت عقب ماندگی مسـلمانان در قرون گذشـته از علم سازه ها این بوده که به خودشناسـی تنها بیشتر توجه کرده و به جهان شناسـی کم تر می پرداختند. و فعلاً جهان غرب دچار عکس آن شده است و جز برون گرایی به چیزی نمی پردازد.

نهج البلاغه و درون گرایی

شکی نیست که کتـاب نهـج البلاـغه کتـاب برون گرا است، مـا را به شـناخت عینیت هـا در طبیعت، در اجتمـاع، درتاریـخ، در سیاست دعوت می کند؛ولی در عین حال در جای خود، از خودشناسی باز نمی ماند. و در این زمینه بیش از هر عارف اسلامی به استواری سخن گفته است. وما در این زمینه نمونه هایی را می آوریم:

از نظر امام،عبادت خدا و یاد او دل را زنده می کند وبه آن صفا

می بخشد و آماده تجلیات می سازد چنان که می فرماید:

۱.«انّ اللّه تعالی جَعَل الـذِّکْرَ جلاءً للقُلوبِ، تَسْـمع به بعـد الوَقْره، و تبصُـر به بعـد العشوه، و تنقاد به بعـد المعانـده، و ما برحَ اللّه عزت الائه، فی البُرههِ بعدَ البُرههِ وفی أزمانِ الفتراتِ، رجال ناجاهم فی فکرهم، وکلّمهم فی ذات عقولهم».

«خداوند یاد خود را صـیقل دل ها قرار داده است. دل ها به وسـیله آن پس از کری شنوا و پس از کوری بینا و پس از سرکشی رام می گردنـد، پیوسته برای خـدا در هر زمان و قرنی، بندگانی بوده و هست که خدا با ضـمیر آنان سـخن می گوید وبا خرد آنان تکلم می کند».(۱)

جمله «ناجاهُم فی فِکْرِهم...» اشاره به موضوع الهام گیری قلب است که اثر مستقیم عبادت و تزکیه می باشد.

در خطبه دیگری سـخن از برق و درخشـندگی به میان می آورد که بر اثر مجاهده در دل سالک تابیدن می گیرد و دنیای او را روشن می سازد. یاد از منازلی می کنـد که سالک راه حق به ترتیب آن ها را می پیماید تا به منزل مقصود که آخرین حد سـیر صعود معنوی است برسد ومی فرماید:

۲. «قـد أحْیی عقلَهُ و أمـاتَ نفسَه، حتی دقَّ جلیلُه و لطُفَ غلیظُهُ و برِقَ له لامع، کثیرُ البرق، فأبان له الطریقَ و سَـلَکَ به السبیل و تدافعتْه الأبوابُ إلی بابِ السلامهِ و ثبتتْ رجلاه بطمأنینه بدنه، فی قرار الأمن و الراحه».

« عقل خویش را زنـده و نفس خود را میرانـده است تا این که درشتی های بدن، نازک و خشونت های روح، نرم گشـته است، برق پر نـوری بر قلب او تابیـده و راه را بر او روشن و او را به پیمـودن راه سوق داده است پیوسـته از این منزل به آن منزل برده شده است تا به آخرین منزل، که

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰.

منزل سلامت است رسیده است و پاهای همراه با بدن ارام او، در قرارگاه امن و آسایش، ثابت ایستاده است».(۱)

۳. امام در یکی از سخنان کوتاه خود به واردات قلبی و علوم افاضی واشراقی که نتیجه تهذیب نفس است، تصریح می کند ومی فرماید:

«هجَم بهمُ العلمُ علی حقیقهِ البصیرهِ، و باشروا روحَ الیقین»؛ علمی که بر پایه بینش کامل است، بر قلب های آنان هجوم آورده است و روح یقین را لمس کرده اند».(۲)

امام در خطبه ها و سخنان حکیمانه خود پشت سر هم، بشر را به آثار عجیب عبادت و تزکیه نفس توجه داده است.و از میان آن ها به همین سه موضوع اکتفا می کنیم. وما در کتاب «مفاهیم القرآن» به طور گسترده در این مورد سخن گفته ایم و نیز در کتاب «اصالت روح» در مورد قدرت های معنوی پیامبران و اولیای الهی که بیشتر زاییده بندگی درست خدا و خودسازی به معنی صحیح آن است، به گونه روشن و گسترده بحث کرده ایم. علاقه مندان می توانند دنباله بحث را در این دو کتاب جستجو کنند؛ از این رو گفتار را در این زمینه کوتاه می کنیم و به تفسیر اصولی دیگر می پردازیم.

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸.

۲- [۲] کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

جامعه و تاریخ در قرآن

اشاره

از موضوعات بکر و دست نخورده قرآن، آیات مربوط به جامعه و تاریخ است. در این آیات، انسان به دو صورت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱. انسان در مقطعی از زمان در حال ایستایی، که همان جامعه است.

۲. انسان در بستر حرکت زمان، که همان تاریخ نامیده می شود.

این آیات، هنگامی نازل شده اند که نه فلسفه تاریخی تدوین شده بود و نه علمی به نام جامعه شناسی به وجود آمده بود. و بشر به جای توجه به تاریخ ملل، به تاریخ شخصیت ها و فرمانروایان فکر می کرد و چیزی می نوشت و مجلس آرایی می نمود.

ولی قرآن در این اعصار، تاریخ اقوام و ملل را مطرح کرد و به روی بشر کنجکاو، باب نوی در راه تحقیق امت ها گشود.

البته قرآن، نه کتاب فلسفه تاریخ است و نه کتاب جامعه شناسی؛ ولی در مسائل مربوط به ملل و اقوام، برداشت هایی دارد که از نظریه او در بسیاری از مسائل مربوط به جامعه و تاریخ بهره مند می شویم.

نظریّات قرآن در مورد مسائل مربوط به جامعه، پیشینه و بررسی چگونگی آن، که در این کتاب آمده است، به نگارش کتاب مستقلی نیازمند است که باید آن را برای کارآگاهان در این رشته واگذاشت. و اینان نیز باید برای پرهیز از «تفسیر به رأی» قرآن را سرمشق خود قرار دهند، نه این که افکار و اندوخته های خود را بر قرآن تحمیل نمایند.

ص : ۳۷۱

متأسفانه در روزگار ما، قرآن از تحریف تفسیری مصون نمانده و گروهی به جای این که بر قرآن شاگردی کنند و آن را به گفتگو درآورند و از آن نظرخواهی کنند، جامه استادی پوشیده و دیدگاه های خود را برآن تحمیل می نمایند.

ما در این بخش، بخش فشرده ای از مباحث مربوط به جامعه و تاریخ را که در قرآن وارد شده است، از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم و آرزومندیم که دیگران این راه را تعقیب کنند. نگاشته های مفید و ارزنده ای در اختیار عاشقان مفاهیم ارزنده قرآن بگذارند.

موضوعاتی که در این بخش مطرح می کنیم عبارتند از:

۱.زندگی اجتماعی بشر طرحی است در خلقت و آفرینش او(انسان فطرتاً مدنی و اجتماعی است).

۲. جامعه، علاوه بر بعد فردی و اجتماعی، بعد جهانی یا الهی دارد.

۳. اصالت فرد، جامعه، یا اصالت آمیخته فرد و جامعه.

۴. ترکیب جامعه چگونه است، آیا یک بافت و ترکیب فردی است یا گروهی.

۵. جامعه دارای سنت و قانون است.

۶. تصادف در تاریخ چه معنی دارد؟

۷. سنت های الهی، واکنش اعمال جامعه است.

۸. نمونه هایی از سنت های حاکم بر جامعه.

۹. زندگی پیشینیان آیینه عبرت است.

۱۰. کتاب های تاریخی تا چه اندازه ارزش علمی دارند.

پیش از آنکه به تشریح امور دهگانه بپردازم یک رشته بحث های تمهیدی

را قبلاً مطرح می کنیم:

الف: فلسفه تاریخ چیست؟

آشـنایی با قوانین کلی جامعه و تاریـخ، و آگاهی از بافت و تحولات جامعه ها از مرحله ای به مرحله ای ،و دانش قوانین حاکم بر این تحولات، فلسفه تاریخ نام دارد.

نخستین کسـی که از قوانین کلی تاریخ پرده برداشت و این علم را پایه گذارد، دانشمند معروف مغربی عبدالرحمان بن خلدون متوفای ۸۰۸ هجری قمری است. وی تاریخی دارد به نام «العبر و دیوان المبتـدء والخبر»، که در هفت جلـد چاپ شـده و چندان اشـتهاری ندارد؛ امّا مقدمه ای بر این تاریخ دارد، که در میان اندیشـمندان از شـهرت ویژه ای برخوردار و به زبان های خارجی نیز ترجمه شده است.از آن پس این علم از سوی دانشمندان پی گیری شده و به نام رشته ای از علم درآمده است.

در کنار این علم، علم دیگری نیز وجود دارد به نام جامعه شناسـی که با یکـدیگر قرابت خاصـی دارند. و تفاوت این دو بسـیار روشن است. از آن جا که فلسـفه تاریـخ درباره قوانین کلی حاکم بر جامعه و تاریـخ سـخن می گویـد، ناچار است تمام تاریخ بشـری را یـک جـا و یـک دست، مورد مطالعه قرار دهـد؛ آن گاه قوانین کلی آن را به دست آورد و هرگز نمی توانـد اوضاع جامعه خاصی را بریده از گذشته یا آینده مورد بررسی قرار دهد.

ولی موضوع جامعه شناسی خلاف این است؛ جامعه شناسـی رویدادها یا مشـکلات حاکم بر یک جامعه را در پاره ای از زمان مورد بررسی قرار می دهد، نه قوانین کلی حاکم بر مطلق تاریخ بشر را.

ص : ۳۷۳

مثلاً رسیدگی به وضع کنونی جامعه ایران پس از انقلاب و یا قبل از آن، وظیفه جامعه شناس است. ارزیابی کاستی هایی چون نارسایی های دهقانان، کشاورزان، کارفرمایان، کارگران، دیپلمه ها، کارشناسان بیکار وغیره... در خور توجه این علم می باشد؛در حالی که بحث از عوامل محرک تاریخ به طور کلی یا قانونمندی تاریخ، مربوط به فلسفه تاریخ است.

اکنون که تفاوت آن دو روشن گردید، می پردازیم به معنی و جایگاه جامعه :

ب: جامعه چیست؟

نخستین گفتار در جامعه و تاریخ، شناخت معنی زندگی انفرادی و اجتماعی است و با شناخت درست این دو نوع زندگی، معنی جامعه خود به خود روشن می گردد.

زندگی انفرادی رو به روی زندگی اجتماعی است. زندگی به شکل نخست آن، فاقد نظام، سنت، قانون و برنامه است. زندگی انفرادی بدون تقسیم نیازمندی ها و بهره مندی ها صورت می پذیرد و هر کسی به فکر نیاز خویش و رفع آن و کشیدن همه بار زندگی به دوش خویش می باشد، بدون اینکه دیگری باری از دوش او بردارد و او را در قسمتی از امور یاری کند.

این زندگی از نظر دانشمندان مخالف طبیعت انسان است و انسان از دیرباز از آن گریخته و به زندگی به شکلی دیگر می اندیشد.

در زندگی اجتماعی، زندگی، ماهیت اجتماعی دارد و زندگی افراد بر اساس تقسیم کار و نیاز، آن گاه تقسیم بهره و سود، چاره جویی شده و برای

چنین تقسیم و همکاری، آدابی اندیشیده که افراد موظفند بر طبق آن عمل نمایند.

در پرتو تقسیم نیاز و بهره، در میان افراد، یک نوع وحدت در اندیشه، آرمان، خلق و خوی به وجود می آید که افراد را بیش از پیش به هم پیوند می دهد و در یک زندگی مشترک گرد هم می آورد و همگی سرنوشت واحدی پیدا می کنند. مانند سرنشینان یک کشتی و یا هواپیما، که همه با هم به مقصد می رسند و در رخدادها سرنوشت یکسانی پیدا می کنند.

نام این زندگی، اجتماعی و افراد آن تشکیل دهنده جامعه می باشند.

پایه زندگی اجتماعی، مسئله تقسیم کار و بهره، حکومت آداب و رسوم، وحدت خلق و خوی و یگانگی در آرمان و فرهنگ است نه این که در یک آب و هوا زندگی کنند، در یک منطقه زیست بنمایند و از مواد معین تغذیه کنند؛ زیرا بسیاری از حیوانات و گیاهان مانند گوسفندان و درختان یک جنگل و باغ، آن را برگزیده اند؛ ولی نه زندگی آنان اجتماعی است و نه افراد آن تشکیل دهنده جامعه.

در زندگی فردی، فرد در برابر فرد یا دیگران، هیچ نوع مسئولیتی به گردن نمی گیرد و کوچک ترین قراری میان آنان بسته نشده؛ بنابر این، فرد در این محیط ها آزاد است؛ در حالی که زندگی اجتماعی عملاً مسئولیت زا و تعهد آور است؛ از این رو، یک قسمت از آزادی های انسان محدود شده و آزادی در حدود مصالح افراد آن، محترم شمرده می شود.

به خاطر همین وحدت در سرنوشت ـ که بر افراد یک جامعه حاکم است ـ تظاهر به گناه و آلودگی در اسلام اکیداً ممنوع است و یک قسمت از امور

مربوط به امر به معروف، به همین موضوع اختصاص یافته و پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

«انّ المعصیه إذا عَمِلَ بها العبدُ سرّاً لم یَضُرَّ إلاّ صاحبَها و إذا عَمِلَ بها علانیهً ولم یُغَیِّرْ علیه أضرَّتِ العامَّهَ».

هرگاه گناهی در پنهانی انجام گیرد فقط خود طرف را آلوده می سازد و اگر در مجامع عمومی انجام گیرد و اعتراضی بر آن نشود، جامعه را آلوده می سازد».(۱)

ج: فلسفه نظارت عمومی

از این نقطه، فلسفه نظارت عمومی که در قرآن در ده مورد از آن به نحو «امر به معروف و نهی از منکر» یاد شده است، کاملاً روشن می گردد و از لحاظ پیوندی که میان افراد جامعه هست و حکم واحدی که بر جامعه حکومت می کند، نمی توان مسئله نظارت عمومی را به وسیله توده مردم و اجرای مقررات را درباره قانون شکنان، از طریق قوه مجریه، مخالف قانون حریت و آزادی دانست؛زیرا زندگی اجتماعی جز این پایدار نمی ماند و هر کسی با پذیرفتن زندگی اجتماعی، چنین محدودیت هایی را هم باید بپذیرد.

ما در این جا وارد بحث «نظارت عمومی» نمی شویم؛ زیرا هدف بیان قسمتی از سنن حاکم بر جامعه و تاریخ است که در قرآن وارد شده است.

به خاطر این که زندگی اجتماعی؛ زندگی تعهد آفرینی است، در آیین اسلام بر دوش یک مسلمان، که زندگی اجتماعی را پذیرفته، مسئولیت های

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۱، باب ۴ از ابواب امر به معروف، ص ۴۰۷.

بزرگی گذارده شده است. و بخش اعظم فقه اسلامی را قوانین اجتماعی تشکیل می دهد. و قوانین اجتماعی انسان، به مراتب بیش از دستورهای فردی آن است.

د: چرا انسان اجتماعی است؟

شکی نیست که انسان کنونی به شکل اجتماعی زندگی می کند و با تقسیم کار و نیاز و تقسیم بهره به پیش می رود؛ ولی سخن این جا است که:آیا زندگی اجتماعی، مقتضای فطرت او است و طرحی است که در خلقت و آفرینش او ریخته شده است و زندگی به غیر این شکل یک نوع شنا بر خلاف موازین آفرینش او می باشد.

یا مقتضای جبر زندگی و اضطرار است که او را به این گونه زندگی وادار ساخته است و هرگز چنین میلی در نهاد او وجود ندارد و اگر به تنهایی می توانست بار زندگی را به دوش بکشد، هرگز به این زندگی تن نمی داد، و آزادی فردی را با قید و بند اجتماعی عوض نمی کرد.

همچنین مقتضای یک محاسبه عقل است؛ زیرا زندگی بهتر و کم دردسرتر، جز با مشارکت و همکاری دیگران امکان پذیر نیست و بهره گیری کامل از مواهب طبیعت، فقط در سایه زندگی اجتماعی ممکن می باشد، هرچند اصل زندگی به شکل ساده، بر زندگی دسته جمعی متوقف نیست؟

هر سه نظر قابل بررسی است. بنابر نظریه نخست یک عامل درونی انسان را به سوی زندگی اجتماعی می کشد، به سان زندگی زن و مرد، که به مقتضای فطرت به سوی هم کشیده می شوند و زندگی اجتماعی کوچکی را به

نام خانواده تشکیل می دهند و زندگی فردی برای هر کدام مانند جدایی جزء از کل است که هرچه زودتر باید به هم برسند.

در صورتی که بنابر نظریه دوم یک عامل خارج از وجود انسان به نام اضطرار، او را به چنین زندگی می کشد و هیچ انگیزه درونی در کار نیست، مانند تشنگانی که در بیابانی گیر کرده باشند و بخواهند با کندن چاهی خود را از تشنگی برهانند و یکی باید در اعماق زمین کار کند و دیگری بایدخاک ها را بالا بکشد، تا سرانجام به آب برسند.

در صورتی که در نظریه سوم، یک محاسبه فکری و شخصی و انگیزه زندگی بهتر، او را برمشارکت و همکاری دعوت می نماید، مانند دو بازرگان که برای سود بیشتر، طرح شرکت عظیمی را می ریزند، تا سود کلانی ببرند.

با توجه به این مقدمات، عناوین دهگانه را یکی پس از دیگری مطرح می کنیم.

ص : ۳۷۸

اصل بیست و یکم : زندگی اجتماعی طرحی است در آفرینش انسان

آیات موضوع

۱. (وَ هُوَ الّذی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشراً فَجَعَلَه نَسَباً وَ صِهْراً و کانَ ربُّکَ قَدیراً)(فرقان/۵۴)

۲. (أَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعیشَتَهُمْ فِیالحَیاهِ الدُّنْیا وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوقَ بَعْض دَرَجات لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْبَعْضاً سُخْرِیّاً وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ) (زخرف/۳۲)

۳.(یا ایُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَر وَ أُنْثی وَ جَعلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ) (حجرات/۱۳)

۴.(وَ قَدْخَلَقَکُمْ أَطواراً) (نوح/۱۴)

ترجمه آیات

۱.«او است که ازآب انسان آفرید و در میان افراد انسان، پیوندهای نسبی و رابطه های سببی (خویشاوندی دامادی) قرار داد و پروردگار تو قادر و توانا است».

۲. «آیا آن ها رحمت پروردگار تو را قسمت می کنند، ما مایه های معیشت را میان آنان در زندگی دنیا، تقسیم کرده ایم و برخی را بر برخی دیگر ــ از نظر امکانات و استعدادهاــ برتری بخشیده ایم تا برخی، برخی دیگر را به صورت متقابل!!! تسخیر کنند و در نتیجه همه مسخر همدیگر شوند و رحمت پروردگار تو از آن چه که آنها گرد می آورند بهتر است».

۳. « ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شماها را به صورت ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید(نه این که به وسیله ملیت ها و قومیت ها بر همدیگر فخر بفروشید) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقو اترین شما است».

۴. «شماها را جوراجور آفریده است».

تفسیر موضوعی آیات

آیات قرآنی، زندگی اجتماعی را، طرحی در آفرینش انسان می داند، گویی ریشه های چنین زندگی در آفرینش او لانه کرده است. و تا انسان و فطرت او پا برجا است او به چنین زندگی کشیده خواهد شد بر این مطلب آیاتی گواهی می دهند که از میان آن ها به سه آیه اکتفا می کنیم:

الف. (یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَر وَ اُنثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّه عَلِیمٌ خَبِیرٌ): « ای مردم! ما شما را

از مرد و زنی آفریدیم و شماها را به صورت ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید(نه این که به وسیله ملیت ها و قومیت ها بر همدیگر فخر بفروشید) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقو اترین شما است».(۱)

در این آیه به فلسفه خلقت و این که چرا انسان ها به صورت ملیت ها و قبیله های گوناگون خلق شده اند، اشاره شده است. و آن این است که اگر خلقت انسان به غیر این صورت بود، شناسایی، که زیربنای یک زندگی اجتماعی است امکان پذیر نبود؛ زیرا در این صورت، همه افراد چون کالاهای مشابه یک کارخانه بودند که هرگز قابل بازشناسی نبودند.

از این که در خلقت انسان طرحی به نام ملیت ها و قبیله ها ریخته شده آن هم به خاطر شناسایی یکدیگر بود؛ زیرا :(وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا)می توان گفت: زندگی اجتماعی، آرمان دومی برای چنین طرح می باشد.

به عبارت دیگر: هرگاه اختلاف در ملیت ها و قبیله ها، مقدمه شناسایی افراد باشد و بازشناسی مقدمه یک زندگی اجتماعی شمرده شود، قهراً در طرح خلقت، زندگی اجتماعی به صورت آرمانی نهایی خلقت بوده است. و از روز نخست، با در نظر گرفتن چنین پایانی، آفرینش انسان طرح ریزی شده است، و این همان است که می گویند: زندگی دسته جمعی، مقتضای فطرت و آفرینش انسان می باشد.

ب. (وَ هُوَ الّذی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشراً فَجَعَلَهُ نَسباً وَ صِهراً وكانَ ربّكَ قديراً):«او است که از آب، انسان آفرید و در میان افراد انسان پیوندهای نسبی و رابطه های سببی (خویشاوندی دامادی) قرار داد و پروردگار تو قادر و توانا است».(۲)

۱- [۱] حجرات/۱۳.

۲- [۲] فرقان/۵۴.

این آیه پیوند خویشاوندی نسبی و سببی را که طرحی است در متن خلقت اشاره دارد وبرای همین جهت، پس از بیان آفرینش انسان با جمله «خلق» ، مسئله خویشاوندی را با حرف «فا» بر خلقت بشر عطف می کند و می فرماید:(فَجَعله نَسباً وصِهراً) هرگاه پیوند خویشاوندی در طرح خلقت منظور باشد، قهراً زندگی اجتماعی نیز در نظر گرفته شد؛ زیرا روابط سببی و نسبی مایه پیوند افراد و تشکل اجتماعات است و زندگی اجتماعی مفهومی جز این ندارد.

ج. (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعيشَتَهُمْ فِي الَحياهِ الدُّنيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوقَ بَعض دَرجات لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعضاً سُخرِيّاً وَ رَحمتُ ربِّكَ خيرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ) :«آیا آن ها رحمت پروردگار تو را قسمت می کنند، ما مایه های معیشت را میان آنان در زندگی دنیا تقسیم کرده ایم و برخی را بر برخی دیگر ــ از نظر امکانات و استعدادها ــ برتری بخشیده ایم تا برخی، برخی دیگر را به صورت متقابل!!! تسخیر کنند و در نتیجه همه مسخر همدیگر شوند و رحمت پروردگار تو از آن چه که آنها گرد می آورند بهتر است».(۱)

از آن جا که مفاد آیه برای گروهی پنهان مانده است و تصور شده که اسلام طرفدار تسخیر گروهی به وسیله گروهی و طایفه ای به وسیله طایفه ای است، لازم می دانیم پیش از این که ببینیم چه رابطه ای بین آیه وبحث ما هست، معنی واژه «تسخیر» روشن گردد:

جا دارد در آغاز، ابهامی را که در نظر برخی، در جمله های آیه موجود است، برطرف سازیم و برای روشن شدن مجموع مفاد آیه، جمله های حساس

۱- [۱] زخرف/۳۲.

آیه را، در سه بخش و به شکلی گویاتر باز کنیم:

۱. (نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فى الحَياه الدُّنيا) :«ما، مایه های زندگی را میان آنان تقسیم کردیم».(۱)

نخست این که مقصود از «معیشت تقسیم شده از جانب خدا» چیست؟گاهی تصور می شود که مقصود از آن مال و منال و دارایی دنیایی است خداوند آن را از روز نخست مقدر کرده است تا یکی کاخ نشین و دیگری کوخ نشین باشد؛ ولی چنین تفسیری، جز تفسیر به رأی چیزی نیست؛ زیرا آیه از خلقت و آفرینش انسان سخن می گوید. به این ترتیب «معیشت» معنایی جز مایه های زندگی از قبیل استعدادها، امکان ها، لیاقت ها و شایستگی ها که در سرشت انسان ها نهفته است، نمی تواند داشته باشد. و مفاد آیه این است که ما در روز آفرینش بشر، اختلاف در شایستگی ها را در نهاد او قرار دادیم و افراد را با استعدادهای گوناگون آفریده ایم تا از این طریق در افراد احساس نیاز به وجود آید و به خدمت متقابل کشیده شوند. اگر آفرینش انسان ها جز این بود، باید خلقت انسان به این دو صورت باشد:

یا تمام افراد از نظر استعداد و لیاقت یکسان و یکنواخت آفریده شده باشد. وهر فردی همان را دارا باشد که دیگری آن را دارا است، و همان را نداشته باشد که دیگری آن را ندارد ، یا به یکی همه چیز داده شود و به دیگری اصلاً چیزی داده نشود و در هر دو صورت پیوند و نیاز خدمت متقابل، در جامعه به وجود نمی آید. این جا است که در آیه دیگر می فرماید: (وَقَدْ خَلَقَكُمْ أطواراً):«شماها را جوراجور آفریده است».(۲)

۱- [۱] زخرف/۳۲.

۲- [۲] نوح/۱۴.

در حـدیثی امیر مؤمنان (علیه السـلام) می فرمایـد:«النّاسُ بخیر ما اختلَفُوا فإذا استَوُوا هَلَکَوا»؛ مردم تا شایسـتگی های گوناگون دارند در خیر و خوبی هستند؛ اگر مساوی و برابر شدند نابود می شوند».(۱)

تا این جا توانستیم مفاد این بخش از آیه را روشن سازیم. اکنون به توضیح بخش دوم از آیه می پردازیم:

۲. (وَ رفعنا بعضهم فوق بعض درجات):«برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم».(۲)

این بخش از آیه در صـدد بیـان نکته دیگری است و آن این که : وقـتی خـدا در بخش نخست در مـورد تقسیم مواهب سـخن گفت، در این بخش یـادآور می شـود که مـا مـواهب را به طور یکسـان به افراد نـدادیم. برخی را در بعضـی از برخورداری ها برتری دادیـم، به یکی تـوان صـنعتی بیش از دیگری دادیم؛ گرچه ممکن است آن کس که از نظر هـوش فنی در درجه پـایین قرار دارد در یک جهت ویا جهات دیگر بر آن فرد برتر، شایسـتگی دیگری داشته باشد.مثلاً هوش مدیریت او، بیش از آن فرد ماهر در صنعت باشد، به این ترتیب ،در افراد نیازمندی به هم در آفرینش و سرشت او گنجانده شده و زمینه پیوستگی به وجود آمده است.

۳. (لیتّخذ بعضهم بعضاً سخریّاً) : «برخی، برخی دیگر را مسخر خود سازند».(۳)

این بخش از آیه، بیـان گر علت برتری برخی بر برخی است به شـکلی که بیـان گردیـد. و آن این که هـدف از این نوع برتری (متقابل)، ایجاد تسخیر و

۱- [۱] بحارالأنوار، ج۷۷، ص ۳۸۳.
۲- [۲] زخرف/۳۲.
۳- [۳] زخرف/۳۲.

خدمت متقابل است، تا همه به طور طبیعی مسخر یکدیگر شوند و این نوع پیوستگی به وجود آید.

هرگز مقصود این نیست که برخی، برخی را به گماشتگی بگیرند، گروهی پیوسته حاکم، و گروهی پیوسته محکوم شوند و طبقه بندی ناعاقلانه _ این نوع از آن، در اسلام محکوم است _ به وجود آید. این گونه تفسیر، معلول نا آگاهی از نکته اساسی است که یادآور شدیم؛ زیرا این بخش از آیه گویای علت برتری های متقابل است . و بی شک مفاد آن هم، ایجاد تسخیر متقابل خواهد بود.

حال که از توضیح هر سه بخش از آیه بیرون آمدیم، آیه بر این که زندگی اجتماعی انسان، طرحی در خلقت او است و از روز نخست، آفرینش او بر این اساس بنا نهاده شده است، به روشنی دلالت دارد؛ زیرا آیه ، سخن از تقسیم مواهب و استعدادها به میان می آورد، و اضافه می کند که در نعمت ها و استعدادها برخی را بر برخی برتری دادیم. آن گاه هر دو را با مسئله «تسخیر» متقابل مدلل می سازدو می گوید:«تقسیم مواهب و ایجاد برتری ها از روز نخست برای ایجاد تسخیر متقابل است و تسخیر متقابل، جز زندگی اجتماعی، مفهومی ندارد».

از این جا معلوم می شود که زندگی اجتماعی، غایت خلقت و هدف آفرینش بوده است. و چنین چیزی جز این که طرحی در خلقت است، چیز دیگری نمی تواند باشد؛ در نتیجه عامل این زندگی نه اجبار و اضطرار خارجی است، نه سود جویی و راحت طلبی؛ بلکه یک عامل درونی است که از روز نخست در فطرت او وجود داشته است و پیوسته او را بر چنین زندگی اجتماعی دعوت می کند.

ص : ۳۸۵

اصل بیست و دوم : بعد جهانی و یا الهی جامعه

آیات موضوع

۱. (اَلَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیْبِ ...)(بقره/۳)

(... قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیاءَ اللّهِ مِنْ قَبلُ إنْ کُنْتُمْ مُؤْمنینَ)(بقره/۹۱)

(تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْخَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ ...)(بقره/۱۳۴)

۲. (... أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللّهِ...) (آل عمران/۱۱۳)

۳.(... أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها ...)(نساء/۹۷)

۴.(... مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ ...) (مائده/۶۶)

(... لا یَضُرُّکُم مَن ضَلَّ إذَا اهتَدَیْتُمْ ...)(مائده/۱۰۵)

۵.(... زَیّنّا لِکُلِّ أُمَّه عَمَلَهُمْ ...)(انعام/۱۰۸)

۶.(وَ لِکُلِّ أُمَّه أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجلُهُمْ لا یَستَأْخِرونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ)(اعراف/۳۴)

ص : ۳۸۶

(وَلَو أَنَّ أَهْلَ القُرى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِم بَرَكات مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) (اعراف/۹۶)

۷.(وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الّذينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً ...)(انفال/۲۵)

۸. (وَ لِكُلِّ أُمَّه رَسُولٌ فَإذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُمْ بالْقِسْطِ ...) (يونس/۴۷)

(...لِكُلِّ أُمَّه أَجَلٌ ...) (يونس/۴۹)

۹.(وَ إنْ مِنْ شَىء إلاّ يُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسبيحَهُمْ...) (اسراء/۴۴)

۱۰.(وَ هُوَ الّذى خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً)(فرقان/۵۴)

۱۱.(... وَ همَّتْ كُلُّ أُمَّه بِرَسُولِهِمْ لِيَأخُذُوهُ وَ جادَلُوا بالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ) (غافر/۵)

۱۲.(... كُلَّ أُمَّه تُدعى إلى كِتابِها ...)(جاثيه/۲۸)

۱۳. (... استَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إنَّهُ كانَ غَفّاراً * يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوال وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّات وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً)(نوح/۱۰_۱۲)

۱۴.(كُلُّ نَفْس بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)(مدثر/۳۸)

۱۵.(فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها ...) (شمس/۱۴)

ترجمه آیات

۱. «آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند» .

«بگو چرا پیامبران خدا را در گذشته می کشتید، اگر افراد با ایمان بودید».

«این حال امت پیشین است برای او است کارهایی که کرده و برای شما است کارهایی که کرده اید».

۲. «امت مصممی هستند که آیات خداوند را تلاوت می کنند».

۳. «مگر سرزمین خدا فراخ و وسیع نبود که به نقاط دیگری مهاجرت کنید».

۴.«گروهی از آن ها ملتی میانه رو هستند».

«گمراهی دیگران، به حال شما که خواهان هدایت هستید، ضرر و زیان نمی رساند».

۵. «عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم».

۶. «برای هر ملت اجل و دوره است، که نه لحظه ای عقب می افتند و نه لحظه ای پیشی می گیرند».

«هرگاه مردم دیاری ایمان بیاورند و تقوا پیشه خود سازند ما، درهای رحمت و برکت را از آسمان و زمین به روی آنان می گشاییم؛ ولی آنان به تکذیب (آیات الهی) برخاستند ما نیز آنان را به سزای کارهای خود مؤاخذه کردیم».

۷.«از عذاب وبلایی بترسید که تنها دامنگیر افراد ستمگر نمی شود بلکه کسانی را که دست ستمگر را باز گذارده اند، نیز شامل می شود».

۸.«برای هر امت رسولی است، وقتی که آن رسول آمد حکم به عدل شده و بر کسی ستم نمی شود».

«برای هر گروهی وقت ومدت خاصی است».

ص : ۳۸۸

۹. «همه بخش های جهان خدا را از هر نقصی پاک می داند؛ ولی شما از تسبیح آنها آگاه نیستید».

۱۰.«او کسی است که بشر را از آب آفرید، آن گاه در آفرینش او پیوندهای نسبی و سببی به وجود آورد».

۱۱.«هر ملتی می کوشیدتا پیامبر خود را بگیرند و در راه باطل خود با او جدال ورزند تا حق را پایمال سازند؛ ولی ما آنان را گرفتیم و چگونه بود کیفرهای ما».

۱۲.«هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می شود».

۱۳.«طلب آمرزش کنید او آمرزنده گناهان است.ابرهای باران خیز می فرستد. شماها را با مال و فرزندان یاری می کند.برای شما باغ هایی قرار می دهد.برای شما چشمه هایی پدید می آورد».

۱۴.«هر فرد در گرو اعمال خویش می باشد».

۱۵. «صالح را تکذیب کردند و شتر او را پی کردند».

تفسیر موضوعی آیات

در کتاب های مربوط به فلسفه تاریخ ، جامعه شناسی، غالباً در مورد «اصالت فرد» یا «اصالت اجتماع» سخن رانده می شود، وبرای جامعه دو بعد بیشتر تصورنمی شود:

۱. بعد فردی که معتقدین به اصالت فرد و رژیم های سرمایه داری از آن طرفداری می کنند.

۲. بعد اجتماعی که «سوسیالیزم» از آن جانب داری می نماید و ما نظر اسلام را در زمینه اصالت فرد یا جامعه، پس از این بحث، یادآور خواهیم شد. اکنون شما را در جریان اصل تازه ای که قرآن از روی آن پرده برداشته است قرار

می دهیم و آن این که:

قرآن می گویـد: جامعه علاوه بر این دو بعـد، بعد سومی دارد که ما نام آن را بعد جهانی، یا بعد الهی می نامیم. و خلاصه آن این است که جهان هستی، نسبت به کردار انسان بی تفاوت نیست و کردار و رفتار او از جانب جهان، واکنش مناسب با ماهیت عمل او دارد. کردار نیک واکنش نیک، و کردار بد واکنش بد. توضیح این که: تمام مکتب ها، جهان را ــ جز انسان و دیگر جانداران ــ جامد و فاقد شعور می انگارند و معتقدند که جهان نسبت به اعمال نیک و بد بی تفاوت است و بشر چه نیکی بکند و چه بدی، زمین و آسمان در برابر اعمال خوب و بد او واکنشی نشان نمی دهند. برای جهان ظلم و ستم جباران و بیدادگری زمامداران خودسر، با عدالت صالحان و پاکان یکسان است.

در حالی که قرآن برای گیتی شعور و درک ویژه ای قائل است و جهان را در برابر اعمال افراد بی تفاوت نمی داند. ومعتقد است که این بعد از جامعه، با محاسبات عادی قابل درک نیست، فقط می توان با دیده دل آن را درک کرد. چنان که می فرماید:(...وَ إِنْ مِنْ شَیء إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسبیحَهُمْ ...) : «همه بخش های جهان، خدا را از هر نقصی پاک می داند؛ ولی شما از تسبیح آنها آگاه نیستید».(۱)و این که این نوع درک و شعور چگونه است که بر جهان حاکم است و چه خویشاوندی میان رفتار خوب و بد انسان و واکنش خوب وبد جهان وجود دارد، بر انسان خاکی کاملاً پوشیده است؟و باید به حکم آیه (الّذینَ یؤمِنُونَ بِالغَیْبِ ...)(۲) «آن کسانی که به جهان غیب

۱- [۱] اسراء/۴۴.

۲- [۲] بقره/۳.

ایمان آرند» به آن ایمان آورد، هر چند حقیقت آن برای ما روشن نباشد.

آیاتی که بر این رابطه گواهی می دهند بیش از آن است که در این اندک، جا داده شوند. وما تنها برخی را یاد می کنیم:

۱. (وَلَو أَنَّ أَهْلَ القُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکات مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ): «هرگاه مردم دیاری ایمان بیاورند و تقوا پیشه خود سازند ما، درهای رحمت و برکت را از آسمان و زمین به روی آنان می گشاییم؛ ولی آنان به تکذیب (آیات الهی) برخاستند ما نیز آنان را به سزای کارهای خود مؤاخذه کردیم».(۱)

یعنی بین اعمال نیک و بد ما، در باز و بسته شدن درهای رحمت آسمان و زمین تأثیر مستقیم دارد؛ زیرا تمام پوشیده های جهان بر بشر کشف نشده است تا علیت و تأثیر این نوع اعمال را منکر گردد.

اعتقاد به یک چنین کنش و واکنشی چونان اعتقاد به معجزه و کرامت اولیا است. معجزه وکرامت، پدیده بدون علت نیست؛ بلکه علتی دارد که ما از آن آگاه نیستیم و باید حساب یافته ها را از نایافته ها جدا کنیم. اگر از درستکاری، کار فوق العاده ای دیدیم که با موازین عادی تطبیق نمی کند، نباید به انکار آن برخیزیم و بگوییم چنین کاری امکان پذیر نیست؛ که باید در صورت ثبوت آن را با علل ناشناخته توجیه کنیم.

پیامبر گران قدری مانند نوح ــ که نخستین پیامبر صاحب شریعت است ــ استغفار را علت ریزش باران، فزونی مال و فرزند، باروری درختان، و جریان چشمه ها می داند. حالا چگونه پوزش خواهی، این آثار را به دنبال می آورد و

۱- [۱] اعراف/۹۶.

چه رابطه ای میان طلب آمرزش و ندامت از گناه و آثار طبیعی وجود دارد، برای ما پوشیده است و گستره علم بر بسیاری از زوایای آن دست نیافته است. اینک آیاتی در این مورد:

۲. (... استَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً):«طلب آمرزش کنید او آمرزنده گناهان است».(۱)

(یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً) «ابرهای باران خیز می فرستد».(۲)

(وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوال وَ بَنِینَ) :«شماها را با مال و فرزندان یاری می کند».(۳)

(وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّات) :«برای شما باغ هایی قرار می دهد».(۴)

(وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً) :«برای شما چشمه هایی پدید می آورد».(۵)

آیات در این زمینه بیش از آن است که بتوان در این فشرده گنجاند. ما به همین کم، بسنده می کنیم و اعتقاد به این بعد از جامعه تأثیر شگرفی در اصلاح آن دارد. آیا مکتبی که می گوید: صفحه نیلگون جهان در برابر اعمال خرد و درشت انسان عکس العمل مناسب آن نشان می دهد و هرگز کار انسان هرچه هم ریز و کوچک باشد، در این جهان خالی از اثر نیست، این، بیدارگر است؟! یا مکتبی که می گوید جهان کور و کر است، گوش شنوا و دیده بینا ندارد و در برابر رفتار بشر کاملاً بی تفاوت است و نزد او جبار و ستمگر، عادل و دادگر یکسان است، حالاـ قضاوت کنید: کدام یک از این دو مکتبمی تواند جامعه را به اصلاح و پاکی بکشد و تقوا و پاکی را به میدان بیاورد.

بنابراین، گفت: گروهی باید حکومت کنند که از این روابط آگاه باشند تا

۱- [۱] نوح/۱۰_۱۲.

۲- [۲] نوح/۱۰_۱۲.

۳- [۳] نوح/۱۰_۱۲.

۴- [۴] نوح/۱۰_۱۲.

۵- [۵] نوح/۱۰_۱۲.

در وضع قوانین، یا به تعبیر صحیح تر: در برنامه ریزی برای حکومت، این بعد از جامعه غفلت نورزند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إذا كَثُر الزنى، كَثُرَتِ الفُجْأةُ»؛ اگر در جامعه ای ناپاکی زیاد شد، بیماری سکته در آن شیوع پیدا می کند».(۱)رابطه میان عمل زنا و بیماری سکته بر بشر امروز مکشوف نیست، این وحی است که از چنین حقیقتی پرده بر می دارد و عاملی را برای شیوع این بیماری معرفی می کند که هنوز علم بر آن دست نیافته است و چقدر عوامل نادیده وجود دارد که بر بشر نادان پر مدعای امروز پوشیده است. این حدیث و نمونه های دیگر آن می رساند که جامعه از یک پیوند ارگانیکی(همگانی و اجتماعی)(۲) برخوردار است که عمل گروهی روی گروه دیگر، هرچند از آن عمل بیزار باشند، اثر می گذارد.

اکنون که سخن به این جا انجامید و از بعد جهانی و یا الهی جامعه آگاه شدیم، شایسته است بگوییم جامعه دو بعد دیگر به نام های بعد فردی و بعد اجتماعی دارد و این دو بعد در صورتی روشن می گردد که نظریه های مختلفی را که در این زمینه وارد شده است مورد بررسی قرار دهیم.

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۷۷/۳۷۲، و ج۹۱/۳۲۸.
۲- [۲] پیوند ارگانیکی در برابر پیوند مکانیکی است در ارتباط نخست، جامعه دارای روح واحدی است که بر آن حکومت می کند؛ در حالی که در ارتباط مکانیکی جامعه فاقد چنین پیوندی بوده و فقط ارتباط ماشینی دارد و تفصیل این دو نوع پیوند را در بحث های آینده می خوانید.

اصل بیست و سوم : اصالت فرد یا جامعه و یا ...

آیات موضوع

۱. (کُلُّ نَفْس بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ)(مدثر/۳۸).

۲. (تِلْکَأُمّهٌ قَدْخَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ)(بقره/۱۳۴).

ترجمه آیات

۱. «هر فرد در گرو اعمال خویش می باشد».

۲. «این حال امت پیشین است برای او است کارهایی که انجام داده و برای شماست کارهایی که انجام داده اید و مسئول اعمال پیشینیان نیستید».

زندگی اجتماعی و گروهی انسان سبب می شود که وضع زندگی هر فردی تا اندازه ای به جامعه ای که در آن زندگی می کند، بستگی داشته باشد. حال این بستگی به چه شکلی و تا چه اندازه است، دیدگاه های مختلفی بیان شده است. اینک ما نگاهی گذرا و فشرده به آن ها می افکنیم:

الف. اصالت فرد

مقصود از اصالت فرد این است که زندگی گروهی، به استقلال فرد، در شکل دادن به زندگی او لطمه ای نمی زند. و جامعه چیزی جز مجموع افراد چیزی نیست و عامل اساسی برای زندگی گروهی جز تأمین خواسته های فردی و رسیدن به خواسته های شخصی ــ آن هم در پرتو زندگی اجتماعی ــ چیزی نیست.

ص : ۳۹۴

اگر انسانی به یک رشته قوانین و مقرراتی به نام نظامات اجتماعی تن می دهد به خاطر رسیدن به مصالحی است که می خواهد بر آن ها دست یابد.

بنابراین نظریه، فساد جامعه همان فساد افراد است و اصلاح آن از طریق اصلاح فرد امکان پذیر می شود.

ب. اصالت جامعه

مقصود آن، زندگی فرد، تابع محیط اجتماعی است؛ زیرا اگر کسی در زندگی از جهاتی تابع محیط طبیعی خود باشد قطعاً از جهاتی دیگر در چنگال اوضاع اجتماعی یا طبقاتی خود خواهد بود.

و به عبارت روشن تر: چیزی که در خارج عینیت و واقعیت دارد، جامعه و انسان اجتماعی است نه فرد مستقل از دیگران. و آن چه برای ما دیده می شود همان انسان هایی است که با هم آمد و شد دارند و گروهی زندگی می کنند.

و نیز : همان طور که در نظام آفرینش، هر پدیده طبیعی، جزئی از کل است و از خود استقلالی ندارد؛ مثلاً ـ زمین جزئی از منظومه شمسی، و پدیده های زمینی جزئی از کل و تابع نظام عمومی می باشند، همچنین هر فرد از انسان ها جزئی از جامعه و تابع آن است و اگر فرد، اراده ، غنا، خواست و بینش دارد، همگی بازتاب عوامل اجتماعی اوست.

فرد در دل یک جامعه به سان سلولی در بدن انسان است. سلول برای خود باروری دارد، ولی در تمام شئون از صحت و بیماری و اعتدال و انحراف، تابع بدن است که جزئی از آن می باشد، همچنین است فرد در دل جامعه. و او به آن سو کشیده می شود که جامعه به آن سو پیش می رود.

در این جا نظریه سومی را می توان پرداخت که حد وسط بین این دو نظریه تند و حاد می باشد و روح تعالیم اسلامی آن را تأیید می کند و آن نظریه را

باید «اصالت آمیخته فرد و جامعه» نامید، و این نظریه با توجه به دو مطلب که به روشنی ثابت می شود، است:

الف. بـا توجه به این که زنـدگی اجتماعی طرحی است در آفرینش انسان، قطعاً نظریه نخست که فرد را محور قرار می دهـد و زنـدگی اجتماعی را از آن نظر برای فرد مطلوب می اندیشـد که خواسـته های فرد را بر آورده می کند، دور از حقیقت خواهد بود.

از آن جا که انسان یک پدیـده گزیننده و هدف دار است، و آفرینش او با آزادی و اختیار همراه گشـته است، هرگز نمی توان او را خواسـتار وابسـتگی به محیط طبیعی و شـرایط اجتماعی دانست و گفت که: او در چنگال عوامل اجتماعی اسـیر است و به آن سو می رود که جـامعه به آن سو روان است؛ زیرا تـأثیر عوامـل اجتماعی بالاتر از تأثیر محیط طبیعی نیست. جایی که انسان در سـایه خواست و تلاـش، بر شـرایط محیطی پیروز می گردد، و طبیعت را مهار می کنـد، وبه آن فرمان می دهـد، و آن را در جهت نیازهـا و خواسته هـای خویش، رهبری می کنـد؛ قطعـاً می توانـد بر محیـط زنـدگی خود پیروز گردد و آن را دگرگون سـازد. و از طریق شـناخت قوانین حـاکم بر جامعه، مسـیر آن را در جهت اهـداف خود، رهبری نمایـد. و دست کم به برخی از خواسته های خود، جامه عمل بپوشاند.

جـامعه در حـالی که برای خود قوانین و رونـدی دارد؛ ولی یـک قسـمت از آن هـا مربوط به پـایه آگهی افراد کوشـا و سـخت کوش است که می توانند در پرتو آگاهی از قوانین حاکم بر جامعه، مسیر آن را دگرگون سازند.

بنابر این،هر دو نظریه در حـد افراط و تفریط انـد وبایـد به «اصالت آمیخته فردو اجتماع» معتقـد گردید و از تعالیم اسـلامی نیز، همین نظریه سوم به

روشنی استفاده می شود.

اسلام از یک سو به خودسازی و عبادت های فردی و نیایش های شخصی دعوت می کند و پیوسته بر حالت انتخاب گری انسان تکیه می کند و می فرماید:(... لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ ...) : «گمراهی دیگران، به حال شما که خواهان هدایت هستید، ضرر و زیان نمی رساند».(۱)وهرگز نباید به بهانه این که، وضع فرد تابع وضع عمومی جامعه است، از وارستگی (در موقع آلودگی محیط) غفلت ورزید.

در روز رستاخیز، به گروه های تحت سلطه که طبعاً تحت تأثیر عوامل سلطه گر قرار می گیرند و به انحرافاتی کشیده می شوند، خطاب می شود: کجا بودید که تا این حد آلوده شدید؟ آنان می گویند: ما جزو مستضعفان و زیردستان بودیم. آن گاه خطاب می رسد:

(... أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها ...) : «مگر سرزمین خدا فراخ و وسیع نبود که به نقاط دیگری مهاجرت کنید».(۲)

این آیه و نظایر آن، به سرنوشت ساز بودن خود بشر و به آزادی وانتخاب گری او تصریح می کند؛ از این جهت نمی توان شخصیت فردی را، در جامعه به تمام معنی، هضم و نابود شده، اندیشید.

از طرف دیگر، اسلام عوامل اجتماعی را در زندگی فرد مؤثر دانسته و به پاکسازی محیط از طریق «امر به معروف و نهی از منکر» دعوت کرده و هشدار می دهد ومی فرماید: (وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خاصَّهً ...) :

۱- [۱] مائده/۱۰۵.

۲- [۲] نساء/۹۷.

«از عذاب وبلایی بترسید که تنها دامنگیر افراد ستمگر نمی شود بلکه کسانی را که دست ستمگر را باز گذارده اند، نیز شامل می شود».(۱)امام باقر (علیه السلام) در این مورد گفتاری دارد که متن و ترجمه آن را از نظر شریف خوانندگان گرامی می گذرانیم:

«فانکرُوا بقلُوبِکُمْ و الفُظُوا بألسِنَتِکُمْ و صکّوا بها جباهَهُمْ ولا تَخافوا فی اللّه لومةَ لائِم... فَجاهِدُوهُمْ بأبدانِکُمْ و ابْغِضُوهُمْ بقُلُوبِکُمْ غَیْرَ طالبین سُلْطاناً ولا باغین مالاً»؛ کردار گناه کاران را قلباً بد بشمارید و با زبان تذکر دهید؛ بر پیشانی آنان بزنید ؛ در راه خدا، از سرزنش کنندگان مترسید؛ با بدن های خود در راه خدا جهاد کنید. و گناه کاران را از صمیم قلب پست بدانید و در این راه به دنبال کسب قدرت و مال نباشید».(۲)

اگر اراده فرد، اسیر اراده جامعه است، دیگر دعوت به کوشش ها و اصلاح طلبی ها بی معنی خواهد بود.

در جامعه شناسی اسلامی، باید جامعه را «جامعه انتخابگر» که اراده انسان ها در شکل دادن به خصوصیت آن کاملاً مؤثر است، نامید. و در عین این که شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی در شکل گیری آن، کاملاً تأثیر دارد، آگاهی، کوشش و تلاش افراد نیز در انتخاب راه و هدف مؤثر می باشد و تمام پیامبران با توجه به صفت انتخاب گری انسان می گفتند:(کُلُّ نَفْس بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ): «هر فرد در گرو اعمال خویش می باشد».(۳)

۱- [۱] انفال/۲۵.

۲- [۲] به کافی، ج۵، ص ۵۶ مراجعه شود.

۳- [۳] مدثر/۳۸.

به خاطر آزادی فرد در انتخاب راه خود، جامعه ها نیز از نظر قرآن کاملاً آزاد و مختار هستند و مسئول کارهای خود می باشند.چنان که می فرماید: (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ ...): «این حال امت پیشین است برای او است کارهایی که کرده و برای شما است کارهایی که کرده اید».(۱)

ص : ۳۹۹

۱- [۱] بقره / ۱۳۴.

اصل بیست و چهارم : ترکیب جامعه

اشاره

آیه موضوع

۱. (وَ هُوَ الّذی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً ...)(فرقان/۵۴)

ترجمه آیه

«او کسی است که بشر را از آب آفرید، آن گاه در آفرینش او پیوندهای نسبی و سببی به وجود آورد».

در گفتوگوهای گذشته به این نقطه رسیدیم که از نظر اسلام فرد وجامعه نوعی ریشه دارند واسلام نه پشتیبان اصالت فرد محض می باشد ــ به گونه ای که برای جامعه نه وجود حقیقی و نه قانون و نه سنت و نه شناخت قائل شود و سرنوشت هر فردی را صد در صد جدا از سرنوشت افراد دیگر بداند ــ و نه پشتیبان اصالت جامعه محض است؛ به گونه ای که هرچه باشد فقط روح جمعی و شعور و اراده جمعی وجود داشته باشد و شعور و وجدان فردی مظهری از نمونه وجدان جمعی به شمار آید و فرد در این میان، مسلوب الاراده و فاقد حریت و آزادی و حالت انتخاب گری باشد.

بلکه اسلام دیدگاهی میان این دو نظریه دارد و برای جامعه وجودی واقعی، سرنوشت و شناختی و برای فرد، اختیار و آزادی نیز قائل شده است. اکنون باید دید نحوه تبلور جامعه و وجود آن چگونه است؟

پیشتر به توضیح چند ترکیب می پردازیم:

۱. ترکیب حقیقی شیمیایی

مقصود از ترکیب حقیقی این است که اجزای یک مرکب در یکدیگر اثر گذارد و پدیده ای تازه با ماهیتی نو پدید آید و اجزا بر اثر ترکیب و ادغام در یکدیگر، شخصیت و آثار خود را از دست دهد و همگی از ذات و اثر، در وجود مرکب حل شوند. در ترکیب های شیمیایی؛ مثلاً از ترکیب دو عنصر «کلر» و «سدیم» ساخته تازه ای با ماهیت نوی پا به عرصه می گذارد و هر دو عنصر با ذات و اثر خود، در وجود مرکب حل می گردند. نه کلری به چشم می خورد و نه اثر ویژه آن.

۲. ترکیب حقیقی صناعی

در ترکیب صناعی، که خود یکی از اقسام ترکیب حقیقی است اجزای یک دستگاه ماشین به هم مرتبط می باشد و خرابی در نقطه ای مایه خرابی در نقطه دیگری می گردد؛ ولی با این تفاوت که در مرکب طبیعی، هم اجزا شخصیت خود را از دست می دهد و بالطبع آثار هر جزئی، استقلال خود را نیز از دست می دهد و ذات جز، با اثر خود، در کل هضم می گردد؛ در حالی که در ترکیب صناعی، شخصیت هر جزئی در یک واحد صناعی در جای خود محفوظ است، تنها هر جز استقلال خود را از دست می دهد؛ بنابر این، اثری که بر واحد صناعی بار می شود، جمع بندی مجموع آثار جزءجزء آن نیست.

۳. ترکیب اعتباری

مقصود یک نوع وحدت ذهنی است که روی ملاحظاتی، ذهن یک رشته

ص : ۴۰۱

امور مستقل را یک شیء حساب می کند؛ مثلاً- در یک مهمانی که چند نفر دور یک میز می نشینند، همگی یک مهمانی حساب می شود و در راه پیمایی که هزاران نفر در کنار هم برای آرمان واحدی، در خیابان ها راه می روند یک جمعیت محسوب می گردند و به افراد که هر کدام موجود مستقل است به صورت جزء از کل نگریسته می شود. اکنون باید دید که ترکیب جامعه از کدام یک از این ترکیب ها است.

گاهی تصور می شود که، ترکیب جامعه نوعی ترکیب اعتباری است، افراد جامعه، به سان سربازان یک گردان هستند که با نام یک «گردان» دارای وحدت ویگانگی می باشند یا چون اجتماع افرادی است که می خواهند به سخنرانی گوینده ای گوش فرا دهند، آن گاه پراکنده شوند؛ ولی چنین اجتماعاتی هرگز وحدت آفرین حقیقی، یا مایه ترکیب حقیقی و صناعی نمی باشند؛ بلکه ترکیب آن ذهنی و فکری است.

گاهی گمان می شود که ترکیب جامعه، یک سازه ساختگی است؛ زیرا ترکیب مکانیکی و یا مرکب صناعی، خود نوعی مرکب حقیقی است؛ هرچند مرکب طبیعی نیست. مرکب صناعی مانند یک ماشین است که تمام اجزای آن به هم ارتباط دارند. و آن تفاوتی که با مرکب طبیعی دارد این است که در مرکب طبیعی اجزا، هویت خود را از دست می دهند و در کل هضم می شوند؛ امّا در مرکب صناعی اجزا هویت خود را از دست نداده فقط استقلال خود و سپس استقلال اثر خود را از دست می دهند و اجزا به گونه خاصی با یکدیگر مربوط می شوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می کند؛ در نتیجه اثری بروز می کند که عین مجموع اثر اجزا در حال استقلال نیست، و دگرگونی در گوشه ای، مایه بروز دگرگونی در قسمت های دیگر می شود؛ مانند ترازو که

سنگینی یک کفه، مایه دگرگونی در کفه دیگر است.

عین این تصور در ترکیب جامعه انجام گرفته است؛ زیرا: «جامعه از نهادها و سازه های اصلی و فرعی تشکیل شده است.این نهادها و افراد به یکدیگر پیوسته و وابسته هستند. تغییر در هر نهادی _ اعم از نهاد فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و تربیتی _ موجب تغییر در نهادهای دیگر می شود، و زندگی اجتماعی به صورت اثر قائم به کل ماشین اجتماع پدید می آید؛ امّا بدون این که افراد در کل جامعه هویت خود را از دست بدهند».(۱)

ترکیب افراد یک جامعه مانند ترکیب افراد نمایشنامه است که گروهی به عنوان بازیگر و گروهی به صورت تماشاگر دور هم گرد می آیند و ترکیب مجموع نفرات در تماشاخانه _ از بازیگر گرفته تا تماشاگر _ یک ترکیب سازه ای است.

برداشت قرآن از وحدت جامعه

برداشت قرآن از وحدت جامعه به گونه دیگری است که می توان گفت، ترکیب آن از قبیل ترکیب حقیقی است نه ترکیب اعتباری و نه ترکیب صناعی ونه ترکیب شیمیایی؛ بلکه ترکیبی است که در نوع خود همانندی ندارد. و عناصر ترکیب شونده، تن افراد نیست، بلکه اندیشه ها، عاطفه ها، خواسته ها و اراده ها و سرانجام ترکیب فرهنگی _ اقتصادی، سیاسی، مذهبی و تربیتی است _ و این گونه ترکیب در مرکبات، مشابه ندارد؛ زیرا: وقتی افراد با سرمایه های فطری و اکتسابی وارد زندگی اجتماعی می شوند، هرکدام در

۱- [۱] جامعه و تاریخ، ص ۱۷_۱۸.

جهات روحی همدیگر تأثیر کرده و جامعه مجموعاً روح واحدی پیدا می کند به طوری که پس از کسر و انکسار و فعل و انفعال روحیه افراد در یکدیگر، جامعه روح تازه ای، پدیده نوی و فرهنگ خاصی پیدا می کند که قبلاً چنین فرهنگی در آن وجود نداشته است واین فرهنگ تازه، مجموع جمع بندی روحیات هر یک از افراد نیست و ما یک چنین پدیده ای را ترکیب حقیقی یا ارگانیکی(نهادی) می نامیم. این است که مجموع عناصر ترکیب شونده، از خواست ها و اراده ها و... از یک وحدت حقیقی برخوردار است؛ مانند سلول های بدن انسان. هر سلولی از سلول های بدن انسان برای خود وجودو شخصیتی دارد و هر یک واحد حیات مستقل به شمار می آید؛ ولی بر مجموع، روح واحدی حکومت می کند و همه سلول ها، انسان واحدی را تشکیل می دهند. این گونه ترکیب ها را ترکیب ارگانیکی می گویند.

ولی با این اعتراف به وحدت و یگانگی، ترکیب جامعه شبیه هیچ کدام از ترکیب ها نیست؛ زیرا از این نظر که جامعه روح واحدی پیدا می کند، ترکیب جامعه ترکیب حقیقی است؛ ولی چون شخصیت و هویت فرد نسبتاً محفوظ است و در جامعه حل نمی گردد؛ ازاین رو نمی توان آن را ترکیب شیمیایی ویا طبیعی نامید و از آن جا که اثر فرد به حکم انتخاب گری او صد درصد و ابسته به کل نیست و فرد می تواند استقلال اثر وجودی خود را تا حدودی حفظ کند. پس، ترکیب آن، ترکیب صناعی نیست.

و به عبارت دیگر: برداشت قرآن به گونه ای است که از یک جهت اصاله الفردی است و از جهت دیگر اصاله الاجتماعی است؛ زیرا از آن نظر که اجزای جامعه (افراد آن) در خود جامعه، یا اثر هر جزئی در اثر کل جامعه، حل و هضم نمی شوند و برای جامعه، وجودی که اجزای آن؛ هویت خود را از

دست دهند، قائل نیست، اصاله الفردی است . و این ترکیب، ترکیبی طبیعی، شیمیایی یا صناعی نیست؛ ولی از آن نظر که افراد از نظر مسائل روحی، فکری، عاطفی و فرهنگی گونه ای وحدت و هویت جدیدی پیدا می کنند، از این نظر اصاله الاجتماعی بوده و ترکیب مسائل روحی، ترکیب حقیقی خواهد بود و در اثر تأثیر و تأثر اجزا، واقعیت جدید و زنده ای پدید می آید، جامعه روح جدید، شعور و وجدان و اراده وخواست جدید می یابد.و علاوه بر شعور فردی و اندیشه شخصی، شعور و وجدان اجتماعی نیز پیدا می کند.

جامعه انسانی به حکم آیه (... لِکُلّ أُمّه أَجَلٌ ...) :«برای هر گروهی وقت ومدت خاصی است»(۱) یک ترکیب به هم پیوسته دارد؛ یعنی در حالی که افراد جامعه استقلال دارند به گونه ای که می توانند ضد یک دیگر بشورند؛ ولی روح یگانه ای بر جامعه چیره است که افراد جامعه را به خدمت می گیرد و هر یک حکم سلولی را دارند تا جامعه، موجود زنده ای شود و برای خود مرگ و زندگی، آغاز و انجامی بیابد و این ویژگی او مخصوص خود آن است و با دیگر سازه ها شباهتی ندارد و در این اصالت و وحدت کوچک ترین شائبه مجازگویی سعدی که می گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند،... نیست.

نظریه قرآن در باره اصالت جامعه، شبیه نظریه جامعه شناسانی مانند «دورکیم» است که می گوید: جامعه از خود تشخص و حیات و اصالت دارد با این تفاوت که آنان در اصالت جامعه تا حدّی پیش می روند که فرد را اعتباری می دانند که نباید مورد توجه واقع شود؛ بلکه باید به دور ریخته شود؛ ولی قرآن

۱- [۱] یونس/۴۹.

در عین اعتقاد به اصالت جامعه، برای فرد نیز واقعیت و اصالت و استقلال و اختیار قائل است و به همین خاطر گفته شد که ترکیب آن حقیقی است، نه طبیعی و نه صناعی.

هرگاه جامعه اصالت داشته باشد، بی گمان حیات جامعه و روح و شخصیت و وحدت آن محفوظ می باشد به سان سلول های بدن انسان که به طور مرتب می میرند و از بین می روند امّا اندام و شخصیت فرد باقی است.

خلاصه همبستگی اجزای یک جامعه چون همبستگی بازیگران و تماشاچیان مسابقات بین المللی نیست که چند صباحی دور هم گرد می آیند و پس از یک رشته بازی ها و نمایش ها، متفرق می شوند یا به شکل مسافران یک کاروان نیست که برای رفع خستگی در نقطه ای پیاده می شوند و هر کدام به گوشه ای می روند و ناگهان در جاده، تصادف وحشتناکی رخ می دهد و فوراً همگی در آن گرد می آیند؛ بلکه همبستگی بالاتری دارد که روح واحدی بر آن حکمفرما است.

قرآن برای جامعه تا جایی «واقعیت» قائل است که آن را مسئول کارهای خویش می داند چنان که می فرماید:(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَ لا تُسأَلُونَ عمّا كانُوا يَعْمَلُونَ) (۱) :«این امت و جامعه ای است که گذشت، آنان مسئول اعمال خویش و شما نیز مسئول اعمال خود و هرگز مسئول اعمال گذشتگان نیستید».(۲)

استاد عالیقدر علّامه طباطبائی در این مورد بیانی دارد که از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

«اسلام در تربیت افراد انسان، رابطه بین فرد واجتماع را در نظر گرفته،

۱- [۱] بقره / ۱۳۴.

۲- [۲] این مضمون در سوره بقره آیه ۱۴۱ نیز آمده است.

چاره ای هم جز این نبوده است، آنجا که قرآن می فرماید:(وَ هُوَ الّذی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً ...) : «او کسی است که بشر را از آب آفرید، آن گاه در آفرینش او پیوندهای نسبی و سببی به وجود آورد».(۱)

این خویشاوندی حقیقی بین فرد و اجتماع سبب می شود که، خواص و آثار فرد در اجتماع نیز پدید آید و به همان نسبت که افراد، از نیروها و خواص و آثار وجودی خویش، جامعه را بهره مند می سازند، خواص و آثار وجودی یک موجودیت اجتماعی نیز پیدا می کنند. و لذا می بینیم که قرآن برای «ملت» وجود، اجل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت قائل است آنجا که می گوید:(وَ لِکُلّ أُمّه أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ) (۲): «برای هر ملت اجل و دوره است، که نه لحظه ای عقب می افتند و نه لحظه ای پیشی می گیرند».

همچنین :(... کُلَّ أُمّه تُدْعی إلی کِتابِها ...): «هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می شود».(۳)

و نیز :(... زَیّنّا لِکُلّ أُمَّه عَمَلَهُمْ ...) : «عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم».(۴)

یا : (... مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ ...) : «گروهی از آن ها ملتی میانه رو هستند».(۵)

ونیز: (... أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللّهِ ...) : «امت مصممی هستند که

۱- [۱] فرقان/۵۴.

۲- [۲] اعراف /۳۴.

۳- [۳] جاثیه/۲۸.

۴- [۴] انعام/۱۰۸.

۵- [۵] مائده/۶۶.

آیات خداوند را تلاوت می کنند».(۱)

ومی فرمایـد: (... وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّه برسُولِهِمْ لِیَأخُذُوهُ وَ جادَلوا بالباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الحَقَّ فَأخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ) :«هر ملتی می کوشیدتا پیـامبر خود را بگیرنـد و در راه باطـل خود بـا او جـدال ورزنـد تا حق را پایمان سازنـد؛ ولی ما آنان را گرفتیم و چگونه بود کیفرهای ما».(۲)

این آیه از یـک هم اندیشـی برای مبـارزه بـا حق، گزارش می کنـد، و نـتیجه آن عـذاب همگـانی است، چنـان که می فرمایـد: (فَأَخذتهم فکیف کان عقاب): «ما همگان را گرفتیم».(۳)

و در جای دیگر : (وَ لِکُلِّ أُمَّه رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بالقِسطِ ...):«برای هر امت رسولی است، وقتی که آن رسول آمد حکم به عدل شده و بر کسی ستم نمی شود».(۴)

و برای همین است که می بینیم ، همان اندازه که قرآن به داسـتان های اشـخاص اهمیت داده، بیش از آن به پیشـینه ملت ها بها داده است و این هنگامی بود که بشـر، پیشـینه ای جز ذکر حالات اشخاصـی از قبیل پادشاهان و بزرگان، نداشـته و نگارندگان آن تا زمان نزول قرآن هیـچ توجهی به گذشـته ملت ها و اجتماع ها نداشـته انـد. و پس از نزول قرآن بود که، احیاناً بعضـی از پیشینه نگاران چون مسعودی و ابن خلدون، کم و بیش توجهی به گذشته ملت ها نموده و به ذکر رخدادهای آنان پرداخته اند. این ماجرا همچنان ادامه داشت تا این که در همین اواخر، به طور کلی، تحولی در تاریـخ به وجود آمـد. و پیشـینه اشـخاص، به پیشینه ملت ها تبدیل گشت.

۱- [۱] آل عمران/۱۱۳.

۲- [۲] غافر/۵.

۳- [۳] غافر/۵.

۴- [۴] یونس/۴۷.

خلاـصه، همـان طور که اشاره کردیم، این رابطه حقیقی که بین فرد و اجتماع موجود است، موجب یک سلسـله آثار و خواص اجتمـاعی می گردد که از هر جهت بـا قوا و خواص فرد، برابری داشـته، و در صورت تعـارض بر آن غالب شـده مقهورش می سازد.(۱)

در قرآن، گاهی، کار یک نفر به جمع نسـبت داده می شود؛ مثلاً ناقه صالح را که یک نفر از قوم ثمود پی کرد، قرآن آن را به همه نسبت می دهد : (فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها ...) :«صالح را تکذیب کردند و شتر او را پی کردند».(۲)

گاهی هم قرآن کردار یک نسل را به نسل های بعدی سـرایت می دهد، و به پیامبر دستور می دهد به یهودیان«یثرب» و اطراف آن خطاب کند که:

(... قُـلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیـاءَ اللّهِ مِنْ قَبـلُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمنینَ) : «بگو چرا پیـامبران خـدا را در گذشـته می کشتیـد، اگر افراد بـا ایمـان بودید».(۳)

علت این تلقی قرآن این است که، وقـتی جـامعه دارای یـک هم اندیشـی و درخـواست خاصـی شـد، کـار او گویـای خواسـت همگـانی پنداشـته می شود و کار او یا یک نسل، نشانه اراده جامعه و تمام نسل ها است. بنابراین مسـئول آن، یک فرد ویا یک نسل نیست؛ بلکه مجموع جامعه و نسل ها است که روح واحدی بر آن ها حکومت می کند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) از قوم ثمود می فرماید:

«أیّها النّاسُ إنّمایجمَعُ الناسَ الرضاءُ و الغضبُ و إنّما عَقَرَ ناقَهَ ثمودَ،

۱- [۱] المیزان، ج۴، ص ۱۰۲.

۲- [۲] شمس/۱۴.

۳- [۳] بقره/۹۱.

رجلٌ واحد فعمَّهم اللّه بالعذاب لما عَمُّوه بالرضاء فقال: (فعقروها فأصبحوا نادمين) »: ای مردم! چیزی که مردم را دور خود گرد می آورد و به آن ها هم سویی می بخشد، خشنودی و خشم به یک عمل و کار است (اگر فردی عملی را انجام داد و دیگران از کار او خشنود شدند، همگی سرنوشت واحدی پیدا می کنند) ناقه قوم ثمود را یک نفر پی کرد و عذاب الهی همه را فرا گرفت؛ زیرا عموم مردم به آن کار خشنود بودند؛ ازاین رو خداوند می فرماید: پی کردند، آن گاه پشیمان شدند».(۱)

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶.

اصل بیست وپنجم : قانون مندی جامعه وتاریخ

آیات موضوع

۱. (تِلْکَ أُمَّهٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ وَ لا تُسأَلُونَ عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ)(بقره/۱۳۴)

۲. (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ سُنَنٌ فَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ المُکَذِّبینَ) (آل عمران/۱۳۷)

۳. (قُلْ لِلّذینَ کَفَرُوا إنْ یَنتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ وإنْ یَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّهُ الأَوّلینَ) (انفال/۳۸)

(ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْم حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ ...)(انفال/۵۳)

۴.(... إنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْم حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ ...)(رعد/۱۱)

۵. (عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُم و إنْ عُدتُمْ عُدْنا وَجَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ حَصِیراً)(اسراء/۸)

۶. (... فَهَلْ یَنْظُرونَ إلاّسُنَّهَ الأَوَّلینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدیلاً وَ لَنْ تَجِدَلِسُنَّهِ اللّهِ تَحویلاً) (فاطر/۴۳)

ص : ۴۱۱

۷.(سُنَّةَ اللّهِ الّتی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْدِیلًا) (فتح/۲۳)

۸. (... کُلُّ امْرِیء بِما کَسَبَ رَهینٌ)(طور/۲۱)

ترجمه آیات

۱. «این امت و جامعه ای است که گذشت آنان مسئول اعمال خویش و شما نیز مسئول اعمال خود و هرگز مسئول اعمال گذشتگان نیستید».

۲. «پیش از شما، سنت ها و قوانین بر جوامع حکومت می کرد، برای آگاهی از این قوانین در زمین گردش کنید تا روشن گردد که سرانجام گروهی که پیامبران خدا را تکذیب می کردند چگونه بوده است؟!».

۳. «به کافران بگو اگر از کارهای زشت و دشمنی های خود دست بردارند، خداوند گناهان گذشته آنان را می بخشد و اگر به همان کارها بازگردند، قوانین حاکم بر جامعه های پیشین در چشم انداز آنان قرار دارد».

«هرگز خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند».

۴.«خدا وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آنان وضع خود را تغییر دهند».

۵.«شاید پروردگار شما رحمت خویش را شامل حال شما گرداند و مانند نوبت نخست اگر به پاکی گرایید مجدداً مشمول رحمت خداوند می شوید».

۶. «این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است چه انتظاری دارند، هرگز برای سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».

۷. «سنت های خدا در باره امت هایی که در گذشته اند و برای سنت های خداوند هیچ نوع تبدیل و دگرگونی نمی یابی».

۸.«هر فردی در گرو اعمال خویشتن است».

ص : ۴۱۲

بحث گذشته در مورد جامعه، ما را به این حقیقت رهبری کرد که، اگر وجود واقعی و عینی جامعه را انکار کردیم و صد در صد«اصالت فردی» شدیم . وبرای جامعه ، جز وجود اعتباری، شأنی قائل نگشتیم، در این صورت، جامعه فاقد سنت وقانون خواهد بود؛ ولی هرگاه برای آن، واقعیتی و عینیتی و ترکیبی ــ خواه صناعی و یا ماشینی، خواه به شکل دیگری ــ قائل شدیم قهراً به شیوه ترکیب خود، دارای سنن و قوانینی بوده و سیر تاریخ سیر معقول و روند جامعه روند قانون مند خواهد بود. و برای شناخت انسان فردی، لازم است از قوانین روان شناسی آگاه شویم و برای شناخت انسان جمعی لازم است از قوانین حاکم بر جامعه ها مطلع باشیم و در حقیقت، انسان محکوم به دو نوع قانون است، قانونی که بر انسان فردی حکومت می کند؛ یعنی «من فردی» و قانونی که بر انسان اجتماعی حاکم است؛ یعنی «من جمعی». و جامعه شناس واقعی کسی است که در آن سوی پدیده های اجتماعی که در ظاهر با یکدیگر بی ارتباط می نماید، وحدتی کشف کند که همه پدیده های مختلف مظهر آن می باشند.

این جا است که دانشمندان معتقدند که جامعه برای خود، سنن و قوانینی دارد و در تاریخ بشر کام یابی ها و پیشرفت ها، فراز و فرودها روی نظام و قانون خاصی است. و هیچ ترقی و پیشرفتی و هیچ عقب گرد و واژگونی ای بی علت نیست. وهرگز بر تاریخ ملل جهان که به صورت گروهی زندگی می کنند «تصادف» حکمفرما نیست.

قرآن از قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ به لفظ «سنت اللّه» یا «سنن»

تعبیر می کند. و می فرماید:

(... فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلّاسُنَّهَ الأَوّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْديلاً وَ لَنْ تَجِدَلِسُنَّهِ اللّهِ تَحويلًا) :«این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است چه انتظاری دارند، هرگز برای سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».(۱)

ودر آیه دیگر می فرماید:(سُنَّهَ اللّه الّتی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِيلًا): «سنت های خدا در باره امت هایی که در گذشته اند و برای سنت های خداوند، هیچ نوع تبدیل و دگرگونی نمی یابی».(۲)

در آیه دیگر، از قوانین حاکم بر جامعه به لفظ «سنن» تعبیر می آورد ومی فرماید: (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِی الأَرضِ فانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَهُ الْمُكَذِّبينَ) :«پیش از شما، سنت ها و قوانین بر جوامع حکومت می کرد، برای آگاهی از این قوانین در زمین گردش کنید تا روشن گردد که سرانجام گروهی که پیامبران خدا را تکذیب می کردند چگونه بوده است؟!».(۳)

در میان دانشمندان اسلام، نخستین کسی که برای جامعه و تاریخ «شخصیت»، «واقعیت»، «قانون» و «سنتی» قائل شده است، «ابن خلدون» تونسی است که مقدمه آن بر تاریخ در این زمینه نگارش یافته است. و در میان علمای غرب نخستین فرد، دانشمند قرن ۱۸«منتسکیو» فرانسوی است که مؤلف کتاب معروف «روح القوانین» می باشد.

۱- [۱] فاطر/۴۳.

۲- [۲] فتح/۲۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۳۷.

امیر مؤمنان در این زمینه سخنی دارد که می فرماید:

«انّ الـدّهرَ یجری بالبـاقینَ کجریهِ بالماضـین»؛ روزگـار همـان طـور که بر گذشـتگان، حکومت می کرد ، بر شـما نیز حکومت خواهد کرد».(۱)

مقصود امام همان است که ابن خلـدون و «منتسـکیو» به دنبال آن هسـتند، تا ثابت کننـد که تاریخ به شـکل معقول و قانون مند پیش می تـازد. و در پشت رویـدادهای گونـاگون و بی ربـط در ظاهر، نظام معقول و سـنت های بی برگشتی است که زیربنای تاریخ و سیر جامعه را تشکیل می دهد وبه مجموع رویدادهای غیر مرتبط ربط و نظام می بخشد.

قرآن در آیات دیگری به قانون مندی تاریخ و حکومت سنتی بر جوامع تصریح کرده است و ما برخی را یادآور می شویم:

(قُلْ لِلَّـذینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَـلَفَ وإِنْ یَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُـنَّهُ الأَوَّلینَ) :«به کافران بگو :اگر از کارهای زشت و دشـمنی های خود دست بردارنـد، خداونـد گناهان گذشـته آنان را می بخشد و اگر به همان کارها بازگردند، قوانین حاکم بر جـامعه های پیشـین در چشم انـداز آنان قرار دارد».(۲) یعنی همـان قـوانین و سـننی که بر آن هـا چیره بـوده است، بر آنـان نیز حکومت خواهد کرد.

قرآن در سوره اسـراء آیه هـای ۴_ ۸ از دوبـار فسـاد و دو سرکشـی بزرگ بنی اسـرائیل گزارش می دهـد و در نـوبت اوّل می گویـد: برای انتقام از سرکشـی اول، بندگان نیرومند وجنگاور علیه شـما برمی انگیزم تا درون خانه های شـما نفوذ کنند. و این وعده قطعی خدا است، آن گاه که شما راه بازگشت به پاکی را

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲- [۲] انفال/۳۸.

پیش گیرید شما را بر آنان تسلط بخشیم وبا ثروت و نفر کمک می کنیم.

در نوبت دوم که شما(بنی اسرائیل) باز به فساد می گرایید، بندگان دیگری را بر شما مسلط می کنیم و به سان نوبت اول چهره های شما را خشمگین کنند و داخل مسجد گردند و بر هرچه تسلط یابند نابود سازند.

آن گاه بر قانون و سنت ثابت الهی تصریح می کند و می فرماید:

(عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُمْ و إِنْ عُدتُمْ عُدْنًا وَجَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً)(۱): «شاید پروردگار شما رحمت خویش را شامل حال شما گرداند و مانند نوبت نخست اگر به پاکی گرایید مجدداً مشمول رحمت خداوند می شوید» (واین را بدانید که جریان گذشته: به دنبال هر فسادی انتقامی، به دنبال هر اصلاحی، رحمتی است یک سنت ثابت ولا یتغیر است که پیوسته جریان خواهد داشت) و قانون خدا این است که: اگر به راه راست بازگردید، مشمول رحمت خدا واگر به فساد کشیده شوید مشمول عقوبت او خواهید بود.

چه جمله ای رساتر از جمله (إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا) است که عملیات یاد شده را یک جریان پیوسته و ثابت تلقی می کند و روی سخن، با فرد نیست؛ بلکه با قوم و گروه بنی اسرائیل است. و آیات دیگری در این زمینه نیز وارد شده است شما می توانید این حقیقت را از مراجعه به آیاتی که در آنها «سنت اللّه» یا «سنن الأوّلین» یا «سنن» یا «سنتنا» وارد شده است به دست آورید.

۱- [۱] اسراء / ۸.

اصل بیست و ششم : تصادف در تاریخ چه مفهومی دارد؟

اشاره

آیه موضوع

(وَأَنْ لَیْسَ للاِنْسانِ اِلّا مَا سَعی)(نجم/۳۹).

ترجمه آیه

«برای انسان جز حاصل تلاش او نیست»

اگر جریان های تاریخی، همه تحت ضوابط و سنن معین است، چرا بسیاری از مردم حتی طبقه دانشمند، قسمتی از حوادث را، از طریق تصادف توجیه می کنند؟

آیا اعتقاد به تصادف، ناقض قانون علت و معلول نیست؟

اگر تصادف یک مفهوم منطقی ندارد پس مقصود از آن در تفسیر حوادث چیست؟

پاسخ: تصادف می تواند معانی مختلف یا به تعبیر صحیح تر، مصادیق گوناگونی داشته باشد و هر معنایی برای خود حکم خاصی دارد که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

۱. تصادف: وجود پدیده ای بدون علت، اعم از علت طبیعی و غیر طبیعی. تصادف به این معنی، از نظر دانشمندان مردود است و هیچ دانشمندی که بتوان نام دانشمند روی او نهاد، نمی تواند تصادف به این معنی را توجیه کند.

در میان دانشمندان فقط «هیوم» انگلیسی است که منکر چنین قانون عقلی شده است. وعلت آن این است که وی می خواهد همه مسائل را از روزنه

حس و تجربه ثابت کند؛ در حالی که حس و آزمایش از اثبات چنین قانونی عاجز و ناتوان است. آن چه را می توان با تجربه ثابت کرد این است که هر رخدادی به دنبال برخوردی پدید می آید و امّا حادثه پیشین، علت دومی و حادثه دومی از پدیده نخست سرچشمه می گیرد و اولی منشأ دومی می باشد. هرگز نمی توان آن را با حس ثابت کرد؛ زیرا احتمال دارد که تعاقب یا تقارن این دو حادثه، از قبیل تقارن دوحادثه غیر مربوط به هم باشد مثل این که سخن گفتن انسانی با شیهه اسبی متعاقب و یا متقارن باشد و هرگز نمی توان یکی را علت و دیگری را معلول خواند.

البته کسانی که می خواهند همه چیز را از طریق حس ثابت کنند، از اثبات چنین قانونی، ناتوان هستند؛ زیرا ابزار معرفت و شناخت منحصر به حس نیست و علاوه بر آن«عقل» نیز از ابزار شناخت می باشد و او از طریق استدلال بر وجود چنین قانونی گواهی می دهد(و ما در بحث شناخت در این قسمت به طور گسترده بحث و گفتگو کرده ایم) اثبات قانون «علیت» بسیار آسان است.

اگر کسی در تحولات طبیعی و یا تاریخی لفظ تصادف را به کار می برد، هرگز نمی خواهد بگوید حادثه ای خود به خود و بدون علت به وجود می آید بلکه از آن، مقصود دیگری دارد.

تصادف در فلسفه اسلامی به عنوان «بخت و اتّفاق» مطرح می شود. و این دو لفظ معنی خاصی دارند و با یادآوری دو اصطلاح دیگر «تصادف» به معنی بخت و اتفاق نیز روشن می شود:

۲. تصادف: پیدایش نظام و سنتی بدون علل آگاه و محاسبه عقلی و به اصطلاح : تفسیر نظم جهان از طریق یک رشته علل مادی فاقد شعور و درک !

ص : ۴۱۸

تصادف به این معنی مورد نظر مادی گراهای جهان است، آنان می گوینـد: ماده جهان بر اثر انفجار، وپس از یک سلسله فعل وانفعـال هـای بی شـمار، به این شـکل در آمـده و نظم و نظامی پیـدا کرده است و از اجتماع آن نظم های کوچک، چنین نظم شگفت انگیزی پدیـدار شـد. بنابر این، نظام جهان بدون علت نیست به طور مسـلم علتی دارد امّا نه علتی آ گاه و بیدار وحساب گر.

حال آیا یک چنین تصادفی می تواند سرچشـمه چنین نظم نوین و شگفت انگیزی باشد یا نه! اکنون برای ما مطرح نیست؛ ولی به طور اجمال یادآور می شویم که برخوردهای بی شمار نمی تواند یک میلیاردم نظم کنونی را به وجود آورد.

آری! گاهی ممکن است صخره ای در مسیر رودخانه پس از برخوردهای فراوان به این سو و آن سو، آن چنان سایشی صورت گیرد که روزی پیکری به شـکل انسـانی در آیـد؛ امّا هرگز انفجار ماده؛ هرچنـد به خاطر یک رشـته علل طبیعی درونی باشـد، نمی تواند آفریننده چنین نظم شگفت انگیزی باشد. نظامی که بررسی هر گوشه کوچکی از آن ، نیاز به تخصص دارد.

فرضیه داروین که تکامل انسان را مطرح می کند و می گوید: یک پدیده اسفنجی با پشت سر گذاشتن دوران هایی طولانی از نوعی به نوعی سـرانجام به صورت انسان در آمـده است بر فرض صـحت،نمی تواند تکامل انسان را فقط با علل طبیعی نا آ گاه تفسـیر کند، بلکه بر این تکامل که به صورت زنجیری تصور شده است، باید علتی آ گاه و آفریننده ای دانا و نظارت گری توانا داشته باشد، تا آن را رهبری کند.

در هر حـال خواه توجیه مـادی هـا نسـبت به نظام جهان و یا فرضـیه داروین در مورد انسان از طریق علل طبیعی ناآ گاه صـحیح باشد یا نباشد، یکی از

معانی(تصادف) همین است.

۳. تصادف: پیدایش پدیده ای از عاملی که تحت ضابطه و قاعده کلی نیست و نمی توان پیدایش آن پدیده را پس از آن عامل، یک قانون کلی تلقی کرد، تصادف به این معنی یک اصطلاح رایج در زبان عمومی است؛ مثلاً می گوییم در مسافرتم به مشهد، با دوست دیرینه ام که سالیان درازی بود ندیده بودم تصادفاً ملاقات کردم، یا فلانی چاهی می کند تا به آب برسد تصادفاً به گنج رسید.

بی شک، پیدایش چنین پدیده ای با این شرایط، جنبه کلی و ضابطه ای ندارد؛ یعنی چنین نیست که در هر مسافرتی به مشهد به ملاقات دوست خود نائل آییم یا در هر چاه کندنی به گنج برسیم که، یک سلسله علل و شرایطی خاص، دست به دست داده اند تا در این جا چاه بکنیم در نتیجه پس از پشت کار در فعالیت خود به گنج برسیم؛ ولی هرگز رابطه کلی و دایمی میان کندن چاه و پیدا شدن گنج وجود ندارد چون رابطه ای وجود ندارد، از این رو پیدایش چنین پدیده ای نمی تواند تحت ضابطه و قاعده درآید.

نتیجه این که نداشتن علت، مطلبی است و کلی نبودن و تحت ضابطه نبودن، مطلبی دیگر؛ و به تعبیر فلسفی این پدیده لازمه نوع علت نیست(یعنی هرچاه کندن ما را به گنج نمی رساند) هرچند لازمه حفر در آن نقطه خاصی که قبلاً گنجی در آن جا پنهان شده است، می باشد.

تا این جا پاسخ یک قسمت از سؤال (تشریح معانی و یا اصطلاح های مختلفی که در تصادف وجود دارد) روشن گردید، اکنون به توضیح آن روی پرسش (معنی تصادف در تفسیر حوادث تاریخی است چیست؟) می پردازیم:

تفسیر حوادث تاریخی از راه تصادف، به همین معنی سوم است؛ مثلاً در تفسیر شروع جنگ های بین الملل اول، پیشینه نگاران می نویسند: با کشته

شـدن ولیعهد کشور اتریش آتش جنگ در اروپا زبانه کشـید؛ یعنی اتفاقی کوچک و قتل یک شاهزاده سـبب شد چنین فاجعه عالمگیری پدید آید.

در این جا به کار بردن واژه تصادف به همان معنایی است که گفته شد به این معنی که با در نظر گرفتن یک رشـته شـرایط در منطقه، آتش جنگ از این جرقه پدیـد آمـد و این بهانه شـد تا نیروها آماده در کارزار شونـد و جنگ گسترش یابد؛ ولی چنین پی آمـدی از قتل ولیعهد تحت ضابطه کلی و دایمی نیست؛ زیرا چه بسا در جهان ولیعهدهایی کشـته شوند و آب از آب تکان نخورد و چنین فاجعه فراگیری پدیـد نیاید. بی شک در مورد شـعله گرفتن آتش جنگ، شـرایط و نابسامانی های زیادی از نظر سیاسی ـ اقتصادی و تضادهای دیدگاه ها، زمینه چین آن بوده و قتل ولیعهد تنها جرقه بوده است در یک انبار باروت.

تصادف در تاریخ

در سـرگذشت امت ها از پیروزی هایی سخن به میان آمده که می توان آن ها را از مجرای تصادف به معنی سوم تفسیر کرد و در این زمینه داسـتان به انـدازه ای است که نمی توان به همه آنها اعتماد کرد و یا قسـمت مهم آن را نقل نمود وما فقط به نقل دو داستان اکتفا می کنیم . آن گاه به مطلب می پردازیم:

۱. عمادالدوله دیلمی، اصـفهان و فارس را محاصره کرد و نماینده خلیفه را بیرون راند؛ سرانجام خزانه خود را پایان یافته دید و بیم آن داشت که سربازان او بر اثر تهی دستی، به مال مردم دست دراز کنند و نارضایتی مردم را فراهم سازند، ناآگاه چشمش به سقف افتاد و دید که ماری از سوراخ سر بیرون آورد و دوباره پس زد و این کار چندین دفعه تکرار شد.

عمادالدوله دستور داد که سقف عمارت را بردارند و مسیر مار را تعقیب

کنند سربازان سقف را برداشتند و در انتهای سوراخ به خمره های سرشار از اشرفی برخوردند که حاکم سابق آن ها را برای روز مبادای خود ذخیره کرده بود، به دست عمادالدوله افتاد.(۱)

۲. امیر اسماعیل سامانی تمام نقدینه های خود را در هرات از دست داد او برای این که سربازانش به اموال مردم دستبرد نزنند دستور داد که همگی به خارج شهر کوچ کنند، او سپاه خود را بدون مقصد به حرکت در آورد، ناگهان چشم لشگریان به زاغی افتاد که بالای سر آن ها پر می زد و گردن بندی در منقار داشت، آنان زاغ را تعقیب کردند، زاغ گردن بند را در چاهی افکند. به دستور امیر، تنی چند وارد چاه شدند که ناگهان با صندوقی مملو از زر و جواهر روبه رو شدند که غلامان عمرو لیث صفاری حاکم پیشین، هنگام گرفتاری او، آن را ربوده و در این چاه پنهان کرده ولی موفق به بیرون آوردن آن نشده بودند.(۲) این دو داستان و ده ها دیگر از این قماش، چیزهای استثنایی است که هرگز نمی تواند ملاک عمل گردد. و هرگز نمی توان گفت: در زندگی باید در انتظار چنین تصادف ها یی نشست؛ بلکه ملت های زنده در گشودن مشکلات هیچ گاه در انتظار تصادف ها و ظهور کرامت ها و معجزه ها از اولیای الهی نمی نشینند. چه، خود را موظف می دانند از طریق کار و کوشش بر

۱- [۱] از گوشه و کنار تاریخ.
۲- [۲] از گوشه و کنار تاریخ.

دشواری ها پیروز شده و گره از زندگی بگشایند؛ زیرا می دانند جهان آفرینش بر یک رشته علل و اسباب طبیعی استوار است وجامعه انسانی موظف است که در نیل به مقاصد خود،درب علل را بکوبد و از طریق آنها به مقصد برسد.

پیامبر عالیقدر اسلام و اولیای الهی در زندگی فردی و اجتماعی خود، در انتظار معجزه ها ننشسته و پیوسته با اتکا به فضل و کرم خدا، با کوشش به اهداف خود می رسیدند و لحظه هایی که جان ها به لب می آمد و نفس ها در سینه تنگ می شد و تمام درب ها را بسته می دیدند، باز از پای نمی نشستند، با توجه و نیایش ها که خود نیز یک نوع بهانه جویی و چنگ زدن به اسباب است وظیفه خود را انجام می دادند، در زبان عرب مثلی است می گویند: «ما حکَّ ظهری غیر ظفری؛ پشت مرا جز ناخنم کسی نخارد».(۱)

و در زبان پارسی همین مثل، معادلی دارد و شاعری می گوید:

به غم خوارگی جز سر انگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من

آنان که در کسب استقلال و آزادی چشم به راه رخدادها نشسته اند و پیوسته می گویند امید است دری به تخته بخورد، معجزه ای رخ دهد، هیچ گاه به آرزو و امید خود نمی رسند.

در قرآن مجید، پیوسته سعادت را از آن کسانی دانسته که ایمان آنان، امیدزا و نشاط آفرین باشد وجمله (إِلّا الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات)در قرآن شصت و سه بار، وارد شده و ایمان و عمل را با هم ذکر کرده است، گویی ایمان واقعی آن است که دنبال آن، کار و کوشش مطابق ایمان به وجود آید.

ص : ۴۲۳

۱- [۱] مجمع الأمثال:۲/۲۶۸، به شماره ۳۷۸۷، در این جا به جای «ظفری» لفظ «مثل یدی» آمده است.

اصل بیست و هفتم : سنت های الهی واکنش اعمال جامعه است

آیه موضوع

(... إِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْم حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ ...)(رعد/۱۱)

ترجمه آیه

«خدا وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آنان وضع خود را تغییر دهند».

ممکن است برخی از حاکمیت سنت های الهی بر جامعه و گذشتگان چنین بفهمند که مقصود از سنن الهی، همان قضا و قدر حتمی و تغییر ناپذیر ویا جبر تاریخ و مادی است که با حریت وآزادی انسان ها کاملاً مخالفت دارد.

قرآن در رد و انتقاد از چنین برداشتی یادآور می شود که مقصود از سنت های حاکم بر ملل و اقوام، قوانین خارج از اختیار نیست، بلکه هر جامعه ای محکوم نتایج اعمال خویش می باشد.

وبه عبارت روشن تر: سنت الهی جز عکس العمل ها و واکنش اعمال جامعه چیزی نیست و هر عمل فردی و اجتماعی یک رشته واکنش هایی را به دنبال دارد. برای جامعه غرق در فساد و شهوت، لا ابالی گری وبی خبری، یک نوع واکنشی است و برای جامعه ای که نقطه مقابل چنین جامعه ای باشد واکنشی دیگر، و سنت های قطعی خدا همین واکنش هایی است که با هر

جامعه ای آمیخته شده است.

در حالی که بر تاریخ انسان ها یک رشته قوانین قطعی حکومت می کند، در عین حال نقش انسان آزاد در این سنت ها و واکنش ها، انکار پذیر نیست؛ زیرا انسان آزاد است که با کارهای خود جامعه را به یکی از دو طرف سوق می دهد یا آن را به پرتگاه انحطاط و نابودی می کشاند و یا آن را به سوی ترقی و تعالی سوق می دهد.

هرگز در اسلام، قضا و قدر حتمی و سرنوشت قطعی که خارج از حوزه اراده انسان باشد وجود ندارد، فقط جبری ها هستند که برای انسان چنین سرنوشتی قطعی می شمارند و هدفی را تعقیب می کنند که مارکسیسم در پوشش «جبر تاریخ» آن را تعقیب می نماید.

قرآن برای هر نوع ابهام زدایی و رک گویی این حقیقت را در آیاتی یادآور شده است:

(... إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ ...) : «خدا وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آنان وضع خود را تغییر دهند».(۱) و در آیه دیگر می فرماید:

(ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ يَکُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلى قَوم حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِم...): «هرگز خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند».(۲)

به خاطر همین نقش انسان در جای جای سرنوشت است که پیوسته قرآن

۱- [۱] رعد/۱۱.

۲- [۲] انفال/۵۳.

جامعه ها را مسئول اعمال خویش می خواند ومی فرماید:

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ) :« این (سرگذشت) امت پیشین است، برای آن ها است آنچه که انجام داده اند و برای شما است آنچه که انجام داده اید و هرگز شما مسئول کارهایی که آنها انجام می دادند، نیستید».(۱) و در آیه دیگر هر انسانی را مسئول اعمال خود می داند آنجا که می فرماید: (...كُلُّ امرِیءِ بِما كَسَبَ رَهينٌ):«هر فردی در گرو اعمال خویشتن است».(۲)

برای آگاهی بیشتر از معنی قضا و قدر در اسلام، به کتاب «سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه» مراجعه فرمایید.

۱- [۱] بقره/۱۳۴.

۲- [۲] طور/۲۱.

اصل بیست و هشتم : سنت های تغییر ناپذیر خدا در تاریخ انسان ها

آیات موضوع

۱.(لِلْفُقَراءِ الّذینَ أُحْصِرُوا فی سَبِیلِ اللّهِ ...) (بقره/۲۷۳)

۲. (وَ لا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ * إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ القَومَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ ...) (آل عمران/۱۳۹_۱۴۰)

۳.(یا أَیُّها الّذین آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُم عَنْ دینهِ فَسَوفَ یأتِی اللّهُ بِقَوم یُحِبُّهُم و یُحِبُّونَهُ أَذِلَّه علی المُؤمِنینَ أَعِزَّه عَلیَ الکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ ولا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِم...) (مائده/۵۴)

(... فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ)(مائده/۵۶)

۴.(وَلا تَطْرُدِ الّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالغَداهِوَالعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیء وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیء

فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكونَ مِنَ الظّالِمينَ)(انعام/۵۲)

(الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا ايمانَهُمْ بِظُلْم أُولئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ ...) (انعام/۸۲)

۵.(وَ لَوْ أَنَّ أَهلَ القُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيهِمْ بَرَكات منَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكسِبُونَ) (اعراف/۹۶)

۶.(هُوَ الّذى أَرْسَلَ رسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقّ لِيُظهِرَهُ على الدِّينِ كُلِّهِ وَلَو كَرِهَ المُشْرِكُونَ) (توبه/۳۳)

۷.(... لِكُلّ أُمَّه أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُم فَلا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ)(يونس/۴۹)

۸.(وَ ما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ القُرى بِظُلْم وَأَهْلُها مُصْلِحُونَ)(هود/۱۱۷)

۹.(لَقَدْ كانَ فى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولى الأَلْبابِ ...)(يوسف/۱۱۱)

۱۰.(فَأَمّا الزَّبَدُ فيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ فيالأَرضِ...) (رعد/۱۷)

۱۱.(... وَالعاقِبَةُ لِلتَّقْوى) (طه/۱۳۲)

۱۲.(بَلْ نَقْذِفُ بِالحَقِّ عَلَى الباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ ...)(انبياء/۱۸)

(وَلَقَدْ كَتَبْنا فى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الأَرضَ يَرِثُها عِبادِىَ الصّالِحُونَ)(انبياء/۱۰۵)

۱۳.(وَعَدَ اللّهُ الّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِیالأرضِ کَما استَخْلَفَ الّذین من قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً ...) (نور/۵۵)

۱۴.(قالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الأَرْذَلُونَ)(شعراء/۱۱۱)

۱۵.(أَوَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا أَشَدَّمِنْهُمْ قُوَّهً وَ أَثارُوا الأرضَ وَ عَمَرُوها أَکْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) (روم/۹)

۱۶.(وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَه مِنْ نَذیر إلّاقالَ مُتْرَفُوها إنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ)(سبأ/۳۴)

۱۷.(... فَهَلْ یَنْظُرُونَ إلّا سُنَّهَ الأَوَّلینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَحْویلاً) (فاطر/۴۳)

۱۸.(وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا المُرْسَلینَ *إنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبونَ)(صافات/۱۷۱_۱۷۳)

۱۹.(إنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الّذینَ آمَنُوا فی الحَیاهِ الدُّنْیا ویَومَ یَقُومُ الأَشْهادُ)(غافر/۵۱)

۲۰.(کَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا و رُسُلی إنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزیزٌ)(مجادله/۲۱)

۲۱. (لِلْفُقَراءِ المُهاجِرینَ الّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ ...) (حشر/۸)

ص : ۴۲۹

۲۲.(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الكافِرُونَ)(صف/۸)

۲۳.(... إِنَّ الإِنْسانَ لَيَطْغى* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى) (علق/۶_۷)

ترجمه آیات

۱.«فقیرانی که در راه خدا ناتوان و بیچاره اند».

۲.«سست و اندوهگین نباشید شما برترید اگر مؤمن باشید. اگر زخمی به شما وارد می شود طرف مقابل نیز آن را دارد و این روزها را بین مردم دست به دست می گردانیم».

۳.«ای افراد با ایمان هر یک از شما اگر از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی را بر می انگیزد که آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد نسبت به مؤمنان فروتن و در برابر کافران گردنکش در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش سرزنشگران نمی هراسند».

«حزب خدا همانا پیروزمنداند».

۴. «آنان را که صبح وشام خدا را می خوانند و فقط مقصودشان خدا است، از خود نرانی، نه چیزی از حساب آن ها بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنها است، اگر برانی از ستمگران می شوی».

« آنان که ایمان دارند، و ایمان خود را با ظلم و تعدی از طریق حق، نیالودند برای آنان است، امنیت (فردی و اجتماعی وجهانی)».

۵.«هرگاه افراد جامعه، ایمان وتقوا را پیشه خود سازند درهای رحمت آسمان و زمین را به روی آنان باز می کنیم؛ ولی زمانی که تکذیب۳ کنند آنان را به سزای کردارهای خود می گیریم».

۶.« او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دین ها پیروز گرداند؛ هرچند گروه مشرک آن را

دوست نداشته باشند».

۷.«برای عمر هر امتی پایانی است، هرگاه پایان عمرشان برسد نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای زودتر فانی می گردند».

۸.« هرگز پروردگار تو، نابود کننده ملت ها از طریق ظلم نیست؛ در حالی که آن ملت ها در راه صلاح و پاکی گام برمی دارند».

۹.«در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است».

۱۰.«کفها روی آب نابود می شود و آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند».

۱۱.«سرانجام مربوط به تقوی و پرهیزگاری است».

۱۲.«ما با حق ، بر باطل می زنیم و آن را نابود می سازیم ناگهان آن پوچ و تباه است».

«ما در کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که در آینده صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود و صفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پاک خواهد شد».

۱۳. «خداوند به افراد با ایمان از شما که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را از خلیفه و جانشینان خود در روی زمین قرار خواهد داد، آیینی را که برای آنان پسندیده، مستقر خواهد ساخت و به آنان پس از بیم و ناامنی، امنیت خواهد بخشید مرا عبادت خواهند کرد و کسی را شریک قرار نخواهند داد».

۱۴. «گفتند: آیا ما به تو که گروهی فرومایه پیروت شده اند، ایمان بیاوریم؟».

۱۵.«چرا در روی زمین به سیر نمی پردازند، تا سرانجام کسانی که در نیرو افزوده بودند، و زمین را زیر و رو کردند و به عمران و آبادی بیش از پیش آنها پرداختند، ببینند. آنان گروههایی بودند که پیامبرانشان با دلیل و گواههای روشن آمدند، هرگز خداوند به آنان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم کردند».

ص : ۴۳۱

۱۶.«هیچ پیامبری را به نقطه ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان عیاش آن دیار به آنان گفتند ما به رسالت شما کافریم و ایمان نداریم».

۱۷.« این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است، چه انتظاری دارند، هرگز در سنّت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».

۱۸.«اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است، آنان کمک شدگان هستند و سپاه ما (سپاه توحید) پیروز است».

۱۹. «ما رسولان خود ومؤمنان را در زندگی دنیا وروزی که گواهان برخیزند یاری می کنیم».

۲۰.«خداوند بر خود لازم کرده است که پیام آوران او پیروزند، خداوند قدرتمند است».

۲۱.«تهیدستانی که هجرت کرده اند و دست آنان از خانه و اموال خود کوتاه شده است».

۲۲.«می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند. خداوند نور خود را به پایان می رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند».

۲۳.«انسان طغیان می کند؛ آنگاه که خود بی نیازی احساس می کند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

تا این جا به طور کلی روشن ساختیم که جامعه و تاریخ بشری از سنت و قانون هایی پیروی می کند و تحولات تاریخی برای خود، تفسیر معقول و صحیحی دارند و همان طور که قوانینی بر پدیده های زمینی و کیهانی حاکم است و تحولات کیهانی و زمینی، معلول سنت های تغییر ناپذیر می باشد، همچنین هر نوع دگرگونی و تعادل و انحطاط و به طور کلی سیر جوامع از نقطه ای به نقطه دیگر، روی نظام علت و معلول است.

ص : ۴۳۲

اکنون وقت آن رسیده که به گوشه ای از این سنت ها که در قرآن وارد شده است اشاره کنیم:

گردآوری سنن حاکم بر جامعه و تاریخ که قرآن به آن اشاره می کند، در گرو مطالعات عمیق و دقیقی است که باید در وقت دیگری انجام گیرد؛ ولی ما در این صفحات به چند نمونه بارز اشاره می کنیم و از این طریق، راه را برای تحقیق باز می کنیم.

۱. هر امتی دوره و اجلی دارد

دانشـمندان برای جامعه، اوج و حضیضـی، صـعود و نزولی معتقدند وبه عبارت دیگر: جامعه مانند فرد است، یک فرد تا به سن بلوغ نرسد حال پویایی و تهاجم دارد، نسبت به هرچیز و هرکس حمله و هجوم دارد، نیرومند و پیشرو و مهاجم می باشد.

پس از مدتی که به اوج قدرت و نیرومندی رسـید، کم کم قوس نزولی او شـروع می شود، ضعف و سستی در اعصاب و قوای او روشن می گردد، بـدن نیروی اضافی می طلبد و باید خود را با خوردن غذاهای مقوی حفظ کند. در این سن و سال به جای این که مهاجم باشد، مدافع است تا آنچه دارد از دست ندهد و چیز زایدی نمی خواهد.

جامعه نیز مـدتی حالت تهاجمی دارد، پس ازمـدتی حالت تـدافعی به خود می گیرد. تمام تاریـخ بر اساس دو حالت (تهاجم)و (تـدافع) حرکت می کند و این دو موجب می شود که نوعی فرهنگ و تمدن و جامعه به وجود آید، رشد کند و ضـعیف و پیر شود، و در نتیجه و سـرانجام، فرهنـگ، بـاز،سـیر نوین خویش را به سوی رشـد و کمال و پیری و مرگ طی کنـد و باز در برابر نیروی جوان و تازه ای قرار گیرد.

این تهاجم و تدافع، علت و هم عامل تاریخ را نشان می دهد و هم خود

ص : ۴۳۳

به خود تشکل حرکت تاریخ را مشخص می کند. توجه قرآن به ارزش های فردی مانع از آن نشده است که به اصالت جامعه در حدّخود، اعتراف کند و برای آن حیات و ممات و عمر و زندگی و به اصطلاح تهاجم و تدافعی قائل گردد، چنان که می فرماید:

(لِکُلِّ أُمَّه أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَستأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ) : «برای عمر هر امتی پایانی است، هرگاه پایان عمرشان برسد نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای زودتر فانی می گردند».(۱)

بنابر این همان طور که فرد، مرگ و زندگی دارد، جامعه نیز آغاز و انجامی دارد.

۲. طلوع و غروب تمدن ها قطعی است

قرآن، طلوع و غروب تمدن ها را یک امر قطعی تلقی کرده و می گوید: هرگز قدرت و تمکن در دست یک گروه تا پایان جهان باقی نمی ماند؛ بلکه به عللی دست به دست گشته تا عمر جهان سپری گردد، از این رو می فرماید:

(وَ لا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَونَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ * إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ القَومَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ ...) : «سست و اندوهگین نباشید شما برترید اگر مؤمن باشید. اگر زخمی به شما وارد می شود طرف مقابل نیز آن را دارد و این روزها را بین مردم دست به دست می گردانیم».(۲)

۱- [۱] یونس/۴۹.

۲- [۲] آل عمران/۱۳۹_۱۴۰.

چه جمله ای رساتر از جمله: (وَ تِلْکَ الأیّامُ نُـداولها بینَ النّاسِ) . در آیه دیگر ، با توجه دادن بشـر، به زنـدگی اقوام پیشـین که گاهی در قله قـدرت، زنـدگی می کردنـد و گاهی آن چنان فرو می افتادند که تو گویی آنان، همان گروه قدرتمند و فرمانروا بر زمین و دریا و هوا نبودند. قرآن به گونه ای به این اصل (طلوع و غروب تمدن ها) اشاره می کند و می فرماید:

(... فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ سُـنَّهَ الأَوّلینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدیلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَحْویلاً) :«این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است، چه انتظاری دارند، هرگز در سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».(۱)

نتیجه این که: درخشـندگی و افول تمدن ها از سـنت های قطعی است که بر تمام اقوام و ملل حاکم است، سـنت هایی که قابل تغییر و دگرگونی نیست.

۳. ستمگری مایه نابودی است

قرآن سـتمگری و خروج از خط عدالت و دادگری را مایه هلاک و نابودی امتها می داند. بر عکس صـلاح و تقوا، درستکاری و پرهیزگاری را مایه بقای دولت و ملت می اندیشد و امنیت و آرامش فردی و اجتماعی را، در دوری از ستم و تعدی تلقی می کند. و این مطلب گذشـته ازاین که تجربه و آزمون های پیاپی در زندگی ملل آن را تأیید می کند، کاملاً با محاسبات عقلی و اجتماعی، سازگار است.

ظلم و تعـدی در میـان ملل از نقطه کوچکی شـروع می شود و به مرور زمان به پایه ای می رسـد که انفجار به دنبال می آورد، چونان دیگ بخاری که بر اثر

۱- [۱] فاطر/۴۳.

نبودن دریچه های اطمینان با انفجار خود، خانه ای را ویران می سازد.

قرآن این حقیقت را در دو آیه زیر یادآور می شود:

(وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهلِکَ القُری بِظُلم وَأَهْلُها مُصْلِحُونَ) : «هرگز پروردگار تو، نابود کننده ملت ها از طریق ظلم نیست؛ در حالی که آن ملت ها در راه صلاح و پاکی گام برمی دارند»(۱)؛ یعنی : نابود کننده این ملت ها ــ در حالی که پاک و درستکارند ــ ظلم و ستم است، و ساحت اقدس خدا از ستم پیراسته است.

(الّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْم أُولئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ ...): «آنان که ایمان دارند و ایمان خود را با ظلم و تعدی از طریق حق، نیالودند برای آنان است، امنیت (فردی و اجتماعی وجهانی)».(۲)

۴. تأثیر وضع مادی جوامع در رفتار انسان ها

تأثیر درخواست های مادی جوامع در طرز تفکر و شیوه زندگی را قرآن می پذیرد و این دو را از یکدیگر بیگانه نمی داند؛ البته این مطلب نه به آن معنی است که وضع مادی را زیر بنا و آن دیگری را رو بنا بشمارد؛ بلکه فقط پیوند وارتباط اینها به یکدیگر را تصدیق می نماید و می فرماید:

(... إِنَّ الإِنْسانَ لَیَطْغی * أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی): «انسان طغیان می کند؛ آنگاه که خود را بی نیاز احساس می کند».(۳)

به حکم این آیه، احساس بی نیازی مایه طغیان فکری و عملی می گردد.

۱- [۱] هود/۱۱۷.

۲- [۲] انعام/۸۲.

۳- [۳] علق/۶ـ۷.

قرآن در آیـاتی یادآور می شود که مترفین و مسـرفین طاغوتوار، سـدّ راه پیشـرفت پیامبران بودنـد و پیوسـته با آنان به مخالفت برمی خاستند، بر عکس فقیران و تهی دستان، پشتیبان رجال وحی و آموزگاران الهی بودند.

برای این که گفتار ما خالی از گواه نباشد دو آیه را که هر یک در مورد گروهی نازل شده است، یادآور می شویم:

قرآن می گوید: مترفان همواره مانع و سد راه انبیا بوده اند ومی فرماید:

(وَ مـا أَرْسَـلْنا فِی قَرْیَه مِنْ نَـذیر إِلاّقـالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِـلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ) :«هیـچ پیامبری را به نقطه ای نفرسـتادیم مگر این که ثروتمندان عیاش آن دیار به آنان گفتند: ما به رسالت شما کافریم و ایمان نداریم». (۱)

در حـالی که درباره تهی دسـتان می گویـد:(لِلْفُقراءِ الّـذینَ أُحْصِرُوا فی سَبِیلِ اللّهِ ...) :«فقیرانی که در راه خـدا ناتوان و بیچاره اند». (۲) باز می فرماید: (لِلْفُقَراءِ المُهاجِرینَ الّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَأَموالِهِمْ ...) : «تهیدسـتانی که هجرت کرده اند و دسـت آنان از خانه و اموال خود کوتاه شده است». (۳)

امت های گذشته پیوسته به پیامبران ایراد می گرفتند که یک مشت افراد تهیدست دور شما را گرفته اند، مثلاً قوم نوح به پیامبر خود چنین می گفتند:(قالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الأَرْذَلُونَ) (شـعراء/۱۱۱): «گفتنـد: آیا ما به تو که گروهی فرومایه پیروت شده اند، ایمان بیاوریم». (۴)

گروهی از ثروتمندان مدینه، به پیامبر گفتند: هرگاه تهیدستان را از دور

۱- [۱] سبأ/۳۴.

۲- [۲] بقره/۲۷۳.

۳- [۳] حشر/۸.

۴- [۴] این مضمون در سوره هود آیه ۲۷ نیز آمده است.

خود نرانید، ما در جلسات تو حاضر نمی شویم. در این هنگام این آیه نازل گردید:

(وَلا تَطْرُدِ الّـذینَ یَـدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالغَداهِوَالعَشِـیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَـیءوَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَـیء فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّالِمینَ) :«آنـان را که صبح وشام خـدا را می خواننـد و فقـط مقصودشـان خـدا است، از خود نرانی، نه چیزی از حساب آن ها بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنها است، اگر برانی از ستمگران می شوی».(۱)

این مطلب نه از این نظر است که بی نیـازی و ثروت بـا مادی گری فلسـفی و یا مادی گری اخلاقی ملازم است و یا فقر و نیاز، خداگرایی را پرورش می دهد، و این نهاد اقتصادی است که دو نوع طرز تفکر، دو نوع روش ایجاد می کند.

بلکـه علت دیگری دارد و آن ایـن کـه در هر دو گروه، زمینـه خـداگرایی موجـود اسـت و فطرت پـاک، هر دو گروه را به خـداجویی دعوت می کنـد؛ امّا در برابر گرایش گروه ثروتمنـد پاپیچ هایی هست که در برابر گروه مسـتمند، آن موانع نیست. احساس بی نیازی هر چنـد خیالی باشد، مایه خودکامگی ولجام گسـیختگی می گردد ـ مانند سوار کاری که دور بر می دارد و برای خود حد و مرز اخلاقی و قانونی نمی شـناسدـ و برداشت های فطری و استدلالی او در پوشش غرور قرار می گیرد؛ در حالی که گروه دوم از چنین عامل فریبنده ای به دور می باشند.

۱- [۱] انعام/۵۲.

۵. تکامل جامعه و حکومت مؤمنان و صالحان

۱. آیا همه جامعه ها و تمدن ها و فرهنگ های مختلف در جامعه به فرهنگ واحدی ادغام می شوند وصلح وصفا جای ستیزه جویی و خون ریزی را می گیرد.

۲. در صورت مثبت بودن پاسخ، یک چنین اظهار عقیده ای معلول ساده انگاری و خوش بینی نیست؛ بلکه به خاطر افزایش رشد اجتماعی بشر و فطری بودن میل به تکامل در انسان است.

۳. نظریه دانشمندان در این مورد با وحدت جامعه ها موافق است.

۴. قرآن از تکامل جامعه ای انسانی که همگی زیر لوای توحید گرد می آیند، گزارش می دهد.

۵. احادیث اسلامی از افزایش اندیشه ها، تکامل صنایع، تسلط بشر بر گنجینه های زمین از گسترش عدل و داد و برقراری حکومت واحد جهانی در دوران ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) گزارش می دهد.

چهره واقعی انسان اجتماعی آنگاه به خوبی روشن می شود که از چگونگی همه خواهش های درونی او، که زیربنای زندگی اجتماعی اش را تشکیل می دهد و طراح سرنوشت اجتماعی او است، آگاه باشیم.

نگاه سطحی ونگرش گذرا در زندگی انسان، ما را از انجام سرنوشت بشر در آینده آگاه نمی سازد؛ زیرا او وجودی دوچهره است و به تعبیر معروف «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی».

چهره جامعه انسانی ، کاملاً یأس آور است و خطوط برجسته سیمای او را کینه و بدبختی، جنگ و ستیزه جویی، ترک عواطف و افزایش سلاحهای هسته ای، نابسامانیهای اخلاقی و فکری و ...تشکیل می دهد.

ص : ۴۳۹

هرگاه وسیله شناخت و محور قضاوت ما در باره سرنوشت انسان، همین خطوط ظاهری آن باشد، قطعاً باید از تکامل بشریت و بازگشت انسان به خویشتن مأیوس گردیم و پیوسته در انتظار رخدادهای ناگوار باشیم. رویدادهایی که انسان و تمدن ماشینی و صنعتی، او را هرچه بیشتر به کام خود فرو کشیده و از «تاک و تاک نشان» اثری باقی نخواهد گذارد.

در حالی که زیر این چهره زشت و ناخوشایند انسان، چهره واقعی او پوشیده مانده که امیدبخش و سرور آفرین می باشد و می گوید: پشت سر این شب ظلمانی، روز روشنی وجود دارد و پایان این شب سیه سپید است.

علت امیدواری

اشاره

به دو علت به آینده بشر امیدواریم، یکی از این دو چیز عبارت است از: افزایش رشد اجتماعی؛ و دیگری عبارت است از: فطری بودن تکامل. اینک تشریح هر دو علت:

الف. افزایش رشد اجتماعی

چیزی که ما را به آینده بشر و تحول عمیق در زندگی انسان ها، امیدوار می سازد، یک رشته صفات عالی و سجایای اخلاقی است که با آفرینش او آمیخته شده است. و این صفات در طول تاریخ به وسیله رادمردان و پیروان آزاده آنان از طریق عدالت خواهی، حق طلبی، ایثارگری، مبارزه با ستم و نثار جان و مال در راه احیای اهداف عالی، خود را نشان داده و ثابت کرده است که در وجود انسان، علاوه بر قوای حیوانی و خواسته های نفسانی که سرچشمه شرّ و خونریزی است، یک رشته احساسات پاک وجود دارد، که اگر به فعلیت برسند، تمام غرایز حیوانی را مهار زده و همه را تعدیل می کنند و در مسیر حق

و حقیقت قرار می دهند.

چیزی که هست احساسات ظریف انسان در طول تاریخ بر اثر کمبود رشد، مقهور «خودخواهی» و «جاه طلبی» انسان بوده؛ از این جهت قسمت اعظم از صفحات تاریخ او را سیاه ساخته است؛ ولی این قاهریت و مقهوریت همیشه و پیوسته نیست. وچه بسا بر اثر بالا ـ رفتن رشد فردی و اجتماعی در انسان، عقل و خرد، زمام غرایز مرز نشناس انسان رابه دست گرفته و آن را ادارهکند وبه صورت بازدارنده، از نفوذ هر یک در قلمرو دیگری جلوگیری کرده، و مرز هرکدام را مشخص سازد و در نهایت، قوای حیوانی را در خدمت تکامل انسان قرار دهد.

ب. عشق به تکامل از درون انسان شعله می کشد

این گونه امیدواری علت دیگری دارد و هرگز ناشی از ساده لوحی و یا خوش بینی زیاد نیست؛ بلکه به خاطر این است که علوم انسانی به روشنی ثابت کرده است که عشق به کمال در وجود انسان ریشه هایی دارد و از درون او شعله می کشد. و یگانه امتیاز انسان از سایر جانداران، همان عشق به تکامل است و به خاطر همین عشق به تکامل است که هر روز زندگی خود را رنگین تر و متنوع تر می سازد؛ در حالی که دیگر جانداران، میلیونها سال است که در جا می زنند و زندگی یکنواخت و آرام دارند.

هرگاه عشق به کمال با گوشت و خون او آمیخته شده و هیچگاه از او جدا نمی گردد، قهراً روزی او را در بستر کمال، در مسیر تکامل قرار خواهد داد وچیزی نخواهد گذشت که این نقاب کریه از چهره زیبای او فرو افتاده و چهره معصومانه او را در سایه برقراری یک حکومت جهانی الهی خواهیم دید.

نشانه عشق او به کمال، تکامل زندگی عادی او است. او در طی این

قرون از کوخ نشینی به کاخ نشینی، از تسخیر حیوانات به تسخیر فضا، از بهره گیری از سنگهای سه گوش و آتش و مفرغ، به بهره گیری از انرژی اتمی ترقی کرده است؛ به گونه ای که اگر بشر،نخستین بار دیگر پا به این جهان بگذارد، جهان را غیر آن جهان، و انسان را غیر آن انسان دیرینه خواهند دید.

ولی بی شک تکامل مادی یک تکامل کاملاً تک بعدی است و هرگز نمی توان آن را تکامل نامید. اگر ابعاد معنوی با آن توأم نباشد چه بسا به قیمت نابودی انسان تمام خواهد شد تا آنجا که کارشناسان نظامی تأیید می کنند که قدرت بمب های هسته ای در زرادخانه های جهان به اندازه ای است که تنهابا به کار بردن چند عدد از آن می توان فاتحه انسانیت را خواند؛ امّا با این وصف نمی توان چنین تکامل یک بعدی را، تکامل واقعی و جامع خواند.

بنابر این باید گفت به حکم این که میل به تکامل جزء سرشت انسان است، جامعه انسانی هرچه زودتر باید این تکامل تک بعدی را به صورت تکامل در تمام ابعاد، تکامل در مادیات و معنویات در آورد و چهره واقعی خود را از این راه نشان دهد.وگرنه تکامل او ضد تکامل خواهد بود.

در این جا دو سؤال مطرح می باشد: نخست مربوط به هم آهنگی تمدن ها و فرهنگ ها و ادغام همه جوامع در یک جامعه است؛ دیگری مربوط به محو ظلم و استثمار و جایگزینی عدل و دادگری به جای آن است، و ما هر دو پرسش را مطرح کرده وبه روشنی از آن، پاسخ می گوییم:

الف: آیا وحدت جامعه ها و تمدن ها و باورداشت ها امکان پذیر است؟

آیا روزی می رسد که جوامع مختلف، باورها و تمدن های گوناگون، که هرکدام برای خود آهنگ خاصی دارد، به صورت جامعه، فرهنگ و تمدن

واحدی درآیند و زیر پوشش یک حکومت یگانه ای قرار بگیرند.

پاسخ این سؤال را بحث های مربوط به طبیعت جامعه و این که گرایش انسان به زندگی اجتماعی چگونه است، می دهد. آیا این گرایش همان طور است که قرآن می گوید:«زندگی اجتماعی طرحی است که در خلقت او قرار دارد و او با انگیزه درونی شبیه غریزه، به سوی زندگی جمعی گام برمی دارد». اگر زندگی اجتماعی او روی این اصل استوار است، قطعاً روح جمع گرایی در جامعه بشریت، کم کم گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جامعه ها در جامعه واحدی ادغام خواهند شد. و به عبارت دیگر: اگر بر زندگی انسان، روح گروهی حاکم و سایه افکنده است و سایه آن لحظه به لحظه در حال گسترش است، قطعاً جوامع و فرهنگ و تمدن های مختلف رو به تشکل و وحدت گذارده و در آینده نزدیکی با تکامل فرهنگی وافزایش وسایل ارتباط جمعی، جامعه های مختلف، آهنگ واحدی پیدا خواهند کرد و به صورت جامعه واحدی درخواهند آمد و آن روحی که مایه پیدایش جامعه های کوچک شده است، همان روح، این جامعه ها را در مسیر انسجام و توحید قرار خواهد داد.

درباره علت زندگی اجتماعی انسان، نظریه های گوناگونی مطرح شده است. گاهی گفته می شود که، زندگی جمعی انسان معلول حس استعمار وسودجویی انسان است که او را به سوی هم زیستی می کشاند. گاهی گفته می شود که، یک محاسبه فکری وعقلی انسان را به زندگی اجتماعی دعوت می کند؛ زیرا انسان با یک محاسبه آسان دریافته است که به تنهایی به زندگیلذیذ و شیرین قادر و توانا نیست. و گاهی نظریات دیگری مطرح می گردد.

نظریه صحیح و استواری که مورد تأیید دلایل حسی و عینی است و آیات

قرآن نیز آن را می پذیرد، این است که، زندگی اجتماعی برای انسان یک امر فطری است و چنین زندگی از نخست در خلقت او طراحی شده است ــ و به اصطلاح گذشتگان «الإنسان مدنی بالطبع» ــ بنابراین، صورت روح زندگی گروهی که در طول تاریخ از صورت های بسیط به صورت کامل تری رسیده است، قطعاً در آینده زندگی انسان گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جوامع، همه فرهنگ ها و تمدن ها، همه حکومت ها در جامعه واحدی که یک فرهنگ، یک تمدن و یک حکومت دارد، ادغام می شوند. و نشانه های چنین گسترشی، در زندگی بشر قرن بیستم، کم وبیش به چشم می خورد.

زیرا در حالی که در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، عده ای به فکر احیای اندیشه ناسیونالیسم و ملیت پرستی بودند و گروهی در قیافه های مختلفی از آن به شدت دفاع می کردند، ناگهان مسئله «اینترناسیونالیسم» و لزوم تشکیل حکومت یگانه جهانی، در چشم انداز متفکران غرب قوت گرفت. و جنگ های بین المللی اول و دوم، در طول این مدت به این اندیشه قوت بخشید و آنان با بینش خاصی دریافتند که وجود مرزهای مصنوعی میان ملت ها، عامل جنگ و خونریزی ها است. و برای رهایی از این بدبختی، چاره ای جز این ندیدند که مرزهای مصنوعی را درهم کوبند و همه انسان ها را به کنار هم و زیر یک پرچم و حکومت فراگیری فرا خوانند.

کشتارهای وحشیانه جنگ جهانی اول سبب شد که اتحادیه بزرگی به صورت «جامعه ملل» به وجود آید و در آن ۲۶ کشور عضو و متحد گردند تا در سایه آن بتوانند از بسیاری از خونریزی ها جلوگیری کنند. مسائل برون مرزی را از طریق مذاکره حل و فصل نمایند؛ ولی چون این اتحادیه به صورت ناقص تأسیس شده بود، نتوانست جهان را از وقوع جنگ دوم برهاند.

در میـان جنگ های بین المللی دوم، فکر تأسـیس یک جامعه جهانی به صورت واقع بینانه تر قوت گرفت و نقطه اتکایی به نام «سازمان ملل متحد» و اتحادیه های بین المللی به وجود آمد و اهداف این سازمان در منشوری به نام منشور سازمان ملل متحد، تشریح گردید.

متفکران و سیاست بـازان بزرگ جهـان پیش بینی می کننـد که ممکن است سازمـان ملـل که در حقیقت یک پارلمان جهانی است در آینده به صورت مرکز یک حکومت یک دست جهانی درآید و برابری تمام بشرها را اعلام بدارد.

این نوع گرد هم آیی ها و سازمان ها با تبلیغ از «انترناسیونالیسم» به جای «ناسیونالیسم» گواه بر این است که ادغام جامعه ها در یک جامعه، و تبدیل حکومت ها به یک حکومت جهانی آن چنان اندیشه دور و غیر ممکن نیست؛ بلکه به اندازه ای است که گروهی از متفکران جهان که هوادار حکومت واحد جهانی می باشند در اعلامیه خود که در کنگره توکیو در سال ۱۹۶۳منتشر کرده اند، خطوط اساسی طرح خود را آورده اند وخطوط برجسته آن عبارت است از:

۱. پارلمان جهانی، ۲. شورای عالی اجرایی، ۳. ارتش جهانی، ۴. دیوان دادگستری بین المللی.(۱)

این نوع طرز تفکرها و تشکیل چنین کنگره ها و طرح ها، نشانه آن است که طرح الهی که پیامبران و اولیای گرامی خدا از آن گزارش داده انـد، در شـرف تکوین و در حال جوانه زدن است و آنچه را فلسـفه مهدویت با آینده نگری خاصـی، خواهان آن است و در پی برپا کردن حکومت واحد جهانی توأم با

۱- [۱] برای آگاهی از مشـروح این خطوط به کتاب «حکومت اسـلامی در چشم انـداز ما»، تألیف نگارنده، صـفحات ۴۸_۵۰ مراجعه بفرمایید.

وحـدت فرهنـگ هـا و تمـدن ها می باشـد، انـدیشه ممکن وقریب الوقوعی می نمایـد و کم و بیش نشانه های آن به چشم می خورد.

ب. صلح و صفا به جای خونریزی

دومین پرسشی که در این جا مطرح است، این که تاریخ بشر لبریز از جرایم و بزه کاری ها است. انسان با شنیدن نام ستمگران، مترفان، مسرفان، خودسران، پادشاهان ، امیران، به یاد خونریزیها، آدم کشیها، چپاول گری ها، تجاوزهای بی شمار می افتد و با خود می اندیشـد که آیا پایان این شب سـیه، سپیـد است؟و آیا روزی فرا می رسـد که انسان در زنـدگی تجاوز و سـتم را کنار بگذارد و برادروار کنار هم زندگی کند.

پاسخ به این پرسش ازبحثی که در آغاز مقاله انجام گرفت روشن گردید؛ زیرا در آنجا گفته شد: محاسبات فلسفی و اجتماعی ایجاب می کنـد که انسان به عالی ترین درجه کمال معنوی برسـد و حرکت او به سوی کمال منحصـر به جهات مادی نباشـد ؛ بلکه جهات معنوی او را نیز دربرگیرد، رشد مادی انسان اجتماعی از نظر صـنعت وعلم قابل انکار نیست وگسترش قدرت او بر دریا و خشـکی، بر همه واضـح و روشن است؛ ولی آیا تکامل مادی او که تکامل یک بعدی است، می تواند ضامن سـعادت و خوشـبختی انسـان باشـد؟ به طور مسـلم نه، زیرا تکامـل واقعی، آن گـاه صورت می پـذیرد که در کنـار علم وصـنعت، پرتـاب مـاهواره هـا ، قمرهای مصـنوعی، زیردریاییها و آسـمان خراش ها و صـنایع مادر، عـدالت و دادگری، رأفت و عاطفه، اخلاق و انسانیت نیز حکومت کنـد. در غیر این صورت جامعه چون مرغ یک پر خواهد بود که با پرش مختصـری به زمین افتاده و نابود خواهد شد.

«علامه طباطبائی» در این مورد می نویسد:«نوع انسان به موجب فطرتی که خداوند در نهاد او قرار داده، خواستار سعادت حقیقی خود می باشد وسعادت واقعی در این است که نیازهای جسم و جان او هر دو تأمین شود، دنیا و آخرتش هر دو منظور گردد. این که می بینیم گاهی انسان از راه سعادت واقعی منحرف شده و بی راهه می رود، نه از این جهت است که ندای فطرت را نشنیده گرفته و گوش به فرمان آن نداده است؛ بلکه این انحراف ها مولود اشتباه و خطا در تطبیق است.

او به دنبال سعادت و کمال است، ولی تصور می کند که آن مورد انحرافی تضمین کننده کمال او است وباید دانست که دستگاه آفرینش به هدف و مقصود نهایی که در پیش دارد، دیر یا زود خواهد رسید».(۱)

۶. قرآن و آینده جامعه ها

اشاره

قرآن در مورد سرنوشت جامعه ها به روشنی سخن گفته است و با ملاحظه آیاتی که در این زمینه وارد شده است، می توان نظریه قرآن را در جهات مختلف مسئله دریافت و ما آیاتی را که در این موضوع وارد شده است در چند بخش مطرح می کنیم:

الف. صالحان وارثان زمین می شوند

آینده نگری انسان را وا میدارد که از آینده جهان و سرنوشت بشر خبری به دست آورد؛ زیرا از سپیده دم تاریخ، نزاع و نبرد پیوسته میان حق و باطل برقرار بوده وپیروزی دست به دست می گشت و به تعبیر قرآن:(...وَ تِلْکَ الأَیّامُ

۱- [۱] المیزان، ج۴، ص ۱۴.

نُداوِلُها بَيْنَ النّاسِ ...) : «ما ایام و روزهای (شیرینی و پیروزی) را میان مردم دست به دست می گردانیم».(۱)

با اینکه روش تاریخ بشر تاکنون پیروزی به صورت مبادله بوده است؛ ولی قرآن معتقد است که مشیت الهی بر این تعلق گرفته که در آینده، فقط صالحان وارثان زمین خواهند بود. وحکومت جهان و اداره امور را به دست خواهند گرفت و حق وحقیقت در موضع خود استوار خواهد بود و باطل بر آن پیروز نخواهد شد. وهمه جهانیان زیر لوای حکومت صالحان قرار خواهند گرفت وحکومت فراگیری بر جهان مستولی خواهد شد، چنان که می فرماید:

(وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الأَرضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ): «ما در کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که در آینده صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود و صفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پاک خواهد شد».(۲)

و دیگرباز می فرماید:

(وَعَدَ اللّهُ الّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الّذينَ من قَبْلِهِمْ ...): «خداوند به افراد با ایمان از شما که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را خلیفه و جانشینان خود در روی زمین قرار خواهد داد».(۳)

جانشینی این گروه از خداوند یا از پیشینیان در روی زمین، همان قیام به تدبیر امور زندگی و برقراری عدل و عدالت در اجتماع و توسعه عمران وآبادی در زمین است.

۱- [۱] آل عمران/۱۴۰.

۲- [۲] انبیاء/۱۰۵.

۳- [۳] نور/۵۵.

در آیه سوم، سرانجام را از آن تقوا پیشگان می داند و یادآور می شود که (...والعاقبه للتّقوی) (۱): «سرانجام، مربوط به تقوی و پرهیزگاری است».

ب. استقرار آیین خدا و گسترش امنیت در جهان

قرآن معتقد است که سرانجام، خداوند آیینی را که برای بندگان خود پسندیده، در روی زمین مستقر خواهد ساخت. آیینی که از هر نوع شرک و دوگانه پرستی پیراسته می باشد.

در آن روز امنیت، سراسر جهان را فرا خواهد گرفت پیروان حق، بدون واهمه و ترس، خدای جهان را پرستش خواهند کرد دیگر اثری از تقیه و مماشات با مخالفان و گروه های باطل نخواهد ماند:

(... وَلَيُمَكِنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنى لا يُشْرِكُونَ بى شَيْئاً ...) : «آیینی را که برای آنان پسندیده، مستقر خواهد ساخت و به آنان پس از بیم و ناامنی، امنیت خواهد بخشید مرا عبادت خواهند کرد و کسی را شریک قرار نخواهند داد».(۲)

ج. گسترش اسلام در سراسر جهان

قرآن در دو مورد از برقراری آیین اسلام در جهان و پیروزی آن بر دین های دیگر خبر داده است واین گزارش غیبی تاکنون محقق نگردیده و طبق روایات، ظرف تحقق آن، دوره دیگری است که در آن ، آخرین وصی پیامبر حضرت مهدی (علیه السلام) زمام امور را به دست می گیرد و اسلام را در شرق و غرب گیتی منتشر می سازد.

(هُوَ الّذى أَرْسَل رَسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

۱- [۱] طه / ۱۳۲.

۲- [۲] نور/۵۵.

کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ) : «او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دین ها پیروز گرداند؛ هرچند گروه مشرک آن را دوست نداشته باشند».(۱)

در آیه دیگر، همین مطلب به تعبیر دیگر و این که «نور خدا خاموش شدنی نیست»، وارد شده است ومی فرماید: (یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الکافِرُونَ) :«می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند. خداوند نور خود را به پایان می رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند».(۲)

د. پیروزی پیامبران

پیامبران در طول تاریخ برای اشاعه مکتب خود، مجاهدت ها وکوشش ها کرده اند؛ ولی هرگز نتوانسته اند مکتب خود را جهان گیر سازند. و در هر عصری گروه های بی شماری به مخالفت با پیامبران برخاسته وسد راه آنان بودند.

ولی قرآن مبارزه های اهل باطل را با مکتب حق یک مبارزه موقت تلقی می کند و معتقد است که سنگرهای باطل سرانجام فرو ریخته و برنامه پیامبران در جهان گسترش پیدا خواهد کرد.

قرآن این حقیقت را طی آیاتی بیان می کند:

(إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الّذینَ آمَنُوا فِی الحَیاهِ الدُّنْیا ویَوْمَ یَقُومُ الأَشْهادُ) :«ما پیامبران و فرستادگان خود و افراد با ایمان را در دنیا و روز قیام گواهان، کمک می کنیم». (۳)

۱- [۱] توبه/۳۳و سوره صف/۹.

۲- [۲] صف/۸.

۳- [۳] غافر/۵۱.

قرآن در آیه دیگر از تعلق مشیت الهی بر پیروزی پیامبران در آینده سخن می گوید و می فرماید:

(وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلينَ * اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * و إِنّ جُنْدَنا لَهُمْ الغالِبُونَ).

«اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است، آنان کمک شدگان هستند و سپاه ما (سپاه توحید) پیروز است».(۱)

و یا در آیه دیگر:(كَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلى ...) :« خداوند بر خود واجب و لازم شمرده است که او و پیامبران او بر قوای کفر غلبه کنند».(۲)

ه_. در مبارزه حق و باطل، حق پیروز است

آیات قرآنی نه تنها نظام تکوین را نظام خیر و غلبه خیر بر شر می داند؛ بلکه سرانجام نظام اجتماعی انسان را، نظامی پا برجا می داند که در آن نظام یگانه پرستی بر نظام شرك و طاغوت غلبه کرده و پیروزی از آن صالحان و راستگویان خواهد بود؛ از این جهت می فرماید:

(بَلْ نَقْذِفُ بِالحَقِّ عَلى الباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ ...) :«ما حق را بر باطل می زنیم و آن را نابود می سازیم ناگهان آن پوچ و تباه است».(۳)

قرآن در آیه ای حق و باطل را به آب و کف تشبیه می کند و باطل بسان کف بر دوش حق سوار می شود وبا حرکت حق، حرکت می کند؛ امّا دیری نمی پاید باطل های کف گونه فروکش کرده و حق وحقیقت مانند آب حیات در دلها باقی می ماند.

۱- [۱] صافات/۱۷۱_۱۷۳.

۲- [۲] مجادله/۲۱.

۳- [۳] انبیاء/۱۸.

(فَأَمّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکَثُ فِی الأرضِ ...): «کفها روی آب نابود می شود و آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند».(۱)

و. کمک های غیبی در سرانجام جامعه ها

قرآن معتقد است که در سرانجام جامعه ها، افراد فداکاری پیدا می شوند که با تمام قدرت در عزت اسلام و ذلت کفر می کوشند و از این راه به گروهک ها هشدار می دهد که، اگر از جاده راست خداپرستی، منحرف شوند و به وادی جاهلیت باز گردند، هرگز آیین حق با انحراف آنان نابود نمی شود و در طول تاریخ که جامعه انسانی رو به کمال است افرادی پیدا می شوند که خداوند آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند. آنان در مقابل گروه با ایمان فرو افتاده و در برابر کافران سرفراز و سرکش اند. در راه خدا کوشش می کنند و از سرزنش سرزنش کنندگان نمی ترسند:

(یا أَیُّها الّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینهِ فَسَوفَ یأتِی اللّهُ بِقوم یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ أَذِلَّه علی المُؤمِنینَ أَعِزَّه علی الکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَلا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِم ...) (۲): «ای افراد با ایمان هر یک از شما اگر از دین خود برگرد به زودی خدا گروهی را بر می انگیزد که آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد نسبت به مؤمنان فروتن و در برابر کافران گردنکش در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش سرزنشگران نمی هراسند».

اکنون باید دید که این نویدهای قرآن که تاکنون به صورت جهانی و

ص : ۴۵۲

۱- [۱] رعد/۱۷.

۲- [۲] مائده / ۵۴.

عالمگیر جامه عمل نپوشیده است، کی تحقّق خواهد پذیرفت. این مشکل را می توان با روی کرد به روایات صحیح اسلامی گشود؛ چو آن ها انگشت روی این مجهول می گذارند و از تحقق این نویدها در عصر ظهور امام زمان (علیه السلام) گزارش می دهند.

روایات از یک رشته پیشرفت ها در خردها، صنایع و تکنیک گزارش داده اند، همچنانکه از جهانی شدن عدل اسلامی و آیین توحید قاطعانه خبر می دهند . این روایات را به صورت فشرده در این جا می آوریم، و از هر موضوعی تنها به نقل یک حدیث اکتفا می کنیم.

ز. سرانجام جامعه ها از نظر احادیث اسلامی

۱. تکامل عقول و خردها

گذشت زمان وتجارب تلخ و شیرین، مایه شکوفایی عقل انسانی می گردد و بشر در پرتو الطاف الهی درمی یابد که: دیگر، سازمان های بشری و چاره اندیشی های انسانی قادر به حل برخوردها و مشکلات نیست؛ از این جهت بی درنگ به ندای حضرت قائم (علیه السلام) پاسخ می گوید و بشر با رضایت خاطر به انقلاب امام می پیوندند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:«إذا قامَ قائمُنا وضَع اللّهُ یدَهُ علی رُؤسِ الْعبادِ فَجَمَعَ بها عُقُولَهُمْ و کَمُلَتْ به أحلامُهمْ»؛ آن گاه که قائم ما قیام کند، خداوند دست لطف و رحمت خود را بر سر بندگان خود می گذارد و از این طریق، به عقول آنان وحدت می بخشد و به وسیله او خردهای آنان تکامل پیدا می کند».(۱)

۱- [۱] منتخب الأثر، ص ۴۸۲.

۲. تکامل صنایع

انقلاب جهانی بدون تکامل صنایع امکان پذیر نیست رهبر انقلابی که می خواهد صدای خود را به آخرین نقطه جهان برساند، بدون تکامل تکنیک، امکان ندارد؛ ازاین رو احادیث اسلامی نوید می دهند که در عصر ظهور امام، صنایع به گونه ای تکامل پیدا می کنند که جهان حکم یک شهر را پیدا می کند و افرادی که در خاور زندگی می کنند، کسانی را که در باختر زندگی می نمایند، می بینند و سخنان آنان را می شنوند.

همین طور امام در این مورد می فرماید:«ان َّالمؤمنَ فی زمانِ القائمِ و هو بالمَشْرِقِ لِیَری أخاهُ بالمغربِ و کذا الَّذی فی الْمغربِ یَری أخاهُ الذی بالمشرق».

«در زمان قائم، فرد با ایمان که در مشرق زیست می کند، برادر خود را که در مغرب زندگی می کند می بیند».(۱)

در حدیث دیگر مطلب به طور روشن تر بیان شده است و آن این است که:

«انّ قائمنا إذا قام مدَّ اللّه لشیعتنا فی أسماعهم وأبصارهم، حتی لا یکون بینهم و بین القائم یرید یکلمهم فیسمعون و ینظرون إلیه وهو فی مکانه»؛ آن هنگام که قائم ما قیام می کند، خدا دیدگان و گوش های پیروان او را شنواتر می کند تا آنجا که میان آنان و رهبر خود حائلی باقی نمی ماند. او با آنان سخن می گوید و سخنان او را می شنوند و به او می نگرند؛ در حالی که او در جای خود قرار دارد».(۲)

ص : ۴۵۴

۱- [۱] منتخب الأثر، ص۴۸۳.

۲- [۲] منتخب الأثر، ص۴۸۳.

۳. جهانیان در پوشش اسلام در می آیند

احادیث اسلامی نویدهای قرآن را درباره جهانی گشتن آیین اسلام و ظهور امام قائم تطبیق می کند که، امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«یبلغ سلطانُهُ المشرقَ والمغربَ و یُظْهرُ اللّهُ عزّوجلّ به دینَه علی الدِّینِ کُلِّهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُون».

«قدرت و تسلط او شرق و غرب را فرا می گیرد و خدا به وسیله او دین خود را بر تمام ادیان پیروز می گرداند؛ هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».(۱)

۴. تکامل اخلاقی

در محاسبات گذشته به این نقطه رسیدیم که تکامل حقیقی باید ابعاد مادی و معنوی داشته باشد و تکامل تک بعدی، تکامل واقعی نیست.

اخبار اسلامی بر تکامل اخلاقی در عصر ظهور امام دوازدهم گواهی می دهد و همه محدثان اسلامی این جمله را از پیامبر نقل می کنند که یکی از ویژگی های حکومت امام قائم، گسترش عدل و داد و بر چیدن بساط ظلم و ستمگری است و جمله «یملأ الأرض قسطاً وعدلاً» بیانگر این تکامل اخلاقی است.

۵. ترمیم خرابی ها

نیز اخبار اسلامی از آبادی جهان و تسلط بشر برگنجینه های نهفته در دل زمین در زمان ظهور امام گزارش می دهند:

«و تَظْهَرُ له الکُنوزُ و لا یبقی فی الأرض خرابٌ إلّا یعمره»؛ گنجینه های

۱- [۱] منتخب الأثر، ص۲۹۹.

نهفته در دل زمین در اختیار امام قرار می گیرد و او با نفوذ و قـدرت مادی و معنوی که دارد، تمام ویرانی های به یادگار مانده از ظلم و جور را آباد می کند».(۱)

نتیجه این که، آنچه را محاسـبات عقلی و اجتمـاعی از پایـان جـامعه ها نشان خواهنـد داد، مورد تأییـد قرآن واحادیث اسـلامی است، حتی احادیث اسلامی، زمان و وقت این تکامل ها را به روشنی تعیین می کند و ظهور امام قائم را همگام با این تحولات می داند.

ص : ۴۵۶

۱- [۱] منتخب الأثر، ص۴۸۲.

اصل بیست و نهم : جوامع پیشین آیینه عبرت است

آیه موضوع

(لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولی الأَلْبابِ ...)(یوسف/۱۱۱)

ترجمه آیه

«در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است».

تفسیر موضوعی آیه

قرآن پیشینه گذشتگان را آیینه عبرت، مایه تنبه و بیداری و وسیله شناسایی علل ترقی و انحطاط می داند ومی فرماید:

قرآن به اندیشمندان و دل آگاهان دستور می دهد که در زندگی اقوام و ملل گذشته به کنجکاوی بپردازند؛ از علل قوت و ضعف آنان آگاه شوند و به خاطر اهمیتی که این نوع تاریخ نگری دارد، این حقیقت را چند بار یادآور می شود و فقط یکی را یادآور می شویم:

(أَوَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْض فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ اثارُوا الأرضَ و عَمَرُوها أکثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَجاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بالبیّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) (1): «چرا در روی زمین به سیر نمی پردازند، تا سرانجام کسانی که در نیرو افزوده بودند و زمین را زیر و رو کردند و به عمران و آبادی بیش از پیش آنها پرداختند، ببینند. آنان

۱- [۱] روم /۹.

گروههایی بودند که پیامبرانشان با دلیل و گواههای روشن آمدند، هرگز خداوند به آنان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم کردند».(۱)

ازمطالعه این نوع آیات، این نتایج به دست می آید:

۱. تاریخ از نظر قرآن دارای ضوابطی است و هرگز گردش تاریخ بر اساس علل اتفاقی، بی ضابطه وبی قاعده ، استوار نیست. هرگز نباید تاریخ را مانند پر کاهی که روی امواج آبی قرار می گیرد و هر لحظه بدون ضابطه ای به سویی پرتاب می شود، اندیشید.

۲. حرکت تاریخ بشر یک امر جبری نیست که اراده و خواست انسان در تحولات آن تأثیری نداشته باشد؛ بلکه انسان با اراده و خواست خود، می تواند مسیر حرکت تاریخ را دگرگون سازد و عاملی را جایگزین عامل دیگر کند. و به عبارت دیگر: حریت و آزادی انسان در تاریخ آفرینی مورد انکار او نیست؛ ازاین جهت دستور می دهد که در وضع اقوام گذشته مطالعه شود تا کلید سعادت و بدبختی اقوام را بشناسد.

امام امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصیت خود به فرزند خویش می نویسد:«فرزندم! من گرچه در تمام طول تاریخ، همراه گذشتگان زندگی نکرده ام؛ ولی اخبار زندگی آن ها را به دقت مطالعه کرده ام و آثاری که از آن ها به یادگار مانده بررسی نموده ام و با این کار گویا در تمام این مدت زنده بوده ام و حوادث تلخ و شیرین زندگی را از نزدیک مشاهده کرده ام گویا عمر جاویدان داشته ام».(۲)

۱- [۱] این مضمون در سوره های: آل عمران/۱۳۷؛ انعام/۱۱؛ یوسف/۱۰۹؛ نحل/۳۶؛ حج/۴۶؛ نمل/۶۹؛ عنکبوت/۲۰؛ غافر/۲۱ و ۸۲و محمد/۱۰ وارد شده است.

۲- [۲] نهج البلاغه، نامه ۳۱.

این حقیقت، از این که قرآن بررسی زندگی اقوام گذشته را مایه عبرت و منبع درس های بزرگ برای خردمندان می داند، کاملاً روشن می گردد؛ زیرا هرگاه انسان در مسیر حرکت تاریخ، نقشی نداشته باشد وحرکت تاریخ به سان حرکت زمین به دور خورشید، خارج از اختیار اوباشد، مطالعه اقوام گذشته برای او سود نداشته و مایه عبرت نخواهد بود؛ بلکه مانند آگاهی از یک رشته قوانین جبری طبیعت خواهد بود که نمی تواند در زندگی انسان مؤثر باشد. چیزی می تواند مایه عبرت گردد که انسان بتواند آن را پس و پیش کند و در دگرگون ساختن آن مؤثر باشد.

۳. نه تنها قرآن جریان و حرکت تاریخ را قانونمند می داند که ضوابطی کلی بر آن حکومت می کند، اراده وخواست انسان را در گردش آن کاملاً ـ مؤثر می شمارد ومی تواند تاریخ را به نفع و ضرر خویش به چرخش در آورد.نه تنها بر این دو اصل معتقد است؛ بلکه اصل سومی را بر جریان تاریخ حاکم می داند و آن این که محرک تاریخ، پیوسته ظلم و زور، مال و ثروت و دیگر عوامل پست نیست. اگر این عوامل می تواند چرخ های تاریخ را به گردش درآورد، عوامل دیگری از قبیل تقوا و پاکی وعدالت وحق طلبی نیز در گردش تاریخ نقش مؤثری دارد به گواهی این که دستور می دهد در تاریخ پیشینیان مطالعه کنند. سپس با شناخت الگوهای خوب و بد، از الگوهای صالح و پاک پیروی نمایند. اگر به حرکت در آورنده تاریخ منحصر در عامل های فاسد بود، مطالعه تاریخ جز تبهکاری و بدبختی نمی توانست درس دیگری بدهد.

خلاصه، عامل محرک تاریخ منحصر به بدی ها نیست. خیرخواهی وحق جویی نیز در گردش آن نقشی دارد؛ از این جهت تاریخ، آموزگار بسیار خوبی است که نقش هر عاملی در آیینه آن منعکس می باشد.

ص : ۴۵۹

قرآن مجید به نقش حق طلبی واین که پیروزی مطلق از آن حق وحقیقت است، تصریح می کند ومی فرماید:

(کَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبنَّ أَنَا و رُسُلی اِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزیزٌ) : «خداوند بر خود لازم کرده است که پیام آوران او پیروزند، خداوند قدرتمند است».(۱)

و در آیه دیگر می گوید:

(... فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ) .(۲)

(وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبُونَ) :«حزب وسپاه ما پیروزند».(۳)

پیروزی خدا و پیروزی پیام آوران او جز پیروزی حق و قانون او چیز دیگری نیست.

۴. در جهان بینی الهی، تاریخ برای خود یک رشته باید و شایدهایی دارد و تفسیر تاریخ از طریق مشیت الهی به معنی نفی ضوابط و قانون مندی تاریخ نیست؛ بلکه مقصود از آن این است که مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که چرخ تاریخ بر اساس سنن طبیعی و ضوابط قطعی روشن در گردش باشد به اضافه اینکه می داند کدام جامعه از چه سنتی پیروی خواهدکرد.

بنابر این، اعتقاد به قضا وقدر و مشیّت الهی با قانون مندی تاریخ منافات ندارد، نه این که مؤید جبر تاریخ است.

۵. تاریخ برای خود هدفی دارد و پیوسته به سوی تکامل و کمال بشری پیش می رود و اگر جامعه در جهت تکامل خود گام بردارد و به سوی کمال انسانی پیش رود طبیعت جهان نیز با او هماهنگی نشان می دهد. و اگر در جهت خلاف کمال انسانی پیش می رود جهان واکنشی سخت ارائه می دهد.

۱- [۱] مجادله/۲۱.

۲- [۲] مائده/۵۶.

۳- [۳] صافات/۱۷۳.

به طوری که گویی مجموع جهان طبیعت از موجودات کیهانی و زمینی، همانند یک بدن است. و جامعه انسانی چون جزئی از بدنه طبیعت است؛ همان طور که اگر غذای ناگواری وارد معده انسان شود و یا مسموم گردد، تمام اجزای بدن در برابر آن از خود واکنش نشان می دهد و با چنین واکنشی سم را از بدن دفع می کند و او را در مسیر صحت قرار می دهد.

همچنین است جامعه انسانی که در دل طبیعت قرار گرفته و جزئی از آن است. اگر خلاف مسیر تکامل پیش رود؛ مثلاً ستمگری و شهوت وغضب را پیشه خود سازد فوراً طبیعت عکس العمل نشان می دهد و رابطه جامعه با طبیعت آن چنان مرموز است که هنوز پرده از این راز برداشته نشده است.

قرآن به چنین رابطه و هماهنگ بودن طبیعت با جامعه ای که در مسیر کمال قرار گیرد تصریح می کند و می فرماید:

(وَ لَوْ أَنَّ أَهلَ القُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لـكِنْ كَذَّبُوا فَأَخذناهُمْ بِما كانُوا يَكسِبُونَ) : «هرگاه افراد جامعه، ایمان وتقوا را پیشه خود سازند درهای رحمت آسمان و زمین را به روی آنان باز می کنیم؛ ولی زمانی که تکذیب کنند آنان را به سزای کردارهای خود می گیریم».(۱)

آیه به هماهنگی طبیعت با جامعه در یک صورت، و هماهنگی نکردن آن با جامعه در صورت دیگر تصریح می کند و به این که انسان با وجود ایمان و تقوا در مسیر تکامل قرار می گیرد و با تکذیب آیات الهی در مسیر ضد آن گام برمی دارد و طبیعت نیز در هر دو صورت واکنشی مناسب با آن رابطه نشان می دهد، اشاره دارد! (۲)

۱- [۱] اعراف/۹۶.

۲- [۲] مشروح این قسمت در بخش «بعد جهانی یا الهی جامعه» گذشت.

اصل سی ام : ارزش کتاب های تاریخی تا چه اندازه است

آیه موضوع

(فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُون)(بقره/۷۹).

ترجمه آیه

«وای بر ایشان از آنچه دست هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه به دست می آورند».

سرگذشت نامه ها تا چه حد قابل اعتماد است؟ آیا می توان به آن ها اعتماد داشت؟

به طور فشرده می توان گفت: برخی در اعتماد به تاریخ آن چنان قرص و استوارند که با دیدن مطلبی در یک کتاب فوراً به آن اعتماد کرده و آن را وحی منزل می انگارند. گروهی دیگر اساساً به تاریخ اعتماد ندارند؛ زیرا معتقدند، انسان هیچ گاه نمی تواند در نگارش آن از خودمحوری، جانبداری ، عقده و کینه خود بکاهد. و می گویند هرکس که سرگذشت نامه ای نوشته است منظور خاصی داشته و آن را زیر پوشش تاریخ پنهان ساخته است.

برخی از پیشینه نگاران به جعل و دروغ پرداخته اند؛ خصوصاً آنان که در خصوص پادشاهان می نوشتند. اینان پیوسته می کوشیدند که آن را مطابق میل آنان بنویسند.

یکی از همین نویسندگان عهد قاجار، زمانی که یکی از پادشاهان قاجار

(فتحعلی شاه) شهرهای ایران را یکی پس از دیگری از دست می داد، او دم از جهان گشایی خاقان فتحعلی شاه می زند . نیز زمانی که ناصر الدین شاه امیر کبیر را کشت، او علت مرگ او را آماس شکم و بیماری وی معرفی می کند. چنین نویسندگانی چون وابسته به مقام خاصی هستند طبعاً مطالب او دیکته شده است نه واقع نما. و در حقیقت مصداق آیه: (فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُون) (۱): وای بر ایشان از آنچه دست هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه به دست می آورند».

گروهی نیز هستند که به اصول اخلاقی و مذهبی پای بندند، و پیوسته می خواهند راست بنویسند و از نوشتن هر دروغی بپرهیزند؛ امّا هر نوع درست نویسی نمی تواند واقع نما باشد وما را در جریان واقعیت ها قرار دهد.

فرض کنید فردی به یک شخصیت علمی و سیاسی پاکدامنی علاقه مند است، به گمان این شخصیت به حکم این که انسان است، خالی از نارسایی ها نخواهد بود و در برابر آن، برتری هایی چند خواهند داشت؛ امّا نویسنده سرگذشتی، به دلیلی ارادت و اخلاصی که به وی دارد، تنها برتری های او را می نویسد. و از این که کاستی های او را در کنار آن ها یادآور شود سرباز می زند. در نتیجه چنین نویسنده ای که فقط مقید به نوشتن نقاط روشن است و از نقاط گنگ و ضعف آن خودداری می کند، نمی تواند آیینه تمام نمای تاریخ باشد.

متأسفانه بیشتر تاریخ نویسان دچار این خودباختگی بوده اند و مداحی و ثناخوانی آنان نسبت به شخصیت ها، بیش از توجه به نقاط ضعف انسانی و نارسایی های عادی آنان بوده است. آنان می کوشیدند راست بگویند و در نشان

۱- [۱] بقره/۷۹.

دادن چهره تاریخ از دروغ بپرهیزند؛ امّا تنها نقاط قوت آن ها را نشان دهند و هرگز نمی خواستند واقع را آن چنان که هست بنویسند. نیز مقید بودند که برگزیده ها را بنگارند.

ولی در این میان، گروهی هستند که تا حد امکان خود را از این شیوه ناپسند به دور داشته وبه نوشتن زشت و زیبا پرداخته و از بیان نقاط ضعف وقوت خودداری نکرده اند و پیوسته در تنظیم حوادث و رویدادها و تبیین چهره قهرمانان، همه جوانب را در نظر گرفته و به نگارش همه جانبه پرداخته اند و تعداد این گونه تاریخ نگاران نسبت به طبقه دیگر هرچند کم است، امّا با همین اندک توانسته اند نظر محققان بی غرض را به نوشته های خود جلب کنند.

گذشته از این، پژوهشگر می تواند از لابه لای همین تاریخ های بی جان و کم ارزش که درست واستوار را کنار هم آورده اند، به حقیقت دست یابد و به کاوش بپردازد. امروز محققانی وجود دارند که با مقایسه حوادث با یکدیگر می توانند یک رشته حقایق تاریخی را استنباط کنند و جریان های تاریخی را چنانچه بوده است بنگارند و توضیح دهند.

۱۰ . تاریخ نگاری یا تاریخ نمائی

معمولاً برای تاریخ نویسی دو روش وجود دارد:

۱. تاریخ نقلی

۲. تاریخ نظری

آن گروه که در نوشتن تاریخ تنها به حوادثی که می بینند و یا می شنوند بسنده کرده و فقط به نوشتن رویدادهایی اطراف خود رخ می دهد می پردازند، تاریخ نویسانی جامدند که از هر نوع اظهار نظر خودداری می کنند و محافظه کاران محتاطی هستند. و به گمان خود باید رویدادها را بدون اظهار نظر و

ص : ۴۶۴

نتیجه گیری نوشت. این نوع تاریخ نگاری در میان تاریخ نویسان قدیمی رواج کامل داشته است.

در حالی که در تاریخ نظری، مورخ به آنچه دیده یا شنیده و یا خوانده راضی نمی شد. او نخست آگاهی لازم را گرد می آورد، سپس علل حادثه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و اثرات و نتایج آن را یادآور می شود.

این دسته از مورخان، تاریخ را به گونه ای می نویسند که خواننده، خود را در وسط حادثه احساس می نماید. وقتی خطابه قهرمان را نقل می کند، صحنه را به گونه ای ترسیم می کند که خواننده می پندارد در برابر آن قهرمان قرار گرفته و سخنان او را می شنود. گاهی مورخ از تاریخ، درس های آموزنده ای را به خوانندگان می آموزد و از این راه اثرات عمیقی در آنان می گذارد.

افرادی که در تاریخ اطلاعات عمیقی دارند و در تحلیل حوادث و تشخیص حق و باطل، از نقادی اسناد و مدارک کمک می گیرند و از لا به لای نقل های متفاوت و متضاد، سیمای حقیقت را نشان می دهند. این نوع تاریخ نگاران، تاریخ را از عرصه کارزار به مجلس بحث و درس می برند و از آن به عنوان دست مایه ای ، مطالب ارزنده ای را به دست می آورند.

اکنون دامنه سخن را جمع می کنیم و یادآور می شویم که مباحث مربوط به جامعه و تاریخ که در قرآن آمده است، از موضوعات تازه ای است که محققان اسلامی باید آن را با موازین علمی تعقیب کنند و هدف ما تنها ارائه چند نمونه بود.

قم، میدان شهداء ، مؤسسه تحقیقات اسلامی

جعفر سبحانی

۲۰جمادی الآخره۱۴۰۱ برابر ۵/۲/۶۰

ص : ۴۶۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹